

اریک فون دنیکن

پیام آور گذشته ها

افکار فطرناک دربارہ ماوراء زمینیان

نویسنده : اریک فون دنیکن

مترجم : م. جواد

چاپ اول :

تیراژ : تاریخ پایان تایپ : ۲۲ - ۱۲ - ۱۳۹۱

چاپ : بیگوند

انتشارات : بیگوند تهران خیابان انقلاب روبروی وصال شیرازی

نشر بیگوند

تایپ کامپیوتری : باستان شناس

فهرست کتاب

۹ - ۱۱

فصل اول : در جستجوی صندوق مقدس

۱۲ - ۱۳	در صندوق مقدس چه چیزی قرار داشته است؟
۱۲ - ۱۳	وزن صندوق مقدس چقدر بوده است؟
۱۶ - ۱۶	اتفاقاتی که حادثه هیروشیما را در خاطر ما زنده می کند
۱۷ - ۱۸	پیشرفت در تحقیقات
۲۰ - ۱۹	یک ستون آتشین لشکریان مصری را فریب می دهد
۲۲ - ۲۰	آذوقه قوم بنی اسرائیل چگونه تامین میگشت؟
۲۳ - ۲۱	راکتور کوچکی که در کانادا سقوط کرد ...
۲۴ - ۲۲	راکتور کوچکی که بر فراز هیمالیا کار گذاشته شده بود
۲۴ - ۲۳	یک دستگاه حساس
۲۶ - ۲۴	جمع بندی از تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته
۲۸ - ۲۵	آیا صندوق مقدس هنوز هم وجود دارد؟
۲۹ - ۲۶	توقف ۲۰ ساله در یک کلبه
۳۰ - ۲۷	صندوق هنوز هم خطرناک است
۳۱ - ۲۸	۳۰۰ سال فراموشی
۳۲ - ۲۹	دومین جمع بندی
۳۲ - ۳۰	یک زمینه جدید برای تحقیقات
۳۴ - ۳۱	امید به کمک دشمن
۳۵ - ۳۲	ژرمیا نجات پیدا می کند
۳۶ - ۳۳	منه تکل
۳۷ - ۳۴	ژرمیا چه میکند
۳۸ - ۳۴	سکوت بزرگ
۳۸ - ۳۵	رد صندوق مقدس در کتابهای مقدس مخفی
۴۰ - ۳۶	سومین جمع بندی
۴۱ - ۳۷	ژرمیا صندوق مقدس را در کجا مخفی کرده بود؟

۳۸ - ۴۲	یک رد جدید پیدا می شود
۳۸ - ۴۳	کبرا نجست، یک معدن سرشار از اطلاعات
۴۰ - ۴۵	در درون صندوق شیئی قرار دارد که ساخته دست بشر نیست
۴۱ - ۴۵	ملاقات شاهانه
۴۲ - ۴۷	بی نا - لِحْم فرزند زرنگ یک شاه دانا
۴۳ - ۴۷	درخواست پسر از پدر: صندوق مقدس
۴۴ - ۴۸	تعویض : یک جعبه قلبی بجای صندوق مقدس
۴۶ - ۵۱	جمع بندی چهارم
۴۸ - ۵۳	بر باد رفته
۵۰ - ۵۵	فرود همراه با غنیمت گرانها
۵۱ - ۵۶	سلیمان در هندوستان؟
۵۲ - ۵۷	فرود در واکه روم
۵۳ - ۵۸	مسیر دقیق پرواز
۵۴ - ۶۰	آیا صندوق مقدس در روم است؟
۵۵ - ۶۰	پنجمین جمع بندی
۵۷ - ۶۲	چرا امکان یافتن صندوق مقدس وجود دارد؟
۵۹ - ۶۴	توضیحات

فصل دوم : انسان طبیعت را فریب می دهد ۶۶ - ۶۰

۶۱ - ۶۸	یک بچه ماشینی در سن بلوغ
۶۲ - ۶۹	سلول: یک کیهان میکروسکوپی
۶۳ - ۷۰	تظاهر دروغین به اخلاق فاضله
۶۳ - ۷۰	طایفه بدبینان
۶۴ - ۷۱	حوا چگونه ایجاد شد؟
۶۵ - ۷۲	تی Ti = دنده = نیروی زندگی = سلول!
۶۶ - ۷۳	مسائل نژادی
۶۸ - ۷۵	ویژگیهای ژنتیک

۷۶ - ۶۹	سیاه پوستان، زرد پوستان، سفید پوستان
۷۶ - ۷۰	ترکیب پروتئین کلیه انسانها یکسان است.
۷۸ - ۷۱	تشابه میان موجودات هم نوع
۷۸ - ۷۱	نیروی محرکه ناشناس تکامل
۷۹ - ۷۲	موتاسیون مصنوعی
۷۹ - ۷۲	نتیجه گیری معکوس:
۸۱ - ۷۴	انسان اولیه متعلق به کدام نژاد بود؟
۸۲ - ۷۵	استراتژی موجودات آسمانی در ساختن نژادها
	اگر یک خانواده سیاه پوست از سرزمین خود مهاجرت کند چه اتفاقی خواهد افتاد.
۸۳ - ۷۶	
۸۴ - ۷۷	افسانه خلقت سه نژاد اصلی
۸۵ - ۷۸	مسئله نژادی: یک بحث حساس
۸۶ - ۷۹	خصالت های ویژه؟
۸۷ - ۸۰	به چه دلیلی آنچه که هستیم، شده ایم؟
۸۸ - ۸۰	هر سال، یک یهودی برنده جایزه نوبل
۸۹ - ۸۱	قرنطینه ای برای یک نسل جدید
۹۰ - ۸۲	ایجاد ویژگی های نژادی از طریق علم ژنتیک
۹۱ - ۸۳	تولید حیوانات در لوله آزمایش
۹۱ - ۸۴	رونوشت برابر اصل است
۹۲ - ۸۴	اولین موشهائی که بوسیله کلونینگ تولید شدند، زنده مانده اند
۹۳ - ۸۶	آیا انسان طبیعت را فریب می دهد؟
۹۴ - ۸۶	از این پس هیچ چیزی برای آنان غیرممکن نخواهد بود...
۹۵ - ۸۷	آیا ما یک شانس بزرگ را بیهوده از دست داده ایم؟
۹۶ - ۸۸	آیا هموسپین ها بوسیله کلونینگ ایجاد شد؟
۹۷ - ۸۹	مشکل سکونت در فضا
۹۷ - ۸۹	یک نژاد جدید در فضا ایجاد میشود
۹۹ - ۹۱	آیا خدایان موافق اختلاط نژادی بوده اند؟
۱۰۰ - ۹۲	۴۶ کروموزوم و آتوزوم = هوش و تعقل؟

۹۳ - ۱۰۲

تحقیقات باید ادامه یابند

۹۵ - ۱۰۴

اطلاعیه : ساختمان یک آدم مصنوعی متفکر

۹۷ - ۱۰۶

فصل سوم : مالتا بهشتی برای معماهای حل نشده

۱۰۱ - ۱۱۲

ریل کشی در اندازه های مختلف

۱۰۱ - ۱۱۴

آزمایش با یک ارابه

۱۰۲ - ۱۱۶

ریل هایی در عمق آب

۱۰۳ - ۱۱۷

آیا ریلها به هنگام حمل و نقل بار بوجود آمدند؟

۱۰۵ - ۱۱۹

تفاسیر اشتباه

۱۰۶ - ۱۲۰

کشف بلبرینگ؟

۱۰۷ - ۱۲۱

بین ریلها و ساختمان معابد، رابطه ای وجود ندارد.

۱۰۸ - ۱۲۴

پیشنهاد من : مشارکت در تحقیقات

۱۰۹ - ۱۲۵

افسانه تقویم باستانی ...

۱۱۰ - ۱۲۷

افسانه پرستشگاه خدایان ...

۱۱۰ - ۱۲۷

تضادها

۱۱۱ - ۱۲۹

کشف سنگ چخماق؟

۱۱۳ - ۱۳۱

لوله های حمل آب؟

۱۱۳ - ۱۳۱

کود و خاک بجای پول!

۱۱۵ - ۱۳۳

مالتا - فرودگاه موجودات آسمانی؟

۱۱۵ - ۱۳۳

آثار حرکت گاوها؟

۱۱۷ - ۱۳۵

تاریخ گذاری جدید

۱۱۹ - ۱۳۸

دومین رویداد خارق العاده

۱۱۹ - ۱۳۸

راهی به دنیای زیرزمینی

۱۲۰ - ۱۳۹

در میان غول ها

۱۲۲ - ۱۴۱

مجسمه مادر خدایان

۱۲۳ - ۱۴۴

یک دستگاه استریوفونیک که هزاران سال از عمرش می گذرد

۱۲۵ - ۱۴۶

آیا انسانهای عهد حجر این ساختمان را بنا کرده اند؟

۱۲۶ - ۱۴۸	در ۱۲ متری عمق زمین
۱۲۸ - ۱۵۱	معماری از عهد حجر
۱۲۸ - ۱۵۱	دستگاه تهویه مطبوع
۱۲۹ - ۱۵۲	کارهای ساختمانی در سه مرحله اما بر اساس یک برنامه واحد؟
۱۳۰ - ۱۵۴	با ادیسه در سرگردانی
۱۳۱ - ۱۵۵	آیا موجودات غول پیکر این ساختمان ها را ساخته اند؟
۱۳۳ - ۱۵۷	اگر، اگر، اگر ...
۱۳۴ - ۱۵۸	خدایان آبستن
۱۳۵ - ۱۶۱	در هواپیما بسوی سواحل اقیانوس اطلس
۱۳۶ - ۱۶۱	شبی مهتابی در میان منهیرها
۱۳۶ - ۱۶۳	تنظیم شده در گروه های منظم
۱۳۷ - ۱۶۴	منهیرها هم ، قبل از آخرین یخبندان ساخته شده اند.
۱۳۸ - ۱۶۵	کاهنان صرفه جو
۱۳۹ - ۱۶۷	تب طلا در بریتانی
۱۴۰ - ۱۶۷	هدف از ساختن این همه ستون سنگی چه بوده است؟
۱۴۱ - ۱۶۸	یک شوخی تکراری و بی نمک
۱۴۲ - ۱۷۰	یک ساختمان خیالی از اصول غیر قابل اثبات
۱۴۴ - ۱۷۱	یک تئوری متهورانه : یک آنتن گیرنده؟
۱۴۵ - ۱۷۲	ارتعاشات کوارتز
۱۴۶ - ۱۷۳	باستان شناسی در ۷۰۰۰ سال پس از میلاد مسیح!
۱۴۹ - ۱۷۷	آیا این شیارها محل قرار گرفتن سیمهای رابط بوده اند؟
۱۵۱ - ۱۷۹	میزهای سنگی برای غول ها
۱۵۳ - ۱۸۱	تحیر و سرگردانی ما همچنان باقی است
۱۵۳ - ۱۸۳	اطلاعیه : سفاین مسکونی دائمی در فضا

۱۵۵ - ۱۸۴

فصل چهارم : تاریخ تکرار می شود

۱۵۶ - ۱۸۵

گارودا، شاه تمام پرندگان

۱۵۷ - ۱۸۷	گارودا به آب و آتش می زند
۱۵۷ - ۱۸۷	صعود به کره ماه
۱۵۸ - ۱۸۸	من با گارودا پرواز نمودم
۱۵۸ - ۱۸۹	شیوا چیست؟ شیوا کیست؟
۱۵۹ - ۱۸۹	چشم سوم
۱۶۱ - ۱۹۱	شیوا در لیورمور واقع در حومه سانفرانسیسکو
۱۶۲ - ۱۹۳	تانталوس Tantalus
۱۶۳ - ۱۹۳	زجرهائی که تانتالوس بخاطر افشاء اسرار خدایان تحمل کرد
۱۶۳ - ۱۹۴	تانталوس آخرین اسرار طبیعت را کشف می کند.
۱۶۴ - ۱۹۵	چراغ جادوی علاء الدین
۱۶۴ - ۱۹۵	علاءالدین ماده را تکه تکه می کند
۱۶۶ - ۱۹۶	از هلیوس نمی توان صرف نظر نمود!
۱۶۹ - ۲۰۰	آذرخش، سلاح مرموز خدایان
۱۷۱ - ۲۰۲	یک پیام کاملاً نامفهوم
۱۷۲ - ۲۰۳	متن اصلی پیام
۱۷۴ - ۲۰۵	کلاه سحرآمیز در دست تهیه
۱۷۵ - ۲۰۶	هدف های قلبی
۱۷۶ - ۲۰۷	مثالی که بهتر است هرگز به واقعیت نپیوندد
۱۷۷ - ۲۰۹	سرنوشت آنها که نجات می یابند
۱۷۸ - ۲۱۰	ارشمیدس زنده می شود
۱۷۸ - ۲۱۰	اسپرانتوی esperanto نجات یافتگان
۱۸۰ - ۲۱۲	تصویر : اسپرانتوی بشر پس از فاجعه
	پیکتوگرامهائی که امروزه مد روز شده اند، دهها هزار سال پیش اختراع گشته اند!
۱۸۰ - ۲۱۳	
۱۸۱ - ۲۱۴	خرس سفید، این سرخپوست پیر، قادر به خواندن پیکتوگرامها است
۱۸۲ - ۲۱۵	آیا تمام تمدنهای بشری دارای یک ریشه می باشند؟
۱۸۴ - ۲۱۶	زومرفلد بر علیه انیشتین
۱۸۴ - ۲۱۷	سریعتر از نور؟

۱۸۵ - ۲۱۸	سرعتی برابر با ۹۹/۴ درصد سرعت نور
۱۸۶ - ۲۱۹	ایده های جنون آمیز - امکانات واقعی
۱۸۷ - ۲۲۰	زمان چیست؟
۱۸۸ - ۲۲۱	زمان تا زمان فرق می کند!
۱۹۲ - ۲۲۶	اطلاعیه : ماشینهای زره پوش در دوران باستان

فصل پنجم : نشانه های خدایان؟ یا علایمی برای خدایان ۲۲۹ - ۱۹۳

۱۹۵ - ۲۳۱	آیا اقلیدس به این فکر افتاده بود؟
۱۹۶ - ۲۳۱	افلاطون چه می کرد و چه میدانست؟
۱۹۷ - ۲۳۲	تقسیم توافقی در ساختمان معابد
۱۹۸ - ۲۳۳	معابد یونان بر روی محیط دایره
۲۰۰ - ۲۳۶	روابطی که در روایات چند هزار ساله مطرح شده اند
۲۰۰ - ۲۳۷	این نظم هندسی، محدود به یونان نمی شود ...
۲۰۱ - ۲۳۷	این شبکه، سرتاسر جهان را فرا میگیرد ...
۲۰۴ - ۲۴۳	تجربه سرخ پوستان قبیله سیوکس Sioux
۲۰۴ - ۲۴۳	مراسم مذهبی که در سالهای اخیر بوجود آمد
۲۰۶ - ۲۴۵	در نزد قبایل بانتو Bantu در آفریقا
۲۰۶ - ۲۴۷	سرزمین افسانه ای اوفیر؟ Ophir
۲۰۷ - ۲۴۷	مسعودی از وجود زیمبابوه بی خبر است.
۲۰۷ - ۲۴۹	اینها ساخته دست بشر نیستند
۲۰۸ - ۲۵۰	مسافرت به زیمبابوه
۲۰۹ - ۲۵۱	گفتگو با یک باستان شناس رودزیائی
۲۱۱ - ۲۵۴	شرحی از خرابه ها
۲۱۳ - ۲۵۵	هشت پرنده زیمبابوه
۲۱۴ - ۲۵۷	رودزیای، سیسیل رودز C.Rhodes
۲۱۴ - ۲۵۷	آیا عرب ها زیمبابوه را ساخته اند؟
۲۱۵ - ۲۵۸	بیضی اسرار آمیز

۲۱۵ - ۲۵۹	برجی که در گوشه دست راستی بیضی قرار گرفته است
۲۱۶ - ۲۵۹	ردی که به سیستم سیریوس سیاهپوستان دوگون ختم می شود
۲۱۷ - ۲۶۵	عقابهای زیمبابوه و عقابهای هوروس Horus
۲۱۹ - ۲۶۹	اطلاعیه : کشف یک شهر عظیم قدیمی در سال ۱۷۵۳
۲۲۲ - ۲۷۲	اطلاعیه : حمله خدای قبیله "رونگومای" به دژ دشمن

فصل ششم : فهرست های شاهنشاهی ۲۲۳ - ۲۷۳

۲۲۳ - ۲۷۳	مرکز اسناد WB ۴۴۴
۲۲۴ - ۲۷۴	یک قوم بدون هویت
۲۲۵ - ۲۷۵	کاشفین دقیقه، مخترعین چرخ
۲۲۶ - ۲۷۶	بنیان گذاران تمدن؟
۲۲۷ - ۲۷۷	فهرست های شاهنشاهی
۲۲۸ - ۲۷۸	تعجب، شغف و حیرت
۲۲۹ - ۲۷۹	ده پادشاه کهن در WB ۴۴۴
۲۳۰ - ۲۷۹	برخی از اسامی و اعداد مؤاخذه از مرکز اسناد
۲۳۳ - ۲۸۴	راجع به عمر طولانی و زندگی جاودانه
۲۳۳ - ۲۸۴	مرز زندگی بشر در کجاست؟
۲۳۴ - ۲۸۵	خیالپردازی یا واقعیت
۲۳۶ - ۲۸۸	قاعده X-Y-Z
۲۳۷ - ۲۸۹	ماخذ مشترک
۲۳۸ - ۲۹۰	سه حدس و فرضیه
۲۳۹ - ۲۹۱	واقعیتی باور نکردنی
۲۴۰ - ۲۹۲	شیوه ای متفاوت
۲۴۱ - ۲۹۳	داروی عمر جاودانه
۲۴۳ - ۲۹۶	اطلاعیه : جستجوی کیهانی
۲۴۵ - ۲۹۸	اطلاعیه : طولانی ترین نام یک انسان

فصل هفتم : پیام آور گذشته های دور

۳۰۱ - ۲۴۷

۳۰۲ - ۲۴۸

۳۰۳ - ۲۴۹

۳۰۵ - ۲۵۱

۳۰۷ - ۲۵۲

۳۰۹ - ۲۵۴

۳۱۰ - ۲۵۵

۳۱۳ - ۲۵۷

۳۱۳ - ۲۵۸

۳۱۴ - ۲۵۹

۳۱۵ - ۲۶۰

۳۱۶ - ۲۶۱

۳۲۰ - ۲۶۴

۳۲۰ - ۲۶۴

۳۲۳ - ۲۶۷

۳۲۴ - ۲۶۷

۳۲۸ - ۲۷۱

۳۲۹ - ۲۷۲

۳۳۰ - ۲۷۳

۳۳۰ - ۲۷۳

جامعه فسانوردی کهن

در محصور فقدان دلیل

انصاف و آقای گراهام میسی G.Massey

کارل ساگان، کسی که با علم تجارت میکند

عملیات در سه سطح

دلایلی که جای شبهه باقی نمیگذارند

ایجاد روشنی در دورانهای تاریک و ناشناس

پاسخ های ساده تر

مدرسه بین المللی سنگ تراشی؟

نیاکان ما، دانش و پیشرفت را اکتساب نموده بودند

مدرسه میمونها

خدایان وعده کرده اند که باز گردند

اشتباهات یک اعتقاد

الوهیم Elohim خدایان

ده فرمان

چه چیزی در انتظار موجودات آسمانی است

انرژی - معجزه ای که همه چیز را امکان پذیر می سازد

رشد کنید و بر نفوس خود بیافزائید!

پیروزی هوش



در جستجوی صندوق مقدس

حضرت موسی دستورات لازم را برای ساختن صندوق دریافت می کند. صندوق مقدس زیر عنوان **نیای روزها** به ثبت می رسد. جنگ علمای دینی بر سر وزن و محتوای صندوق. آنچه را که **لازاروس بن داوید** پیدا نمود. صندوق در تصاحب صاحبان متعدد. **نان مقدس** به وسیله ماشین تهیه شده بود. کارخانه مواد غذایی در کاروان بیابانی. از صندوق اشعه های خطرناک ساطع می شود. آیا صندوق گم شده بود یا آنرا پنهان کرده بودند؟ چگونه صندوق از اورشلیم به اتیوپی رسید؟ ژرمیاس در این مسئله درگیر میشود. **منه تکل!** شرح وقایع در کتاب **کبرا نجست**. یک هدیه شاهانه. چگونه سلیمان فریب خورد. ماشین پرنده، سریعتر از عقاب در آسمان. آیا صندوق مقدس را در حومه اورشلیم یا در اتیوپی باید یافت؟

آگاتا کریستی نویسنده بی نظیر رمانهای پلیسی – جنائی، یکبار در مصاحبه ای، اسکلت یک رمان خوب پلیسی – جنائی را چنین توصیف نمود: یک رمان تنها هنگامی باندازه کافی جالب توجه و مهیج است که هر مورد سوء ظن، برای خواننده باندازه کافی منطقی و مدلل بوده و در پایان داستان نیز شخص جانی دلایل کافی برای ارتکاب جنایت داشته باشد – البته یک داستان خوب، رمانی است که حتی پس از کشف جنایت و حل معما هم مقداری شک و تردید در خواننده بجا بگذارد.

آگاتا کریستی از رمانهای تخیلی سخن می گوید. ولی من میخواهم برای شما

دوستان گرامی : در کتاب من این چهار صفحه، چاپ نشده .
اگر این کتاب رو دارید، لطفا اسکن یا متن تایپ شده آنرا به این
آدرس ارسال نمائید.

با سپاس خراوان

Zxcom64@yahoo.com

صفحه ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۵

درباره فایده و هدف از ساختن این جعبه اسرارآمیز هم اختلاف نظر موجود است. راینز اشمیت صندوق مقدس را جعبه ای برای حمل یک سنگ مقدس توصیف میکند. مارتین دی بلیوس این نظریه را رد کرده و اظهار می دارد: که این صندوق یک تاج میان تهی برای خدایان و یا یک کالسکه قابل حمل است که بر آن یکی از خدایان، در هیبت ایستاده یا نشسته حمل می گردد.

چگونه میتوان به مدرک جرم دست پیدا کرد، در حالیکه حتی بر سر مورد استفاده آن هم اتفاق نظر وجود ندارد؟

عقیده ای که ر- واتکه در قرن پیش، در سال ۱۸۳۵ اظهار نمود، در صورتیکه واقعیت داشته باشد، ما را از هر گونه تحقیقات اضافی بی نیاز میسازد. واتکه معتقد است که صندوق مقدس کاملاً خالی بوده و در آن خداوند سکونت داشته است و به قول شرلوک هولمز کارگاه مشهور، از درون یک ظرف توخالی، هیچ مدرک بدرد بخوری نمیتوان بدست آورد.

در صندوق مقدس چه چیزی قرار داشته است؟

هاری تورچی نر این عقیده را به ثبت رسانید که در صندوق مقدس اسناد و یا حداقل دو طومار از قوانین که به وسیله موسی وضع گشته بودند، حمل میشده است. در این مورد باید آقای هاری - ت با همکار خود آقای مارتین - د به مجادله برخیزد که نظریه مربوط به وجود طومارهای موسی در صندوق مقدس را مردود می شمارد.

وزن صندوق مقدس چقدر بوده است؟

تحقیقات در مورد وزن صندوق حالتی کاملاً مغشوش و پیچیده بخود میگیرند. حضرت اسماعیل، پیغمبر یهود که به شغل قضاوت نیز اشتغال داشته و از این رو باید یک مشاهده گر دقیق بوده باشد می نویسد :

و اکنون بگذارید تا یک گاری درست کنیم و آن را به دو گاو شیرده که هنوز یوغ بر پشت آنها گذاشته نشده ببندید ... ضریح خداوند را بردارید و در گاری بگذارید و

اشیاء مطلانی را که به عنوان آمرزش گناهان تقدیم کرده اید در جعبه ای گذاشته و در کنار آن قرار دهید.

(۱- اسماعیل، ۶، ۷ + ۸)

حضرت اسماعیل همچنین از یک گاری دیگر نیز که برای حمل صندوق بکار گرفته شده، سخن می گوید :

و آنها ضریح خداوند را بر یک گاری دیگر گذاشته و آن را از خانه

دوستان گرامی : در کتاب من این چهار صفحه، چاپ نشده .
اگر این کتاب رو دارید، لطفا اسکن یا متن تایپ شده آنرا به این
آدرس ارسال نمائید.

با سپاس خراوان

Zxcom64@yahoo.com

صفحه ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۵

نزدیک می شدند یا مریض گشته و یا می مردند. بنابراین آنها دائما صندوق را مانند یک طلسم بد یمن از جایی به جای دیگر تغییر مکان می دادند، اما همه جا اتفاقات شوم تکرار میشد: تماشاچیان بی خیالی که به صندوق نزدیک می شدند دچار تورم پوست، شوره و ریختگی مو می گشتند. آنها چه کوچک و چه بزرگ به مرض قی دائم مبتلا گشته و بسیاری از آنان بوضع فلاکت باری دار فانی را وداع می گفتند.

اتفاقاتی که حادثه هیروشیما را در خاطر ما زنده می کند

حضرت اسماعیل مشاهدات خود را بازگو میکند:

بنابراین آنها پیک هایی به اطراف فرستاده و کلیه شیوخ فیلی ستر را جمع نمودند و گفتند: ضریح خداوند را مجدداً به قوم بنی اسرائیل برگردانید تا به محل موعود خود برگشته و از کشتن قوم ما چشم پوشی کند. زیرا که سایه شوم مرگ بر فراز شهر گسترده گشته و دست مجازات خداوندی بر سر آن سنگینی مینمود. آنها که نمی مردند به مرض آماس مبتلا می گشتند و شیون مردم شهر به آسمان ها می رسید.

(۱- اسماعیل، ۵، ۱۱ + ۱۲)

فیلی سترها هفت ماه تمام این شیء لعنتی را در تصاحب خود داشتند و پس از این مدت تنها آرزویشان این بود که هر چه زودتر از شر آن خلاص شوند. آنان صندوق را سوار بر یک ارابه کرده، دو گاو ماده را به ارابه بسته و با شلاق آنها را تا مرز بت - زمس راندند.

صبحگاهان هنگامی که مردم بت - زمس برای درو غلات به جلگه آمدند، ارابه و صندوق مقدس را در آنجا یافتند. آنان به فوریت گاوها را سر بریده و کاهنان صومعه را که به طرز استفاده از دستگاه آشنا بودند، فرا خواندند. بد بختانه در اینجا هم ۷۰ نوجوان قربانی بی احتیاطی خود گشتند، آنانکه اطلاعی از خطرناکی صندوق نداشتند با کنجکاوی به دستگاه نزدیک شدند و در آنجا بود که بنابر نوشته حضرت اسماعیل خداوند آنان را به هلاکت رساند.

(۱- اسماعیل، ۶، ۱۹)

حال صندوق مقدس مجددا نزد صاحبان اصلی و زیر کنترل آنها قرار گرفته است. ولی ما هنوز نمی دانیم این صندوق چگونه دستگاهی است.

داستان ما ادامه پیدا میکند ولی اکنون سرخی برای حل معما پیدا شده است، چون: در سال ۱۹۷۸ در لندن کتابی زیر عنوان **ماشین تولید مانا** انتشار یافت که اثر مشترک استاد علوم طبیعی **جرج سی سون** و مهندس **رودنی دیل** بود. این دو محقق انگلیسی بر اساس آنچه در کتاب **سوها** راجع به **نیای روزها** نوشته شده بود و البته با استفاده از تکنیک و دانش زیست شناسی کنونی بشر، **نیای روزها** را بازسازی نمودند. آنان همانند الازارین داوید به این نتیجه رسیدند که صندوق مقدس محققا یک دستگاه تکنیکی بوده است که قوم بنی اسرائیل را در طول راهپیمائی طولانی آن در بیابان سینا بوسیله یک ماده مغذی پروتئین دار – که همان مانا یا نان مقدس باشد – تغذیه می نموده است.

پیشرفت در تحقیقات

اکنون در تحقیقات ما، گام بلندی بجلو برداشته شده است. اکنون معلوم گشته که: صندوق مقدس همان **نیای روزها**، ماشین تولید مانا یا نان مقدس است. این محاسبه ای ساده و در عین حال قطعی و بدور از هر گونه اشتباه است. از آنجا که علوم الهیات سازگاری چندانی با تکنیک ندارد، اکنون دیگر می توانیم کارآگاهان خدا شناسمان را از داستان پلیسی – جنائی خود حذف نمائیم. اکنون دیگر برایمان مسلم گشته است که :

صندوق مقدس بهیچوجه شیئی روحانی و مقدس نبوده و تنها جعبه ای برای قرار گرفتن دستگاه تولید مواد غذائی بوده است.

تنها انسانهای برگزیده ای اجازه نزدیک شدن به این دستگاه را داشته اند و این برگزیدگان نیز کسانی بوده اند که به طرز کار و استفاده از دستگاه تسلط داشته اند.

افراد غیر مجازی که به دستگاه نزدیک می شدند دچار سانحه گشته، بیمار شده و یا به هلاکت میرسیدند زیرا که از این دستگاه اشعه های شدید رادیو اکتیو ساطع می شده است.

با اطلاعات بدست آمده تا این زمان، مسئله صندوق مقدس اکنون بترتیب زیر مطرح میگردد :

اراده ساکنین کرات دیگر که به سیاره زمین آمده بودند به دلایلی که برای ما ناشناخته اند بر این قرار گرفت که رابطه گروهی از افراد بشر را با محیط اطراف خود بکلی قطع کنند و از هر گونه تماس با سایر انسانها برای مدتی بیش از دو نسل بشری جلوگیری نمایند.

آنها از طریق یک شخص واسطه - که در داستان ما حضرت موسی، پیغمبر بنی اسرائیل این نقش را عهده دار است - دستور خروج این عده از انسانهای برگزیده را از جامعه متمدن بشری صادر نمودند. موسی قوم بنی اسرائیل را در گذشتن از صحرای سینا رهبری نمود. موجودات مافوق بشر، این گروه از انسانها را در ابتدای امر از گزند دشمنانشان محفوظ میداشتند و به عنوان مثال لشکر مصریان را که در تعقیب قوم موسی بودند در آبهای رودخانه نیل غرق نمودند.

آبها به عقب برگشته و ارايه ها، سواران و تمام لشکر فرعون را که در تعقیب قوم بنی اسرائیل بدرون دریا آمده بودند در زیر امواج خود مدفون نمودند، بطوریکه حتی یکنفر از آنان هم زنده نماند.

(مهاجرت - کتاب دوم موسی، ۱۴، ۲۸)

سی آی ای (سازمان اطلاعاتی ایالات متحده) و هر سازمان اطلاعاتی قابل اعتماد دیگر، قطعا هر گونه فرضیه ماوراء الطبیعه ای را که برای حل این مسئله بکار گرفته شود بعنوان فرضیه ای غیر قابل قبول و غیر عقلانی رد خواهد نمود. مثلا در اینجا ادعا میشود که قوم بنی اسرائیل بهنگام جزر امواج از درون یک دریای پهناور گذشته اند، در حالیکه لشکر مصریان که آنان را تعقیب می نمودند بوسیله امواج خروشان ناشی از مد دریا غافلگیر و غرق شده اند.

شاید قوم برگزیده بنی اسرائیل واقعا مسلح به استعدادهای ناشناخته بوده اند، اما از طرف دیگر قطعا نمیتوان مصریان را - که از طریق مشاهده طولانی جزر و مد امواج رودخانه نیل برای اولین بار طول سال را به ۳۶۵ روز تقسیم نموده و تقویم روزانه را

پایه ریزی نمودند - متهم نمود که حداقل به اندازه قوم بنی اسرائیل به جزر و مد رودخانه نیل آشنا نبوده اند.

نه، لشکر مصریان بدون هیچ شکی دیوانه وار خود را به کشتن نداده و در اثر عدم آشنایی به جزر و مد نیل نبوده که در امواج رودخانه غرق شدند. آنان بوسیله فرشتگان اسرارآمیز و از طریق یک ستون آتش فریب خورده و به درون امواج کشانده شده بودند.

یک ستون آتشین لشکریان مصری را فریب می دهد

در این حال آن فرشته خداوندی که در جلوی لشکر بنی اسرائیل حرکت مینمود محل خود را تغییر داده و در پس قافله قرار گرفت و ستونی از ابر نیز که در پیشاپیش قشون قرار داشت تغییر مکان یافته و در پشت کاروان واقع گردید. و این ستون ابر در محلی فی ما بین لشکریان مصری و قشون بنی اسرائیل متوقف گشت. و در این موقع چنین اتفاق افتاد که ابر به تیرگی گرائید و هوا بمانند شب قیر گون گردید و دو لشکر در میان تاریکی به راه ادامه دادند بطوریکه هیچ کدام از دو لشکر به دیگری نزدیک نگشت.

(کتاب دوم موسی، ۱۴، ۱۹ + ۲۰)

در اینجا قابل ذکر است که این ابر بهیچوجه یک پدیده اتفاقی و مربوط به تغییرات جوی نبوده است. موسی موکدا یادآوری نموده که این ستون ابر نقش یک علامت راهنمایی برای قوم بنی اسرائیل را بازی می کرده است :

و خداوند در پیشاپیش ایشان حرکت میکرد. روزها در هیبت یک ستون از ابر که راه را به ایشان نشان می داد و شبها در قالب یک ستون از آتش که به ایشان روشنایی می بخشید تا آنها بتوانند روز و شب براه خود ادامه دهند و هرگز اتفاق نیفتاد که ستون ابر در روز و ستون آتش در شب حتی برای یک لحظه از جلوی کاروان ناپدید گردند.

(کتاب دوم موسی، ۱۳، ۲۱ + ۲۲)

پدیده های غیر عادی در اوضاع جوی شاید برای چند ثانیه، چند دقیقه و یا حداکثر چند ساعت قابل رویت باشند ولی هرگز طول عمرشان به ماهها و سالهای متمادی نمیرسد. بنابراین توجیه پدیده های ذکر شده توسط موسی بوسیله توضیحات علم هواشناسی غیرممکن است.

از آنجا که تحقیقات ما مربوط به شخص یا اشخاصی خاص از قوم بنی اسرائیل نبوده و به مجموعه قوم مربوط میگردند، کار ما بمراتب آسانتر از کارآگاهانی است که در مورد شخص بخصوصی مشغول تحقیق بوده و آثار چندانی از ارتکاب جرم در پیش روی خود ندارند. ما با آثار راه عریض و طولانی یک کاروان بزرگ روبرو هستیم که به آهستگی در یک بیابان عظیم بجلو حرکت می نماید. اکنون دیگر دشمنان این کاروان نابود گشته و راه باز شده است. اما با این وجود حرکت هزاران زن، بچه، پیرمرد، پیرزن و نوجوان در یک صحرای لم یزرع بزرگ که در آن نه درختی و نه علفی برای تغذیه انسانها می روید، یک ریسک بزرگ و خطرناک بوده است. حتی حرکت لشکرهای مدرن نیز در این بیابان بعلت کمبود آذوقه با شکست روبرو میشد.

آذوقه قوم بنی اسرائیل چگونه تامین میگشت؟

در صحراهای سوزان که طبیعتی خطرناک و آدم خوار دارند، درجه حرارت هوا بین ۵۸ درجه بالای صفر در روز و ۱۰ درجه زیر صفر در شب در نوسان است. حد سالانه ریزش باران در این مناطق حداکثر به ۱۰ سانتی متر می رسد. طبیعت اجازه رویش هیچ گیاهی که بتواند گرسنگی این کاروان عظیم را رفع نماید، نمیدهد. با این وجود موسی دستور حرکت قوم یهود را در این بیابان بی انتهای سوزان صادر نمود.

چه کسی آذوقه قوم بنی اسرائیل را تامین مینمود؟

در این مورد موجودات آسمانی بودند که بکمک قوم یهود شتافتند و موسی این واقعیت را میدانست. زیرا خدایی که در بیشه سوزان بر او نازل گشته بود، دستگاهی به وی نشان داد که مسئله تغذیه قوم موسی را در تمام طول سالهای مهاجرت حل نمود.

این دستگاه یک ماشین سحرآمیز بود که آب مورد احتیاج را از شبنم صبحگاهی بدست آورده و ذخیره می نمود و سپس آنرا با نوعی جلبک سبز میکروسکپی (کلورلا

chlorella) مخلوط و از این طریق غذای لازم را به هر مقدار مورد تقاضا تهیه می نمود. اگرچه در خبر است که نارضائی ها و شکایاتی بعلت یکنواختی نوع غذا وجود داشته، اما بهر حال هیچکس در طول راه از گرسنگی و کمبود آذوقه از بین نرفت و این واقعیت را موسی به هنگام غرولند افرادش، به آنها گوشزد می نمود.

سنتز مواد غذایی از شبلم و جلبک سبز بوسیله اشعه رادیواکتیو انجام میگرفت. اما تولید اشعه رادیواکتیو احتیاج به انرژی دارد. حال سؤال اینست که چگونه میتوان در یک شوره زار لم یزرع این انرژی مورد احتیاج را بدست آورد؟ این چگونه منبع انرژی زائی بوده که حتی پس از ۴۰ سال کار، هنوز هم انرژی تولید مینموده است؟

اما امروز ما میتوانیم این علامت سؤال را از تحقیقات خود حذف کنیم. بر اساس دانش ما از امکانات تکنیکی بشری، چنین منبعی تنها و تنها میتوانسته یک رآکتور اتمی بسیار کوچک بوده باشد. چنین رآکتورهایی مدتهاست که بوسیله بشر ساخته شده و بکار مشغولند. این واقعیت در فوریه ۱۹۷۸ حتی بطور رسمی هم تایید گردید.

رآکتور کوچکی که در کانادا سقوط کرد ...

قمر مصنوعی کاسموس ۹۵۴ از سری ماهواره های جاسوسی روسیه، در کشور کانادا و در عرض جغرافیائی در حدود دریای بردگان سقوط نمود. مرکز فرماندهی بمب افکن های استراتژیک نیروی هوائی آمریکا به ماموران خود دستور آماده باش داد. به کلیه زیردریایی هایی که در اقیانوس ها به مانور مشغول بودند دستورهای سری و رمزی صادر گردید. اعضاء تیم های پرتاب موشک در قرارگاه های موشکی بحال آماده باش کامل درآمده و به آنها دستور منع خروج از محل کار داده شد و تلفن های قرمز در مراکز کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) بکار افتادند. کاسموس ۹۵۴ حاوی ۴۵ کیلوگرم اورانیوم ۲۳۵ بود، ماده ای که به عقیده متخصصین میتواند ۱۰۰۰ سال و حتی بیشتر، از خود اشعه ساطع ساخته و زمین و مردم را با ابرهای سمی و خطرناک رادیواکتیو آلوده سازد.

دیواره های رآکتور کاسموس ۹۵۴ در هنگام سقوط ، بعلت حرارت ناشی از اصطکاک با لایه های اتمسفر، ذوب شده و اورانیوم مرگ آور آن از محفظه مخصوص

به هوای آزاد راه یافته بود. اما پس از گفتگوی سران شرق و غرب، به حالت آماده باش پایان داده شد. البته لبخندهای دوستانه سران شرق و غرب نتوانست اشعه های رادیواکتیو را از میان بردارد و تنها از وخامت اوضاع سیاسی کاست.

راکتور کوچکی که بر فراز هیمالیا کار گذاشته شده بود

تنها کمی پس از این حادثه دولت هند اعلام کرد که سازمان جاسوسی ایالات متحده، سالها قبل بوسیله متخصصین کوه نورد خود یک رآکتور کوچک بر فراز کوههای هیمالیا کار گذاشته است و از این رآکتور بعنوان یک منبع لایزال انرژی را برای دستگاههای مختلف خبریابی خود که مشغول جاسوسی دائمی سرزمین جمهوری خلق چین بودند، استفاده میکند.

رآکتورهای کوچک، انرژی را از طریق تجزیه پلوتونیوم آزاد میسازند. در این رآکتورها، انرژی هسته ای مستقیماً به انرژی الکتریکی تبدیل میشود. ملاحظه میشود که این شیوه با تکنیک کار رآکتورهای بزرگ که با استفاده از آب سنگین و لوله های محتوی سوخت هسته ای، انرژی تولید میکنند، متفاوت است.

رآکتورهای کوچک از خود اشعه رادیواکتیو ساطع میسازند. این اشعه البته خطرناک است! اما اگر کسی مدت طولانی در نزدیکی رآکتور توقف نکند، مرگ آور نمی باشد. بعنوان مثال کوهنوردان سیاه، چنین رآکتوری را با خود به هیمالیا برده و بسلامت بازگشتند.

استفاده از رآکتورهای کوچک بعنوان منبع تولید انرژی در آینده مثلاً در سفینه های فضائی، غیر قابل اجتناب است. دستگاهی که از آب و جلبک سبز به وسیله اشعه رادیواکتیو یک ماده مغذی پروتئینی تولید می کند، می تواند برای مسافرت های فضائی بسیار طولانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار باشد و من مطمئنم که کشفیات دو متخصص انگلیسی سی سون و دیل مدتهاست که بوسیله متخصصین علوم فضائی مورد توجه و تحقیق قرار گرفته اند.

وجود یک دستگاه تولید مانا در هر سفینه فضائی بمعنای حل مشکل تغذیه در مسافرتهاى طولانى کیهانى است.

یک دستگاه حساس

دستگاهی که خداوند در کوه مقدس به موسی نشان داد، نمی بایست در مجاورت هوای آزاد قرار میگرفت. شاید علت این بوده که دستگاه از شن های بیابانی محفوظ بماند، شاید هم اینکار برای محافظت دستگاه از گرمای شدید صحرا بوده و شاید هم مخفی نگه داشتن دستگاه برای این بوده که قوم موسی نفهمند غذای آنها در چه کارخانه اسرارآمیزی تولید میشود. بهرحال بر اساس دستور خداوند و بر طبق مدل، یک جعبه مناسب و بدون درز برای دستگاه ساخته شد.

بنابراین باید توجه کرد که صندوق مقدس همان ماشین تولید مانا نبوده و تنها جعبه ای برای محافظت و حمل و نقل دستگاه اصلی محسوب می شده است. و بدین ترتیب این دستگاه حساس هم از تاثیرات مضر خارجی مصون گشت و هم از دید تماشاگران کنجکاو مخفی ماند. بهنگام توقف های طولانی کاروان، برای کارخانه چادری برپا میکردند. بعلت خطرات ناشی از اشعه ساطعه از دستگاه این چادر را هرگز در مرکز توقفگاه درست نمی کردند :

ولی حضرت موسی هر بار چادر خداوند را در خارج از محل بیتوته قوم خویش و مسافتی دورتر از آن برپا میکرد و بر آن نام چادر ملاقات نهاد.

(کتاب دوم موسی، ۲۳، ۷)

ما اکنون دیگر اطلاعات زیادی راجع به مدرک جرم جمع آوری کرده ایم و حتی می دانیم که دستگاه مورد نظر چگونه کار میکرده است :

از بازسازی دستگاه توسط سی سون و دیل که بر اساس کتاب سوهار انجام گرفت چنین نتیجه گیری شد که نیای روزها، هر روز صبح و شش روز متوالی در هفته ماده چسبناک مغذی که مانا نام داشت را تولید میکرده است. دستگاه، شش روز در هفته کار خود را انجام میداد و هفتمین روز، روز استراحت و تمییز کردن دستگاه بوده است. تمیزکاری و تعمیر دستگاه بعهد کاهنانی بوده که تحت تعلیم هارون برادر موسی چگونگی این کار را فرا گرفته بودند. هارون قبلا با موسی به کوه رفته و به احتمال زیاد در یک کلاس فشرده، برای کار با دستگاه آموزش یافته بود. خداوند به موسی دستور داده بود :

پس خداوند به او گفت : برو، از کوه پایین برو و سپس مجددا همراه با هارون بازگردد. اما کاهنان و مردم عوام اجازه ندارند جلو آمده و بسوی جایگاه خداوند صعود کنند، که اگر چنین کنند مورد نفرین قرار خواهند گرفت.

(کتاب دوم موسی، ۱۹، ۲۴)

جمع بندی از تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته

با توجه به سطح کنونی تحقیقات، چه نتایجی می توان گرفت؟

- موجودات آسمانی که اکنون همراه قوم بنی اسرائیل در حرکتند اراده کرده بودند تا این گروه از انسانها را از محیط اطراف خویش جدا سازند.
- موجودات آسمانی فاقد ناوگانهایی از سفاین حمل و نقل بوده اند، چه در غیر اینصورت، آنها انتقال قوم بنی اسرائیل را توسط سفاین فضائی خود انجام میدادند.
- تعداد موجودات آسمانی که بر کره زمین فرود آمده بودند اندک بوده است. پس از آنکه سفینه آنها در کوه سینا فرود آمد، موسی از طرف فرمانده سفینه دستور یافت، دور کوه دیواری بسازد تا کسی نتواند به محل فرود سفینه نفوذ نماید :

پس خداوند به موسی گفت : از کوه پایین برو و به قومت بگو که برای دیدن خدا به این سو نیایند، چه در غیر اینصورت عده فراوانی از آنان بهلاکت خواهند رسید ... ولی موسی به خداوند گفت : کسی نمی تواند بر کوه سینا صعود کند زیرا که تو خود هشدار داده و گفته بودی که دیواری دور کوه بکش و این منطقه را منطقه مقدس و ممنوعه اعلام کن.

(کتاب دوم موسی، ۲۱ + ۲۳)

- گروه کوچک موجودات آسمانی برتری خود نسبت به انسانها را از طریق کارهای محیرالعقول تکنیکی از قبیل ساختن دیوار آتش متحرک و غرق کردن لشکریان مصری بنمایش گذارد.
- موتورهای موشکی سفینه فضائی گازهای آتشین از خود ساطع ساخته و صداهای رعد آسا تولید میکردند :

سرتاسر کوه سینا از دود پوشیده شد زیرا که خداوند در میان ستونی از آتش بر آن فرود آمد. و از کوه مانند کوره آهنگری دود و آتش بر می خاست و سرتاسر کوه به تکان درآمد.

(کتاب دوم موسی، ۱۹، ۱۸)

- از سفینه فضائی یک دستگاه تولید مواد غذایی تخلیه شده و به موسی و هارون تحویل داده شد.

- این دستگاه در هنگام حمل در یک محفظه - صندوق مقدس قرار گرفت.

- دستگاه بر روی ارابه ای که توسط دو گاو کشیده میشد، حمل میگردد ولی وزنی بیشتر از ۳۰۰ کیلو نداشت زیرا که این جعبه گاهی نیز بکمک چوب هایی که بر شانه مردان گذاشته میشد حمل میگردد.

- کسانی که بدون توجه، در اطراف صندوق توقف میکردند بیمار می شدند : آنها دچار قی، آماس، شوره و زخمهای پوستی می گشتند.

- هیچکس نمی دانسته در درون صندوق مقدس چه شیئی قرار دارد. تنها همه می دانستند که خداوند به آنها غذا میرساند. محلی که صندوق را در آن قرار داده بودند یک مکان اسرارآمیز بحساب می آمد.

- کاهنان آموزش یافته و ملبس به یک لباس مخصوص، به کار دستگاه رسیدگی کرده و آنرا سرویس مینمودند ولی آنها نیز از کیفیت دستگاه اطلاعی نداشتند. و کاهنان نیز از دستگاه می ترسیدند، زیرا که در حوادث گوناگون، تعدادی از کاهنان نیز بهلاکت رسیده بودند.

اینها مسائلی هستند که با توجه به سطح کنونی تحقیقات میتوان نتیجه گیری کرد.

آیا صندوق مقدس هنوز هم وجود دارد؟

ادامه داستان چگونه است؟

بر سر صندوق و محتوای اسرارآمیزش چه آمد؟

آیا صندوق مقدس هنوز هم وجود دارد؟

آیا ما می توانیم مدرک جرم را دوباره پیدا کنیم؟ چگونه؟

شیئی به این بزرگی و سنگینی نمی تواند بکلی ناپدید شده باشد. پس به تحقیقات خود ادامه می دهیم.

از شرح داستان مهاجرت قوم بنی اسرائیل چنین برمی آید که دستگاه، تا هنگامیکه بطور مرتب سرویس گشته و مورد رسیدگی و تعمیر قرار داشت، کار خود را بخوبی انجام می داد. پس از رسیدن قوم یهود به سرزمین مقدس وجود این دستگاه دیگر مورد لزوم نبود زیرا که بنابر روایات، در آنجا شیر و عسل جاری بوده و سرانجام یکنواختی نوع غذای قوم بنی اسرائیل پایان گرفت.

ولی از قرار معلوم در میان سایر اقوام شایع شد که قوم موسی در کاروان خود دستگاه عجیبی به همراه داشته که برای تمام افراد غذا تولید میکرده است. دستگاههای جاسوسی بکار افتادند دربار تمام حکام مجاور خواستار تصاحب چنین ماشین خستگی ناپذیری بودند. و ما داستان جنگ پیروزمندانه فیلی سترها علیه قوم بنی اسرائیل، به غنیمت گرفتن صندوق مقدس و بازگرداندن مجدد آن به علت سوانح متعددی که اتفاق افتادند را ذکر نمودیم.

توقف ۲۰ ساله در یک کلبه

داستان صندوق پس از آنکه مجدداً به سرزمین بت – زمس رسید، چگونه ادامه پیدا کرد؟

صندوق، حداقل ۲۰ سال تمام در کلبه ای دور افتاده بایگانی شد :

آنگاه مردم "کریات – یه آریم" آمده و ضریح خداوند را برداشته و به خانه "ابی ندب" در بالای تپه بردند و به فرزندش "الازار" سفارش نمودند که از ضریح خداوند مواظبت نماید. از روزی که ضریح خداوند به "کریات – یه آریم" آورده شد. سالهای طولانی – ۲۰ سال سپری شدند.

(کتاب اول اسماعیل – ۷، ۱ + ۲)

کاملاً واضح است که در این مدت ماشین کار نکرده و هیچکس به آن توجهی نداشته و به فراموشی سپرده شده بود.

این **سعود** اولین پادشاه اسرائیل که در حدود سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح میزیسته بود که پس از این مدت به داماد خود داود شاه (۱۰۱۳ تا ۹۷۳ قبل از میلاد) مسئله صندوق مقدس را که سالها پیش اینهمه افکار مردم را بخود مشغول ساخته بود، یاد آوری کرد.

هنگامی که داود شاه به یافتن صندوق علاقمند شد، ضریح خداوند هنوز در کلبه ابی ندب و در همان وضعیت ۲۰ سال پیش قرار داشت. هر چند که داود به داشتن صندوق علاقمند شده بود اما به این فکر نیفتاد که برای این شیء مقدس جای مناسبی در قصر تازه ساز خود تعبیه نماید. شاید داستانهای ترسناکی که درباره صندوق بر سر زبانها بود او را از این کار باز میداشت. شاید هم صندوق از نظر داود دارای آنچنان اهمیتی نبود که برایش جای بخصوصی در نظر بگیرد. در هر صورت مدت درازی طول کشید تا داود به اندرز پدر زن خود گوش فرا داده و در معیت ۳۰ هزار نفر براه افتاد تا به **بعالا** در **یوده** آ رفته و ضریح خداوند را از آنجا به خارج حمل نماید.

(کتاب دوم اسماعیل، ۶، ۱)

صندوق هنوز هم خطرناک است

در موقع حمل صندوق دوباره یک حادثه خارق العاده بوقوع پیوست :

و آنان ضریح خداوند را بر ارابه ای سوار کرده و از خانه ابی ندب که بر فراز تپه قرار داشت پایین آوردند. "**اوسا**" و "**آهیو**" پسران "**ابی ندب**"، ارابه را هدایت میکردند. "**اوسا**" در کنار ارابه و "**آهیو**" در پیشاپیش آن راه می رفتند. همین که آنان به "**تنه ناخون**" رسیدند، "**اوسا**" دست خود را بطرف صندوق دراز کرده و آنرا محکم گرفت زیرا که در اثر حرکت گاوها، صندوق در معرض سقوط قرار گرفته بود. ناگهان خشم خداوند دامن اوسا را گرفت و او را به مجازات رسانید زیرا که با دست، صندوق مقدس را لمس کرده بود. خشم خداوند آنچنان شدید بود که اوسا در همانجا کنار صندوق جان سپرد.

(کتاب دوم اسماعیل، ۶، ۳ - ۷)

این مدرک برای ادامه جستجوی ما دارای اهمیت است. دستگاه، ۲۰ سال پس از بایگانی در کلبه ابی ندب هنوز هم می تواند شوک الکتریکی تولید کند. بنابراین رآکتور کوچک هنوز هم انرژی تولید می نماید، واقعیتی که برای یافتن صندوق بسیار پراهمیت است.

اما بالاخره اشکالات کوچک برطرف شده و صندوق با محتویات خود به اورشلیم رسید. داود شاه از رسیدن صندوق آنچنان شادمان گشت که به رقص و پایکوبی پرداخت. او لباسهای خود را کنده و لخت مادرزاد به دست افشانی پرداخت. آیا این شادی تنها بخاطر تصاحب صندوق بود یا داود از این طریق میخواست دل **یهوه** خدای بنی اسرائیل را بدست آورد تا دستگاه را دوباره بکار اندازد؟ شاید او هم قصد داشت برای رعایایش مانا تولید کند.

علیرغم شادی ناشی از تصاحب دستگاه، داود صندوق را بقصر خود نیاورد و حتی صومعه ای هم برای آن ساخت :

پس از آنکه ضریح خداوند به اورشلیم رسید، آنرا در مکان تعیین شده یعنی چادری که داود برای آن برپا کرده بود، قرار دادند.

(کتاب دوم اسماعیل، ۶، ۱۷)

۳۰۰ سال فراموشی

این شیء اسرار آمیز دوباره به فراموشی سپرده شد. این حضرت سلیمان (تقریباً ۹۶۵ تا ۹۲۶ قبل از میلاد) جانشین داود شاه بود که صندوق را در معبد مقدس و در یک محوطه مطمئن قرار داد. صندوق در این مکان علیرغم جنگها و تغییرات زیادی که در وضع حکومتی اسرائیل بوجود آمد، ۳۰۰ سال تمام باقی ماند. در این مدت گرچه معبد، دست کم ۴ بار بوسیله دزدان غارت گردید و سنگهای قیمتی و گنجهای طلای آن به یغما رفت ولی صندوق دست نخورده باقی ماند و یا حداقل در مورد از دست رفتن آن در هیچ نوشته و کتابی مطلبی نیامده است. دزدان اجناس کم قیمت تر از طلا و جواهرات را هم به همراه می بردند ولی صندوق دست نخورده ماند، آیا آنها اطلاعی از وجود صندوق نداشتند؟ آیا آنها از محتوای اسرارآمیز صندوق در هراس بودند؟ آیا قوم بنی اسرائیل

صندوق را به مثابه یادگار عزیز و محترم راه پیمائی خود در بیابان، مخفی کرده بود؟ آیا کسی از محل خفای صندوق اطلاعی نداشت؟ آیا این علت گم شدن سرخ اطلاعات مربوط به محل صندوق بوده است؟ بهر حال از آخرین اطلاعات مربوط به صندوق چنین برمی آید که در این زمان، صندوق دارای اهمیت چندانی نبوده است :

صندوق مقدس را که سلیمان فرزند داود و شاه اسرائیل ساخته است بدرون معبد بیاورید و شما دیگر احتیاجی به حمل آن بر دوش های خود ندارید.

(۲- اسماعیل ۳۵، ۳)

از طرف دیگر این احتمال هم وجود دارد که صندوق هم زمان با ویرانی اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد، گم شده باشد. ما باید این احتمال را هم در نظر بگیریم هر چند که تحقیقات ما را بغرنجتر و طولانی تر میکند.

دومین جمع بندی

- دستگاه در این زمان دیگر مانا تولید نمی کرده است.
- در این زمان کسی که به طرز کار با دستگاه آشنا باشد وجود نداشته است.
- علیرغم دوران طولانی بایگانی دستگاه، هنوز هم رآکتور کوچک آن کار می کرده است و شدت الکتریسیته حاصله از آن آنقدر بوده که اوسا را به محض دست زدن به صندوق جابجا هلاک نموده است.
- سعلول، داود و سلیمان شاهان اسرائیل، از صندوق در هراس بوده و آنرا مخفی کردند.
- بمرور زمان صندوق اهمیت مذهبی خود را که در طول راهپیمائی قوم بنی اسرائیل در بیابان بدست آورده بود، از دست داد.
- موجودات آسمانی در این زمان و در این منطقه حضور نداشته اند.

یک زمینه جدید برای تحقیقات

در زمان زندگی ژرمیای پیغمبر (۶۷۲ تا ۵۸۵ قبل از میلاد) که همزمان با زندگانی حزقل بود، موجودات آسمانی به ناگهان مجدداً پدیدار شدند. آنها از ژرمیا درخواست نمودند تا دستگاه را که هنوز هم از خود اشعه های خطرناک ساطع میکرد سر به نیست نماید.

ژرمیا یکی از پیغمبران بزرگ یهود و شخصی ناآرام بود. او در شهر کوچکی بنام آناتوت در شمال اورشلیم بزرگ شده و متعلق به یک خانواده کاهن مذهبی بود.

مردم علاقه چندانی به ژرمیا نداشتند زیرا که او با بت پرستی مخالفت کرده و همه را به توبه و خدا پرستی دعوت میکرد. او هر گونه ارتکاب گناه را محکوم ساخته و خلاصه واقعیات شرک آمیز زندگی مردم را پیش روی آنها بازگو کرده و آنها را دچار عذاب وجدان می ساخت. بعلاوه او مانند کلیه پیامبران یک سیاستمدار خوب و دارای شم سیاسی قوی بود. او سقوط اسرائیل و ویرانی معبد اورشلیم را پیش بینی نمود.

روشن است که ژواکیم شاه یوده آ (۶۰۸ تا ۵۹۸ ق. م) از سخنان ژرمیا بهیجوجه خشنود نبود. ژرمیا در آغاز حکومت ژواکیم در حیاط معبد مقدس یک نطق آتشین ایراد کرده و آنچه را نباید بگوید گفته بود. ژرمیا شخصی ناآرام بود و از این رو مورد نفرت قرار داشت و می خواستند که به هر نحو دهان او را ببندند.

در سال ۶۰۵ قبل از میلاد، ژرمیا به این فکر افتاد که خطابه های خود را به وسیله شاگردش باروخ بازنویسی و در میان مردم پخش کند. یکسال بعد به مناسبت جشن روزه داری (یوم کیپور) باروخ، خطابه های ژرمیا را برای مردمی که در معبد اجتماع کرده بودند، خواند.

مامورین انتظامی که از خشم بخود می پیچیدند، اینکار را اغتشاش و قیام علیه شاهنشاه خوانده و ورقه هائی که خطابه بر روی آنها نوشته شده بود از باروخ گرفته و بخدمت شاه بردند. ژواکیم نیز با خشم فراوان آنها را پاره کرده و در بخاری سوزانی که در سالن قرار داشت افکند تا به خاکستر تبدیل شوند.

واقعیت این است که در هیچ زمان پیامبران تنها راجع به مسائل مذهبی سخن نمی گفتند. آنها سیاستمداران تمام عیاری بودند که به هنگام ایراد خطابه به مسائل حاد روز

برخورد میکردند و آنها بخوبی میدانستند که چگونه باید توده مردم را برای انجام یک عمل خاص بسیج نمود.

از نظر سیاسی یوآکیم شاه، وابسته به دربار مصر بود در حالیکه ژرمیا طرفدار کلدانیها (که همان بابلی ها باشند) بوده و بدین علت مخالف مصریان بود.

یوآکیم از انجام مراسم بت پرستی که روز به روز دامنه وسیعتری در اسرائیل می یافت نه تنها جلوگیری نمیکرد بلکه به آن دامن هم میزد. ژرمیا قاطعانه در برابر اینگونه اعمال شرک آمیز قیام کرد! یوآکیم بسادگی توانست مردم را دعوت به مقاومت و قیام علیه بابلی ها کند زیرا که در آن زمان اسرائیلی ها مجبور به پرداخت باج و خراج به دربار بابل بودند. یوآکیم شاه از این فرصت استفاده کرده و با مصر یک قرارداد وحدت منعقد نموده و از پرداخت باج به دربار بابل سرپیچی نمود.

نبوکادنزار دوم، شاه کلدانیان (۶۰۵ تا ۵۶۲ ق. م) از اتحادی که علیه او ایجاد شده بود بخشم آمد و از طریق سوریه لشکری برای محاصره اورشلیم اعزام نمود. او توانست در سال ۵۹۷ قبل از میلاد اورشلیم را متصرف شود.

امید به کمک دشمن

در این موقعیت دشوار، یوآکیم نماینده ای به نزد ژرمیا فرستاد تا از او یاری جوید. ولی تنها نصیحت ژرمیا این بود که یوآکیم بهتر است بدون قید و شرط تسلیم بابلی ها شود. در این شرایط ناگهان یک لشکر مصری نیز رسید و علیه بابلی ها وارد جنگ شد. در این لحظه کلدانی ها مجبور بودند در دو جبهه، هم علیه اسرائیلی ها و هم علیه مصریان بجنگ بپردازند. برای مدت کوتاهی چنین بنظر رسید که پیش بینی ژرمیا (مبنی بر سقوط و ویرانی اورشلیم) غلط از آب درآمده است.

اما سرانجام لشکر بابل، مصریان را بسختی شکست داده و متواری ساخت. بابلی ها پس از هزیمت مصریان به موقعیت قبلی برگشته و به محاصره اورشلیم ادامه دادند.

در هیچ زمانی از تاریخ، طبقه حاکمه حاضر به تحمل سیاستمدارانی که متعلق به طبقه آنها نبوده ولی پیش بینی ها و سیاست هایشان درست از آب در می آیند، نبوده اند. آنها هر چند به شیوه های مختلف ولی در صدد نابودی و مجازات اینگونه اشخاص بوده اند. مخالفین ژرمیا

در دربار یوآکیم توانستند شاه را متقاعد سازند که ژرمیا باید از میان برداشته شود. او ژرمیای پیغمبر و سیاستمدار را در گودال عمیقی انداخت که کف آن پوشیده از گل و لای بود. ژرمیا محکوم گشته بود در این مکان وحشت انگیز آنقدر گرسنگی بکشد تا به فجیع ترین شکل هلاک گردد.

ژرمیا نجات پیدا می کند

اما همانطور که لازمه یک داستان پلیسی – جنایی خوب است که قهرمان داستان در آخرین لحظه و بدلیلی پیش بینی نشده، نجات یابد، ژرمیا نیز به همین نحو از خطر مرگ نجات یافت.

یکی از مشاورین یوآکیم شاه، یک کارمند اهل اتیوپی بنام **ابی ملیش** بود. او به علت نفوذ فراوانی که در دربار و بر روی شخص شاه داشت، توانست موفق شود ژرمیای گرسنه و یخ زده را از حفره خیس بیرون کشیده و به زندگی باز گرداند. حساب اورشلیم خیلی زود فیصله یافت. کلدانی ها دیوار شهر را شکسته و یوآکیم شاه را اسیر نموده و بقتل رسانیدند. فرزند او **یویاخین** تنها توانست سه ماه حکومت کند. پس از این مدت او نیز خود را تسلیم بابلی ها نمود. ده هزار نفر از مردم اورشلیم مجبور به مهاجرت گشتند :

... کلیه فرماندهان لشکر و سربازان و جوانان و همچنین صنعت کاران و آهنگران شهر را ترک نمودند و تنها مردم عامی باقی ماندند. گنجینه های معبد و قصر شاهنشاهی به بابل منتقل شدند و ادوات و اشیاء طلائی حضرت سلیمان در همان معبد شکسته و خرد شدند.

(ایرنه – لنده ناش Irene Lendenasch سه هزار سال اورشلیم)

اکنون ژرمیا آزادی کامل خود را بازیافته بود. اما سئوالی که مطرح است اینکه صندوق مقدس اکنون در کجاست؟ متأسفانه مسائل پلیسی به این سادگی قابل حل نیستند. انسان مجبور است علائم و ردهای فراوانی را دنبال کند تا شاید به واقعیت نزدیک گردد. ما نیز سعی می کنیم شیء مورد نظر خود را از نظر دور نداریم. تاریخ را ورق میزنیم :

منه تکل

اورشلیم در سال ۵۹۷ قبل از میلاد بوسیله نبو کادنزار شاه بابل فتح گردید، پس از او – میانه قرن ششم قبل از میلاد – فرزندش بل سزار بحکومت رسید و در این زمان بود که رویدادی خارق العاده و اسرارآمیز اتفاق افتاد.

شاه بل سزار، نزدیک به یک هزار میهمان را به یک جشن باشکوه دعوت کرده بود. وی در حالیکه مست و لایعقل بود دستور داد تا ظروف طلائی و نقره ای را که پدرش از اورشلیم به غنیمت گرفته بود از شراب پر کرده و با فریاد و سروصدای فراوان به سالن بیاورند. میهمانان که تا خرخره پر از شراب شیرین و در حالت سکر بسر میبردند، خود را عربده کشان بروی اشیاء مقدسی که متعلق به معبد اورشلیم بودند، انداختند. بل سزار چه شوخی بامزه ای اختراع کرده بود!

در اواسط این قیل و قال ناگهان اتفاقی افتاد که عرق ترس را بر پیشانی آنان جاری ساخت. ناگهان در تاریکی پر از دود سالن، انگشتان یک دست پدیدار گشته و شروع به نوشتن مطلبی بر دیوار کردند :

آنان به خوردن شراب و مدح و ثنای خدایانی که از طلا، نقره، آهن، چوب و سنگ ساخته شده بود مشغول بودند. در این زمان ناگهان انگشتان یک دست آدمی پدیدار گشتند. آنها بر دیواری از قصر شاهنشاهی که روبروی مشعل قرار داشت شروع به نوشتن نمودند و شاه نیز دست نویسند را مشاهده کرد. پس رنگ چهره شاه دگرگون گشت و افکار ترسناکی بر او مستولی شدند. مفصل های کمرش بی رمق گشته و زانوانش بلرزه درآمدند. شاه فریاد کنان جادوگران ، کلدانیان و ستاره شناسان را بنزد خود طلبید ... اما آنچه بر دیوار نوشته بود بشرح زیر است :

منه، منه، تکل، اوفارسین Meneh Meneh Thekel Upharsin

یعنی که آنها را شمرده، وزن کرده و بسیار سبک یافتم – در همان شب، بل سزار شاه کلدانی بقتل رسید.

(دانیال، ۵، ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۲۵ - ۳۰)

از این رویداد می توان نتیجه گرفت که اشیاء مقدس معبد دارای قوای سحرآمیز و جادویی بوده اند. اما در این داستان از صندوق مقدس هیچ خبری نیست.

ژرمیا چه میکند

در اینجا لازم است سری به ژرمیا زده و ببینیم او چه میکند. منشی او باروخ گزارش میکند که فرشتگانی از عالم علیا قبل از نزدیک شدن لشکریان بابل، به ارباب او هشدار داده بودند. این فرشتگان که از قرار معلوم به اتفاقات آینده آشنایی دارند، به ژرمیا دستور میدهند اشیاء مقدسی را که خداوند به موسی هدیه کرده بود مخفی نماید تا به دست بابلی ها که دیر یا زود به اورشلیم میرسند نیفتند. بنابراین اشیائی که بل سزار در میهمانی خود از آنها استفاده نمود یعنی ظروف، شمعدانها و جامهای شراب، مورد توجه فرشتگان نبوده و تنها آن وسایلی مورد نظر بوده اند که موسی در راهپیمایی خود در بیابان از آنها استفاده می نموده است.

و صندوق مقدس و دستگاه تولید مانا نیز، جزء این سری از وسایل بحساب می آیند.

سکوت بزرگ

ژرمیا که اهمیت زمان را دریافته بود، مردان قوی هیکلی را بنزد خود طلبید ابی ملش دوست اهل اتیوپی او نیز در میان این مردان بود. آنها همگی به اتفاق در یک عملیات مخفیانه که شهرنشینان از آن هیچ بویی نبردند، اشیاء مورد نظر را به خارج از شهر برده و در غاری مخفی نمودند.

مسلم این است که صندوق مقدس بدست کلدانیان نیفتاد، اما از این زمان به بعد، صندوق بکلی ناپدید شده و در متون رسمی و تایید شده تورات و انجیل هم دیگر سخنی از آن بمیان نیامده است.

رد صندوق مقدس در کتابهای مقدس مخفی

از این تاریخ به بعد رد صندوق مقدس را در متون اپوکریف که کتب مقدس و سری میباشند میتوان یافت. متون اپوکریف گرچه از نظر شکل و محتوی با متون رسمی تطابق دارند، اما در فرهنگ مسیحیت رسمی آنها سندیت ندارند. دومین کتاب ماکابا در زمره چنین اپوکریف هائی قرار دارد و در آنجا نوشته شده :

در همان کتاب آمده بود که پیامبر بنابر دستور خداوند به آنها گفت که باید کلبه شهادت و ضریح خداوند را به همراه ببرند. چون آنان بر فراز کوهی که منزلگاه موسی بوده و سرزمین مقدس خداوندی بحساب می آید، رسیدند، ژرمیا غاری پیدا کرده و کلبه و صندوق و محراب را در آنجا پنهان نمود و سپس در غار را مسدود نمود. اما بسیاری از کسانی که با ژرمیا به بالای کوه رفته بودند کوشیدند محل غار را نشانه گذاری کرده و بخاطر بسپارند. اما هر چه تلاش کردند دیگر محل غار را نتوانستند بیابند. و چون ژرمیا این مطلب را فهمید آنان را مجازات کرده و گفت : هیچ بشری نباید محل این سوراخ را پیدا کند تا هنگامی که خداوند بر سر لطف آمده و به بندگان خود رحم نماید.

(کتاب دوم ماکابا ۲، ۴ - ۷)

در کتاب میشنا آمده است که یکی از کاهنانی که در معبد بخدمت مشغول بود، روزی در خارج از شهر اورشلیم به جستجوی صندوق پرداخت و سنگ بزرگ و عجیب الشکلی یافت و سایر همکارانش را از وجود چنین سنگی آگاه نمود. اما قبل از آنکه او بتواند این موضوع را دنبال کند، بمرگی اسرارآمیز درگذشت.

کاهنان معبد از این طریق فهمیدند که صندوق مقدس در آن مکان مخفی شده است.

(میشنا - فصل ۶، ۲)

باز هم هیچ اثری از صندوق مقدس وجود ندارد. جستجو و ردیابی صندوق تنها در آن زمان که هنوز کلیه اتفاقات جدید و تازه بودند، ادامه نیافت. در سال ۱۹۱۰ نیز هیئتی بنام گروه پارکر برای یافتن صندوق مقدس به جستجو پرداخت. ولی این گروه هم بدون هیچ موفقیتی به محل خود بازگشت. بر سر صندوق مقدس چه آمده بود؟

سومین جمع بندی

یک بررسی مجدد از نتایج بدست آمده ضروری است :

- بنابر روایت میشنا، کاهنان بعثت مرگ مرموز یکی از همکارانشان حدس میزدند که صندوق باید در حوالی اورشلیم مخفی شده باشد. آنان مرگ کاهن را به صندوق مربوط میدانستند.

- فرشتگان خداوند قبل از رسیدن بابلی ها به ژرمیا هشدار داده بودند. منشی او باروخ مینویسد که نورهایی را در آسمان مشاهده کرده است.

- گزارشات و توضیحات حزقل پیغمبر درباره مشاهده و دیدار با سفاین فضائی، همزمان با این رویدادها می باشد. (به کتاب وناگهان آسمان گشوده شد اثر ژوزف بلومن ریش J. Blumenrich مراجعه شود)

- دوست و منشی ژرمیا که باروخ نام داشت در متون اپوکریف، زیر عنوان باقیمانده گفتار باروخ گزارش می دهد که ابی ملش اهل اتیوپی که همراه ژرمیا بوده با موجودات آسمانی ملاقاتی داشته است.

بر اساس آنچه تاکنون میدانیم، میتوان حدسیات زیر را متصور شد :

- گروه موجودات آسمانی از نظر تعداد، کوچک بوده است. این گروه، در جنگها دخالت ننموده و به هیچ یک از سه دسته درگیر در جنگ کمکی نکرد. آنها از ظاهر شدن در برابر عده زیادی از انسانها ابا داشتند.

- موجودات آسمانی بدلائل نامعلومی قادر نیستند خود شخصا صندوق و دستگاه تولید مانا را مخفی کرده و یا از میان بردارند، آیا آنها میل نداشتند در مسائل مربوط به انسانها دخالتی کنند؟ آیا آنها نیز از اشعه های خطرناک ساطعه از دستگاه در هراس بودند؟ آنچه مسلم است اینکه موجودات آسمانی نمی خواستند که صندوق بدست بابلی ها بیفتد و از اینرو از ژرمیا درخواست نمودند تا به کمک عده ای از یاران وفادارش، صندوق را در محل مطمئنی مخفی نماید.

در جریان عملیات مخفی کردن صندوق، بعضی از همراهان ژرمیا به واقعیت مسئله پی بردند و از آن جمله است ابی ملش اهل اتیوپی. فاصله زمانی بین هشدارباش فرشتگان و سر رسیدن بابلی ها اندک بود و از اینرو ژرمیا نتوانست محل اختفای صندوق را

طوری انتخاب کند که از دستبرد دزدان بکلی مصون باشد. وی اجباراً صندوق را در یک غار طبیعی مخفی نمود.

وزن سنگین صندوق، ژرمیا و همراهانش را مجبور به استفاده از گاری و جاده نمود. به احتمال زیاد برای اینکه حمل صندوق جلب توجه زیادی نکند، آنرا سوار بر یک ارابه که با گاو کشیده میشد، نموده بودند. از آنجا که این عملیات در اثناء (در طی) شب و تنها در طول یک شب باید به اتمام می رسید، ژرمیا نتوانست صندوق را در محلی دور از شهر اورشلیم مخفی کند. لشکر کلدانیان از جانب **غرب** اورشلیم یعنی اردن کنونی – در حال پیشروی بود.

بنظر میرسد که ژرمیا به ویژگیهای دستگاه آشنایی داشته و حتی بطرز استفاده و کار با آن مسلط بوده است، زیرا که در جریان حمل و نقل، به هیچ یک از یاران او صدمه ای وارد نشد. در حالیکه چندی بعد، کاهنی که خود را به محل اختفای صندوق نزدیک کرده بود، بهلاکت رسید.

موجودات آسمانی باید از اهمیت صندوق مطلع بوده باشند، چه در غیر اینصورت می توانستند بر راحتی اجازه دهند که دستگاه، بدست بابلی ها بیفتد. ولی آنها دستور مخفی کردن صندوق را صادر نمودند.

ژرمیا صندوق مقدس را در کجا مخفی کرده بود؟

ژرمیا مدرک جرم را در کجا مخفی کرده بود؟

در طبیعت متنوع الشکل اطراف اورشلیم، مخفی گاههای مناسب فراوانی یافت میشوند. در شرق دریاچه **گنه زارت** منطقه ای سنگلاخی و پر از غارهای طبیعی موجود است که برای مخفی نمودن صندوق ایده آل به نظر میرسند. با این وجود من تصور نمی کنم که ژرمیا با این صندوق سنگین توانسته باشد ۱۳۰ کیلومتر مسیر را طی کند. با توجه به وضع جاده ها در آن زمان و با توجه به حرکت کند گاوهایی که ارابه را می کشند برای طی نمودن این مسیر احتیاج به چندین روز زمان بوده است. و بعلاوه حرکت به سوی دریاچه **گنه زارت** برای ژرمیا دیوانگی محض بوده است زیرا که این سمت آنها را مستقیماً به آغوش دشمن می سپرده است.

بهرحال، اگر هم ژرمیا محل اختفای صندوق را در تپه ها و غارهای اطراف اورشلیم انتخاب کرده باشد، اکنون این محل پوشیده از گیاه وحشی بوده و هیچ کس حتی حدود مخفیگاه این دستگاه را نمی تواند حدس زند. و از این مهمتر راجع به این مطلب در کتابها و گزارشهای تاریخی هم، هیچ اشاره ای نشده است.

یک رد جدید پیدا می شود

من نتوانستم فراموش کنم که ابی ملش اهل اتیوپی، شاهد مخفی نمودن شبانه صندوق بوده است. آیا این امکان وجود دارد که ابی ملش هنگام بازگشت به سرزمین خود راجع به این دستگاه سحرآمیز با کسی سخن گفته باشد؟

یک کارآگاه خوب باید هر ردی را هر چند که کوچک و بی اهمیت جلوه کند، با دقت دنبال نماید. مدتی طولانی تلاش کردم تا کتب مربوط به قصص و روایات قدیمی مذهبی اتیوپی را بدست آورم، من میدانستم که شاهنامه ای منظوم تحت عنوان **کبرا نجست** وجود دارد که بمعنای **کبریای شاهان** یا **شکوه سلاطین** است. در کشورهای اروپائی، کمتر کسی از این کتاب اطلاعی دارد و پیدا کردن یک ترجمه آلمانی از این کتاب کار بسیار دشواری بود.

اما خوشبختانه چنین ترجمه ای وجود دارد. ما این ترجمه را مدیون آکادمی علوم سلطنتی باواریا هستیم که با دادن کمک هزینه کافی به **کارل - س - آ - بتزولد** آسور شناس نامی، باعث گردید تا وی وقت کافی برای ترجمه این اثر ناشناس، از روی نسخ خطی که در برلین، پاریس، لندن و آکسفورد وجود دارند، بدست آورد.

کبرا نجست، یک معدن سرشار از اطلاعات

تاریخ نگارش کبرا نجست را نمی توان به دقت تعیین نمود. اما اگر حدود سال ۸۵۰ قبل از میلاد مسیح را به عنوان سال تدوین آن تعیین نمائیم، اشتباه چندانی نکرده ایم. ترجمه آلمانی بتزولد بر اساس متونی است که دو نفر از اهالی اتیوپی بنامهای اسحاق و **جمهارانا - آب** در سال ۴۰۹ بعد از میلاد از زبان حبشی به عربی ترجمه کرده بودند. این دو مترجم در مقدمه کتاب می نویسند :

ما این متن را از یک کتاب قبطی (قبطی ها مردمانی از نژاد مصریان قدیمند که به مذهب مسیحی گرویده و در شمال آفریقا زندگی می کنند) به عربی ترجمه نموده ایم ... در سال ۴۰۹ نزول برکت خداوند بر سرزمین اتیوپی، در زمان سلطنت جبرا - مسقل ملقب به لالی بالا و همزمان با زندگانی کشیش بزرگوار ابا - گئورگی ... برای من اسحاق، نوکر کوچک شما دعا کنید و مرا بخاطر کمبودهایم در ترجمه و زبان سرزنش ننمائید.

ما مسلماً اسحاق بیچاره را بخاطر قاطی کردن و اضافه کردن آموزش ها و متون مربوط به دین مسیح در ترجمه خود که مسلماً در متن اصلی کبرا نجست وجود نداشته اند - مانند داستان مربوط به تولد عیسی مسیح سرزنش نمی کنیم. چنین قصصی مسلماً نمی توانسته در متن اصلی کبرا نجست وجود داشته باشند، زیرا که این کتاب قبل از وقوع این رویدادها تدوین شده است. مثلاً حضرت سلیمان که در حدود سالهای ۹۶۵ - ۹۲۶ قبل از میلاد مسیح میزیسته است، چگونه می توانسته از مصلوب شدن عیسی و عروج وی مطلع باشد؟

بنابراین بهتر است که اضافات مربوط به دوره پس از میلاد مسیح را که در این متن وجود دارند به کناری بگذاریم تا رد صندوق مقدس را که مربوط به دوران قبل از مسیح است گم نکنیم. در صورت توجه به این مسئله، در جستجوی خود قدم بزرگی بجلو برداشته ایم، چه در همان ابتدای متن کبرا نجست راجع به صندوق مقدس سخن بمیان آمده است :

از چوب فاسد نشدنی صندوقی بساز و آنرا با طلا اندوده کن. آنگاه متن قوانین مقدس را که من با انگشتان خود نگاشته ام، در آن قرار ده ...

آنچه در صندوق قرار دارد، کاری بی نظیر بوده و رنگی خارق العاده دارد. همانند زبرجد، و لعل و یاقوت چشمها را خیره ساخته و عقل آدمی را مختل میسازد. بر اساس اندیشه خداوندی بوجود آمده و کار دست یک انسان هنرمند نمی باشد، بلکه خداوند، خود این صندوق را بعنوان منزلگاه کبریائی اش ایجاد نموده است ...

در این صندوق همچنین یک گومور؟ طلایی (شاید منظور هومر که یک واحد حجم عربی قدیم و مساوی با ۳ لیتر است باشد) پس از مانا قرار داشت که از آسمان نازل شده

بود. و نیز عصای هارون در آنجا بود که پس از پژمرده شدن دوباره سبز و شاداب گردید بدون آنکه به آن آب داده باشند. پس آن چوب به دو تکه شد و از آن سه عصا پدید آمد در حالیکه تنها یک عصا در صندوق بود.

(کبرا نجست – فصل ۱۷)

این شرح ساده یک دستگاه بغرنج است که اهالی اتیوپی از کیفیت آن هم اطلاعی نداشته اند. آنها از زبان مرسوم خود اصطلاحاتی را انتخاب می کنند که واقعیت را حداقل تا حدودی قابل لمس می سازند.

حزقل نیز که کبریای خداوندی را به زمرد و الماس و جواهر تشبیه نمود، همین کار را انجام داد. **انوخ** نیز در توصیف رئیس موجودات آسمانی، تلاش مشابهی انجام داده است.

"بدن وی مانند یاقوت و صورتش مانند زمرد بود ... نوری عظیم و غیر قابل توصیف. و در این نور موجوداتی در حرکت بودند ..."

این توصیف در شهادت نامه حضرت ابراهیم آمده است. و این توصیفات چقدر به هم شباهت دارند!

در درون صندوق شیئی قرار دارد که ساخته دست بشر نیست

در توضیحات ابتدائی مربوط به صندوق مقدس که در کبرا نجست آمده این واقعیت اهمیت خاصی دارد که در درون صندوق شیئی قرار داشته که ساخته دست بشر نبوده است.

کبرا نجست با دقت و ظرافت کلیه جزئیات زمان خود را شرح می دهد. در این کتاب آمده است که یک تاجر دوره گرد برای ملکه سرزمین اتیوپی **ماکه** را تعریف کرد که سلیمان، شاه اسرائیل مردی زیبا بوده و بر امپراطوری پر از نعمتی حکم فرمائی میکند. ملکه **ماکه** را همچنین داستانهای مربوط به خدای بنی اسرائیل و صندوق اسرار آمیزی که او به بندگان خود در راهپیمائی طولانی هدیه نموده بود، را شنید.

کلیه این اخبار تازه، ملکه اتیوپی را بر آن داشت که به دیدار سلیمان، شاه اسرائیل بشتابد. ملکه ماکه دا با دقت و بدون صرفه جوئی در مصرف پول به تدارک یک مسافرت با شکوه پرداخت. در کبرا نجست آمده است که ملکه، ۷۹۷ شتر زین نموده و بر تعداد بیشماری الاغ و دیگر چهارپایان بار نهاده و همراه با ۳۰۰ نفر مسافرت خود را آغاز نمود.

ملاقات شاهانه

سلیمان که از او بعنوان مردی بسیار با تدبیر نام برده میشود، بر اساس گزارشات موجود، یک ژيگولو و پلی بوی تمام عیار بوده است. خوشگذرانیهای وی با زنان، بگونه ای نقل شده اند که به هیچ وجه در چهارچوب قوانین حضرت موسی نمی گنجد. او نه تنها با زنانی از سرزمین خود به خوشگذرانی میپرداخت، بلکه همچنین بانوانی را نیز از آنسوی مرزها بنزد خود فرا میخواند. بنابراین تعجبی ندارد که چرا سلیمان یک استقبال بی نظیر و شکوهمند را برای ملکه ماکه دا تدارک دیده بود :

ولی او نیز خوشحال گشته و ملکه را سرفراز نمود و او را در قصر شاهنشاهی و در نزدیکی محل اقامت خود سکنی داده و او برایش هر روز نهار و شام میفرستاد، هر بار ۱۵ کر (هر کر برابر با ۳۰ من و ۳۸ سیر میباشد) آرد گندم که با روغن و آب پخته شده بود و همچنین ۳۰ کر آرد آسیاب شده گندم که از آن برای ۳۵۰ نفر نان می پختند، همراه با وسایل و بشقابهای چینی و ۱۰ گاو پروار، ۵ گاو نر، ۵۰ گوسفند و همچنین تعداد زیادی بز، گوزن و گاومیش و مرغهای پروار، علاوه بر این ۶۰ خمره شراب و ۳۰ خمره شراب کهنه ... و هر روز به ملکه ۱۱ جامه هدیه میکرد که از زیبایی آنها چشمها خیره میگشت.

(کبرا نجست – فصل ۲۵)

این هدیه های مختصری که سلیمان به ملکه ماکه دا می بخشید، بالاخره تاثیر خود را گذاشت. سلیمان دل ملکه را بدست آورده و با او هم آغوش گردید. سلیمان که در هنگام توقف ملکه به او چنین هدیه های گرانبهائی داده بود، در هنگام خداحافظی باز هم سخاوتمند تر گردید.

لیست هدایای سلیمان در کتاب کبرا نجست چنین آمده است :

او به ملکه همه چیزهای باشکوه و قابل تصور را هدیه نمود. لباسهایی با زیبایی خیره کننده، و ۶۰۰۰ شتر و اربه که مملو از اشیاء و وسایل قیمتی و دوست داشتنی بودند. در این کاروان علاوه بر گاری هائی که بر روی زمین حرکت می کردند یک اربه وجود داشت که در هوا پرواز می نمود و سلیمان آنرا بر اساس دانشی که خداوند به او هدیه کرده، ساخته بود.

(کبرا نجست – فصل ۳۰)

این متن باید دو بار خوانده شود. در اینجا جزئیات هدیه هائی که ماکه دا همراه خود به اتیوپی برد، شرح داده شده اند : شترها، گاری ها، اشیاء و اربه هایی که بر روی زمین حرکت میکردند ... و یک گاری که در هوا پرواز می نمود! در اینجا واقعه نگار بروشنی میان دو نوع متفاوت گاری فرق میگذارد : یک نوع برای مسافرت در روی زمین و یک نوع برای مسافرت در هوا. برآستی که سلیمان در میان شاهان، شخص عجیبی بوده است و چه چیزهائی که او در گاراژ خود نداشته است! ۹ ماه و پنج روز پس از مراجعت ملکه، او پسری بدنیا آورد که نام بی نا لِحِم را بر او نهاد.

بی نا – لِحِم فرزند زرنگ یک شاه دانا

بی نا لِحِم فرزند یک عشق کوتاه مدت میان شاه و ملکه، بطور رسمی با کلیه هنرها و فنون رزمی زمان خویش آشنا گردید. او در سن ۲۲ سالگی همراه با یک کاروان باشکوه به اورشلیم رفت تا سرانجام پدر خود را دیده و با او آشنا شود :

ولی او، فرزند سلیمان "بی نا لخم" جوانی خوش سیما بود. تمام هیکل او، بدنش و شکل پس سرش شبیه به سلیمان شاه، پدرش بود. چشمهای او، پاها و رفتارش همگی مثل سلیمان بودند.

(کبرا نجست – فصل ۲۳)

سلیمان که از دیدار فرزندش سخت بوجد آمده بود، به او نیز هدیه های بی نظیر و شاهانه ای عطا نمود. ولی بی نا لخم جوانی بسیار زرنگ بود.

درخواست پسر از پدر : صندوق مقدس

او علاقه ای به اینهمه اشیاء قیمتی نشان نداد. او تنها یک آرزوی عمیق و آتشین داشت. و آن بدست آوردن صندوق مقدس بود.

او آرزوی خود را برای پدر بازگو نمود و اضافه کرد که علاقه دارد صندوق را برای مادرش به همراه خود ببرد، زیرا که صاحب صندوق در پناه قادر متعال بوده و از خطرات مصون می ماند.

سلیمان از این آرزوی فرزند هراسان شد، اما عکس العمل شدیدی از خود نشان نداد.

باید توجه داشته باشیم که صندوق هنوز هم یک شیئی فوق العاده عزیز و مقدس بود که از موسی به ارث رسیده و در نزد سلیمان در محوطه مخصوصی در معبد مقدس نگهداری میگشت و فقط کاهنان بلند پایه و معدودی اجازه دیدن آن را داشتند. ولی از آنجا که سلیمان، تنها هراسناک گشته و عکس العمل شدیدی از خود نشان نداد، میتوان چنین نتیجه گرفت که صندوق در این زمان فایده چندانی برای وی نداشته است. شاید هم سلیمان به یاد ساعاتی که با ملکه "ماکه دا" در خلوت عشق بسر برده بود، می خواست امنیت ملکه و خانواده اش را از طریق قرار دادن صندوق در قصر وی تامین کند. که در این صورت باید گفت سلیمان هنوز هم به نیروی ماوراء الطبیعه صندوق اعتقاد داشته است.

حمل و نقل صندوق مقدس هرگز بدون وقوع اتفاقات غیر عادی انجام نگرفت.

سلیمان انتقال صندوق به اتیوپی را منوط به دو شرط نمود : شرط اول این بود که حمل صندوق باید کاملاً مخفیانه صورت گیرد و شرط دوم اینکه بردن صندوق باید بدون اجازه و اطلاع رسمی او انجام گیرد.

دلیل هر دو شرط سلیمان کاملاً روشنند : اگر روحانیون یهود و افکار عمومی مردم اطلاع حاصل می نمودند که شاه، به همین سادگی صندوق مقدس و قیمتی قوم بنی اسرائیل را به فرزندش هدیه نموده است، یک قیام عمومی علیه سلیمان غیر قابل اجتناب بود.

تعویض : یک جعبه قلبی بجای صندوق مقدس

بِی نَا لِحْمِ زرنگی را از پدر و هشیاری را از مادر به ارث برده بود. او با نزدیکان خویش کنفرانسی تشکیل داد تا راههای مناسبی برای اجرای شرایط پدرش پیدا کند. پس از بحث های زیاد، همگی به این نتیجه رسیدند که شرایط پدر را تنها با یک حيله میتوان عملی ساخت :

بی نَا لَحْم بعنوان پسر شاه در دربار، جزء اشخاص برگزیده و قابل اعتماد محسوب گشته و بنابراین اجازه ورود به حجره های مخفی قصر را دارا بود. بنابراین قرار شد که او به حجره ای که صندوق مقدس در آن قرار گرفته بود رفته و اندازه های دقیق آنرا تعیین نماید، سپس همراهان وی بشهر رفته و بوسیله نجاران قسمتهای مختلف صندوق را جداگانه تهیه نمایند، بطوری که نجاران خود نیز ندانند قطعه های چوب را برای چه منظوری آماده می سازند :

و سپس میخوام که تکه های مختلف صندوق را جدا از هم حمل نمایم و قطعه های چوب را در درون قصر به هم وصل نموده و آن را در محل نگهداری صهیون (صندوق مقدس) – "کارل بتزولد" در متن ترجمه شده خود اغلب بدنبال اسم صهیون لغت صندوق را اضافه می کند – قرار دهم و این صندوق را با رو پوش های صهیون بیارایم و آنگاه صهیون را به بیرون حمل کرده و در حفره ای در زیر زمین مخفی نمایم تا هنگام مسافرت سر رسد و آنرا همراه خود به اتیوپی ببرم.

(کبرا نجست – فصل ۴۶)

این نقشه بسیار جالب و در عین حال ساده بود :

همین که نجاران قسمتهای مختلف صندوق را که از نظر چوب و رنگ کاملاً شبیه صندوق مقدس بودند تحویل دادند، بی نَا لَحْم شبانه وارد معبد شده و درها را از داخل باز نمود تا همراهانش نیز بتوانند وارد شوند. آنها صندوق مقدس موسی را به بیرون حمل کرده، با لباسهای مندرس پوشانده و به اردوگاه اتیوپی ها که در بیرون شهر اورشلیم قرار داشت برده و در زیر زمین دفن نمودند. تا هنگامی که موقع رفتن به وطن فرا رسد. در درون قصر و در محل نگهداری صندوق مقدس از قطعه های پیش ساخته یک صندوق قلبی فراهم گشت که کاملاً به صندوق اصلی شباهت داشت :

آنگاه او برخاسته و سه برادر خود را نیز بیدار نمود. آنها چوبهای از پیش ساخته شده را برداشته و به معبد رفتند. آنها متوجه شدند که کلید درها از بیرون و درون، باز هستند. آنها همه جا با درهای باز روبرو شدند تا محلی که صهیون یا ضریح قوانین خداوندی در آن قرار گرفته بود. و سپس آنان صندوق را در یک چشم بهم زدن از آنجا بردند. اکنون ۴ نفر صندوق را برداشته و به خانه آزاریاس بردند. سپس به معبد برگشته و چوب ها را بهم وصل کرده و در محلی که صندوق قبلی بود، قرار دادند، آنرا با روپوشهای صهیون پوشانده و سپس درها را بستند.

(کبرا نجست – فصل ۴۷)

یک هفته بعد، اتیوپی ها راهی سفر شدند، هیچکس در اورشلیم متوجه حادثه ای که برای صندوق مقدس در حجره معبد پیش آمده بود نشد. و اینهم دلیل دیگری بر این مدعاست که اسرائیلی ها دیگر توجه چندانی به دستگاه تولید مانا که اکنون بدون استفاده مانده بود، نداشتند :

آنان اکنون خداحافظی کرده و براه افتادند. ولی قبل از آن، آنها صهیون (صندوق) را شبانه بر ارابه ای سوار کرده و در میان اشیاء بدون استفاده، لباسهای کثیف و وسایل مختلف مخفی نمودند. آنگاه کلیه گاری ها آماده حرکت گشتند. پیرمرد ها از جا بلند شدند، شیپورها بصدا درآمده و جوانان هلهله نمودند.

(کبرا نجست – فصل ۵۰)

همین که کاروان به اندازه کافی از اورشلیم دور شده و افراد، خود را مطمئن احساس نمودند، صندوق را از میان لباسهای چرکین بیرون کشیده و بر ارابه ای جدید سوار کردند. در اینجا نیز نمایشی ویژه بوقوع پیوست و ما می دانیم که حمل صندوق بدون اتفاقات خارق العاده میسر نیست :

از صندوق ابری برخاسته و آن را مانند چادری در بر گرفته و از اشعه های داغ خورشید محافظت نمود. هیچکس ارابه ای را که صندوق بر آن قرار داشت نمی کشید، بلکه او (میکائیل، فرشته مقرب خدا) خود ارابه را به حرکت درآورده بود، از

این طریق که اربه به اندازه دو وجب از زمین فاصله گرفت، هم انسانها و هم اسب ها، چهارپایان و شتران. و همه کسانی که بر چهارپایان سوار بودند به اندازه قد یک انسان از پشت حیوانات به آسمان بلند شدند و هم چنین کلیه اشیاء و لوازم آنان به اندازه قد یک انسان از زمین فاصله گرفته و در آسمان معلق شدند و همه چیز بر روی اربه مانند کشتی بر دریا به هنگام باد مساعد، و یا مانند عقابی که سوار بر باد در اعماق آسمانها پرواز میکند، به جلو در حرکت بودند و بدین گونه آنان سوار بر اربه در حرکت بودند بدون آنکه به عقب، چپ و یا راست منحرف شوند.

(کبرا نجست - فصل ۵۲)

اکنون یک جمع بندی جدید لازم بنظر میرسد.

جمع بندی چهارم

در میان هدایائی که سلیمان به ملکه اتیوپی بخشیده بود، اربه ای وجود داشت که در هوا پرواز مینمود.

پسر شاه، صندوق مقدس را مخفیانه - ولی با توافق ضمنی سلیمان - از اورشلیم بسرقت برد. صندوق یک هفته تمام در خارج از شهر اورشلیم مخفی بود و سپس بهنگام آغاز مسافرت بر یک اربه قرار گرفته و در میان لباسهای چرک از انظار مخفی نگاه داشته شد.

همین که آنان به اندازه کافی از اورشلیم فاصله گرفتند، صندوق بر یک اربه جدید مستقر میشود. و از این لحظه به بعد این اربه پرواز میکند. - با فاصله دو وجب از زمین یا به روایت دیگر به اندازه قد یک انسان بر فراز زمین - این اربه باید ابعاد وسیعی داشته باشد، چه نه تنها انسانها بر فراز آن از زمین فاصله گرفتند بلکه بر روی آن اسبها، چهارپایان و شترهایی هم قرار داشته اند. که به آسمان صعود نموده بودند. در گزارش، موکدا از یک اربه نام برده میشود. (در حالیکه موقع رفتن به اورشلیم اربه های متعددی در کاروان وجود داشتند)

نقشه پسر پادشاه بسیار دقیق و همه جانبه بوده است. او ارابه بزرگ پرنده – که قطعا همان هدیه شاه سلیمان به ملکه مادرش بوده است – را در فاصله نسبتا طولانی از اورشلیم – البته تحت مراقبت سربازان – متوقف ساخته، مانند یک مسافر عادی وارد اورشلیم شده، صندوق را دزدیده، به محل ارابه مراجعت نموده و صندوق را بر ارابه ای که قدرت پرواز داشت سوار نمود. این ارابه یک وسیله نقلیه سریع السیر بوده است زیرا که احتیاجی به عبور از جاده های پر از دست انداز آن زمان نداشته و تعقیب کنندگان نیز نمی توانستند به گرد این ارابه برسند.

این فرضیات بوسیله روایات قدیمی تایید می شوند.

کاهنان معبد در اورشلیم دزدی را کشف نموده و به اطلاع شاه سلیمان رسانیدند. آنان سلیمان را تحت فشار قرار دادند تا هر چه زودتر لشکری مهیا کرده و به تعقیب اتیوپی ها بپردازد.

سلیمان نمی توانست این درخواست کاهنان را رد کند و از طرف دیگر هم نمی توانست اقرار کند که پسرش با توافق ضمنی خود وی، صندوق را مخفیانه به همراه برده است.

اما حتی چابک سواران سلیمان هم نتوانستند رد پای اتیوپی ها را پیدا کنند و این تعجبی ندارد زیرا که آنها در این موقع به مصر پرواز کرده بودند و سفینه هوانورد آنان در این سرزمین خرابی های بسیاری ببار آورده بود. مصریان به مامورین شناسائی اسرائیلی چنین گزارش دادند :

و ساکنین سرزمین مصر به آنان گفتند : مدتها پیش مردمی از کشور اتیوپی از اینجا عبور نمودند. آنان بر ارابه ای سوار بوده و مانند فرشتگان در حرکت بودند و عبور آنها سریع تر از حرکت عقاب در آسمان بود. ساکنین شهرها و قلعه ها شاهدند که این مردمان بهنگام ورود به سرزمین مصر، خدایان ما و خدایان فرعون را سرنگون کرده و خرد نمودند و همچنین ستونهای سنگی خدایان را نیز شکستند.

(کبرانجست – فصل ۵۸، ۵۹)

همه این رویداد ها، فوق العاده غیر عادی اند.

این چه اربابه پرنده ای است که ستونهای سنگی خدایان را سرنگون می سازد و اسب و اسب سوار و شتر می توانند بر آن سوار شوند؟ آیا اینها همه نمونه هایی از تخیلات اغراق آمیز شرقی ها است؟

در داستانهای منظوم هندی مانند ماهاب هاراتا و رامایانا نیز توضیحاتی راجع به اشیاء پرنده ای آمده است. بر اساس این روایات یکی از این سفاین که خدایان پس از رفتن، آن را جا گذاشته بودند به عظمت یک معبد و ارتفاع یک ساختمان ۵ طبقه بود. در رامایانا راجع به دستگاہهای پرنده ای صحبت میشود که به هنگام بلند شدن از زمین، با صدای رعد آسای خود کوهها را به لرزه در می آوردند و جنگل ها، مراتع و نوک ساختمانها را می سوزاندند. بنابراین انسان میتواند با خیال راحت توصیف مصریان را به عنوان واقعیت بپذیرد.

مامورین شناسایی چابک سواران سلیمان که اخبار خود را مستقیماً به سلطان گزارش میدادند نیز سخنان مصریان را بعنوان واقعیت پذیرفتند.

اما اعلیحضرت حاضر نیست به این زودی از میدان بدر روند. او شخصاً در راس یک گروه از چابک سواران ویژه براه افتاده و از مصریان راجع به تاریخ حرکت پسرش بی نا لخم پرسش می نماید. جواب مصریان چنین است :

بر باد رفته

امروز، سومین روز حرکت اوست. و آنان همینکه بارها را سوار بر اربابه نمودند، بر روی زمین حرکت نکردند بلکه اربابه بر بالهای باد سوار گشته و در آسمان معلق گشت. آنان سریعتر از عقاب در آسمان بوده و کلیه اشیاء و وسایل شان نیز در اربابه و بر بالهای باد سوار بودند. و ما تصور نمودیم که تو با دانش خداوندیت چنین اربابه ای را اختراع کرده ای که می تواند بر باد سوار شود. پس سلیمان به آنان گفت :

آیا صهیون، صندوق قوانین خداوندی نیز با آنان بود؟ - و آنان به او گفتند : ما صندوق را ندیدیم.

(کبرا نجست - فصل ۵۸)

سلیمان متوجه می شود که پسرش او را فریب داده است. او می فهمد که دیگر نخواهد توانست صندوق و محتوای آنرا بازپس گیرد. سلیمان و کاهنانش در غم از دست دادن صندوق، مخفیانه به گریه و زاری پرداختند. مخفیانه، چون که برای سلیمان روشن بود که در سطح بین المللی هیچ کس نباید از دزدیده شدن صندوق مطلع شود: اگر سلاطین آن زمان می فهمیدند که اسرائیلی ها صندوق معجزه آسای خود را از دست داده اند، شاید خود را به اندازه کافی قوی پنداشته و بفکر هجوم به سرزمین اسرائیل می افتادند. بنابراین سلیمان به کاهنان خود دستور اکید صادر نمود که حتی یک کلمه هم راجع به از دست رفتن صندوق به کسی نگویند:

سپس سلیمان برخاسته و به آنان گفت: اکنون دیگر بس است، کاری نکنید که مردم ختنه نشده سرزمین های دیگر ما را تسخیر کرده و بگویند که افتخار و شرف آنان از میان رفت و خداوند از آنان روی برگرداند. از این مطلب هرگز چیزی به مردم سرزمین های دیگر نگویند. این چوبهائی را که بهم چسبانیده و در اینجا قرار داده اند با طلا اندود کنید و درست مانند خدایمان صهیون (صندوق) بیارائید و طومارهای نوشته شده قوانین را نیز در درون آن بگذارید.

(کبرانجست – فصل ۶۲)

سلیمان مجبور بود که دزدی صندوق را بپوشاند. او به کاهنان دستور داد تا صندوق قلابی را با وسایل واقعی تزئین نمایند. ولی از خود وی دیگر چیزی باقی نمانده بود. در کبرا نجست آمده است که سلیمان پس از این واقعه، هنوز هم ۱۱ سال دیگر زنده بود، ولی در این مدت از خداوند روی برگرداند و برای خود یک زندگی پر از عیاشی با زنان براه انداخت.

اما بر سر صندوق، پس از آنکه بی نا لخم آنرا تصاحب نمود، چه آمد؟

فرود همراه با غنیمت گرانها

پس از آنکه فرزند شاه با همراهانش وارد مرزهای اتیوپی گردید، به زمین فرود آمد و مانند داود شاه در برابر غنیمت بدست آمده برقص و پایکوبی پرداخت.

سپس شاه برخاسته و مانند بره و یا بزغاله که از پستان مادر، شیر سرشار نوشیده باشد، و با همان شعفی که پدر بزرگش داود در برابر صندوق قوانین به پایکوبی پرداخته بود، به جست و خیز افتاد. او پای خود را بر زمین کوبیده و از دهانش فریاد شادی برخاسته و قلبش پر از شغف بود. و چه بگویم از شادی و شعفی که در خیمه گاه شاه اتیوپی برپا شده بود! هر کسی به دیگری مژده می داد و همه کس همچون یک گوساله جوان به پایکوبی پرداختند. آنان کف زده، هورا کشیده و دستهای خود را بسوی آسمان دراز نموده، بخاک افتاده و صورت خود را بر زمین مالیده و در قلب خود، خداوند را ستایش می نمودند.

(کبرا نجست – فصل ۵۳)

ملکه ماکه دا حکومت اتیوپی را به فرزند پیروزمند خود واگذار نمود و او از این لحظه خود را شاه منه لیک نامید. او موسس یک سلسله جدید در تاریخ اتیوپی گردید. حتی در قانون اساسی سال ۱۹۵۵ اتیوپی، در بند ۲ آمده است :

افتخار شاهنشاهی باید تا ابد در همان نسلی که به تسلسل و بدون انقطاع از سلسله شاه منه لیک اول، فرزند ملکه اتیوپی، ملکه سبا و شاه سلیمان سلطان اورشلیم حاصل آمده، باقی بماند.

هایله سلاسی، آخرین نجوس حبشه که در سال ۱۹۷۴ – از اتیوپی تبعید شد، هم هنوز خود را از نسل منه لیک می دانست. حکام اتیوپی خود را گاهی شاه، گاه امپراتور و گاهی هم شاهنشاه نامیده و همواره مطمئن بودند که به برکت قدرت شکست ناپذیر صندوق مقدس بر کلیه سلاطین دیگر برتری داشته و از حمایت مستقیم بزرگترین خدایان برخوردارند.

سلیمان در هندوستان؟

در زمانی که من مشغول تحقیقات درباره صندوق مقدس بودم، واقعه ای بخاطرم رسید که در سال ۱۹۷۶ در سری نگار (شیرین نگار پایتخت کشمیر) در شمال کشور هند برایم اتفاق افتاده بود. در آنجا پروفسور حسنین که یک باستان شناس مشهور است یک کوه مخروطی شکل را بمن نشان داد که تخت سلیمان نام دارد. بر فراز قله این کوه معبدی قرار دارد که یکی از مکانهای مقدس مسلمانان است.

اسم این کوه مرا به تعجب واداشت و از خود پرسیدم چگونه می شود کوهی در شمال هند را به اسم سلیمان، شاه اسرائیل نامگذاری کرد. از اینرو در این مورد به تحقیق پرداخته و از پروفسور حسنین توضیح زیر را دریافت نمودم :

هم مسلمانان و هم هندوها، حضرت سلیمان را تقدیس می کنند. این کوه سلیمان و این هم معبد سلیمان است. در روایات آمده که سلیمان سوار بر کشتی پرنده خود، به اینجا پرواز نموده و شخصا دستور ساختن این معبد را صادر نموده است.

من در آن زمان حتی یک کلمه از سخنان حسنین را باور نکردم، اما از آنجا که پروفسور، یک مسلمان معتقد بود، به او حرفی نزد.

اما من از هنگامی که با کبرا نجست آشنا شده ام، پرواز شاه سلیمان به اقصی نقاط جهان را امکان پذیر می دانم. در متن قدیمی انجیل از سلیمان همیشه با صفت دانا نام برده میشود. شاید لازم باشد این کلمه را با عبارت با استعداد در امور فنی ترجمه کنیم.

متأسفانه ما نمی دانیم و هرگز نخواهیم فهمید که سلیمان چگونه دستگاه پرنده ای را ساخته بود. آیا امکان دارد فرزندان آسمان یعنی کسانی که انوخ پیغمبر که در دوره قبل از طوفان نوح میزیسته از آنان نام می برد، یک سفینه فضا نورد در روی زمین جا گذاشته باشند؟ آیا یک دسته ویژه از کاهنان آموزش یافته وجود داشته که به چگونگی کار با این دستگاه عظیم تکنیکی آشنا بوده اند؟ اینها سئوالاتی هستند که پاسخی برای آنها وجود ندارد. آنچه ما مطمئن می دانیم آنست که – بر اساس روایت کبرا نجست – سلیمان به ملکه اتیوپی یک دستگاه پرنده هدیه کرد. دستگاهی که سالها بعد در جریان دزدیدن صندوق مقدس، مجدداً یک نقش اساسی بازی نمود.

فرود در واکه روم

اولین توقفگاه مسافرت هوایی شاه منه لیک اول، شهر واکه روم در اتیوپی بود. وی آنگاه به پایتخت اتیوپی که کوه ماکه دا نامیده میشد پرواز نمود :

پادشاه اکنون با شکوه فراوان وارد شهر مادرش گردید. و در آنجا ملکه به بالا نگریسته و صهیون (صندوق مقدس) که مانند خورشید می درخشید را نظاره نمود. او سر به آسمان برداشته و آفریدگار خود را ستایش نمود. ملکه هورا کشان به دست افشانی و پایکوبی پرداخت. تمام بدن خود را با شادی تمام آراست و سرتاسر درونش مملو از شمع گردید. و چه بگویم از شادی بی اندازه ای که تمام سرزمین اتیوپی را در بر گرفته بود : انسان و حیوان، بزرگ و کوچک، مرد و زن. ملکه چادر خود و چادرهای نشیمن را در دامنه کوه ماکه دا در میدانی وسیع و در مجاورت یک آب گوارا برپا ساخت. و آنگاه ۳۲۰۰۰ گاو نر و ماده را سر برید. صندوق مقدس در استحکامات کوه ماکه دا جای گرفت و ملکه برای محافظت از آن ۳۰۰ سرباز شمشیرزن را بکار گماشت که ماموریت داشتند از چادر صهیون و شیوخ قوم محافظت نمایند.

(کبرا نجست - فصل ۸۵)

باید در اینجا یادآوری کنم که در تفسیرهای مربوط به متن قدیمی انجیل، مکررا این نظریه ارائه گشته است که ملکه ای که بملاقات شاه سلیمان شتافت **ملکه سبا** (پادشاهی سبا در جایی واقع بود که امروزه کشور یمن نامیده میشود) بوده و نه ملکه اتیوپی. از محتوای این متون بطور قطعی و غیر قابل تردید مشخص نمی شود که آیا ملکه سبا نیز به نوبه خود به ملاقات شاه سلیمان رفته است یا نه و از طرف دیگر این مسئله هم نامشخص باقی می ماند که شاید ملکه اتیوپی، حکمران و ملکه سبا نیز بوده است.

مسیر دقیق پرواز

آنچه مسلم است اینکه صندوق مقدس به سرزمینی که اکنون کشور اتیوپی نامیده می شود آورده شد. عقب نشینی اتیوپی ها از اورشلیم و مسیر دقیق آن در کبرا نجست آمده است :

مسیر حرکت از اورشلیم در امتداد دریای مدیترانه تا ساحل رودخانه نیل ادامه داشته است که در کتاب ذکر شده، تحت عنوان **جویبار مصر** از آن نام برده می شود. همراهان پسر شاه از رودخانه نیل بعنوان وسیله ای برای جهت یابی استفاده نمودند. ولی مصریان نتوانستند هیچ گونه گزندی به آنان وارد سازند، زیرا که آنان بر فراز مصریان در پرواز بودند. علاوه بر این، مصریان می دانستند که این گروه در حال فرار، صندوق مقدس را به همراه دارند و داستانهای فراوانی که درباره قدرت مافوق و شکست ناپذیر صندوق شنیده بودند باعث شده بود که از صندوق هراسناک بوده و به آن نزدیک نشوند. در کبرا نجست آمده است که صندوق، مانند خورشید نورافشانی میکند. در آن بالا، در کشتی فضائی چه اسراری نهفته است؟ آیا دشمنان بوسیله اشعه های نابود کننده بهلاکت میرسند؟ یا صندوق در تئللو خورشید می درخشید؟ برای این سئوالات هم جواب قانع کننده ای وجود ندارد. صندوق مطمئناً از طریق دریای سرخ از اتیوپی یا مصر علیا به یمن برده نشد، زیرا که حدودات مرز اتیوپی بروشنی ترسیم شده اند :

مرز شرقی سرزمین سلطان اتیوپی، ابتدای منطقه "غزه" در سرزمین "یودا" قرار گرفته ... و مرز دیگر دریای "جری خو" است و این مرز در امتداد سواحل این دریا تا "لیبا" و "سابا" ادامه می یابد ... و مرز دیگر سرزمین سیاهان و برهنگان است که به کوهستان "که به رنه جون" در دریای ظلمت ختم می شود که در غروبگاه آفتاب واقع گردیده است ...

(کبرا نجست – فصل ۹۲)

صندوق مقدس از طریق خشکی حمل گردید و توقفگاه نهایی آن در شهر آکسوم واقع در شمال اتیوپی بود که روزگاری پایتخت امپراطوری حبشه بوده و موسس آن نبیره و نتیجه های حضرت نوح محسوب می شوند.

روزنامه نویه تسورشر تسایتونگ در شماره ۲۴ اکتبر ۱۹۷۰ خود می نویسد :

بنابر روایات، منه لیک اول فرزند ملکه ماکه دا، ملکه سبا و شاه سلیمان دانا، ۳۰۰۰ سال پیش صندوق مقدس را از اورشلیم به آکسوم آورده و گفته می شود که احتمالا این صندوق هنوز هم در این شهر و تحت مراقبت کشیشان کلیسای مریم مقدس، باقی مانده است. شهر آکسوم موقعیت خود را بعنوان مرکز مسیحیت قبطی، مدیون وجود این صندوق است.

آیا صندوق مقدس و دستگاه مرموز تولید مانا واقعا هنوز در آکسوم می باشند؟

آکسوم شهری در ۱۸۰ کیلومتری جنوب اسمره واقع در اریتره، اکنون به یک شهر توریستی تبدیل شده است. نقاط دیدنی شهر که بیشتر مورد توجه توریستها قرار می گیرند علاوه بر معابد و قبور قدیمی، یک منبع بزرگ آب است که حمام ملکه سبا نام دارد. توریستها با تعجب و تحسین ستونهای سنگی عظیمی را نظاره می کنند که قبل از سرنگون شدن، ۳۳/۵ متر ارتفاع داشته اند. گفته می شود که در زیر این ستونهای سنگی قبوری قرار دارند، اما هیچ کس دقیقا این مسئله را نمی داند.

آیا صندوق مقدس در روم است؟

آیا صندوق مقدس هنوز هم در آکسوم قرار دارد؟ چه کسی می داند؟ سرزمین اتیوپی – اریتره پس از دومین جنگ میان ایتالیا و حبشه در سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ تحت قیومیت رم قرار گرفت. آیا ایتالیائی ها متوجه این موقعیت استثنائی نشده و این شانس را از دست داده اند که صندوق مقدس را به عنوان یک غنیمت گرانبها به رم ببرند؟ یک فرضیه عجیب و غیر عادی و در عین حال محتمل : صندوق شاید هم اکنون به سبب خدمتی که فاشیست ها احتمالا در سال ۱۹۳۶ به کلیسای کاتولیک کرده اند، در قصرهای واتیکان قرار داشته باشد. این مسئله را هیچ کس نمی داند و اگر در وضع کنونی تغییری حاصل نشود در آینده هم کسی نخواهد فهمید.

پنجمین جمع بندی

موقعیت جدید :

آیا دزدیده شدن صندوق مقدس توسط اتیوپی ها توجیه مناسبی برای این واقعیت است که چرا در کتب مذهبی برای مدت طولانی چندین صد سال، دیگر حتی یک کلمه هم راجع به این شیء نوشته نشده است؟ آیا کاهنان به دستور سلیمان عمل کرده و راجع به خیانت فرزندش منه ایک به کسی چیزی نگفتند؟

از سوی دیگر، تصور اینکه ژرمیا ۴۰۰ سال پس از این رویدادها، جعبه ای قلبی را پنهان کرده باشد، بسیار مضحک است. اما چنین امکانی کاملاً وجود دارد. ما می دانیم که فرزند سلیمان صندوقی قلبی ولی با علائم و نشانه های واقعی در معبد بجا گذاشت و حتی بخاطر اینکه همه چیز طبیعی جلوه کند، طومارهای قوانین موسی را نیز در این صندوق قرار داده پس ژرمیا هیچ دلیل و نشانه ای مبنی بر قلبی بودن صندوق در دست نداشت. او در حدود ۶۰۰ قبل از میلاد یعنی تقریباً ۳۰۰ سال بعد از سلیمان که در سال ۹۳۳ قبل از میلاد درگذشت، زندگانی می کرد و بنابراین می توانسته با خیال راحت جعبه قلبی را بجای صندوق مقدس گرفته و آنرا از گزند بابلی ها مصون بدارد.

من با پیش کشیدن این احتمال، فرضیه قبلی خود را زیر سؤال قرار می دهم، زیرا که من قبلاً این فرضیه را مطرح کرده بودم که موجودات آسمانی به خاطر صندوق مقدس به ژرمیا هشدار داده و او را موظف به مخفی کردن آن از لشکریان کلدانی نموده بودند. ولی این احتمال نیز وجود دارد که موجودات آسمانی از انتقال صندوق از اورشلیم به اتیوپی هیچ اطلاعی نداشته اند، زیرا که برای حضور موجودات آسمانی بر روی زمین در فاصله زمانی بین زندگی حضرت موسی و ژرمیا و حزقل، هیچ دلیل و علامتی در دست نیست. بنابراین محتمل است که آنها از اتفاقاتی که در غیاب آنان در روی زمین روی داده بود بی اطلاع بودند.

دو امکان وجود دارد :

- امکان اول اینست که ژرمیا صندوق واقعی را از دست بابلی ها نجات داده باشد. در این صورت صندوق امروز نیز باید در غار یا شکافی در حوالی شهر اورشلیم باقی مانده باشد.

- امکان دوم اینست که صندوق بوسیله بی نا لخم به اتیوپی برده شده باشد که در این صورت صندوق باید اکنون در محل نامعلومی در اتیوپی پنهان باشد و شاید این شهر، آکسوم شهر مقدس اتیوپی باشد.

آنچه باقی می ماند، پاسخ به این سؤال غیر عمده است که کشتی پرنده ذکر شده به چه سرنوشتی دچار شده است :

شاه و همه کسانی که دستوراتش را اطاعت کردند، همگی سوار بر گاری شده و در آسمان پرواز نمودند و بدون آنکه مریض گشته و یا متحمل رنجی شوند، بدون گرسنگی و تشنگی، بدون ریختن عرق و خستگی، در یک روز مسافتی را که دیگران در سه ماه طی می کنند، پشت سر گذاشتند.

(کبرا نجست - فصل ۹۴)

شاه منه لیک از این ارا به پرنده در جنگها استفاده می نمود و از آنجا که دشمنانش دارای چنین وسیله جنگی نبودند، او همیشه بر رقبای خویش برتری داشت. در اینجا شاید خواننده از من بپرسد : پس این دستگاه پرنده کجاست؟ آنرا بما نشان دهید. اما پس از گذشت ۳۰۰۰ سال مسلما از این دستگاه چیزی باقی نمانده است و لاشه آن نیز زنگ زده و بر روی آن علفهای هرزه روئیده شده است. این امکان هم وجود دارد که ماشین پرنده، بر فراز سرزمینهای ناشناس و در مکانی سقوط کرده باشد که از آنها هیچ روایت و نقل قولی باقی نمانده است. اجازه بدهید یادآوری کنم که حتی امروزه هم هستند هواپیماهایی که در مناطق ناشناس سقوط کرده و لاشه آنها هرگز پیدا نمی شود. نه، ما این هدیه شاهنشاهی را هرگز پیدا نخواهیم کرد. امکان پیدا نمودن صندوق مقدس از شانس پیدا نمودن ماشین پرنده بسیار بیشتر است. چرا؟

چرا امکان یافتن صندوق مقدس وجود دارد؟

ما از طریق روایات به این واقعیت پی برده ایم که صندوق مقدس و دستگاه اسرارآمیزی که در آن قرار داشت، از خود اشعه ساطع نموده و خطرناک بوده اند. این اشعه ها قطعا از نوع اشعه های سخت بوده اند زیرا کسانی که در نزدیکی آن توقف می نمودند، بهلاکت رسیده و کسانی که در فاصله نسبتا دور آن قرار می گرفتند، بشدت مریض می گشتند. چنین تاثیرات وحشتناکی حتما بعلت انعکاس تابش خورشید ایجاد نشده بودند! بخشی از دستگاه که انرژی تولید می نمود، بسیار کوچک بوده است و من قبلا راجع به رآکتور کوچکی از انواع رآکتورهای که هم اکنون بوسیله بشر مورد استفاده قرار می گیرند، سخن گفتم.

حال باید دید چه نوع اشعه ای اولا دارای اینچنین قدرت تخریبی فراوان و ثانیا دارای طول عمر بسیار زیاد است. فلز پلوتونیوم دارای چنین صفاتی است. پلوتونیوم دارای یک زمان نیمه عمری برابر با ۲۴۳۶۰ سال است. یعنی پس از گذشت ۲۴۳۶۰ سال هنوز هم نیمی از قدرت تشعشع اولیه آن باقی می ماند. و این دقیقا همان نشانه ای است که می تواند ما را بسوی صندوق مقدس رهنمون گردد زیرا که تشعشع پلوتونیوم موجود در رآکتور هنوز هم ادامه دارد.

ما با امکانات تکنیکی امروزی، بخوبی میتوانیم محل و حتی شدت تشعشع چنین اشعه هایی را تعیین نمائیم. اینکار بسیار ساده است. کافی است یک هلیکوپتر که به وسایل اندازه گیری دقیق مجهز است بر فراز مناطقی که وجود صندوق در آنجا محتمل است پرواز کند. اگر ماده انرژی زا، پلوتونیوم بوده باشد امروز هم هنوز اشعه از خود ساطع کرده و قابل تشخیص است.

اما حتی اگر در رآکتور کوچک دستگاه، از ماده رادیو اکتیو دیگری بجز پلوتونیوم استفاده شده باشد باز هم، صندوق هنوز از خود اشعه ساطع می نماید.

هرچند که امکان پیدا نمودن صندوق مقدس بسیار کم است ولی بهرحال شانس اندکی وجود دارد و ما امروزه میلیونها دلار صرف تحقیقاتی می نمائیم که شانس موفقیت آنها بمراتب کمتر از این است. پس چرا ما حاضر به سرمایه گذاری در زمینه تحقیق درباره گذشته خود نیستیم؟ ما با سرمایه گذاری برای شناخت گذشته خود آینده را بدست خواهیم آورد.

هرگاه جستجوی صندوق مقدس (و ماشین تولید مانا) با موفقیت روبرو گردد واقعیات زیر برای ما مسلم خواهند شد :

زندگی در اشکال مافوق بشری وجود داشته و وجود موجودات آسمانی یک واقعیت مسلم است.

موجودات آسمانی به کره زمین آمده بودند.

آنان گروهی از ساکنین کره زمین را به سمت گیری خاصی سوق داده بودند.

قدیمی ترین قواعد زندگی اجتماعی موجودات اندیشمند بوسیله موجودات آسمانی تدوین گشته بودند.

ما از این طریق با تکنیک های قدیمی موجودات آسمانی و سطح دانش آنان آشنا می شویم.

برای من مسلم است که در صورت جدی شدن مسئله، مقاومت ها و اعتراضات فراوان سیاسی و مذهبی علیه هر گونه جستجو در کشورهای اسرائیل، اردن و اتیوپی بوجود خواهد آمد. من بهتر از هر کس دیگر می دانم که چه بد بینیهای ناامید کننده ای بهنگام طرح هر گونه ایده غیر معمول و اتوپیک، مطرح می گردند. تا زمانی که کسی حاضر نیست کوچکترین قدمی در جهت دنبال نمودن و پیگیری فرضیات و حتی نشانه های قابل اعتماد وجود موجودات آسمانی بردارد، شایسته آنست که کسی از من درخواست ارائه دلایل قابل لمس و خدشه ناپذیر وجود چنین موجوداتی را ننماید. صندوق مقدس هنوز هم موجود است.

داستان پلیسی - جنائی صندوق مقدس، چنانچه برای یافتن صندوق دامن همت بکمر بزنیم، پایان خوشی خواهد داشت.

توضیحات

صندوق مقدس : جعبه ای که بنابر روایات بدستور خداوند و بدست موسی ساخته شده و حاوی طوماری بوده است که بر روی آنها قوانین دین یهود که از طرف خدا بر موسی نازل گشته، نوشته شده بود. این صندوق جزء مقدسات یهودیان محسوب می شود. در روایات مختلف از این صندوق با نامهای مختلف اسم برده می شود. از جمله : ضریح خداوند، نیای روزها، صهیون، صندوق قوانین و ...

مانا Manna : نان آسمانی یا خمیر مقدسی که بر اساس روایات تورات و انجیل، خداوند بوسیله آن قوم بنی اسرائیل را در بیابان از گرسنگی نجات داد.

ژرمیاس Jeremias : پیغمبر یهود که از ۶۷۲ تا ۵۸۵ قبل از میلاد میزیسته.

عبارات و اعداد ذکر شده در پایان نقل قولها، کتاب - صفحه و سوره مورد نظر را مشخص می کند.

نیای روزها : نیا، یا جداول روزها لقبی است که در برخی روایات یهودی به صندوق مقدس داده شده است.

اپوکریف Apokryph : حواشی و اضافاتی که بطور غیر رسمی به متون اصلی کتب مقدس و بویژه به انجیل پس از مرگ حواریون عیسی مسیح، افزوده است و از نظر کلیسای کاتولیک دارای سندیت نمی باشد.

میشنا Mischna : بخشی از کتاب تلموذ است و کتاب شمارش قوانین نیز خوانده میشود. تلموذ اثری است که مجموعه آموزشها، قوانین و سنت های مذهب یهود را در دوران پس از پیدایش مسیحیت، در خود جمع نموده است.

انسان طبیعت را فریب می دهد

لئیز براون چگونه تولید شد؟ از کارگاههای کیمیاگری تا آزمایشگاه های مدرن شیمی. حوا چگونه متولد شد؟ انسان اولیه از چه نژادی بود؟ خویشاوندی انواع. عامل محرکه تکامل انواع چه بود؟ موتاسیون مصنوعی. یک نوع جدید از موجودات زنده چگونه بوجود آمد؟ به چه دلیل آنچه که هستیم شده ایم. آیا واقعا اقوام برگزیده ای وجود دارند؟ کلونینگ! Cloning اعقاب منشعب از یک فرد بدون لقاح با جنس مخالف. رونوشت برابر اصل است. سپس آینده چگونه خواهد بود : پر از وحشت یا پر از برکت؟ آیا هومو ساپینس Homo Sapiens مولود یک کلونینگ بود؟

اینکه انسان قادر به تولید مثل بوده و می تواند از طریق طبیعی یعنی انجام عمل لقاح انسان دیگری تولید کند، امری واضح و مبرهن است. اما من در این رساله می خواهم ثابت کنم که انسان امروزی قادر گشته است، بطور مصنوعی نیز انسانهای دیگری را بوجود آورد و بدین ترتیب در کاری که مختص خدایان بوده دخالت مستقیم نماید.

مطبوعات بین المللی به لطف همکاری خانم **لسلی براون** Leslie Brown ، ۳۲ ساله از اهالی **اولدهام** Oldham در حومه لندن، در سکوت رخوت انگیز تابستان ۱۹۷۸، یک سوژه داغ و دست اول را صاحب شدند.

خانم براون بعلت انسداد لوله های منتهی به رحمش، نازا است. ولی با وجود این، لسلی با کمک دکتر معالjšش، دکتر **پاتریک** - **س** - استپتو Dr.p.c.Steptoie موفق شد فرزندی را که در آرزویش بود بدست آورد. دکتر استپتو از دستگاه تناسلی لسلی تخمکی را برداشته و در لوله آزمایش با منی شوهرش ممزوج نمود و بدین ترتیب عمل لقاح انجام شد - این شیوه در اصطلاح پزشکی **این ویترو** In Vitro نام دارد که به زبان لاتین در درون شیشه معنی می دهد. - نطفه ای که این گونه بوجود آمده بود، زیر کنترل هشیارانه

پزشک در درون ماده ای مغذی رشد نمود و در یک موقعیت مناسب دکتر استپتو این نطفه را به رحم لسانی منتقل نمود. لوئیز براون در تابستان ۱۹۷۸ متولد شد و پس از طی یک دوره چند هفته ای ضعف اولیه، بسرعت رشد نمود و هیچ گونه تفاوتی با بچه های این ویوو In Vivo یعنی بچه هائی که بطور طبیعی در درون دستگاه تناسلی زن تولید می شوند - نداشت. تنها تفاوتی که میان لسانی و سایر بچه های همسال او وجود دارد، تبلیغات وسیعی است که به هنگام تولد وی انجام گرفت. درباره هیچ نوزادی تاکنون این همه مقاله و تفسیر درباره نوع و چگونگی ایجاد تولدش نوشته نشده و از هیچ نوزادی تاکنون این همه عکس بر روی جلد مجلات و روزنامه ها چاپ نگردیده است.

داستان نوزادی که در شیشه آزمایش ایجاد گردید و در تابستان ۱۹۷۸ به دنیا آمد، تنها به این علت شهرت یافت و خبرساز گردید، که والدین او و نیز پزشک مربوطه از اعلام و تبلیغ ایجاد چگونگی طفل ابائی نداشتند. از آنجا که سایر موارد مشابه مخفی نگاه داشته شده اند، هیچکس نمی تواند این مطلب را به اثبات رساند که دوشیزه لوئیز براون ساکن اولدهام از توابع لندن، دارای صدها و بلکه هزاران خواهر و برادر است که بوسیله شیوه مشابهی ایجاد گشته اند. آنها در کمال سلامتی به رشد و نمو خود ادامه می دهند ولی پزشکان معالج آنان از ترس تهمت و افتراهای احتمالی، داستان آنها را مخفی نگه داشته اند، این گونه تهمت ها از جانب مقامات علمی و بخصوص از جانب مقامات کلیسائی بسیار فراوانند. (هر چند که در هر دوی این جبهه ها کسانی نیز هستند که محتاطانه تولید نطفه از طریق لقاح در درون لوله آزمایش را متضاد با قوانین مذهبی و اخلاقی نمی دانند)

یک بچه ماشینی در سن بلوغ

هنگامی که در اواسط دهه سالهای ۵۰ یک محقق ایتالیائی بنام **دانیل پتروچی** Daniele Petrucci اهل شهر **بولونیا** با سبکی کاملاً علمی اعلام کرد که موفق گشته است بیش از ۵۰۰ نطفه انسانی را در لوله آزمایش تولید کرده و بیش از ۳ ماه زنده نگاه دارد، همین مقامات او را بشدت مورد حمله قرار دادند. اما حداقل یکی از همین بچه های ماشینی پتروچی هم اکنون نیز زنده بوده و در سنین بلوغ و در کمال سلامتی روزگار می گذراند و

این مرد جوان یقیناً لذت ایجاد فرزندان خود را به شیوه این ویوو – که همان تولید مثل به سبک طبیعی است از دست نخواهد داد.

اما پدر این مرد جوان یعنی دکتر پتروچی، پس از آنکه پاپ دوازدهم البته بدون آنکه اسمی از او ببرد، به کسانی که تلاش می کنند با ناشی گری در کار خداوند دخالت نمایند، شدیداً هشدار داد، قسم خورد که دیگر اینگونه آزمایشها را تکرار نکند.

کلیسای کاتولیک سالها قبل یعنی در قرن شانزدهم نیز مجبور شد بطور جدی به مسئله دخالت در ایجاد حیات بشری بپردازد. در آن زمان پارسلزوس Paracelsus پزشک و دانشمند علوم طبیعی (۱۵۴۱ – ۱۴۴۳) برای اولین بار امکان تولید نطفه انسانی را در خارج از بدن مادر مطرح ساخت. پارسلزوس تصور می کرد که اگر اسپرم های یک مرد را تحت حرارت طبیعی بدن در محفظه ای با شیرخود بشر تغذیه کند، می تواند یک هومونکلوس یا انسان کوچک ایجاد نماید.

ایده متهوران پارسلزوس، گوته Goethe (شاعر مشهور آلمانی) را تحت تاثیر قرار داده و او را تشویق به ساختن یک هومونکلوس در آزمایشگاه فکری خود نمود. شرح چگونگی ایجاد این انسان آزمایشگاهی در اندیشه این شاعر توانا، در بخش دوم کتاب فاوست Faust آمده است.

اکنون یعنی ۳۰۰ سال پس از این تاریخ، آنچه که هنوز از کارگاههای قدیمی کیمیاگری باقی مانده، مخفی کاری شدیدی است که همچنان بر آزمایشهای انجام شده در آزمایشگاههای فوق مدرن، حکمفرمائی می کند.

سلول : یک کیهان میکروسکوپی

با پیشرفت خارق العاده ای که در زیست شناسی ملکولی ژنتیکی از اواسط قرن حاضر تاکنون انجام گرفته، ایجاد تغییرات در عوامل ارثی سلول میسر گردیده است. در اینجا منظور من بخصوص ژنتیک ملکولی است. این رشته خاص از زیست شناسی وظیفه تحقیق درباره اصول ملکولی توارث، تغییر نوع، جابجائی در عادات موروثی و غیره را بعهدہ دارد و یا بعبارت دیگر وظیفه کشف اسرار سلول که سنگ بنای هر موجود زنده است را عهده دار است.

برای اینکه تا حدی درک کنیم که تحقیق درباره این کیهان میکروسکوپی تا چه اندازه سخت و بغرنج است، کافی است اشاره کنیم که بدن انسان دارای هزار میلیارد سلول است. (ده به توان ۱۲ سلول)

برای آشنایی با برخی ارقام، یادآور می‌شوم که مثلاً طول سلول جنسی مرد ۰/۰۵ میلیمتر، قطر سلول جنسی زن ۰/۱ میلیمتر و قطر هر سلول عصبی تنها ۰/۰۰۸ میلیمتر است. ولی با این وجود در هر کدام از این سلولها کد مخفی و نقشه کامل ساختمان ارگانیسم زنده DNS که بر اساس آن مجموعه بدن انسان، حیوان و یا نبات ساخته شده است، وجود دارد.

در ساختمان طبیعت که بر اساس منطقی دقیق تنظیم گشته، یک سلول از سلول دیگر زاده می‌شود. بعبارت دیگر اگر تنها یکی از ۱۰۰۰ میلیارد سلول بدن انسان باقی بماند، می‌توان از روی آن مجموعه ارگانیسم بدن انسان را بازسازی نمود. و یا اگر بخواهیم مثال ساده تری بزنیم، آنچه شرح داده ایم مثل آن است که بر روی هر آجر از ساختمان عظیم کلیسای بزرگ شهر کلن، نقشه کامل این کلیسا شامل نقشه اصلی، نمای خارجی و ساختمان داخلی آن نقش بسته باشد.

تظاهر دروغین به اخلاق فاضله

حق این بود که دکتر استپتو بخاطر موفقیتی که در تولید نطفه، خارج از رحم بدست آورده بود مورد تشویق و تقدیر قرار گیرد. اما درست عکس این اتفاق افتاد. هر چند که در مورد او رویداد شرم‌آوری که درباره دکتر ل. ب. شتلس L.B. Shettles اتفاق افتاد (او را پس از انجام موفقیت آمیز لقاح در لوله آزمایش ولی قبل از پیوند نطفه در رحم مادر از دانشگاه اخراج کردند) تکرار نشد، ولی به دکتر استپتو نیز تهمت هایی از قبیل توهین به شرافت بشری و اخلاق فاضله زده شد و از هر سو، سیل سم پاشی ها آغاز گردید.

طایفه بدبینان

اما من هیچ نمی‌فهمم که چه چیز غیر اخلاقی در این کار وجود دارد. در اینجا پزشکان به کمک والدینی که آرزوی بدست آوردن فرزندی را دارند، می‌شتابند. ولی در

جامعه ما طایفه بد بینان هم وجود دارند که به هر گونه پیشرفت با دیده بد بینی و تردید می نگرند. حال این پیشرفت چه مربوط به استفاده صلح آمیز از نیروی اتمی باشد و چه مربوط به اقداماتی در جهت مسافرت‌های فضائی فرقی نمی کند، این طایفه در هر حال شیون کنان هر گونه پیشرفت را قدمی بسوی تباهی و نابودی می انگارند. بهر صورت در کشورهای غربی، این طایفه بدبینان یک میدان عمل وسیع در اختیار داشته و همیشه جلوی در هر موسسه علمی، عده ای از آنها در حال رژه و اعتراض هستند. سرتاسر وجود این طایفه بد بینان گوئی مملو از افکار شیطانی و مخرب است. گویا به نظر این گونه افراد نتایج تحقیقات علمی تنها در جهت منفی و برخلاف منافع بشر بکار گرفته می شوند. از نظر آنها تحقیقات علمی سمبلی برای نابودی جهان و از میان بردن نوع بشر است.

اما به نظر من فهم و ادراک انسان و احساس مسئولیت بشر بمراتب بیش از آن است که این گونه بدبینان تصور می کنند. همانطور که در تاریخ چند هزار ساله تکامل بشری، همواره انسان صاحب اختیار و مسلط بر آنچه دانش بشری به وجود آورد، بوده است، در آینده نیز بدون هیچ شکی، بشر کنترل خود بر آنچه را اختراع و کشف می نماید، از دست نخواهد داد.

اکنون امکان تولید مثل بشری بدون لقاح طبیعی بسیار محتمل بوده و به مسئله ای قابل لمس تبدیل گشته است. پیشرفت در این رشته بسیار بیشتر از پیشرفت در پیوند نطفه ماشینی در رحم مادر می باشد.

اکنون دیگر آنچه را که من درست ده سال قبل پیش بینی نموده بودم، در لوله آزمایش عملی گشته است و من خود از شجاعت خویش در ده سال پیش، در شگفتم!

حوا چگونه ایجاد شد؟

در آن زمان من خواننده بودم که :

در آن زمان که خدا بشر را آفرید، او را همانند خویش خلق نمود. و او انسان را بصورت یک مرد و زن آفرید و آنان را برکت داد و در آن زمان که آنان را خلق نمود، نام انسان بر آنان نهاد.

(کتاب اول موسی - فصل ۵ سوره ۱ + ۲)

و همچنین :

و آنگاه خداوند متعال، آدم را بخواب عمیقی فرو برد. و آنگاه یکی از دنده های او را برداشته و جای آنرا با گوشت پر نمود. و خداوند از آن دنده که از آدم برداشته بود زنی خلق کرد و با آدم همراه نمود.

پس آنگاه آدم چنین گفت : این موجود استخوانش از استخوان من است و گوشتش از گوشت من است و چون از مرد پدید آمده بر او نام زن می گذارم.

(کتاب اول موسی - فصل ۲ سوره ۲۱-۲۳)

من در ده سال قبل این سؤال را مطرح نموده بودم که آیا این امکان وجود دارد که خلقت بشر از طریق یک موتاسیون (ایجاد تغییر در عوامل موروثی سلول) در کد ژنتیک یک موجود زنده و متفکر دیگر انجام گرفته باشد و این نظریه را طرح کرده بودم که شاید مادر بزرگ عزیز ما حضرت حوا، از طریق یک سلول جنسی مردانه بدون انجام عمل لقاح، ایجاد گشته باشد؟

تی Ti = دنده = نیروی زندگی = سلول!

این امکان وجود دارد. علامتی که در خط میخی سومری برای لغت دنده بکار رفته تی ti است که بمعنای نیروی زندگی می باشد. آیا نمی توان جمله فوق الذکر از انجیل را با توجه به دانش جدید بشری چنین ترجمه کرد که : خداوند قسمتی از نیروی زندگی آدم را برداشت؟ ولی نیروی زندگی در مفهوم عام آن باید بمعنای سلول باشد، زیرا که بدون سلول هیچ نوع زندگی - حتی در بهشت هم امکان پذیر نیست.

امروزه علم بیولوژی مولکولی با حرکت از این دانش بشری به تحقیق مشغول است.

اما سؤالات ده سال پیش من به اندازه کافی عمیق و کامل نبودند. من می بایست این سؤال را هم به سؤالات دیگر اضافه می کردم که حضرت آدم از کجا بوجود آمد و چه کسی اول وجود داشت : تخم مرغ یا مرغ؟ شاید آدم نیز یک بچه ماشینی بوده است و شاید هم از طریق کلون (خود زائی) ایجاد گشته باشد. (کلون در زبان انگلیسی به معنای شاخه و

نوعی آزمایش بیولوژیکی است که در صفحات بعدی مفصلاً توضیح داده خواهد شد - مترجم) و من در اینجا می‌خواهم افکار خود را که چندان هم عجیب و غیر قابل تصور نیستند - در مورد این اولین کلون بر روی کاغذ بیاورم.

بچه ماشینی اولد هام در حومه لندن متعلق به چه نژادی است؟ جواب روشن است: مسلماً نژاد سفید، زیرا که پدر و مادر او متعلق به این نژاد هستند.

اما نیاکان ما - که می‌توانیم اسم آنها را آدم و حوا بگذاریم - متعلق به چه نژادی بوده‌اند؟ آیا آنها سفید پوست بودند، یا سیاه پوست و یا زرد پوست؟ آیا آنها دارای رنگ پوست بخصوصی بوده‌اند که آن رنگ پوست، امروزه دیگر از بین رفته است؟

تئوریسین‌های علم تکامل اقرار می‌کنند که انسان از تکامل میمون بوجود آمده است. اما چه کسی تاکنون یک میمون سفید پوست دیده است؟ و آیا کسی میمونی تیره پوست را با موهای مجعد که ویژه بشر سیاه پوست می‌باشد - دیده است؟

هیچ کس نمی‌تواند انکار نماید که ساختمان بدن انسان با بدن میمون خویشاوندی نزدیک دارد و هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که شباهت‌های فراوانی میان انسان و میمون از قبیل استفاده از دست‌ها بعنوان وسیله‌ای برای گرفتن اشیاء و یا چشم‌های بزرگ و رو به جلو که امکان مشاهده اشیاء بصورت سه بعدی را میسر می‌سازند، وجود دارند.

مسائل نژادی

اینها همه واقعیاتی انکار ناپذیرند. ولی باید به این مجموعه یک عنصر دیگر نیز اضافه شده باشد و به نظر من این عنصر یک عنصر ماوراء الطبیعه یا آسمانی است. بنظر من انسان نتیجه پیوند کره زمین (حیوان) با کیهان (عقل و تفکر) است، زیرا که انسان متفکر نمی‌تواند از تکامل هیچ کدام از انواع میمون‌های اولیه بوجود آمده باشد. نژادهای گوناگون بشری این واقعیت را ثابت می‌نماید.

انسان‌های اولیه از کدام نژاد بودند؟ چرا نژادهای گوناگونی وجود دارند؟

نژاد شناسی بخشی از علم تکامل انواع که همان علم زیست شناسی و تاریخ نژادهای بشری است، می‌باشد.

نژاد، به بخش یا گروهی از یک نوع خاص اطلاق می شود که بوسیله علائم و ویژگی های گوناگون خارجی از بخش ها و گروه های دیگر متعلق به همان نوع خاص متمایز می گردد. این گونه علائم می توانند ویژگی هایی از قبیل : تناسب اعضاء بدن، شکل صورت، رنگ بدن (که بوسیله پیگمانها که مواد رنگی موجود در سلول می باشند، ایجاد می شوند)، نوع مو، چگونگی ظاهر چشم ها، رنگ چشم، شکل ظاهری لب ها، گروه خونی و غیره ... باشند.

بنابر تعریفی که سازمان یونسکو در سال ۱۹۵۱ از مقوله نژاد نموده، سه نژاد اصلی و بزرگ بشری – **اوروپیدها** Europide، **مونگلیدها** Mongolide و **نگریدها** Negride – بوسیله علائم متفاوتی که اساسا موروثی می باشند و کاملاً قابل تشخیص اند از یکدیگر متمایز می گردند.

کلیه نژادهای بشری به یک نوع تعلق دارند و یا به عبارت دیگر نژادهای اصلی با تمام شاخه ها و نژادهای فرعی خود در سرتاسر جهان از نظر زیست شناسی متعلق به یک نوع می باشند.

انواع به جماعتی از موجودات زنده اطلاق می شوند که اجزاء و اعضاء آنها قابل پیوند با یکدیگر بوده و از این طریق امکان تولید مثل و تکثیر داشته باشند. از آنجا که برای نژادهای بشری از نظر زیست شناسی و **نوع شناسی** Morphologie محدودیتی وجود ندارد، پیوند میان آنها و تکثیر نوع از این طریق امکان پذیر و خالی از اشکال است. اثبات این مدعا مشکل نیست چه، روزانه و در سرتاسر جهان این گونه پیوندها میان نژادهای گوناگون صورت می پذیرند... اما همه اینها هنوز روشن نمی کنند که انواع مختلف نژادها چگونه بوجود آمده اند؟ در این مورد تئوریهای گوناگونی وجود دارد ولی هیچیک از آنها آنچنان محکم و غیر قابل شک نیستند که کسی بتواند ادعا کند این چنین بوده است و لاغیر. آنچه مسلم است، نژادها در ادوار جدید تاریخ بشری بوجود نیامده اند و از هزاران سال قبل وجود داشته اند.

از نظر اقوام متمدن قدیم مانند سومری ها، بابلی ها و مصری ها، تمایزات نژادی، واقعیاتی ابدی بوده اند. هردوت، بقراط و ارسطو نیز به نژادهای مختلف برخوردی بسیار عادی و طبیعی داشته اند. در روایات کتبی و شفاهی چند هزار ساله بشری **پلمیک** ها و بد

گوئی های نژادهای مختلف علیه یکدیگر انعکاس یافته اند و داستانهای جنگها و کشتارهای نژادی مانند یک نخ خونین، دهه ها و قرنهای را به یکدیگر وصل می سازند.

همواره و در هر زمانی انسانهای متعلق به یکی از نژادها، خود را برتر از سایرین پنداشته اند و تنها بدلیل اختلاف ظاهری با دیگر انسانها، علیه آنان به تحریک و لشکرکشی پرداخته اند.

پیشانی فکری نمایندگان یکی از نژادها در قرن حاضر، در جنون نژاد پرستی هیتلری اوج خود را یافت. این همه آثار خون و جنایت بمثابة یک نمونه فاجعه آمیز و به عنوان یک نمونه و شاهد در سرتاسر تاریخ بشری باقی خواهد ماند. این فاجعه غیر قابل تصور باید در تاریخ، یگانه باقی مانده و هرگز تکرار نشود. امید آنکه ارتباطات و گفت و شنود میان کشورهای، قاره ها، ملت ها، نژادها و اقوام این احساس و شناخت را به انسانها منتقل کرده و تبدیل به شعور عمومی همگی نماید که ما همگی به یک نوع - نوع بشر - تعلق داریم.

اما علیرغم تاکید بر تمام آنچه گفته شد، سؤال درباره دلیل تمایزات نژادهای گوناگون همچنان باقی است.

ویژگیهای ژنتیک

ژنتیک انسانی بعنوان یک بخش جدید و مدرن از علم نژاد شناسی، تلاش می نماید تا کلیه علائم و ویژگی های نژادی را آنچنان دسته بندی نماید که بتوان از ویژگی های ژنتیک برای تعیین تمایزات نژادی استفاده نمود. برای این منظور گروه خونی، مقدار پروتئین موجود در سرم خون و **فاکتور رزوس Rhesus Factor** یا **ار هاش خون**، مورد آزمایش قرار می گیرند تا ویژگی های قابل دسته بندی بدست آورده و آنها را جدول بندی نمایند. این جدولها بعنوان وسیله ای برای مقایسه نژادها با یکدیگر، مورد استفاده قرار می گیرند.

نتایج بدست آمده از این تحقیقات نشان می دهند که ۸۹/۳ درصد از سرخ پوستان دارای گروه خونی O هستند، در حالیکه تنها ۰/۸ درصد از آنان به گروه B تعلق دارند.

از طرف دیگر ۱۸/۳ درصد از زرد پوستان دارای گروه خونی B و ۵۵/۷ درصد دارای گروه خونی O می باشند.

اینگونه مقایسه ها قطعا برای متخصصین ژنتیک انسانی بسیار جالب توجهند. اما من از خود می پرسم که از اینگونه آزمایشها چه نتیجه قابل توجهی می توان بدست آورد؟ تمام این جدولها و آمار دسته بندی شده متعلق به زمان حال هستند. اما چگونه می توان دریافت که آیا گروه خونی نژادهای مختلف در طول تاریخ تکامل شان تغییر نموده اند یا خیر و چه کسی می تواند تعیین کند که گروههای خونی در آینده دور چگونه خواهند بود؟ بعلاوه من، این خطر را نیز احساس می کنم که نتایج حاصله از این شیوه باعث برخوردهای جدید نژادی گردد. اگر تا دیروز آمریکائی با تحقیر به سیاه پوستان، نگر Neger می گفتند، در آینده احتمالا با همان لحن تمسخر آمیز خواهند گفت گروه خونی یارو A+ است! و اگر مشخص شود که یک ترکیب معین ژنتیک بر دیگر ترکیب ها ارجحیت دارد، ما بطور ناخودآگاه یک جنگ نژادی جدید را که دارای زمینه علمی نیز هست، پایه ریزی کرده ایم. بهرحال نه از طریق تمایزات ظاهری و نه از طریق تمایزات ژنتیک، نمی توان به سئوالات من پاسخ قانع کننده ای داد. منظور من، این دو سؤال مشخص اند که اولاً انسانهای اولیه متعلق به کدام نژاد بوده اند و ثانیاً دلیل تفاوتهای اساسی میان سه نژاد اصلی بشر چیست؟

سیاه پوستان، زرد پوستان، سفید پوستان

سیاه پوستان یا نگریدها دارای پوست تیره رنگ، لبهای گوشت آلود، موهای مُجعد (در اکثر موارد)، و دماغ پهن هستند (این ویژگی ها بخصوص درباره ساکنان جزیره جامائیکا بعنوان نژاد اصیل سیاه قابل تشخیص می باشند). شباهت های ظاهری این نژاد با نژاد اوروپیید، بسیار کم است. نژاد اصلی نگرید به ۱۸ گروه و دسته تقسیم می شوند که بنوبه خود دارای ویژگی های متفاوتی هستند.

تقسیم بندی نژاد زرد یا مونگلید تاکنون ۲۰ بار تغییر کرده است. علت این امر واضح و ساده است. بعلت موتاسیون های متعدد (یعنی تغییرات در عوامل موروثی سلول) در طول تاریخ تکامل، گروههایی با تمایزات کم و بیش زیاد از نژاد اصلی پدیدار گشته اند.

اما من قصد مقایسه سه نژاد بزرگ انسانی با یکدیگر را ندارم. هدف من کشف این مسئله است که نژادهای اصلی اولیه چگونه بوجود آمدند و اصولاً دلیل وجود نژادهای مختلف چیست؟

ترکیب پروتئین کلیه انسانها یکسان است.

نقطه حرکت هر گونه اندیشه ای در این مورد وجود اشتراک در ساختمان تشریحی بدن کلیه نژادها و امکان تولید مثل از طریق پیوند نژادهای گوناگون با یکدیگر است. همه نژادها دارای نیاکان مشترک می باشند. کلیه انسانهای تمام نژادها، در سلولهای خود پروتئینی با ترکیب یکسان دارند. در این رابطه، خویشاوندی ما با میمونها بار دیگر نمایان می گردد. پروتئین سلولهای بدن شمپانزه ترکیب یکسانی با پروتئین سلولهای بدن انسان دارد!

چگونه چنین چیزی ممکن است؟

بر اساس تحقیقات چارلز – روبرت داروین Ch.R.Darvin این فرضیه مورد قبول قرار گرفته است که انواع گوناگون موجودات زنده از طریق پیوندهای مکرر در مکرر با موجوداتی که تفاوت ماهوی با خود آنها ندارند، تکامل یافته اند و انسان و میمون نیز از یک نیای مشترک ریشه گرفته اند که از زمان معینی (روز X) از تاریخ، دوره تکامل مشترکشان پایان رسیده و هر یک به رشد و تکامل جداگانه خود ادامه داده اند. این پروسه تکامل، یک دوره طولانی تاریخی بالغ بر میلیونها سال را شامل می گردد. بنابراین ما انسانها از طریق میلیونها موتاسیون های پیاپی و در عرض میلیونها سال بمثابة قله آفرینیش، تکامل یافته ایم. شاید این چنین باشد!

اما انسان باید بسیار زود باور باشد اگر قبول کند که گرچه در طول سریال بی پایان موتاسیون، صدها تمایز و اختلاف کلی میان انسان و میمون بوجود آمدند، اما ساختمان پروتئین سلولهای شمپانزه و انسان، بدون هیچ تغییری پروسه رشد از سطح دانی (پست) به سطح عالی را پشت سر گذاشته است.

تعجب آور است که بطور مثال از ۱۴۶ ماکرو ملکول پروتئین هموگلوبین (ماده قرمز رنگ سلولهای خونی)، باستثناء یک واحد اسید آمینه، کلیه ملکولها در انسان و شمپانزه یکسانند.

این همه تشابه، انسان را وادار می کند که اشتباه محقق سوئدی **کارل فون لینه** Carl Von Linne (۱۷۷۸ – ۱۷۰۷) که میمون را **همو تروگلودیتس** Homo Troglodytes یا انسان غارنشین نامگذاری کرده بود، ببخشد.

استرکتور Structure ، ساختمان یکسان پروتئین میمون و انسان ثابت می کند که انسان تنها از طریق موتاسیون طبیعی و از طریق تکامل تدریجی نمی توانسته بوجود آید. چرا؟

تشابه میان موجودات همنوع

اگر ساختمان پروتئین دو قورباغه را با هم مقایسه کنیم، بین آنها تفاوتی می یابیم که ۵۰ بار بیشتر و بزرگتر از تفاوت میان ساختمان پروتئین انسان و شمپانزه اند، در حالیکه هر دو قورباغه مانند سببی هستند که از وسط نصف کرده باشند! نتیجه : از آنجا که نسبت قورباغه به قورباغه نزدیکتر از نسبت انسان به شمپانزه است، باید ساختمان پروتئین قورباغه ها تقریباً یکسان و ساختمان پروتئین انسان و شمپانزه کاملاً متفاوت باشند. در صورتی که عکس این مطلب به اثبات رسیده است.

پس از آنکه پروفسور **آلن. س. ویلسون** A.C.Wilson و همکارش خانم **ماری. کالر. کینگ** M.C.King که هر دو بیوشیمیست های دانشگاه کالیفرنیا هستند – این نتایج شگفت آور تحقیقات خویش درباره ساختمان پروتئین سلولها را بدست آوردند، هر دوی آنها معتقد گشتند که تکامل موجودات بشری باید دارای یک نیروی محرکه تاکنون ناشناخته و فوق العاده قوی باشد. بسیار قوی تر از آن چیزی که تاکنون تصور می رفت.

نیروی محرکه ناشناس تکامل

این نیروی محرکه تکامل چه چیزی می تواند بوده باشد؟ پروفسور **لورن ایزلی** Loren Eiseley زیست شناس و استاد دانشگاه پنسیلوانیا در این مورد به روشنی اظهار نموده است که تئورسین های علم تکامل یک عامل اساسی را که در ساختمان گروههای انسانی، توانائی های فکری ایجاد نموده است، از نظر دور داشته اند.

عقیده من نیز همین است، اما بهر حال این پدیده چگونه قابل توضیح است که انسان و میمون از قورباغه هایی که ساختمان پروتئین آنها این همه متفاوت است بهم نزدیکترند. بخصوص که از نظر فرضیه داروین و بنابر نظریات موجود علمی، دوره تکامل انسان از میمون میلیونها سال طولانی تر و تعداد موتاسیون های آن بیشتر از دوره کوتاه تکامل قورباغه بوده است.

پاسخ من به این سؤال چنین است :

موتاسیون مصنوعی

یک موتاسیون مصنوعی که باعث جهش تکاملی میمون به انسان گردید، به وقوع پیوسته است : جدا شدن راه تکامل انسان از میمون برخلاف آنچه ادعا می شود میلیونها سال قبل اتفاق نیفتاد، این جدائی خانوادگی همین چند ده هزار سال پیش روی داد. علت یکسان بودن ساختار پروتئین ما و خویشاوندانمان در خانواده شمپانزه ها نیز همین است. اگر فاصله زمانی میان هومی نیدهای اولیه Hominid – که نوعی میمون انسان نما می باشد – و هوموساپین Homo sapiens (که انسانهای امروزی از این نوع محسوب می شوند) میلیونها سال می بود و در این فاصله صدها هزار موتاسیون مثبت انجام گرفته بود، ساختار پروتئین این دو موجود زنده باید کاملاً متفاوت می بود و این واقعیتی است که هر تئورسین علم ژنتیک آنرا تایید می نماید.

نتیجه گیری معکوس:

از این واقعیت که ساختمان پروتئین انسان و شمپانزه نه تنها بکلی متفاوت نیستند، بلکه صرف نظر از یک استثناء جزئی، کاملاً یکسان نیز می باشند، می توان چنین نتیجه گرفت که نیای ما یعنی هوموساپین اولیه، همین چند وقت پیش یعنی در حدود چند ده هزار سال قبل، خود را از نسل میمون جدا نموده است.

انسان و میمون قابل پیوند با یکدیگر نیستند، زیرا که انسان متفکر بدون هیچ شکی یک نوع متفاوت از نوع میمون می باشد.

چگونه نوع بشر توانست - اگر در مقیاس تاریخ طولانی تکامل بیاندیشیم - در عرض چند دقیقه به چنین تکامل مثبت و غیر قابل تصویری دست پیدا کند؟ چگونه ناگهان پوست پشم آلود خود را از دست داد؟ چگونه و در کجا اولین موجود انسانی به قوه تکلم مسلح گردید؟ چگونه ناگهان بفکر متمدن شدن افتاده و فرهنگ بشری را پایه ریزی نمود. از کجا این فکر درخشان به مخیله اش رسید که به شکار حیوانات - همان حیواناتی که تا دیروز همکاران او بحساب می آمدند - بپردازد؟ و از کجا بفکر ایجاد آتش افتاد؟

و بالاخره انسان اولیه، در حالیکه بمثابه موجودی که بتازگی در اثر موتاسیون از نسل میمون بوجود آمده و فاقد جفت و شریک مناسبی برای روابط جنسی بود، با چه کسی به تولید مثل پرداخت؟ او قطعاً با اجداد میمون خویش جفت گیری نداشت زیرا که تعداد کروموزومهای میمون با تعداد کروموزومهای انسان متفاوت است.

در اینجا شاید دانشمندان علم تکامل بگویند: اینها همه یک مشت مزخرفات است. کلیه این تغییرات یکباره صورت نگرفته اند و برای توجیه این تغییرات باید یک پروسه تکامل تدریجی را که میلیونها سال طول کشیده، در نظر گرفت و فرضیه متفکر شدن ناگهانی هموسپین فرضیه ای، من درآوردی از اینجانب است که به هیچ وجه قابل توجیه و اثبات نمی باشد.

اما از زمانی که بطور قطعی اثبات گشته است که انسان و شمپانزه دارای یک ساختار یکسان پروتئینی هستند، این حرف دانشمندان دیگر قابل قبول نیست.

من می پرسم: نیروی محرکه تکامل موجودات زنده که دانشمندان با این همه جدیت در جستجوی آنند (به نقل قول ویلسون مراجعه شود) را در کجا باید یافت؟ و عاملی که در اولین گروههای بشر توانائی های فکری ایجاد نمود (به نقل قول ایزلی مراجعه شود) و تئورسین های علم تکامل آنرا در نظر نگرفته اند، کدامست؟

اگر انسان جرئت فکر کردن به آنچه که ظاهراً غیر قابل تصور بنظر می رسد را داشته باشد، بلافاصله پاسخ های مناسب و منطقی برای این سئوالات پیدا خواهد شد:

موجودات آسمانی هموسپین را از طریق یک موتاسیون مصنوعی از خانواده میمونها جدا کرده و او را با مدل قرار دادن وجود خویش به یک موجود متفکر تبدیل نمودند. نیروی محرکه تکامل انسان را، باید در این تغییر حساب شده جستجو نمود. و ما خواهیم دید که این نیرو، چگونه دقیق و مطمئن کار می کند.

حدسیاتی که من ذیلا به آنها می پردازم بر اساس همین فرض یعنی دخالت موجودات آسمانی در پروسه تکامل، استوارند.

انسان اولیه متعلق به کدام نژاد بود؟

پس بالاخره انسانهای اولیه از کدام نژاد بوده اند؟ بدون شک ساختمان بدن انسان خویشاوندی بسیار نزدیکی با بدن میمون دارد. بنابراین انسانهای اولیه باید سیاه و از نژاد نگریدها بوده باشند. اما اگر اینچنین بوده است، پس چرا این ساکنین اولیه زمین در سرتاسر کره زمین پخش نشدند؟ و بعلاوه مونگلیدها و اوروپیدها یا بعبارت دیگر زرد پوستان و سفید پوستان چگونه ایجاد شدند؟

آیا موجودات آسمانی از همان ابتدا، نژادهای گوناگون بوجود آورده بودند؟ آیا آنان به گروههای مختلف انسانها بر اساس اختلافات اقلیمی و جغرافیایی مناطق مختلف جهان، برای آنکه بتوانند زنده بمانند، توانائی های گوناگونی عطا نموده بودند؟ آیا پیگمانهای نژاد سیاه بر اساس یک برنامه حساب شده ژنتیک ایجاد گشته بودند تا این نژاد بتواند در مناطق داغ و گرمسیری زندگی نماید؟ پوست سفید دارای چه فوایدی بوده است؟ آیا سفید پوستان برای زندگی در مناطق کم نورتر ایجاد گشته بودند؟

امروزه این فرضیه مورد قبول قرار گرفته است که انسانهای ماقبل تاریخ دارای رنگی تیره بوده اند. بر اساس این فرضیه در طول زمان تدریجا و بر اساس زندگی در مناطق متفاوت اقلیمی کره زمین و بر اساس تابش متفاوت اشعه ماوراء بنفش در مناطق گوناگون جهان، رنگ پوست انسانها تغییر پیدا نموده و رنگهای متنوعی پدیدار گشته اند. اما حتی اگر **ویتامین D** که در اثر تابش اشعه ماوراء بنفش ایجاد می گردد را باعث و بانی ایجاد **میمیکری** (Mimicry) (پیگمانهای سیاه در پوست) بدانیم، باز هم من این تئوری را یک تئوری سست پایه و غیر قابل اعتماد می دانم زیرا که مثلا اسکیموها که در دشتهای کم نور یخ زده زندگی می کنند، دارای پوستی تیره رنگ می باشند و این کاملا برخلاف فرضیه ذکر شده در بالاست. و بعلاوه چرا مونگلیدها زرد پوستند؟ و آیا سیاه پوستان برای آنکه بتوانند در مناطق کم نورتر زندگی کنند، نمی بایست سریعا رنگ پوستشان تغییر کرده و روشن تر گردد؟

استراتژی موجودات آسمانی در ساختن نژادها

موجودات متفکر و برتر آسمانی که من همواره به واقعیت وجود آنان باور داشته‌ام، به احتمال زیاد، تعمداً نژادهای مختلفی را بوجود آوردند. زیرا که آنها از طریق تحقیق درباره کره زمین، بخوبی می دانستند که موجود ایجاد شده توسط آنان تحت چه شرایط کاملاً متفاوتی مجبور به زندگی خواهد بود. شاید هم خود این موجودات آسمانی از نژادهای مختلفی بوده اند و بنابراین هر یک از نژادها، ویژگی های خود را از طریق موتاسیون مصنوعی به همونیدها منتقل نموده اند.

از آنجا که بنظر من، موجودات دارای هوش و دانش برتر، بدون شک دارای معیارهای اخلاقی بسیار والائی نیز هستند، عقیده دارم که ایجاد رنگهای متفاوت (و دیگر علائم گوناگون) برای انسانها، می تواند یک مسئله بسیار مهم اخلاقی و تربیتی را نیز در بر داشته باشد، از این قرار که :

ای انسانها ببینید، شما دارای هر رنگ پوستی که باشید، همگی به یک نوع، به نوع بشر تعلق دارید. پس با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنید!

آیا سرنشینان اولین سفاین فضائی ماقبل تاریخ که به کره زمین آمده بودند، از نژادهای گوناگون بودند؟

آیا این سرنشینان، همانطور که در افسانه های قدیمی آمده است با دختران کره زمین همخوابه شده و فرزندی تولید نمودند؟ آیا از طریق این روابط جنسی برخلاف دستورات خدایان، نژادهای گوناگونی بر اساس ویژگی های ژنتیک موجودات آسمانی ایجاد گشتند؟

من از خودم می پرسم آیا این امکان وجود دارد که در زمانهای متفاوت، سفاین فضائی مختلفی که با هم هیچگونه تماسی نداشته اند، به کره زمین آمده باشند؟ آیا این امکان وجود دارد که اولین گروه از موجودات آسمانی، هموساپین را از نسل میمون جدا ساخته و بدین ترتیب نژاد سیاه را پایه ریزی کرده باشند؟ آیا این امکان وجود دارد که هزاران سال بعد یک سفینه فضائی دیگر با سرنشینان زرد پوست به زمین آمده باشند؟ آیا این امکان دارد که نژاد سیاه مورد پسند آنان واقع نشده و بنابراین کد ژنتیک این نژاد را بوسیله یک عمل جراحی تغییر داده و با قرار دادن کد دیگری در سلول، نژاد زرد یا سفید را بوجود آورده باشند؟

دانشمندان نژاد شناس این تصورات مرا جدی نخواهند گرفت، آنها همچنان به توضیحات و توجیهات سرهم بندی خود دلخوشند. ولی آنان واقعا چه چیزی را به یقین و بدون شک روشن ساخته اند؟ برای نشان دادن ضعف تئوریهای رسمی موجود کافیتست به مثال زیر توجه کنیم :

اگر یک خانواده سیاه پوست از سرزمین خود مهاجرت کند چه اتفاقی خواهد افتاد.

یک خانواده سیاه پوست از سرزمین خود که در مناطق حاره کره زمین واقع است مهاجرت کرده و در منطقه ای معتدل سکونت می کند. پس از گذشت نسلهای متمادی، پیگمانها تغییر یافته و رنگ پوست از تیرگی به روشنائی می گراید. در اینجا متخصصین علم نژاد شناسی خواهند گفت که به رنگ تیره که برای محافظت پوست در برابر نور شدید خورشید ساخته شده بود، در شرایط جدید دیگر احتیاجی نیست. بسیار خوب. اما اکنون باید در شرایط اقلیمی جدید، موهای مجعد، لبهای گوشت آلود و چشمان سیاه و برآمده انسان سیاه پوست نیز تغییر یابند، زیرا که در غیر اینصورت هرگز انسان سیاه پوست به یک انسان سفید پوست تبدیل نخواهد شد.

متخصصین خواهند گفت : این مسئله بسیار ساده است. کافیتست فرد سیاه پوست با یک انسان سفید پوست جفت گیری نماید و پس از چند نسل کلیه این تغییرات صورت خواهند پذیرفت ... ولی آقایان کمی صبر کنید! من راجع به زمانی حرف می زنم که در روی کره زمین تنها یک نژاد وجود داشته باشد! و در آغاز آنطور که نژاد شناسان ادعا می کنند - و من نیز در این مورد با آنها هم عقیده ام - تنها یک نژاد وجود داشت و آن هم نژاد سیاه بود که از نسل میمون جدا گشته بود.

تبدیل انسان سیاه پوست به انسان سفید پوست از طریق تنها یک موتاسیون غیر ممکن است. برای اینکار احتیاج به یک زنجیر بی انتها از موتاسیونهای پیاپی است. اما چگونه می توان یک نوع جدید را ایجاد نمود، در حالیکه تنها یک نوع وجود دارد؟ یا بعبارت دیگر چگونه یک سیاه پوست تمام عیار بدون پیوند با یک نژاد دیگر می تواند تبدیل به یک سفید پوست گردد؟

نژادهای مخلوط کنونی از قبیل اعراب، اسکیموها و ساکنین جزایر اقیانوس کبیر از پیوند نژادهای مختلف بوجود آمده اند - این یک واقعیت غیر قابل انکار است. اما این امکان در آغاز حیات بشر وجود نداشت. بر اساس داده های علم زیست شناسی در آن زمان تنها یک نژاد وجود داشته است. حال چگونه می توان باور کرد که این نژاد یگانه، بخودی خود به یک نژاد دیگر - و حتی به نژادهای گوناگون تبدیل شده باشد؟! فراموش نکنیم که این علم زیست شناسی است که ادعا می کند در آغاز تنها یک نژاد و آنهم نژاد سیاه وجود داشته است. بر این اساس، برای پیوند و اختلاط نژادی، هیچ نژاد دیگری و یا حتی یک نژاد مختلط نیز وجود نداشته است. خوب دقت کنید : در آن زمان فقط و فقط نژاد سیاه وجود داشته است.

بنابراین من نتیجه گیری می کنم که نژاد سفید نمی توانسته طی نسلهای متمادی از طریق پیوند سیاه و سفید بوجود آمده باشد. بر اساس این تئوری، ما انسانهای سفید پوست تنها در حالی می توانسته ایم وجود داشته باشیم، که در ادوار بسیار دور، سیاه پوستان طی صدها هزار سال، تنها و تنها با سفید پوستان تولید مثل کرده باشند. این امکان البته وجود دارد. اما انسانهای سفید پوستی که سیاه پوستان باید با آنان معاشرت نمایند از کجا آمده اند؟

افسانه خلقت سه نژاد اصلی

عربها، افسانه جالبی درباره چگونگی خلقت نژاد خویش دارند :

در یک روز زیبا، خداوند مقداری گل را بشکل انسان درآورده و برای پخته شدن در داخل تنور قرار داد. ولی در همین وقت باران از آسمان فرو ریخت و آتش را خاموش نمود. پس از مدتی خدا بدرون تنور نگریست و دید که انسان گلی، سفید رنگ و بد قیافه است. ولی برای اینکه گل بیهوده هدر نرود، انسان گلین را از تنور بیرون آورده و در کالبد او جان دمید و انسان سفید پوست را علی رغم کمبودهایش، آفرید. سپس خداوند دوباره مقداری گل برداشت تا دومین انسان را بسازد. او آتش تنور را تیز نمود و منتظر ماند تا تنور کاملاً داغ شود و آنگاه دومین انسان گلین را در داخل تنور قرار داد. اما کمی بعد، خداوند تنور را خاموش کرده و در رقص و پایکوبی شادمانه خدایان شرکت نمود. وقتی که وی سرانجام انسان گلین را از تنور بیرون آورد، دومین انسان، سیاه رنگ و بد

قیافه بود ولی خداوند به او نیز زندگی بخشید و وی را روانه ساخت. اما آنگاه خداوند تصمیم گرفت که شاهکار خود را بوجود آورد: انسانی زیباتر از انسان سفید پوست و انسان سیاه پوست. پس با گل، انسانی با شمایل زیبا ساخته و آنرا در تنور قرار داد و خود در کنار تنور نشسته و منتظر فرصت مناسب ماند. همینکه انسان گلین، رنگ قهوه ای زیبا و اشتها آوری پیدا کرد، خدا او را از آتش بیرون آورده و در او روح زندگانی دمید. از آنجا که این انسان بنظر خداوند بسیار زیبا می آمد، با او عهد دوستی بست و بدین ترتیب انسان قهوه ای رنگ - انسان عرب خلقت یافت.

از متن این افسانه می توان بسادگی دریافت که اعراب خود را یک نژاد برتر و برگزیده می انگارند. و این غرور نژادی مختص اعراب نیست. نژادهای دیگر نیز متاسفانه چنین نظریاتی را درباره اعضاء خانواده خود ابراز می کنند.

مسئله نژادی: یک بحث حساس

هیچ مسئله ای حساس تر از سخن گفتن راجع به نژاد و ویژگی های آن نیست. دلایل این حساسیت بیش از حد، بی شمارند. به احتمال زیاد این ظواهر و تمایزات نژادی نیستند که باعث می گردند انسانها نتوانند در آرامش و با واقع بینی راجع به مسائل نژادی به بحث و گفتگو بپردازند. هیچکس نمی داند که در مغز و در قلب انسانهای متعلق به نژادهای دیگر چه می گذرد. روحیات متفاوت و تصورات بسیار ویژه و غیر قابل درک برای دیگر نژادها، تفاهم میان آنها را این چنین مشکل و بغرنج ساخته است.

انسان سفید پوست هنگامیکه در تلویزیون مشاهده می کند که سیاه پوستان چگونه با طبل و دهل، مردگان خود را به آرامگاه ابدی خویش می سپارند، به نشانه عدم تفاهم، سر تکان می دهد. زیرا که در فرهنگ نژاد سفید، انسان باید در چنین موقعیتی، آرام و غم زده باشد. از بیانات و نوشته های سخن سرایان بزرگ شرقی، میتوان دریافت که در خاور زمین، مردم ضربات کاری و سخت سرنوشت را با چنان آرامشی تحمل می نمایند که برای ما سفید پوستان غیر قابل تصور است. ویژگی های نژادی بمعنای واقعی کلمه ظواهری بیش نیستند. موانع واقعی عمیق ترند. اما برای رسیدن به این موانع واقعی ما مجبوریم در ابتدا به ویژگی های قابل اندازه گیری و قابل مشاهده و تمایزات ارگانیک

نژادی بپردازیم. تنها پس از حل این مسائل است که ما می توانیم موانع مجازی و عمیق تر را از میان برداشته و خود را از پیش داورها و غرورهای بیجا آزاد سازیم.

خصلت های ویژه؟

محققین علم نژاد شناسی هنوز هم در کوچه های پیچ در پیچ و پر علامت سؤال سرگردانند. من مایلیم پاسخی برای این سؤال خود دریافت کنم که آیا نژادها دارای خصلت های ویژه خود هستند که انجام برخی امور ویژه را برای آنها امکانپذیر می سازند؟

سیاه پوستان از روز تولد دارای استعداد بخصوصی در موسیقی هستند و به اصطلاح موزیک با خون آنها عجین گشته است. چرا؟

آیا تنها دلیل رنگ پوست آنها است که **شرپا** های تبتی در برابر اشعه ماوراء بنفش خورشید در مناطق کوهستانی، نسبت به سفید پوستان حساسیت کمتری دارند؟

چرا یک سیاه پوست اشعه داغ خورشید را بهتر از یک مغول می تواند تحمل کند؟

چرا بر سینه بومی های جزایر اقیانوس کبیر حتی یک مو هم روئیده نمی شود؟

چرا موهای اعقاب و فرزندان قوم مایا که امروزه در آمریکای مرکزی زندگی می کنند، حتی در سنین پیری هم سفید نمی شوند؟

چرا هیچ سیاه پوستی دارای چشمان آبی رنگ نیست؟

آیا نژادهایی وجود دارند که هوش و معرفت بالاتری نسبت به سایر نژادها دارا باشند؟

اینگونه سوالات را می توان به دلخواه ادامه داد تا حدی که مجموعه آنها مثنوی هفتاد من کاغذ گردد.

من بخوبی می دانم که سؤال در این باره که آیا این امکان وجود دارد که نژادهای اصلی از همان آغاز بوسیله موجودات آسمانی برای انجام وظایف مشخص، تقسیم بندی شده و تواناییهای گوناگونی در آنها بوجود آمده باشد، بازی خطرناکی با آتش بحساب می آید.

به چه دلیلی آنچه که هستیم، شده ایم؟

من فردی نژاد پرست نبوده و برای هیچ نژاد بشری، پوئن های مثبت و منفی خاصی قائل نیستم. ولی ولع بیش از حد من برای یادگیری و درک واقعیات باعث می شوند که من این سنت (نادرست؟) را فراموش کنم که گویا بهتر است سخنی راجع به مسائل نژادی بمیان آورده نشود. بنظر من نژاد شناسان سفید پوست، سیاه پوست و زرد پوست باید مشترکا به خود زحمت داده و طی یک تحقیق مشترک به این سؤال پاسخ دهند که : چرا آنطور که هستیم، شده ایم؟

اگر این سؤال اساسی مورد قبول قرار گیرد، دیگر کسی نمی تواند از کنار این سؤال بعدی بگذرد که : آیا یک نژاد برگزیده و مافوق، وجود دارد؟

اگر انجیل را بعنوان اساس دانش غرب، قبول کنیم و اگر تعبیرات متن قدیمی انجیل را دنبال نمائیم، بر اساس این تعبیرات، یهودیان خود را قوم برگزیده می پنداشته اند. ولی آیا نباید پرسید برگزیده از طرف چه کسی و برای چه منظوری؟ آیا قوم موسی برای یک وظیفه خاص برگزیده گشته بود؟ آیا این ادعای قدیمی چند هزار ساله که گویا یهودیان قوم برگزیده ای هستند، یکی از دلایل تعقیب ها و جنایت هایی که تاکنون متوالیا در حق یهودیان اعمال گشته اند، نبوده است؟ چرا بقیه اقوام و طوایف این ادعای یهودیان را در نظر نگرفته و تصور می کنند که مجبورند از خود در برابر قوم یهود دفاع نمایند؟ یهودیان که کاری به آنها نداشته اند!

هر سال، یک یهودی برنده جایزه نوبل

اگر به تاریخ علوم طبیعی قرن ۱۹ و ۲۰ نظری بیفکنیم، متوجه می شویم که بیش از نیمی از مجموعه کشفیات و تحقیقات علوم طبیعی بوسیله اشخاصی از قوم یهود، انجام گرفته اند.

یهودیان همواره در میان منجمین، بیوشیمیست ها، ریاضی دانان، گیاه شناسان، اطباء، جانور شناسان و زیست شناسان از یک موقعیت والا و یگانه برخوردار بوده اند. از سال ۱۹۰۱ تا سال ۱۹۷۵، ۶۶ یهودی برنده جایزه نوبل وجود داشته اند! بنابراین آیا این قوم برگزیده، واقعا یک نژاد برتر است؟ مسلما خیر، چه، قوم یهود به هیچ وجه یک نژاد

خالص نیست. اکثریت عظیم این قوم مانند همسایگان عربشان – از نظر زیست شناسی به بخش شرقی یا **اوریا نتالید** نژاد اوروپیدها تعلق دارند. به همین دلیل هم به آنها قوم یهود اطلاق میگردد و نه نژاد یهود. بنابراین کارهای علمی فوق العاده و عظیم دانشمندان یهودی را نمی توان از نقطه نظر نژادی توجیه نمود.

با این وجود :

صرف نظر از اینکه آیا کسی از ادعای من خوشش بیاید یا نه و صرف نظر از اینکه این ادعای من در تضاد با اوضاع سیاسی و فرهنگی کنونی باشد یا نه، به نظر من موجودات آسمانی نژادهای بخصوصی را بر دیگران ترجیح داده بودند. در اساطیر، روایت شده که خدایان بخصوصی، نژاد ویژه خود را رهبری کرده و از آن در برابر تاثیرات خارجی خطرناک و غریب، محافظت می نموده اند. در این روایات همچنین آمده است که اعضاء این نژادهای برگزیده، توسط خدایان در مقامات بالا و رهبری کننده کره ارض بکار گمارده شده بودند. البته در روایات قدیمی نیامده که خدایان کدامیک از امتیازات خاص خود را به کدام یک از نژادها عطا کرده اند. اما در متن قدیمی انجیل آمده است که اقوام برگزیده، حق معاشرت با افراد عادی را نداشته اند.

قرنطینه ای برای یک نسل جدید

در طول ۴۰ سالی که حضرت موسی قوم بنی اسرائیل را با طی نمودن صحرای سینا از مصر به سرزمین مقدس رهنمون گردید، بدستور خدای خود هر گونه تماس یهودیان را با دیگر اقوام و نژادها بشدت ممنوع نموده بود. و خداوند بر اجرای این ممنوعیت نظارت کرده و در تمام مدت مهاجرت، همراه با قوم بنی اسرائیل بود. او در این مدت آنها را از طریق یک علامت، راهنمایی و همراهی می کرد : در پیشاپیش قافله بنی اسرائیلیان یک ستون از ابر در حرکت بود که روزها برنگ سفید می درخشید و شبها مانند آتش نورافشانی می نمود. و بدین ترتیب این خدای حسود، قوم برگزیده خود را در برابر دشمنان و بیگانگان محافظت کرده و آنان را با "مانا" یا نان سحرآمیز تغذیه نمود.

پس از پایان این راهپیمائی طولانی، پس از ۴۰ سال، قوم بنی اسرائیل به سرزمین موعود وارد گردید. ولی ورود به فلسطین تنها برای نسل جدیدی که در عرض این ۴۰ سال

بوجود آمده بود مجاز بود و ورود والدین - حتی ورود خود حضرت موسی - به سرزمینی که بنابر روایات در آن "شیر و عسل جاری بود" ممنوع گردید.

چه اتفاقی روی داده بود؟

بنظر من تفاسیر و روایات مذهبی و تاریخی برای توجیه این دستورالعمل عجیب و مسخره، کافی نیستند.

من بر اساس نظریات و افکاری که در ده سال اخیر منتشر نموده و تبلیغ کرده ام، این را یک نوع قرنطینه برای انسانهای برگزیده، دانسته و چنین تفسیر می کنم که خدایان یا موجودات آسمانی - که هر دو معنی یکسانی دارند - در عرض مهاجرت ۴۰ ساله قوم یهود (که اجبارا جدائی کامل از دیگر انسانها را نیز به همراه داشت) یک نسل جدید با خصایص جدید ژنتیک را بوجود آوردند، نسلی با خصائل و ویژگیهای خاص که سایر انسانهای محیط اطراف، فاقد آنها بودند.

آیا این انزوا طلبی "قانونی" نسل جدید با ویژگیهای ژنتیک خود، منشاء همین قاعده ای است که تا امروز هم بقوت خود باقی بوده و بر اساس آن یهودیها حق زناشویی با غیر یهود را ندارند؟

آیا بر اثر اطاعت از همین قانون موسی، اگر نه یک نژاد یهودی ولی حداقل یک نوع ویژه از انسانها باقی نمانده اند که بوسیله نکات مثبت و نکات منفی بخصوصی، از دیگر انسانها و بقیه بشریت، متمایز گشته اند؟

یادآوری اینگونه مطالب، بخصوص در زمان ما که پیش داوریهای نژادی در حال از میان رفتن هستند، شاید بنظر نادرست و نامربوط برسند، زیرا که از آنها بوی نژاد پرستی بمشام می رسد. من از مسئولیتی که با طرح رجحان یک نژاد خاص متوجه من می شود، بخوبی آگاهم ولی بگمان من، پنهان کردن مسائل، هرگز به حل آنها منجر نخواهد شد.

ایجاد ویژگی های نژادی از طریق علم ژنتیک

ژنتیک انسانی مدرن علاوه بر مسائل دیگر، درباره ویژگی های نژادی نیز به تحقیق می پردازد و بالنتیجه با مسایل حساس نژادی برخورد مستقیم می نماید. این رشته از علم ژنتیک بدون شک در آینده نزدیکی تعیین خواهد نمود (اگر تاکنون بدون آنکه ما بدانیم

تعیین نکرده باشد!) که کدامیک از ترکیب های متنوع ژنتیک به سود یک نژاد یا نوع بوده و کدامیک زیان آور و حتی خطرناکند. برای قابل لمس نمودن مسئله مثالی می زنیم : هر گاه اخلاقی در "دی ان اس" DNS سلولهای بدن ما باعث شوند که انسانها با سه انگشت و تنها یک گوش، دیده به جهان بگشایند، مسلماً همه خواهان برطرف شدن این عیب بوده و رفع اختلال موجب خوشحالی همگان خواهد شد. هنگامیکه در اثر "تربیت نسل" (که به معنای ایجاد تغییر در ساختمان درونی سلول می باشد) در عالم نباتات، نوع مقاومتری از غلات ایجاد می گردد، و یا هنگامی که در عالم حیوانات، گاوهای پروار و شیرده ایجاد می شوند، اینها همگی دخالت مستقیم و ایجاد تغییر در نقشه و برنامه طبیعی درون سلول بحساب می آیند.

آیا دستبرد به ژن های ارثی سلولهای بدن انسان و ایجاد تغییر در آنها نیز در آینده نزدیکی عملی خواهد بود؟

امکانات بشر برای رسیدن به این مرحله آنچنان فراوان و قابل لمس هستند که می توانند باعث ترس و ناآرامی گردند.

به متن زیر توجه کنید!:

تولید حیوانات در لوله آزمایش

جان گوردن J.Gurdon زیست شناس دانشگاه کمبریج در انگلستان، سلولهای جنینی یک قورباغه ماده از نوع **آلبینو Albino** را برداشته و هسته های سلولی آنها را که حاوی ژنهای ارثی بوده اند، جدا نمود. وی آنگاه این هسته های سلولی را با ژنهای ارثی آنها، در سلولهای تخمک یک قورباغه آلبینوی دیگر که هسته های سلولی آنها را قبلاً برداشته بود، قرار داد. از این تخمکها، نوزادان و از نوزادان، قورباغه های جدید آلبینو پدید آمدند که با قورباغه های مادر، خویشاوند نبودند.

گünter Speicher اسپایشر – انسان و حیوان ماشینی

شیوه ای که در این آزمایش بکار رفت، **کلونینگ Cloning** نام گرفت که از لغت یونانی **کلون Clon** بمعنای شاخه مشتق گشته است. گünter Speicher این را بسادگی چنین توضیح می دهد :

شاخه یک گیاه که در اثر کاشته شدن در خاک، به یک گیاه جدید تبدیل می شود، عکس برگردان کاملی از گیاه اولیه است. ما باید همواره بخاطر داشته باشیم که هر ارگانیزی از سلولهایی ساخته شده است که هر یک از این سلولها حاوی کلیه اطلاعاتی است که برای بازسازی مجموعه ارگانیزم از تنها یک سلول، ضروری می باشند.

رونوشت برابر اصل است

دانشمندان علم میکرو بیولوژی از این واقعیت، چنین نتیجه گرفتند که اگر امکان جدا سازی هسته سلول از سلول وجود داشته باشد و اگر بتوان چنین هسته سلولی را در یک تخمک بدون هسته - یعنی تخمکی که هسته آنرا قبلا جدا کرده باشند - قرار داد، باید بازسازی مجموعه یک ارگانیزم از تنها یک سلول - آنهم بدون هیچگونه جفت گیری - امکان پذیر باشد. دانشمندان حدس می زنند که اگر چنین کاری با موفقیت انجام گیرد، می توان هر گونه ارگانیزم گیاهی، حیوانی و یا انسانی را دقیقا بر اساس نمونه سلولی که هسته آن در کلونینگ بکار می رود، تکثیر نمود. در این صورت مولود جدید هیچگونه تفاوتی با موجود زنده اصلی (یعنی سلول دهنده هسته) نخواهد داشت و بدین ترتیب می توان بازی طبیعت که گاهی دوقلوهای کاملا مشابه و مثل "سیبی که از وسط نصف شده باشند" بوجود می آورد را، بطور مصنوعی و به تعداد دلخواه تکرار نمود. پروفیسور گوردن نیز دقیقا و بر اساس همین شیوه، گروه قورباغه های خود را بوجود آورد. هر یک از این قورباغه ها دقیقا با دیگر قورباغه ها شبیه و یکسان بوده و کلیه آنها کپی های بسیار دقیق و بدون اشتباهی از سند اصلی بودند.

اولین موشهایی که بوسیله کلونینگ تولید شدند، زنده مانده اند

موشها حیواناتی پستاندارند و اولین موشهایی که در لوله آزمایش و از طریق کلونینگ تولید شدند، زنده مانده اند. ابتداء در درون لوله آزمایش عمل لقاح با تخم موش انجام گرفت و اندکی بعد بوسیله لوله های بسیار باریک، هسته های مذکر سلولی از تخمک جدا گردیدند، بدین ترتیب نطفه موش، دیگر حاوی مجموعه اطلاعات ارثی والدین

خود بطور کامل نبوده و تنها اطلاعات ارثی مادر خویش را در بر داشت و از این رو این نطفه به کپی کاملی از مادر خود تبدیل شد. بنابراین با استفاده از این شیوه می توان کاری کرد که منحصرأ موش ماده تولید شود. آیا تولید موش نر هم از طریق کلونینگ میسر است؟ به گفته پروفیسور ایلمن زه Illmensee استاد دانشگاه ژنو گوش کنید :

هرگاه مجموعه ماده حاوی اطلاعات ارثی یک سلول تخمک را با هسته یک سلول از بدن تعویض نمائیم، می توانیم کپیهای از موجود مذکر بدست آوریم.

آلن اس پارکر A.S.Parker فیزیولوژیست انگلیسی، تقریباً مانند یک پیامبر، مدتها قبل از آنکه شیوه کلونینگ بوسیله آزمایشهای متعدد به اثبات رسیده باشد، امکان جداسازی هسته سلول بشری و امکان قرار دادن آن در رحم یک زن را پیش بینی نموده و امکان پذیر دانست. او حتی یک قدم نیز فراتر گذاشت و درخواست نمود که محققین در مورد امکان ذخیره سازی و نگهداری سلولهای جنسی مردانه، تحقیقات عمیق تر و همه جانبه ای انجام دهند. به نظر می رسد که منظور پارکر تکثیر و نگهداری اجناس قیمتی یا بعبارت دیگر سلولهای جنسی مردانه بخصوصی بوده است. پروفیسور **مارشال و. نی رن برگ M.W.Nierenberg** که در کشف کد ژنتیک، نقش تعیین کننده ای داشته است نیز مانند پارکر معتقد است که کلیه مشکلات در آینده حل خواهند شد و تنها مسئله باقی مانده مربوط به تاریخ حل مشکلات می باشد. بنظر وی در عرض ۲۵ سال آینده می توان در هسته سلول ها بوسیله اطلاعات ژنتیک، تغییراتی بوجود آورد. پروفیسور **جوشوا لدربرگ J.Lederbery** استاد ژنتیک در دانشگاه استانفورد کالیفرنیا نیز با این نظریه خوشبینانه، موافق است. او مطمئن است که ایجاد تغییرات آگاهانه در ماده حاوی اطلاعات ارثی سلول، قبل از رسیدن به قرن بیست و یکم، امکان پذیر خواهد بود. اما بنظر می رسد که متخصصین امر، در تعیین این تاریخ بسیار محتاطانه عمل می کنند.

آیا انسان طبیعت را فریب می دهد؟

آیا ما سرنوشت را به بازی گرفته ایم؟

آیا ما از خود اختیاری نداشته و مجبور به انجام کارهایی که می کنیم، هستیم؟

آیا ما در چهار چوبی از پروسه های فکری محصور بوده و مجبور به انجام کارهای خصوصی هستیم، زیرا ژن سلولهای بدن ما برای انجام این کارها، از قبل برنامه ریزی شده اند؟ و کسانی که ما را خلق نموده اند، ما را بر اساس ویژگیهای خویش ایجاد کرده بودند؟ شاید آنها می دانستند آنچه را آنها با ما انجام داده اند، ما در آینده ای دور مکرر در مکرر تکرار خواهیم نمود.

و آیا خدایان این مسئله را در کتاب تاریخ خلقت (کتاب اول موسی) پیش بینی ننموده بودند؟

و این تازه سرآغاز کارهای آنان است. از این پس هیچ چیزی برای ایشان غیر ممکن نخواهد بود و قادر به انجام هر کاری که مصمم به انجام آن باشند خواهند گشت.
(کتاب اول موسی - ۱۱، ۶)

از این پس هیچ چیزی برای آنان غیر ممکن نخواهد بود...

آیا روزی خلقت انسان از طریق کلونینگ امکان پذیر و ایجاد انسانهای مشابه با یک نوع بخصوص و به تعداد دلخواه، میسر خواهد گشت؟
آزمایشاتی که بطور موفقیت آمیز بر روی حیوانات انجام گرفته اند، همیشه با یک فاصله زمانی معین، بر روی انسان نیز آزمایش می گردند. اینکه آیا اولین انسان ایجاد شده توسط کلونینگ - آنطور که دیوید روویک D.Rovik خبرنگار آمریکائی ادعا می نماید، (او جزئیات انجام کلونینگ را نیز بر اساس اسناد پزشکی، تشریح نموده است) هم اکنون در کشور آمریکا زندگی می کند یا نه سوالی فرعی و درجه دوم است. پر اهمیتتر از شرح جزئیات چگونگی این نمونه بخصوص، این واقعیت سترگ است که ایجاد انسان از طریق کلونینگ در آینده ای نه چندان دور امکان پذیر خواهد بود.

نیروی محرکه هر گونه تحقیقات علمی، فایده و هدفی است که از این تحقیق نصیب انسان می گردد. حال باید پرسید که خلقت و تکثیر انسانها از تنها یک سلول – که از خون، پوست و یا یکی از ارگانهای بدن گرفته شده است – چه فایده ای در بر دارد؟

آیا ما پس از تکمیل شدن این طریقه از نظر علمی و تکنیکی، گروه گروه سیاستمداران، سربازان، کارگران، کشیشان، دانشمندان، فضاوردان و دلکهای دسته بندی شده و مورد پسند خود را خلق خواهیم نمود؟ آیا ما از این طریق گروههای نژادی جدیدی بوجود خواهیم آورد که بخاطر ویژگی های خود، بار دیگر به ستیز با یکدیگر خواهند پرداخت؟ آیا ما مسحور زیبایی های گذرا گشته و مانکن های زن و مرد زیبا و دلخواه خود را بوسیله کلونینگ ایجاد خواهیم نمود؟ آیا ما بخاطر برطرف کردن برخی احتیاجات علمی، طرح انواع بخصوصی از انسانها که بدر این آزمایشات می خورند را خواهیم ریخت؟ آیا هر یک از مردان از زنان خود و هر یک از زنان از شوهران خویش، چند سلولی را برداشته و مخفی خواهند نمود تا در صورت مرگ زود رس شریک زندگی، مجددا او را زنده کرده و به زندگی با وی ادامه دهند؟ آیا در بانک سلول مقداری از سلول های هر یک از نوابغ و دانشمندان بزرگ زمان نگهداری خواهند شد تا در صورت مرگ نسخه اصلی، یک انسان جدید ولی کاملاً یکسان با انسان قبلی ایجاد گشته و راه او را ادامه دهد؟

آیا ما یک شانس بزرگ را بیهوده از دست داده ایم؟

بنظر من این یک شانس بزرگ برای بشریت است اگر دانش نوابغ بی نظیر عالم با مرگ آنها از دست نروند، تصور کنید که اگر اینشتین Einstein از طریق کلونینگ عمر جاودانه می یافت، مسیر حرکت جهان به کجا می انجامید؟ این دانشمند بزرگ بهنگام مرگ وصیت کرده بود که جسدش را سوزانده و مغزش را برای انجام آزمایشهای مختلف در اختیار دانشمندان قرار دهند.

بسیار شرم آور است اگر بدانیم که مغز این دانشمند نامی، هم اکنون درون یک شیشه معمولی و غوطه ور در ماده فرم آلدئید در درون یک جعبه مقوایی، در دفتر یک آزمایشگاه زیست شناسی واقع در وی چی تا Wichita در ایالت کانزاس کشور آمریکا،

قرار دارد. بخشهایی از مغز در اختیار متخصصین قرار گرفت ولی مخچه و بخشهای اصلی و غشاء خارجی مغز تشریح و آزمایش نشدند. ماده فرم آلدئید دارای اثر میکروب کش بسیار قوی می باشد و انتظار نمی رود که حتی یک سلول از مغز اینشتین پس از طی دوره طولانی ۲۶ ساله ای که از مرگ وی می گذرد، سالم مانده باشد.

هیچ کس نمی تواند حدس بزند که این دانشمند بزرگ چه نقشه هایی در سر پرورانده بود. شاید او در فکر امکاناتی بوده که در سال ۱۹۵۵ هنوز به فکر هیچ کس دیگر نرسیده بودند. آیا دانش بشری یکی از امکانات و شانس های کم نظیر خود را بیهوده از دست داده است؟

آیا هموسپین ها بوسیله کلونینگ ایجاد شد؟

بر اساس تصورات حدس آمیز من، که البته با توجه به دانش کنونی بشر در زمینه بیولوژی سلولی و جراحی میکروسکوپی قابل توجیه می باشند، موجودات آسمانی که تسلط کاملی به شیوه کلونینگ داشته اند، هموسپین ها را از طریق این شیوه خلق نموده اند. کسانی که با دانش تکنیکی بی نظیر خود بر علم فضاوردی اینگونه تسلط کامل داشته اند، بدون شک قدرت فراگیری علم دستبرد و ایجاد تغییر در ژنهای سلول را نیز دارا بوده اند. آنها دی ان اس DNS نژاد خود را به سلولهای موجودات کره زمین منتقل نموده و از این طریق هموسپین را ایجاد نمودند. از این لحظه به بعد بود که برنامه و نظم زندگی کاملاً یکسان با برنامه و نظم زندگی خدایان، در ساختمان بدن انسان براه افتاد.

ما سالهاست که در جستجوی درک این حقیقت بسیار کهن هستیم. ما حلقه گمشده را در درون و با خود حمل می کنیم و کافیست که آنرا مجدداً کشف نمائیم.

ما در دهه های آینده به مسافرت های کیهانی بسیار طولانی خواهیم رفت. ما مجبور به انجام این مسافرت ها هستیم، زیرا که معادن انرژی و مواد اولیه در کره زمین رو به اتمام می باشد.

درک این ضرورت، یک نیروی محرکه ای بسیار قویتر از کنجکاوی بشر برای کشف کرات و تمدنهای ناشناخته در فضا می باشد. بهر حال و صرف نظر از نوع دلایلی

که ما را بحرکت وا می دارند، ما بخاطر ادامه حیات خویش، مجبور به پیشروی در کیهان و کشف پدیده های ناشناس آن هستیم.

مشکل سکونت در فضا

اگر چنانچه ما در اعماق فضا با سیاره ای شبیه به کره زمین روبرو شویم که کسی در آن سکونت نداشته باشد، کاملاً طبیعی و منطقی خواهد بود که تعدادی از هموعان خود را به آنجا برده و در این سیاره ساکن گردانیم. در مجموعه دلایلی که علیه مسافرتها فضائی و استفاده از اینگونه امکانات عرضه می شوند، یک دلیل محکم و قابل تعمق وجود دارد: این غیر ممکن است که بشر بتواند هزاران زن و مرد را بوسیله کشتی های عظیم فضائی به این مقصد برساند، زیرا که مخارج چنین حمل و نقلی سر بفلک می زند و تازه معلوم نیست که آیا چنین مهاجرتی مفید بحال بشر خواهد بود یا نه، اینکه ما سیاره ای کاملاً یکسان با کره زمین بیابیم، امری محال است، بنابراین ساکنان جدید چنین سیاره ای به احتمال زیاد از میان خواهند رفت. ترکیبات شیمیایی که برای ارگانیسم بدن ما غیر قابل تحمل می باشند و همچنین میکروبهای ناشناخته، به نژاد ما آسیب فراوان وارد خواهند آورد و در تحت چنین شرایطی، نمایندگان نوع بشر در این سیاره موهوم چگونه خواهند توانست خود را با شرایط اقلیمی جدید تطبیق دهند؟ بعلاوه شاید بر روی این سیاره فرضی، درجه حرارتی که بین ۸۰- درجه و ۸۰+ درجه در نوسان است حکمفرما باشد و نوع بشر چگونه قادر خواهد بود چنین نوسانات حرارتی را بدون لباس مخصوص محافظ (که استغاده از آن هر گونه فعالیت بدنی را بسیار دشوار می سازد) تحمل کند؟

یک نژاد جدید در فضا ایجاد میشود

بحث های فراوانی که با توجه به این واقعیت در پشت درهای بسته، صورت گرفتند، بالاخره به یک نتیجه مشخص رسیدند: کلونینگ! : اگر سیاره مورد نظر خالی از سکنه باشد، یک نژاد جدید که قادر به تحمل شرایط جدید جوی و جغرافیایی باشد، ایجاد خواهد شد و اگر در این سیاره فقط موجودات زنده غیر متفکر یعنی پست تر از انسان وجود داشته باشد، تکامل یافته ترین ژنهای ارثی انسان را به سلولهای جنسی آنان منتقل خواهیم

نمود. بدین ترتیب تاریخ تکرار خواهد شد و ما همان عملی را تکرار خواهیم کرد که موجودات آسمانی در گذشته های دور با موجودات اولیه در کره زمین انجام داده بودند! آیا برای اثبات این ادعاها و تصورات من، واقعیات و دلایلی هم وجود دارند؟ آری: در بسیاری از افسانه های مذهبی و روایات مذاهب قدیمی تاکید شده است که خدایان انسان را از روی تصویر خویش خلق نموده و برای تکمیل کار خلقت بشر مجبور شدند چندین بار آزمایش خود را تکرار نمایند.

اقوام مختلفی ادعا کرده و می کنند که شاهان و سرکردگان قوم آنها، فرزندان بلاواسطه خدایان می باشند... از جمله فراعنه مصر، شاهان سومری، شاهان اتیوپی و ایرانی، امپراطور ژاپن و غیره ...

افراد قبیله توراجا Toradscha از قبایل دریای سولو Sulu در اقیانوس کبیر، هم اکنون نیز قسم می خورند که از قبیله آنها از آسمان به زمین نزول کرده است و در ابتدا، خون سفید رنگی در رگهای آنها یعنی پوانگ ها Puangs جریان داشته است و تنها در دوره های بعدی بود که در اثر اختلاط با موجودات کره زمین، خون آنها نیز برنگ قرمز درآمد.

تا سال ۱۹۶۲ در جزایر ساخته شده از نی در دریاچه تی تی کا Titica در آمریکای جنوبی قبیله اوروها Uros زندگی می کردند: اوروها خون سیاه رنگ داشتند و حاضر به ازدواج با قبایل سرخ پوست مجاور خویش نبودند، زیرا که به اعتقاد آنان، افراد قبیله اورو از بینهایت فضا نازل گشته و می خواستند که اصالت نژاد ویژه خود را حفظ نمایند و اختلاط خونی در آن بوجود نیاورند. آنها همواره در عزلت و تنهایی بسر برده و برای جلوگیری از هر گونه تماس با دیگر انسانها همیشه در حال فرار بودند.

در ابتدا اوروها در ساحل دریاچه تی تی کا زندگی می نمودند. تا اینکه در ۱۴۰۰ سال قبل، پس از آنکه جنگجویان سرخ پوست آی ما را Aimara و بعد از آنها لشکریان کاشف اسپانیایی، فرانسیسکو پیزارو F.Pizarro (۱۵۴۱ - ۱۴۷۸) از فلات مرتفع بلیوی به سواحل دریاچه "تی تی کا" حمله ور شدند، "اوروها" از نی های ساحل رودخانه برای خود جزایری ساخته و بر روی آنها به زندگی خود ادامه دادند. اوروها نسبت به سایر قبایل برخوردی متکبرانه داشتند ولی با تمام نیرو از هر گونه نزاع و برخورد، کناره می گرفتند.

علت اصلی تکبر و غرور "اوروها" توانائی های خاصی بودند که آنان را از سایرین متمایز می ساخت : اوروها ادعا می کردند که بدنشان زیر آب نرفته و همیشه در سطح آب باقی می مانند، آنها همچنین ادعا می کردند که سرمای شدید را احساس نکرده و طوفانهای شدید، زبانی به آنان وارد نمی سازند. مه سرد و مرطوبی که باعث بیماری سایر سرخ پوستان می گردد، تاثیری بر روی آنان نداشت و به ادعای خودشان "آتش آسمانی" (برق) هم به آنها ضرری وارد نمی ساخت. اوروها به زبانی که برای زبان شناسان کاملاً بیگانه بود، سخن می گفتند و با سرسختی بر این عقیده خود که انسان نبوده و جزء موجودات آسمانی هستند، پا فشاری می نمودند.

در سال ۱۹۶۰ تنها ۸ اورو واقعی در جزیره ای از نی در دریاچه تی تی کا زندگی می کردند و در سال ۱۹۶۲ آخرین فرد اورو نیز درگذشت.

این مهاجرین متکبر، متعلق به چه نژادی بودند؟ آنها از آغاز حیات خویش خود را با دیگر موجودات کره ارض آلوده نساخته بودند؟ بنابراین شاید آنها ویژگی های نژادی خود را از آغاز خلقت خود تا پایان زندگی بدون هیچ گونه تغییری حفظ کرده باشند. چه کسی اوروها را آفرید و به چه دلیل؟ آیا آنان برای وظیفه ای خاص خلق شده بودند و آیا آنان قادر به انجام این وظیفه خود نگشتند؟

آیا خدایان موافق اختلاط نژادی بوده اند؟

اگر نژادهای اصلی انسانی واقعا با موجودات آسمانی رابطه ای داشته باشند، در این صورت لازم است به این سؤال پاسخ داده شود که آیا این خدایان موافق مخلوط شدن نژادها با یکدیگر بوده اند یا قصد جدا نگه داشتن کامل آنها را از یکدیگر داشته اند؟

آنطور که در افسانه ها و روایات قدیمی مذهبی آمده است این خدایان، بسیار حسود و مخالف هر گونه اختلاط نژادی بوده اند. برای جلوگیری از تکرار آنچه قبلاً گفته و نوشته ام، در این مورد تنها به جداسازی قرنطینه وار نسل جدید قوم بنی اسرائیل که در عرض مهاجرت ۴۰ ساله آنان بوجود آمده بود، از پیرمردان و نسل قدیمی این قوم، و به عزلت شدیدی که پوآنگاما و اورها در آن بسر می بردند، اشاره می کنم و یادآوری می نمایم که فراعنه مصر قدیم بخاطر خالص ماندن خونهاشان، به زناشوئی با محارم خویش میپرداختند.

۴۶ کروموزوم و آتوزوم = هوش و تعقل؟

ما می دانیم که کلیه نژادهای متعلق به یک نوع خاص قابل پیوند با یکدیگرند. چنانچه موجودات آسمانی در هیچ زمانی خواهان اختلاط نژادی نمی بودند، می توانستند برای جلوگیری از این کار، سدها و محدودیت های ژنتیک بوجود آورند. مثلا از طریق کار گذاشتن چنان ارگانهای تناسلی که امکان ازدواج پیوندی را غیر ممکن سازد ... و یا از طریق تعداد متفاوت کروموزوم ها، مگر اینکه زوج بودن تعداد کروموزومهای انسان معنایی خاص داشته و کد مخفی هوش و تعقل بشری باشد.

آیا به این دلیل است که از زمان موتاسیون اولیه تاکنون کلیه موجودات متفکر همگی دقیقا دارای ۴۶ کروموزوم و آتوزوم می باشند؟

از طریق کلونینگ این امکان بوجود خواهد آمد که تفکر و تعقل بشری (و یا هر ویژگی خاص نژادی که مورد درخواست باشد) دقیقا بر اساس یک سلول نمونه، قابل تکثیر باشد.

یک پروسه هیجان انگیز و در عین حال خطرناک در شرف تکوین است. مثلا جراحی پیوند اعضاء و ارگانهای بدن در انسانهایی که بوسیله کلونینگ بوجود آمده اند دیگر برای بیمار خطری دربر نخواهد داشت، زیرا که بدن در برابر اعضاء یا ارگانهای پیوندی، عکس العمل منفی از خود نشان نخواهد داد. همچنین شاید بتوان ادعا کرد که ایجاد دسته کلون ها، راه حل کامل و جامعی است که تولید مثل در انسانهای هم خون و جدائی نژادها را تضمین می نماید. اما این یک عقیده اشتباه انگیز است که تنها در صورتی می توانست عملی باشد که تنها یک نوع و یا چند نوع خاص از انسانها از طریق کلونینگ ایجاد شده باشند. ولی همینکه تعداد انواع انسانهای تولید شده از طریق کلونینگ زیاد بشود، آنها نیز خواهند توانست با هم ازدواج کنند ... و بدین ترتیب تنوع نژادی ادامه پیدا خواهد کرد.

البته بسیار ساده لوحانه است اگر تصور کنیم که از شیوه کلونینگ تنها استفاده های مثبت خواهد شد. صرفنظر از اینکه قاتلین و دیکتاتورها را نیز می توان از طریق کلونینگ تکثیر نمود، این امکان نیز وجود دارد که تولید انسان بشیوه کلونینگ، گاهی نیز با شکست روبرو بشود و احتمالا موجودات غول آسا و خطرناکی بوجود آیند. ماده اولیه

تولید مثل از طریق کلونینگ دارای تنوع بی حدی است. با موجودات ناقص الخلقه ای که از این طریق بدست می آیند چکار باید کرد؟ آنها هم به هر حال موجودات انسانی هستند و احساسات اخلاقی و مذهبی، انسان را موظف به حفاظت از هر گونه زندگی بشری می نماید. آری، هر گونه پیشرفتی، مسئولیت های بی چون و چرائی را نیز به همراه می آورند. امکانات و خطرات همواره با هم همراه بوده دیوار به دیوار هم زندگی می کنند. آیا کفه ترازو به کدام طرف سنگینی خواهد کرد؟ آیا لازم است که هر گونه تحقیقات در زمینه زیست شناسی مولکولی و جراحی ژنتیک بکلی ممنوع گردد؟ اما صرف نظر از اینکه بعقیده من، حرکت انسانها برای کشف واقعیات و کسب دانش از یک ضرورت غریزی ناشی می شود و قابل جلوگیری نیست، چگونه می توان یک ممنوعیت تحقیقاتی را در دورافتاده ترین کشورها و گوشه و کنار جهان کنترل نمود؟

تحقیقات ژنتیک مثل تحقیقات جنگی احتیاجی به سالنهای بزرگ و صدها هزار کارگر نداشته و در یک اطاق کوچک نیز امکان پذیرند. چه کسی می خواهد چنین ممنوعیتی را کنترل نماید؟ و بعلاوه تاکنون هرگز کسی نتوانسته است از تحقیق درباره مسائلی که برای کشف شدن آمادگی و بلوغ کافی پیدا نموده اند، جلوگیری کند. بدون شک در ارتباط با مسائل مطرح شده، علاوه بر مشکلات بیولوژیک و اخلاقی، مشکلات قانونی و حقوقی نیز بوجود خواهند آمد که باید حل شوند. مثلا : ارث چه کسی به انسانهایی که از طریق کلونینگ بوجود آمده اند، می رسد؟ وارثین آنها چه کسانی هستند؟ و حدود نسبیت مستقیم، در حالیکه جملگی از یک ریشه سلولی ایجاد گشته اند، چگونه تعیین می گردد؟

یک بمب ساعتی بیولوژیک در شرف انفجار است.

تحقیقات باید ادامه یابند

با این وجود، بعقیده من باید تحقیقات درباره شیوه کلونینگ را ادامه داد و این تکنیک را بعد بلوغ رسانید و تکمیل نمود و در عین حال باید اسناد مربوط به چگونگی دخالت و دستبرد در ژنهای بشری را در گاوصندوق های مطمئن بایگانی نموده و از آنها بشدت محافظت نمود. بعقیده من ضروری است که به اندازه کافی هسته های سالم سلولهای جنسی

مردانه و زنانه را که در مواد شیمیائی لازم قرار گرفته و تحت حرارت مناسب واقع گشته اند، همراه با کلیه مواد و دستگاههای لازم برای انجام عمل کلونینگ، برای روز مبادا و بمنظور نجات بشریت در صورت وقوع یک فاجعه، انبار نمود. فاجعه ای که من از آن سخن می گویم می تواند یک فاجعه فضائی باشد که بوسیله یک شهاب ثاقب که از خود گازهای سمی ساطع می نماید، عملی گردد. این فاجعه همچنین می تواند یک فاجعه اتمی باشد که بخشهای وسیعی از کره ارض را نابود ساخته و تشعشعات رادیو اکتیو آن، مواد منتقل کننده اطلاعات ارثی در سلولهای بدن آدمی را برای مدتهای بسیار طولانی بیمار و غیر قابل استفاده نماید. در این صورت می توان نژادهای بشری را بوسیله کلونینگ مجددا زنده نمود. درست مثل آنچه که در روز محشر خواهد شد!

اما در زمانی که بشر با چنین فاجعه ای روبرو می شود، نمی توان تازه به کشف و تحقیق درباره شیوه کلونینگ پرداخت، در چنین موقعیتی دیگر وقتی برای تحقیق و آزمایش باقی نمانده است. در چنین اوضاعی باید شیوه مورد نظر کاملاً حاضر و آماده بوده و بازده عملی آن طی آزمایشهای متعدد قبلی به اثبات رسیده باشد.

از طریق کلونینگ به هیچ وجه موجودات یکسان و یک شکلی تولید نخواهند شد. در اینجا نیز تنوع افراد مثل انسانهای تولید شده بطریق عادی باقی خواهد ماند. اگر چه آنان شبیه به هم خواهند بود و در درون هسته سلولهای خود طرح مشترک و یکسانی را دارا می باشند، ولی آنها مستقلاً فکر کرده و عمل می نمایند و شخصیت آنها مثل سایر انسانها از طریق تعلیم و تربیت و تاثیر محیط خارج، ساخته می شود. طبیعت و پروسه تکامل بشر هرگز درجا نخواهد زد و متوقف نخواهد گردید. انسانهای تولید شده بشیوه کلونینگ بتدریج اطلاعات جدید ارثی پیدا نموده و این اطلاعات را به نسلهای بعدی منتقل می کنند. آنها موتاسیونهای متعددی را طی کرده و پس از چندین نسل، دیگر شباهتی به هم نخواهند داشت.

کلونینگ برای نجات بشریت در صورت وقوع یک فاجعه و همچنین برای تسخیر کیهان، یک مسئله حیاتی و غیر قابل اجتناب است. در اینمورد بنظر می رسد که ایده لرد روت شیلد Lord Rothschild فیزیولوژیست مشهور که پیشنهاد نموده یک موسسه بین المللی یا یک کمیسیون برای کنترل مسائل ژنتیک بمنظور مواظبت و کنترل تحقیقات و آزمایشات ژنتیک ایجاد گردد، یک فکر اساسی و درست می باشد. اما من صمیمانه آرزو

می‌کنم که چنین کمیسیونی از موسسات و سازمانهای موجود بین‌المللی، موثرتر و متمرکزتر بوده و از قاطعیت بیشتری برخوردار باشد.

ما انسانهای امروز، وظیفه داریم پرده‌ی مه‌آلود اسرار زندگی را محتاطانه به کناری بزنیم تا به واقعیات حیات خویش واقف گردیم.

اطلاعیه

ساختمان یک آدم مصنوعی متفکر بزودی تکمیل خواهد شد!

این آدم مصنوعی قادر خواهد بود مستقلاً فکر کند و درجه‌ی هوشش چندین برابر انسانهای عادی است او به شاخکهای بینائی قوی مسلح خواهد بود که بمراتب بهتر از چشم آدمی، قادر به دیدن هستند زیرا که این شاخکها در قسمتهای مادون قرمز و ماوراء بنفش طیف نور (که در آنها چشم انسان قادر به تشخیص اشیاء نیست) نیز کار می‌کنند و می‌بینند. حس لامسه‌ی این آدم مصنوعی نیز بسیار قویتر از انسان خواهد بود زیرا که شاخکهای حس‌وی بسیار زیرکتر از حس لامسه‌ی آدمی است. این شاخکها که با اشعه‌ی ماوراء صوت، رادار و اشعه‌ی ایکس مجهزند، قادر به لمس اشیاء حتی از آنسوی دیوارها هستند.

ماروین مینسکی M.Minsky محقق آمریکایی و استاد دانشکده‌ی آی تی Institute of Technology در ایالت بوستون آمریکا می‌گوید :

این ماشین قادر خواهد بود یک جوک تعریف کند و یا در یک مسابقه بوکس پیروز شود. اما همینکه ماشین به چنین سطحی از تکامل برسد با سرعتی غیرقابل تصور توانائی و دانش خود را افزون خواهد نمود. او در عرض تنها چند ماه درجه هوشش بیشتر از یک نابغه خواهد بود. و چند ماه بعد، وی چنان قدرتی خواهد داشت که کنترل آن بوسیله بشر مشکل است.

دکتر جرج لاورنس G. Lawrence رئیس بخش تحقیقات دانشگاه SRI Stanford Research Institute در کالیفرنیا طی یک آزمایش، مغزهای بشری را به صورت سریال به یک کامپیوتر مربوط ساخت. نتیجه اینکه : قدرت تفکر دارای چنان نیرویی است که بتنهایی قادر است به کامپیوتر دستوراتی صادر نماید. ارگانی که بدستور آن چنین آزمایشاتی صورت می‌گیرند پنتاگون یعنی وزارت دفاع ایالات متحده است.

بخش تحقیقاتی که در آمریکا هدف خویش را ساختن یک آدم مصنوعی متفکر قرار داده است، "آی - آی" یا Artificial Intellegince نام دارد. هدف نهائی، ساختن یک آدم مصنوعی است که بتواند مستقلا وظایف نظامی و تحقیقاتی گوناگون را در فضا و در قعر اقیانوس ها به انجام رساند.

آیا در گذشته های دور هم آدم مصنوعی متفکر وجود داشته است؟ ان اس کرامر N.S.Kramer سومری شناس مشهور، متن زیر را از یک لوحه قدیمی که با خط میخی نوشته شده بود ترجمه کرد :

کسانیکه خدای بزرگوار ای نانا Inanna را همراهی می کردند، موجوداتی بودند که نه غذا می شناختند و نه آب. آنها نه آرد تقدیمی را تناول می کردند و نه عطشی به آب داشتند ...

در افسانه سومری گیل گمش، انکیدو Enkidu محافظ قرارگاه خدایان را چنین توصیف می نماید :

من قبل از آنکه این مرد را - اگر که براستی مردی باشد - نکشم، من قبل از آنکه این خدا را - اگر که براستی خدائی باشد - نکشم، قدم به شهر نخواهم گذاشت ... آه، خدایا تو که این هیولا را ندیده ای ... دچار وحشت و هول نگشته ای و من که این هیولا را دیده ام دچار وحشت و هول گشته ام. دندانهای او مانند دندانهای اژدهایند و هیبتش همانند شیری غران است ...

ماخذ : یونیتد پرس اینترناشنال UPI

ان اس کرامر : تاریخ با سومر آغاز می شود

جیمز پرتیشارد

Ancient Near Easter Text : G.Pritschard

مالتا بهشتی برای معماهای حل نشده

ریل هایی در زمین سنگی. این ریلها چه هستند و برای چه بوجود آمده اند؟ یک کلاف سردرگم از شبکه ریلها. راههایی برای حمل و نقل بار؟ آیا بلبرینگ هزاران سال قبل کشف شد؟ وسیله ای برای تقسیم زمان و تدوین اولین تقویم بشری در ده هزار سال پیش؟ مالتا - فرودگاه موجودات آسمانی؟ کشف جدید: شهری در زیر زمین. در دنیای زیرزمینی. "خدایان مادر"ی که فرزندان فراوان می زایند. دستگاه استریو فونیک در هزاران سال پیش؟ معماران عهد حجر به هنگام کار. با اودیسه در سرگردانی. آیا این، کار غولها است؟ در زیر سنگهای تاریخی بلند و راست بریتانی. ایجاد شده قبل از آخرین یخبندان. تب طلا. ساختمانی از فرضیات. اسرار کوارتز

در عصر مسافرت با هواپیماهای سریع السیر جت، می توان گفت که مجمع الجزایر مالتا در ۹۵ کیلومتری جنوب سیسیل، در همسایگی من قرار دارد. من قصد داشتم برای دومین بار آنچه را که در مالتا بیش از هر چیز دیگر جلب توجه هر توریستی را می نماید، مشاهده کنم: منظور من "ریلهایی" است که در زمین سنگی حفر شده اند و در سرتاسر جزیره مالتا فراوانند. در دائرة المعارف باستانشناسی سال ۱۹۷۵، زیر عنوان مالتا چنین آمده است:

حدود سال ۳۲۰۰ قبل از میلاد مسیح، مهاجرین جدیدی از سیسیل به این جزیره آمدند، آنها در فاصله سالهای ۲۸۰۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد تعداد قابل ملاحظه ای از معبدهای مگالیت (معبدهایی که از سنگهای عظیم و یکپارچه ساخته شده اند) ایجاد نمودند. بررسی حدود ۳۰ معبد باقی مانده، نمایانگر یک سطح بسیار پیشرفته در بنایی و معماری می باشند... قبل از این عده، به احتمال زیاد، جنگجویانی از یونان غربی به مجمع الجزایر مالتا مهاجرت نموده بودند... "ریلهای سنگی" موجود در این جزیره متعلق به این دوره می باشند.

من نیز پس از مطالعات فراوان، برای این پدیده عجیب، لغتی مناسب تر از "ریل" نیافتم.

مالتا که بزرگترین جزیره، مجمع الجزایر بوده و پایتخت آن یعنی **والتا** Valetta نیز در آن واقع است، ۳۰ کیلومتر طول و ۱۲ کیلومتر عرض دارد. جزایر **گوزو** Gozo و **کومینو** Comino که بسیار کوچکترند، زیباییهای خاص خود را دارند، اما مالتا نه تنها بعلت وسعت خویش، بلکه همچنین بدلیل معماهای حل نشده خود یعنی "ریلها" و معابد "مگالیت"، گوی سبقت را از همگی ربوده است.

طبیعت و انسانهای این مجمع الجزایر واقع در دریای مدیترانه، شکل و رنگ خود را مدیون خورشید، دریا و جزر و مد آب هستند.

هنگام ورود به آسمان لا – والتا، انسان تصور می کند در حال فرود آمدن به جهانی از مجسمه ها و نقاشی های **کوبیستی** شنی رنگ می باشد : ساختمانهای مکعبی شکل شهر با بامهای مسطح خود در کنار خیابانهای عمود بر هم، در تناسبی کامل با مزارع اطراف شهر قرار دارند که گویی با خط کش آنها را به تکه های کوچک و خاکی رنگ تقسیم کرده اند.

هنگامیکه در یک ماشین فورد کهنه مدل ۱۹۵۴، از فرودگاه به هتل هیلتون می روم، شوفر ماشین، با هیجان به تمجید حکومت جدید سوسیالیستی مالتا می پردازد :

"ما بزودی انگلیسی ها و دیگر کسانی را که بدر ما نمی خورند، اخراج خواهیم کرد!" و من بدون آنکه علاقه ای به حرفهای او داشته باشم مجبور بودم ادامه سخنانش را گوش کنم که می گفت دکتر **دوم مینتوف** Dom mintoff یک قهرمان واقعی است که پیشرفت دائمی برای ساکنان جزیره را تضمین می نماید.

ولی من از این پیشرفت، چیزی به چشم خود ندیدم. از مسافرت ۱۱ سال قبل من تاکنون، این استراحتگاه زیبای دریای مدیترانه که این همه هتلها، گرانقیمت، خیابانهای مصفا، فروشگاههای زیبا و سواحل دیدنی داشت، مقدار زیادی از جاذبه خود را از دست داده است. در دسامبر ۱۹۷۴ این مجمع الجزیره استقلال خویش را باز یافته و اکنون در قالب یک جمهوری مستقل تحت رهبری مینتوف "قهرمان" با سرعت بسوی یک زندگی بی رنگ و بو و یکنواخت سوسیالیستی به پیش می رود. من این بار کمتر چیزی از آنچه که در بروشورهای آژانسهای مسافرتی و در رمان های اروپائی راجع به مالتا نوشته شده و

این همه باعث محبوبیت این جزیره گشته است را توانستم مشاهده کنم، و پس از چند روز مطمئن شدم که دیگر هرگز تنها بخاطر گذراندن تعطیلات خود به اینجا باز نخواهم گشت. اما با اینهمه، ماهیگیران مالتائی هنوز هم قایقهای خود را با رنگهای زیبایی که رنگین کمان را بخاطر می آورند رنگ می کنند و این منظره انسان را بی اختیار به یاد هنگ کنگ می اندازد. هر چند که در مالتا البته خانه های قایقی مخصوص هنگ کنگ وجود ندارند.

البته ریلهای سنگی در میان اهالی جزیره مشهوریت دارند. این پدیده های جالب و همچنین "شوالیه های مالتا" که در پایان قرن شانزدهم میلادی، مالتا را به یکی از مراکز فرهنگی اروپا تبدیل نمودند، ویژگیهای تاریخی و طبیعی جزیره محسوب شده و هر فرد ساکن مالتا آنها را بخوبی می شناسد. اما اهالی جزیره بر این "ریلها" بگونه ای تحقیر آمیز نام "رد چرخ گاری" نهاده اند و اهمیت چندانی برای آنها قائل نیستند ... بنظر می رسد که دولت مالتا هم اهمیتی برای حفظ این پدیده بی همتا قائل نیست. پروژه های احیاء اراضی موات و پروژه های جدید شهر سازی اهمیتی برای حفاظت این رد چرخ گاری ها قائل نبوده و بعلاوه این ریلهای تاریخی بدون هیچ حفاظی، تحت تاثیرات جوی و باد و باران در حال از بین رفتنند.

امروزه نیز هر توریستی که به مالتا مسافرت می کند، دیر یا زود با این ریلها مواجه می شود و حتما در لحظه گذشتن از روی آنها با خود فکر می کند که اینها آثار ریلهای خطوط راه آهن قدیمی هستند که تیرآهن های آنها را درآورده اند تا آهن آنها را که برای این مجمع الجزایر فلزی کمیاب و قیمتی است برای مصارف دیگر مجدداً ذوب نمایند. البته این احتمال هم وجود دارد که انسان، این خطوط گود و موازی را جای چرخهای ارابه های پیندارد که در گذشته های دور از این مناطق عبور کرده اند. من نمی دانم که چه افکار دیگری هم می توانند در رابطه با این ریلها به مغز آدمی خطور کند. من تنها می دانم که هیچ یک از این افکار نمی توانند درست بوده و با واقعیت در تطابق باشند.

"ریلهای" مجمع الجزایر مالتا، معمائی غیرعادی و بسیار قدیمی اند. امروزه هنوز هم حدود ۳۰۰ عدد از این ریلها در مالتا و جزیره گوزو وجود دارند. اما هزاران سال قبل سرتاسر این دو جزیره از این ریلها پوشیده بوده اند. هنگامی که انسان به این خطوط حفر شده در زمین سنگی که غالباً بصورت موازی و در کنار هم قرار دارند، نگاه می کند، بی

اختیار به یاد ریل‌های راه آهن و یا جای چرخ‌های کالسکه‌ها می‌افتد. اما با اندکی دقت روشن می‌شود که این معماهای حفر شده در زمین نمی‌توانند ریل – با آن معنایی که ما معمولاً استنباط می‌کنیم – بوده باشند.

فاصله بین دو شیاری که موازی با هم در زمین حفر شده‌اند، نه تنها در هر مورد و در هر ریل، متفاوتند، بلکه حتی در طول یک ریل معین نیز این فاصله اغلب متغیر می‌باشد. این واقعیت را بخصوص در حوالی **دینگل Dingle** واقع در جنوب غربی پایتخت قدیمی مالتا یعنی **مدینا Medina** بخوبی می‌توان مشاهده کرد، زیرا که در اینجا ریل‌های متعددی – مثل یک ایستگاه راه آهن – در یک منطقه کوچک متمرکز گشته‌اند. شیارهایی که مانند ریل در سنگ حفر شده‌اند، غالباً بصورت پیش‌بینی نشده‌ای تبدیل به منحنی‌های خطرناکی می‌شوند.

این ریل‌ها همانطور که باستان‌شناسان نیز اقرار می‌کنند، "ریل‌های عجیبی" هستند :

آنها از دره‌ها می‌گذرند، از فراز کوه‌ها عبور می‌کنند، گاه تعداد زیادی از آنها موازی با هم قرار دارند که ناگهان به یک سیستم ریل‌های دو خطه موازی با هم تبدیل می‌شوند. آنگاه همین خطوط موازی، ناگهان به اطراف چرخیده و به منحنی‌های خطرناکی تبدیل می‌شوند و یا اینکه – عجب!! – مستقیماً به عمق آب‌های دریای مدیترانه فرو می‌روند. برخی دیگر از این ریل‌ها در لبه پرتگاه‌های عمیق به پایان می‌رسند که البته به نظر می‌رسد در این موارد سنگ‌های لبه پرتگاه همراه با ریل‌ها به آب سقوط کرده باشند.

ریل کشی در اندازه های مختلف

فواصل میان دو شیار ریلها بسیار متفاوت بوده و از ۶۵ سانتیمتر تا ۱۲۳ سانتی متر در تغییرند. شیارها، گاه عمقی بالغ بر ۷۰ سانتیمتر دارند! مثلا در منسیا Mensija "ریلی" واقع شده که در دامنه تپه ای به یک پیچ تبدیل گشته و در این سرپیچ، عمق شیار پل که در سنگ آهک حفر شده به ۷۲ سانتیمتر بالغ گشته است.

و اما راجع به این حدس که شاید ریلها آثار حرکت ارابه های کهن باشند : اگر هم در زمانهای دور ارابه یا گاری یا کالسکه ای از اینجا عبور کرده باشد، حتما بعلت وجود شیارهای عمیق در زمین قادر به گردش به راست یا چپ نبوده و بنابراین چرخهای آن نمی توانسته اند آثار منحنی شکلی بر روی زمین بجا بگذارند، محور چرخهای چنین ارابه ای یا در عمق شیارها گم شده و یا چنین محوری باید حداقل ۷۲ سانتی متر ارتفاع داشته باشد و این بدان معنی است که چرخهای این ارابه باید قطری برابر ۱/۵ متر داشته باشند. اما چنین چرخ عظیمی حتما قادر به حرکت در چنین شیارهای منحنی شکلی نمی باشد. چنین ارابه ای یا از حرکت بازایستاده و یا خواهد شکست. علاوه بر آنچه گفته شد باید توجه داشت که حتی بولدورهای عظیمی که چرخهایی به ارتفاع ۱/۵ متر دارند نیز قادر به حرکت در چنین مسیرهای نسبتا تنگی نمی باشند.

آزمایش با یک ارابه

احمقانه بودن این تصور که ریلهای جزیره مالتا متعلق به آثار حرکت ارابه ها می باشند را می توان از طریق یک آزمایش ساده بخوبی نشان داد : عمق شیار ۷۲ سانتی متر، عرض شیار در عمیق ترین نقطه آن ۶۰ سانتی متر. خمیدگی دایره فرضی پیچ ریل در این منطقه، برابر با دایره بسته ای به قطر ۸۴ متر می باشد. حال کافیتست که تنها یک چرخ را که ارتفاع محورش بیش از ۷۲ سانتیمتر باشد در حفره قرار دهیم و در مسیر دایره پیچ ریل بحرکت درآوریم. این آزمایش ثابت می کند که حرکت دادن چنین چرخ در مسیر منحنی شکل ریل، بدون آنکه گچهای کناره ریل کنده شوند، غیرممکن است. حال اگر بخاطر بیاوریم که هر ارابه دارای حداقل ۲ چرخ می باشد که مسلما باید کاملا موازی با هم در شیارها حرکت کنند، می توانیم با خیال راحت این تصور را نادرست دانسته و

برای همیشه در یک حفره عمیق باستان شناسی دفن نمائیم. اما اگر حتی برای شوخی هم شده فرض کنیم که ارابه مفروض، چهار چرخه یعنی دارای دو محور بوده، آزمایش ما از این هم جالبتر می شود، زیرا که در این صورت محور عقبی ارابه با چرخهای عقب آن بعزل مشخص فنی، اجبارا باید در روی زمین یک منحنی با شعاعی تنگتر از مسیر چرخهای جلو رسم نمایند. به همین دلیل است که رانندگان کامیون های بزرگ در گردنه های تنگ سعی می کنند منحنی مسیر خود را هر چه وسیعتر انتخاب کنند. از آنجا که در سربیش های "ریلها" در مالتا، اثری از چنین مسیر تنگتر ثانوی مشاهده نمی شود، می توان فرضیه عبور ارابه های چهار چرخه را نیز فراموش نمود.

در نزدیکی سان پاول تات تارگا San Pawl Tat Targa چهار ریل مختلف که هر یک دارای عرضی متفاوت با دیگران است بهم تلاقی نموده و به یک ریل تبدیل می شوند. در نزدیکی همین محل، دو ریل که دارای عرض مساوی ولی عمق های متفاوت هستند یکدیگر را قطع می نمایند. در حوالی منسینا، سازندگان ریل دچار سهل انگاری شده اند. ریل در اینجا کاملا در هم و آشفته بوده و تا عمق ۶۰ متری دره ادامه پیدا می کند. شیار این ریل در عمیق ترین نقطه خود عرضی بالغ بر ۱۱ سانتی متر و در مرتفع ترین نقطه، عرضی برابر ۲۰ سانتی متر دارد.

ریل هایی در عمق آب

در برخی از مناطق ساحلی از جمله در خلیج سان جورج St. George bay و جنوب دینگلی Dingli ریلها مستقیما تا عمق آبهای آبی دریای مدیترانه ادامه پیدا می کنند. تا همین اواخر عقیده بر این بود که این ریلها تنها چند متر دورتر از ساحل در زیر آب دریا، پایان می یابند و بنابراین در زمانی ساخته شده اند که دریای مدیترانه دارای عمق کمتری بوده است. اما این یک اشتباه است غواصان دلایلی جمع آوری نموده اند که غلط بودن این نظریه را اثبات کرده و باعث پیشرفت تحقیقات در این مورد گشته اند :

ریلها سوار بر سنگهای ساحلی، تا بخشهای عمیق دریا نیز ادامه می یابند. بسیار عجیب است، ولی باور کنید. چون عین واقعیت است!

حتی باستان شناسان نیز بر این عقیده اند که ساختمان چنین شبکه وسیعی از ریلها باید فایده و معنای خاصی داشته باشد. آنان مدتها در این مورد تفحص نمودند. هنگامیکه در سال ۱۹۷۰ در نزدیکی **تات سیلگ** Tat silg باقی مانده های یک معبد رومی کشف و خاکبرداری شد، باستان شناسان در خاکهای زیر این معبد به خرابه های یک معبد قدیمی یونانی برخورد نمودند و تصور کردند که دیگر کارشان به پایان رسیده است. اما زمین در این منطقه عجایب بیشتری را در خود نهفته داشت: یک طبقه پایین تر از معبد یونانی، سنگ های عظیم الجثه و یکپارچه ای درون خاک پنهان شده بود و همینکه باستان شناسان این بخش را نیز خاکبرداری نمودند، نمای نیم دایره ای شکل یک معبد سنگی ماقبل تاریخ (معبد "مگالیت") نمودار گردید.

آیا ریلها به هنگام حمل و نقل بار بوجود آمدند؟

از آنجا که در این رساله مطالب زیادی راجع به **مگالیت** (سنگهای بزرگ یکپارچه) و ساختمانهای مگالیتی مطرح خواهد شد، لازم است به اختصار ویژگیهای این مقوله را بیان نمایم. مگالیت به بلوکهای سنگی یکپارچه ای اطلاق می گردد که روی آنها با هنرمندی، سنگتراشی کرده باشند، از قبیل بلوکهای سنگی مصری که بر روی آنها با خط هیروگلیف مطالبی کنده کاری شده اند و یا سنگهای تاریخی بلند و راست Manhir عمودی شکل که در **کارناک** Carnac فرانسه واقع شده اند. (**منهیر** به زبان **کلتی** Kelt بمعنای سنگ دراز است) – (**کلت** ها اقوامی از نژاد هند و اروپائی بودند که منجمله فرانسوی ها و ایرلندی ها از اعقاب آنان به حساب می آیند. مترجم) ساختمانهای مگالیتی (که به زبان یونانی به معنای قبرهای سنگی می باشند) بوسیله لوحه ها یا بلوکهای بزرگ سنگی ساخته می شدند. مقبره های گنبدی شکل سنگی نیز جزء اینگونه ساختمانها بحساب می آیند.

عقیده باستان شناسان پس از کشف این سنگهای یکپارچه بر این قرار گرفت که میان بلوکهای سنگی و "ریلها" باید رابطه ای وجود داشته باشد – خرابه های معبد **هاگار قیم** Hagar qim از بلوکهای سنگی به ارتفاع ۵ متر و ضخامت ۱/۰۵ متر ساخته شده بودند.

در همین منطقه یک صفحه عظیم سنگی دیگر با ابعادی غیرقابل تصور قرار دارد: ۷ متر طول، ۳/۱۲ متر عرض و ۶۴ سانتیمتر ضخامت. حتی تصور اینکه چنین سنگ غول آسایی می تواند یک واحد ساختمانی بوده باشد، از تصور آدمی خارج است.

باستان شناسان از آنچه گفته شد نتیجه گیری نمودند که ریلها بهنگام حمل مصالح ساختمانی برای ساختن اینگونه معابد و بوسیله چرخهای گاری های حامل این مصالح در زمین سنگی کنده شده اند.

اما حتی با داشتن حداقل اطلاعات و دانش فنی می توان بسادگی دریافت که این نتیجه گیری، نادرست و غیرقابل اثبات است. زیرا که:

ریلها دارای عرض های متفاوتی هستند و گاری ها قادر نیستند به هنگام تغییر جهت، فاصله چرخهای خود را با عرض های متغیر ریلها تطابق دهند.

عرض ریلها حتی در ادامه یک خط مستقیم نیز متغیر می باشند. آیا واقعا می توان تصور نمود که گاری های قدیمی دارای محورهای لاستیکی و متغیر بوده اند؟!

مقطع عرضی این شیارها نشان می دهند که فرورفتگی آنها در زمین، مربع شکل نبوده بلکه عرض شیارها از بالا به طرف پائین کم شده و دارای حالتی سر – نیزه ای شکلدند. اگر چرخ گاری باعث ایجاد این شیارها گشته بود، مقطع آن در کف شیارها اجبارا باید مربعی شکل می بود. اگر کسی ادعا کند که چرخ گاری ها دارای لاستیکهای نوک تیز بوده اند، باید گفت که در این صورت حتما بارهایی به سنگینی بلوک های سنگی معابد، قابل حمل نبوده اند زیرا که با حرکت چنین چرخهایی شیارهای ایجاد شده در زمین عمیق تر و عمیق تر می شوند. و چرخ گاریهای حامل سنگ بالاخره دارای چه ارتفاع عظیمی باید بوده باشند که محور آنها علی رغم این شیارهای عمیق بالاتر از سطح زمین قرار گرفته بودند؟ - چنین توضیحاتی و توجیهاتی را نمی توان چیزی بیشتر از یک شوخی مسخره بحساب آورد.

پس اینکار چگونه انجام شده بود؟

تفاسیر اشتباه

حال به یک تفسیر دیگر بپردازیم.

آیا این امکان وجود دارد که سازندگان معابد مگالیتی، مصالح ساختمانی مورد احتیاج خود را با سورت‌مه‌هایی که بوسیله حیوانات کشیده می‌شدند، از فراز و نشیب کوه‌ها و دره‌ها عبور داده باشند و آیا ریل‌ها جای آهن زیر این سورت‌مه‌ها نمی‌باشند؟ اما حتی اگر ساکنین قدیمی مال‌تا زمانی از سورت‌مه برای حمل بار استفاده کرده باشند – که بسیار بعید به نظر می‌رسد، چونکه طبیعت جزیره مال‌تا برای استفاده از چنین وسیله حمل و نقلی بسیار نامناسب است – باز هم شیار ریل‌ها نمی‌تواند به وسیله آهن زیر این سورت‌مه‌ها ایجاد شده باشد، چون تمام آنچه را که ما در بالا راجع به چرخ ارابه‌ها گفتیم، با شدت بیشتری در مورد آهن زیر سورت‌مه نیز صدق می‌کند: انعطاف این آهن‌ها نسبت به محور سورت‌مه بسیار کمتر از چرخ ارابه بوده و بنابراین سورت‌مه‌ها نیز حتماً در لا به لای شیارهای با عرض‌های متفاوت و انحناهای پیچ‌های شدید قادر به حرکت نبوده‌اند!

یک تفسیر دیگر:

شاید بومی‌های اولیه جزیره مال‌تا برای حمل بارهای سنگین و تنومند خویش (که امروزه نیز تنها از عهده تریلرهای سنگین برمی‌آید) نوع بخصوصی ننو ساخته بودند که یک سر چوب‌های دو طرف آن بر گرده حیواناتی از قبیل اسب و گاو بسته شده بود و سر دیگر آنها بر روی زمین قرار گرفته و باعث ایجاد خراش در زمین می‌گشتند؟ این بسیار خنده‌دار است!

چوب‌های موازی این ننو، کاملاً انعطاف‌ناپذیر بوده و بنابراین شیارهای ناشی از کشیده شدن آنها بر روی زمین قابل تغییر نبوده‌اند. حال دیگر ما به مسائل دیگر مانند چگونگی مقاومت چوبی که بتواند وزن چنین سنگ‌های عظیمی را تحمل کند و همچنین نوع حیواناتی که قادر باشند این اشیاء فوق‌العاده سنگین وزن را حمل نمایند، نمی‌پردازیم. اگر بخواهیم این فرضیه را بپذیریم باید قبول کنیم که سازندگان معابد "مگالیتی" برای حمل سنگ‌ها، تیرآهن‌های فولادینی را به دایناسورهای عظیم الجثه بسته بودند! ولی در آن زمان هنوز فولاد اختراع نشده بود، بنابراین باید از چوب‌هایی استفاده شده باشد که دارای

کیفیتی معادل فولاد باشند. ولی در هر صورت نه مقاومت چوب و نه نوع ساختمان ننوی فرضی، قادر به حل معمای شیارهای باریک و سرنیزه ای شکل جزیره مالتا نیستند. یک واقعیت دیگر هم وجود دارد که حاکی از غلط بودن فرضیه ایجاد شیارها بوسیله ارابه، سورتمه و یا ننوئی که بوسیله حیوانات کشیده می شود، می باشد: اگر دهها سال متوالی، هر سال و هر ماه و هر روز، حیواناتی، یک مسیر معین را طی کرده و باری را بدنبال خویش بکشند، حتما اثراتی از حرکت این حیوانات بر روی زمین باقی خواهد ماند. بنابراین باید در صخره های سنگ آهک، جای پای حیواناتی که بارهای سنگین را حمل می نموده اند و همچنین مسیری که در اثر حرکت این حیوانات بوجود آمده بود، باقی می ماند، همانطور که آثار چرخهای ارابه، یا آهن زیر سورتمه و یا خراش های ناشی از چوب های ننو، در زمین جزیره مالتا باقی مانده اند. اما در هیچ یک از ریلهای جزایر مالتا اثری از نعل و یا جای پای حیوانات بدست نیامده است.

کشف بلبرینگ؟

ساکنین قدیمی مالتا برای حمل و نقل بار، از گلوله ها و سنگهای کروی شکل استفاده کرده اند! و واقعا نیز در مالتا صدها سنگ کروی شکل که از سنگ آهک نرم ساخته شده و ابعاد بسیار مختلفی دارند، پیدا شده اند. بزرگترین این گلوله ها قطری معادل ۶۰ سانتی متر و کوچکترین آنها قطری برابر ۷ سانتی متر دارند. آیا ساکنان قدیمی جزایر مالتا وسیله نقلیه ای اختراع نموده بودند که بوسیله بلبرینگ های سنگی حرکت می کرد؟ چه فکر اعجاز انگیزی! آیا آنها در شیار ریلها، گلوله های سنگی را بحرکت درآورده و بر روی آنها تخته سنگهای مگالیتی را حمل می نمودند؟ بنظر می رسد که همه چیز روشن شده باشد. وجود گلوله های سنگی با ابعاد متفاوت هم به این سؤال که چرا فاصله ریلها متفاوتند، هم به این سؤال که حرکت وسیله نقلیه در انحنای پیچهای به این تندی چگونه میسر است و هم به این سؤال که چگونه امکان دارد که ریلهای مختلف یکدیگر را قطع نموده و از هم عبور نمایند جواب قانع کننده ای می دهد: گلوله های سنگی، مسیر شیارهای کنده شده در زمین را بدون توجه به عرض شیار طی می کنند.

آیا این گلوله های سنگی کلید حل معمای ریلها می باشند؟

متأسفانه، نه! کلیه جزیره مالتا از سنگهای شنی و آهکی و همچنین خاکهای مختلف – یعنی در مجموع از جنس سنگهای نرم تشکیل شده اند. و گلوله های نامبرده هم از جنس سنگ آهک هستند، تنها وزن یک جسم هزار کیلویی کافی است که این گلوله ها را مانند یک پیراشکی نرم، له کرده و یا مثل یک گلوله برفی از هم بیاشانند. بعلاوه، حرکت یک گلوله – با هر حجم و اندازه ای، شیارهای نوک تیزی از خود بجا نمی گذارد. حرکت یک جسم مدور همیشه شیار با کف نیم دایره ای ایجاد کرده و نامنظمی های حرکت دورانی گلوله، نه در عمق شیار بلکه در عرض آن تاثیر می گذارند. گلوله هایی که قادرند تا ۷۰ سانتیمتر در سنگ فرو روند، باید گلوله های عظیمی با قطر تقریبی ۱/۵ متر بوده باشند – مگر اینکه بر این گلوله ها فشار فوق العاده زیادی ناشی از وزن بار، وارد شده باشد. بعلاوه این اجسام مدور باید بر نیروی اصطکاک – در کلیه ابعاد آن – فائق آمده باشند. و برای اینکار به یک نیروی کششی مافوق تصور و به فشاری خارق العاده نیاز بوده است. بهر حال بحث در این مورد، نامربوط و اضافی است، زیرا که تاکنون هیچ گلوله سنگی که قطری بیش از ۶۰ سانتیمتر داشته باشد، پیدا نشده است.

تاکنون در مالتا هیچ نقاشی کهن یا سنگ نوشته ای که ارابه یا کالسکه ای را تصویر کرده باشند بدست نیامده است. و اگر معماران معابد مگالیتی از این نوع وسایل حمل و نقل، استفاده کرده بودند، حتما این مسئله در نقاشی های قدیمی منعکس شده بود و همه می دانند که در مالتا نقاشی ها و تصاویر دیواری بسیار قدیمی وجود دارند.

بین ریلها و ساختمان معابد، رابطه ای وجود ندارد.

بین ساختمانهای معابد و ریلها رابطه مستقیمی وجود نداشته است: در غیر اینصورت، می باید مسیر کلیه ریلها بطرف معابد بوده و یا در محل ساختمان معابد پایان یابند. در حالیکه اینچنین نیست. ریلها در چهارچوب یک شبکه وسیع مسیرهای بسیار متفاوتی را از درون ساختمان معابد و در اطراف آنها طی می کنند و در مناطقی که هیچ گونه اثری از ساختمان معابد وجود ندارند نیز مسیر ریلها بچشم می خورند، ریلهای مجمع الجزایر مالتا اندازه گیری نشده اند و نقشه ای از آنها هم در دست نیست و انجام چنین کاری بسیار مشکل و بغرنج است زیرا که در برخی مناطق سطح آنها بوسیله علف های هرزه پوشانیده

شده و قابل رویت نیستند، بر فراز این ریلها ساختمانهای متعددی بنا شده و بسیاری از آنها پس از هزاران سالی که از ساختمان آنها می گذرد، سرانجام پوسیده شده و فرو ریخته اند.

پیشنهاد من : مشارکت در تحقیقات

هیچکس نمی داند که این کلاف سردرگم ریلها برای چه منظوری ایجاد شده اند و چه کسانی آنها را بوجود آورده اند. درباره مشارکت در امر تحقیق حرفهای زیادی زده می شود : باستان شناسان از فیزیک دانها و شیمیست ها و فلز شناسان درخواست کمک می نمایند تا معماهایی از این قبیل را به کمک یکدیگر حل کنند. اما در مالتا درباره چنین همکاری و مشارکتی حتی سخنی هم بمیان نیامده است.

کاملاً روشن است که تجزیه و تحلیل "ریل ها"، قادر است خانه های خالی جدول نادانی ما را پر نماید : گلوله های سنگی آثار نیروی اصطکاک خود را بصورت شیارهای سنگی باقی گذاشته اند یا چوبهای یک ننوی فرضی و یا چرخهای یک ارابه؟ آیا وسایل نقلیه – به هر صورتی که بوده اند – در دورانه های بسیار دور همراه با حرکت خود و ایجاد ریلهای مورد بحث، جانوران ذره بینی را در سنگهای شنی و یا در منافذ گل زمین جای داده اند؟ آیا می توان باقیمانده گروه گیاهان کهن که شاید اکنون بصورت فسیل درآمده اند و می توانند نشانه هایی برای یافتن زمان ساختمان این ریلها بدست بدهند، را پیدا نمود؟

امروزه همه گونه امکانات تکنیکی برای تحقیق درباره شیارهایی که در کف دریا و در زیر سطح آب قرار گرفته اند، وجود دارد. پس چرا کسی درباره این ریلها که در روی سطح زمین هم قرار گرفته اند تحقیقی انجام نمی دهد؟ آیا ما این حق و اجازه را داریم که درباره معمایی اینچنین جذاب و جالب توجه که مستقیماً مربوط به گذشته های دور تمدن بشری است، اینچنین بی تفاوت باشیم؟ ما غریبها که خود را این همه عاقل و تشنه دانش می دانیم، چرا درباره مسئله ای به این اهمیت، علاقه ای به پیدا کردن واقعیت نشان نمی دهیم؟

افسانه تقویم باستانی ...

بسیار تعجب آور می بود اگر در نظریات گوناگونی که درباره ماهیت ریلها بیان گشته اند، اثری از این افسانه که گویا ریلها نوعی تقویم باستانی بوده اند، پیدا نمی کردیم. چه، درباره کلیه عجایب دنیا و معماهای کشف نشده آن، چنین افسانه ای گفته شده است : از جمله درباره اهرام مصر، درباره سنگهای آویزان واقع در **استون هنگ** Stone Henge (یکسری سنگهای ماقبل تاریخ که بصورت سری قرار گرفته اند) در حومه **ویل شایر** Wilshire در انگلستان و همچنین درباره "فرودگاه" واقع در جلگه **نازکا** Nazca در کشور پرو. اما این فرضیه که گویا ریلهای مالتا بخشی از یک سیستم بسیار عظیم تقسیم زمان به حساب می آیند، احمقانه ترین جواب منطقی است که می توان به این سؤال داد.

در همه جاهائی از دنیا که این فرضیه تقویم باستانی بخورد مردم داده می شود، ساختمانهای عظیم و خارق العاده ای ساخته شده اند که از نظر اینگونه باستان شناسان، برای انسانهای اولیه که به نظر آنها دارای ذکاوت چندانی نبوده اند فایده منطقی نداشته اند. بر اساس این فرضیه، انسانهای اولیه نادان، برای تعیین زمان شروع بهار و پاییز (که هنگام بذریاشی و درو محصولات کشاورزی است) این تقویم های غول آسا را بنا نموده اند! اما در هیچ جایی نوشته نشده و به اثبات نرسیده که اقوام اولیه، اساسا در مقیاسی وسیع به کشاورزی و برداشت محصول مشغول بوده اند. اما اگر آنها واقعا در مقیاس وسیع بکار کشاورزی مشغول بوده اند، با توجه به کمبود جمعیت و ابزار کار ابتدایی در آن زمان، این قبایل، هرگز نیروی کار و وقت کافی برای ساختن ایستگاههای عظیم و نجومی نمی داشتند. تلاشی اینچنین عظیم و صرف نیروی کاری این چنین غیرقابل تصور را نمی توان به عنوان یک کار فرعی و غیر عمده یک قبیله در عهد حجر بحساب آورد.

از آنجا که منتقدین نظریه من، به من ایراد گرفته اند که گویا من انسانهای اولیه را نادان و فاقد هرگونه ابتکار در سازندگی و ابداع می دانم، میل دارم در همین جا تاکید نمایم که من همه انواع مختلف انسان اولیه هموسپین *Homo Sapiens* را از همان زمانیکه زندگی خود را بر روی کره ارض آغاز نمود، بسیار داناتر و مبتکرتر از آن می دانم که برای تعیین تغییر فصول سال احتیاجی به چنین تقویم های غول آسا و سنگی داشته باشند. به نظر من این انسانها برای تعیین فصلهای مختلف سال محتاج به وسایل غیر عادی و پر درد سری نبوده اند. نیاکان

ما بدون هیچ شکی از طریق مشاهده طولانی طبیعت، روند تغییر فصلهای سال را درک نموده و دقیقاً می دانستند که پس از پایان زمستان، بهار فرا می رسد و پس از آن، خورشید حرارت تابستانی را پدید می آورد و پاییز نوید دهنده آغاز سرما است.

افسانه پرستشگاه خدایان ...

تا فراموش نکرده ام، این نکته را هم یاد آوری کنم که در مالتا هم مانند جاهای دیگر، این حدسیات که شاید "ریلها" مربوط به نوعی عبادت و پرستش خدایان باشند، وجود دارد. اما درباره نوع این پرستش و همچنین راجع به خدایانی که گویا ریلها برای رضای خاطر آنان ساخته شده اند، هیچ اطلاعاتی در دست نیست. اگر در این حدسیات حتی ذره ای از واقعیت نهفته بود، بسیار مایل بودم بدانم که این ریلها چه علائم رمزی را برای خدایانی که گویا در آسمانها در گشت و گذارند مخابره می کنند!

من قبلاً نقل قولی از دائرة المعارف باستان شناسی ذکر کردم که بر اساس آن معبد های مگالیتی در فاصله سالهای ۲۸۰۰ تا ۱۹۰۰ قبل از میلاد باید ساخته شده باشند. بر این اساس، ساختمان ریلها هم مربوط به همین زمان یعنی دوران پایان عهد حجر و آغاز عهد برنز می باشد.

اما اینها همه داده های اثبات نشده می باشند.

تضادها

کشفیات باستان شناسی و غارشناسی نشان داده اند که مالتا در ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح جزیره ای مسکونی بوده است. مجسمه های "مادر خدایان" که در این جزیره پیدا شده اند مربوط به ۵۰۰۰ سال پیش می باشند. ۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح سبیلی ها و ۱۴۰۰ سال قبل از آن فنیقی ها به مالتا وارد شدند.

من هیچ جا نشنیده ام که کسی ادعا کرده باشد این ریلها در عهد حجر ایجاد شده باشند، اما عده ای از محققین بر این عقیده اند که آنها متعلق به دوران برنز می باشند، اما این نظریه هم نمی تواند درست باشد: مگر انسانهای آن دوره ماهی بوده اند که بتوانند ساعتها و روزهای متوالی در زیر آب فعالیت نمایند. شاید هم کسی ادعا کند که آنها برای

خود از آلیاژ برنز لباس غواصی - با لوله های مربوطه، پمپ هوا و عینک مخصوصی که فعالیت در کف دریا را میسر می نمود - درست کرده بودند! این گونه سوالهای بی رحمانه، نادرستی نظریات موجود را بخوبی نشان می دهند.

اما برخی دیگر از باستان شناسان می گویند : خیر، شبکه ریلها در بیش از ده هزار سال قبل یعنی هنگامیکه صخره های زیرآبی سواحل مالتا هنوز جزئی از خشکی جزیره محسوب می شدند، بوجود آمده اند. بسیار خوب، اما این شیارهای عمیقی که کیلومترها طول دارند، بوسیله چگونه ابزاری در زمین سنگی کنده شده اند؟

کشف سنگ چخماق؟

در پاسخ به این سؤال به من خواهند گفت : البته شیارها بوسیله سنگ آتش زنه در زمین حفر شده اند. و این جواب می تواند قانع کننده باشد، زیرا که سنگ چخماق که گونه ویژه ای از خانواده سنگهای شنی است، سخت تر از سنگ آهک بوده و انسانهای اولیه در قدیمی ترین دوره های عهد حجر بوسیله آن ابزار مورد احتیاج خود را می ساختند. اما این زمین شناسان در سرتاسر جزیره مالتا و سایر جزایر همجوار آن حتی یک سنگ آتش زنه نیز نیافته اند! و آیا کسی بطور جدی می تواند ادعا کند که مثلا انسانهای دوران عهد حجر سنگ آتش زنه مورد نیاز خود را - آن هم در مقیاس عظیمی که برای کندن شیار ریلها لازم بوده - از بازار بین المللی تجارت، خریداری و به مالتا وارد کرده بودند؟!

شاید هم گفته شود که : نه، همه این حرفها اشتباهند، ریلهای جزایر مالتا بوسیله مهاجرین سیسیلی یا یونانی طرح ریزی و ساخته شده اند. بسیار خوب. ولی اینگونه ایده ها به یکباره و از آسمان نازل نمی شوند. بر اساس کلیه تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته اند، مهاجرین باستانی، این گونه ایده ها و همچنین تصمیم به عملی ساختن آنها در موطن جدید را علی الاصول از سرزمین قبلی خود به همراه می آورند و چنین پروژه هایی باید قبلا در موطن اولیه مهاجرین در عمل پیاده شده باشند که آنان به فکر تجدید چنین پروژه هایی در وطن جدید خود بیفتند. اما نه در سیسیل و نه در یونان کوچکترین اثر و علامتی از ریلهای جزایر مالتا وجود ندارد.

تضاد در تفاسیر مختلف، آنقدر زیادند که انسان را به خشم و می دارند! مثلاً گفته می شود که معبد های مگالیت مدتها قبل از ورود مهاجرین بعدی به مالتا ساخته شده بودند. ولی اگر واقعا ساختن "ریلها" مدتها بعد از اتمام ساختمان معابد آغاز شده، پس این ریلها نمی توانسته اند وسیله ای برای حمل و نقل مصالح ساختمانی معابد بوده باشند! بعلاوه فرضیه ای که ساختمان معابد را به ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد نسبت می دهد، به این واقعیت که سطح آب دریای مدیترانه - صرف نظر از نوسانات جزئی - از ده هزار سال قبل تاکنون تغییری ننموده است، توجهی نمی نماید. بنابر آنچه گفته شد مسلم گردید که آخرین مهاجرینی که از یونان غربی به مالتا رفتند، بدون شک سازندگان ریلها نبودند.

بنظر من، ریلهای مالتا یک نمونه بارز از اشتباهاتی است که در تفاسیر باستان شناسی فراوانند. در این تفاسیر، توضیحات و توجیهات فراوانی وجود دارند، اما به محض اینکه کسی در سطح خارجی این نمای زیبا خراش کوچکی ایجاد کند، تمام رنگ و روی آن ریخته و ضعف بیش از اندازه استدلالات، پدیدار می گردند. اما با این وجود، هر یک از این عقاید و تفاسیرها، در کتابهای معتبر علمی و دانشگاهی راه پیدا کرده و به عنوان قله دانش بشری و واقعیت محض بخورد سایرین داده می شوند و بسته به اینکه کدام کتاب بدست کدام دانشجو برسد، تفسیر نقل شده در آن کتاب برای دانشجوی بیچاره بمنزله واقعیت صرف و راه حل نهایی است. و بدین ترتیب است که مکاتب مختلفی پدیدار می شوند که چون با عقاید دیگران آشنایی ندارند و یا حاضر به قبول نظریات سایرین نیستند، با سر سختی بر استدلالات - چه بسا بی پایه - خود پافشاری می نمایند. در این سیستم، مهم این است که بتوان ادعا کرد پاسخ به یک مسئله معین مطرح شده، پیدا گشته و بحث راجع به آن پایان یافته است و اینکه آیا واقعا معما حل شده یا نه، مسئله ای ثانوی و غیر مهم است.

آنچه مسلم است، در دورانهای بسیار دور ماقبل تاریخ بر روی جزیره مالتا اتفاقی عجیب و خارق العاده روی داده است. اتفاقی که در هیچ جای دیگر کره زمین تکرار نگشته است. جزیره مالتا باید برای موجودات ناشناس و برای یک منظور ناشناخته، بمثابة یک مرکز و قرارگاه بوده باشد - شاید بتوان حدس زد که در شیارهای این ریلها، آلیاژ فلزهای گداخته جریان داشته اند. اما این تصور را هم باید متاسفانه بکناری گذاشت، زیرا که ریلها در زمانی ساخته شده اند که هنوز بشر قادر به ذوب فلز نبوده است. تغییراتی که

بعد از دوران یخبندان در سطح آب دریای مدیترانه ایجاد شده اند، این واقعیت را به اثبات می‌رسانند!

آیا در دوران کهن اسیدهایی که ماهیت آنها بر ما نامعلوم است بر سنگهای جزایر مالتا اثر گذاشته و باعث ایجاد ریلها گشته اند؟ اما نه، این فکر هم نمی‌تواند درست باشد: ریلهایی که در خط مستقیم در زمین حفر شده اند، موازی بودن ریلها و منحنی حساب شده آنها در سرپیچ ها، همگی دلایلی قاطع بر رد این نظریه اند. بعلاوه باید توجه داشته باشیم که اثر اسیدها بر اجسام و اشیاء هرگز باعث ایجاد فرم و شکل خاصی نگشته و تنها آثار در هم و نامنظمی بجا می‌گذارد.

لوله های حمل آب؟

در اینجا لازم است این نظریه را هم مورد توجه قرار دهیم که شاید این ریلها لوله های رو باز حمل آب بوده اند. رد این نظریه احتیاجی به اثبات ندارد: آب همیشه به طرف دره و بسوی پایین ترین سطح و نقطه موجود جریان می‌یابد، در حالیکه ریلها بوضوح از کوهها و دره ها عبور می‌کنند. آب تنها وقتی می‌تواند به طرف بالا جریان یابد که سرچشمه فشار آب در بالاترین نقطه قرار گرفته باشد و بعلاوه آب در لوله جریان داشته باشد. اما در سرتاسر جزیره هیچ اثری از لوله و یا باقیمانده های لوله آب پیدا نشده است. گذشته از این، اگر هم کسی در آن زمان قدیم دارای آنچنان دانش و توانایی بوده که قادر به ساختن سیستم لوله کشی و آبیاری گشته بود، چنین کسی حتما برای آبرسانی، کوتاهترین فاصله میان دو نقطه را انتخاب کرده و در سیستم آبیاری خود هرگز چنین زیگزاگ ها و پیچ و خم هایی را ایجاد نمی‌کرد.

کود و خاک بجای پول!

از این گذشته چنین سیستم وسیع آبیاری باید در خدمت یک کشاورزی پیشرفته بوده باشد. در حالیکه این جزایر همیشه سنگلاخی بوده و خاکی نامناسب برای کشت و زرع داشته اند. در این جزیره هیچ گیاهی شکوفا نمی‌شد و مردم مجبور بودند کود و خاک مناسب برای کشاورزی را از خارج، وارد نمایند. تا همین ۴۰ سال پیش، کشتی هایی که،

مخازن آب خود را در این جزیره پر می کردند، بجای پول به ساکنین جزیره کود و خاک کشاورزی می پرداختند!

آیا هنوز هم تفاسیر دیگری برای ایجاد ریلها وجود دارند که ما مجبور به بررسی آنها باشیم؟

آیا در این ریلها نوعی محصول طبیعی که برای ما ناشناخته است، پرورش داده می شد؟ آیا در گودی شیارها، کرم ابریشم تربیت می شده؟ آیا در آنها نوعی جلبک ناشناخته که برای تغذیه انسانها مفید بوده، پرورش داده می شده؟ کلیه این سوالها را می توانیم فراموش کنیم: زیرا معلوم نیست تولیدات ناشی از چنین سیستمی بدرد چه کسی می خورده اند؟ تولیداتی اینچنین زیاد، برای جمعیت قلیل جزیره بی فایده بوده و همانطور که قبلا ذکر کردیم، هیچ نشانه ای هم از ناوگان های تجارتی در آن دوره وجود ندارد. علاوه بر این، چنین کشاورزان ماهری حتما پلانتاژهای خود را متمرکزتر و نزدیک به هم می ساختند و نه مانند ریلها، بطور پراکنده و در طول و عرض جزیره و بر فراز کوهها و نشیب دره ها!

شاید هم این ریلها نوعی خط بخصوص بوده اند، علی الخصوص که شکلهای عجیب و غیرعادی برخی از این ریلها اجازه چنین حدسی را بما می دهند. اما این حدس هم با واقعیت تطابق ندارد و برای رد آن کافیتست به ریلهایی که در زیر دریا قرار دارند اشاره کنیم و سؤال نمائیم که چه کسی می تواند این علائم را در زیر دریا بخواند؟!

اگر این ریلها واقعا نوعی "خط" بوده و نویسندگان آن، قبل از آنکه آب دریای مدیترانه سطح کنونی را داشته باشد به نگارش این علائم پرداخته بودند در این صورت کسانی که باید این خط را می خواندند، حتما به هنر پرواز در آسمان مسلح بوده اند! زیرا که خواندن این علائم بر سطحی که طول آن بیش از صد کیلومتر است، غیر ممکن می باشد. و بالاخره اگر این فرضیه را که بیشتر به فانتزی شبیه است مورد توجه قرار دهیم که شاید در این ریلها آلیاژ ویژه ای ریخته شده بود که در مجموعه خود، یک آنتن عظیم را تشکیل می داد، این سؤال باقی می ماند که در ده هزار سال قبل که هنوز فلزات برای بشر یک جسم ناشناخته بوده اند، چه کسی قادر به ساختن چنین آلیاژی گشته بود. این کار حتما از عهده سازندگان معابد مگالیتی هم بر نمی آمده!

تصور می کنم که توانسته باشم کلیه حدسیات، تفسیرها و فرضیات خود را مورد بررسی قرار داده باشم.

مالتا – فرودگاه موجودات آسمانی؟

معابد سنگی جزیره مالتا شواهد قاطعی بر این واقعیتند که ساکنین قدیمی این جزیره در پرستش خدایان خود بسیار کوشا بوده و از هیچ کوششی برای نشان دادن عبودیت و احترام عمیق خود نسبت به آنان کوتاهی نمی کردند. همه می دانند که به عقیده من، خدایان هرگز مقولاتی متافیزیکی و پدیده هایی فرضی و غیر واقعی نبوده اند. به نظر من آنها در زمانهای دور موجوداتی زنده، واقعی و فعال بوده اند.

حال برای من سئوالی مطرح است که پاسخ آن حداقل به همان اندازه تفسیرها و تعبیرهای قبلی که به آنها پرداختم – و نه بیشتر – بر حدسیات استوار بوده و غیر قابل اثبات است. مسئله ای که من طرح می کنم از این قرار است : آیا این امکان وجود دارد که "خدایان" – با تفسیری که من از این مقوله می کنم – در زمانهای دور به جزیره مالتا آمده و در آنجا باعث چنان خدماتی گشته اند که مردم جزیره به عنوان قدردانی و تکریم، برای آنها چنین سنگهای عظیمی را بصورت معبد برپا ساختند؟

آثار حرکت گاوها؟

مدیر کل هتل هیلتون مالتا، آقای دیپرو de piro ، مالتائی الاصل بوده و در جزیره گوزو بزرگ شده است. او این عقیده جالب و عجیب را اظهار می کند که ریلها واقعا بوسیله دست انسان در سنگ کنده شده اند. من از او پرسیدم : "چرا انسانها این همه رنج و تلاش را تقبل نموده اند؟" او در پاسخ می گوید : "شما می دانید که اگر برای حیوانات اهلی مانند اسب، گاو یا الاغ مسیر معینی ترسیم نموده و آنرا وادار به رفت و آمد در آن مسیر نمائیم، پس از مدتی، حیوان عادت به عبور از این مسیر کرده و مثل حیوانی که هر روز به تنهایی به آخور خود برمی گردد این مسیر را طی خواهد نمود. شاید ساکنین قدیمی جزیره، وسیله ای به گردن گاو آویزان می کردند که بر روی این مسیرهای معین خراش ایجاد می نمود. و شما می توانید تصور کنید که اگر این گاوها همراه با وسیله حفر کننده زمین سالیان طولانی بر روی مسیر معینی در رفت و آمد باشند، بالاخره چنین شیارهایی در سنگ آهک ایجاد می کردند."

این فرضیه بسیار جالبی است هر چند که آقای دیپرو در آن لحظه نتوانست مرا کاملاً متقاعد سازد.

بین دو شهر کوچک گارگور Gharghur و ناکسار Naxxar دامنه سنگی و طولانی سان پاول تات – تاگرا قرار گرفته است. سرتاسر دامنه این تپه ها را ریلهایی پر کرده اند که بدون هیچ حفاظتی در زیر باد و بوران و سرما و گرما قرار گرفته اند. از آنسوی تپه دو شیار موازی از فراز تپه عبور کرده و با یک انحنای شدید بسوی پایین ادامه می یابند و در محلی بین خانه های ساکنین شهر و ساحل دریا از نظر محو می شوند. محل انحنای این ریلها را شش جفت ریل دیگر قطع می کنند و محل تقاطع این ریلها بگونه ای است که غیر ممکن است یک حیوان به تنهایی قادر به ادامه مسیر خود در آنها گردد. این تقاطع ها یا در یک زاویه قائمه ناگهان پایان می یابند و یا دارای عمقی متفاوت با ریلهای منحنی شکل می باشند و در جاهای دیگری این تقاطع ها دارای عمقی معادل ۸۱ سانتیمتر می باشند. و شانه های هر حیوانی به هنگام حفر چنین حفره ای شکسته می شوند! این ریلها، سرانجام در حالیکه عمق آنها بتدریج کم شده و عرض شیارهایشان نیز کوچکتر می شوند، ناگهان پایان می یابند و دست کم در این محلها که شیارها، هم سطح با زمین سنگی ادامه می یابند، حیوانی که این شیارها را بوجود آورده باید سر جای خود بدون حرکت ایستاده باشد. و بعلاوه مسیر حرکت این حیوانات کجاست، چرا جای پای حیوانات بر روی سنگها کنده نشده؟ خود این شیارها نمی توانند به وسیله پای حیوانات در زمین کنده شده باشند، زیرا که آنها بسیار عمیق و نوک تیزند. و اگر هم شیارها بتدریج هم سطح زمین شده و ناگهان ناپدید می شوند، پس تکلیف حیواناتی که آنها را بوجود آورده اند چه می شود؟ آنها که بالاخره باید به طویل خود برگشته باشند. مگر اینکه آنها را در پایان کار بوسیله هلی کوپتر به آخورهای خود برگردانده باشند!!

تاریخ گذاری جدید

این تصور که ریلها باید رابطه ای با ساختمان معابد سنگی داشته باشند، تصوری جالب و هیجان انگیز است و حتی ذره ای منطق هم در آن می توان یافت. کارگاههای ساختمانی که در آنها ۳۰ معبد سنگی بزرگ ساخته شده از تخته سنگهای عظیم، تهیه گشته اند، حتما کارگاههایی عظیم بوده و ابعادی معادل ساختمانهای دهکده المپیک داشته اند. وسعت جزیره مالتا تنها ۲۴۷ کیلومتر مربع و وسعت جزیره گوزو ۷۶ کیلومتر مربع است. اخیرا دانشمندان، بقایای چوبی را که در معبد سنگی **هاگار – قیم** Hagar Qim یافته بودند، بوسیله شیوه ای که به متد کربن رادیو اکتیو مشهور است مورد آزمایش قرار داده و بر اساس نتایج بدست آمده زمان ساختمان معابد را ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده اند. اما در چنین دوره ای هنوز مهاجرین قدیمی رومی فعالیت خود در جزیره را آغاز نکرده بودند. اولین اردوگاه رومی ها که مربوط به زمانی است که در اصطلاح باستان شناسی دوران آهن نامیده می شود، در آخرین هزاره قبل از میلاد مسیح تاسیس گشت و آثار حضور یونانیان در جزیره مالتا نیز به ۱۲۰۰ تا ۹۰۰ سال قبل از میلاد بر می گردند. این دلایل ثابت می کنند که فرضیه نشر تمدن از منطقه سومری ها به مصر و بابل و از آنجا به اروپا، نادرست و بی پایه است. عجایب سنگی جزیره مالتا در دوران عصر حجر بوجود آمده اند!

هرچند که من اعتماد چندانی به متد کربن ۱۴۱ (یکی از ایزوتوپهای کربن که رادیو اکتیو است) ندارم – چون این متد میزان ایزوتوپ کربن ۱۴۱ در جو را مقداری ثابت فرض می کند و چون به نظر من بقایای چوب و استخوان نمی توانند مطلبی درباره زمان ساختمان یک معبد سنگی قدیمی بیان کنند – با این وجود من خوشحالم که به نظر محققین باستان شناسی، "هاگار – قیم" در دوره های قبل از سال ۴۰۰۰ قبل از میلاد بنا شده است، چون برای اولین بار یک سن حداقل برای این بنا تعیین شده است. بنابراین تاریخ تولد معبد سنگی نمی تواند زودتر از سال ۴۰۰۰ قبل از میلاد بوده باشد، در حالیکه ساختمان معبد بخوبی می تواند بسیار قدیمی تر از این هم باشد، چه احتمال اینکه چوبهایی که مورد آزمایش قرار گرفته اند مربوط به سنوات بعد از ساختمان معبد باشند کاملاً وجود دارد.

جمله "هاگار - قیم" امروزه در مالتا یک اصطلاح محلی بحساب می آید و معنای اصلی آن چیزی معادل "سنگهای مقدس" می باشد. باستان شناسان محلی معتقدند که معبد هاگار - قیم برای تقدیس خدایان فنیقی ساخته شده است. اما این یک فرضیه اثبات نشده است، زیرا که هیچ نشانه ای از حضور فنیقی ها در حدود سال ۴۰۰۰ قبل از میلاد در مجمع الجزایر مالتا وجود ندارد.

اگر ریلهای اسرارآمیز مالتا با ساختمان معابد رابطه ای داشتند، منطقی آن بود که مسیر ریلها بسوی معابد ادامه یابند. ولی چنین چیزی وجود ندارد. ۳۰ معبد سنگی، در سرتا سر جزیره بطور پراکنده قرار گرفته اند و ریلها نیز دقیقا بطور پراکنده و نامنظم از اطراف این معابد عبور می نمایند. معبد بزرگ **تارکسین Tarxien** در نزدیکی شهر **پائولا Paola** قرار دارد، معبد **هاگار - قیم** در فاصله چند صد متری **ماناجدرا Manajdra** در ساحل جنوبی جزیره مالتا واقع است. درست در وسط قریه های کوچک جزیره، سنگهای معبد **اسکوربا Skorba** سر به آسمان کشیده اند و عظیم ترین معبد سنگی مجمع الجزایر مالتا یعنی معبد **گانتیا Ggantija** در جزیره **گوزو** که در شمال جزیره مالتا واقع است، قرار گرفته. سؤال : اول معابد سنگی درست شده بودند یا اول ریلها بوجود آمدند؟ به این سؤال نمی توان بسادگی پاسخ داد، زیرا که مثل آن سؤال معروف است که آیا اول مرغ درست شد یا تخم مرغ؟

اکنون ما در برابر تخته سنگهای عظیم معبد ایستاده ایم. هزاران سال از عمر این سنگها می گذرد سالهایی که این سنگها را صیقل داده و شکافهای بی شماری در آنها پدید آورده است. در این لحظه به ریلها فکر می کنم و به خاطر می آورم که بارانهای بی شماری بر این شیارها فرو ریخته است و سرما و گرما، صدها هزار بار آنها را منقبض و منبسط نموده اند. آیا این ریلها در ابتداء در زیر زمین قرار داشتند؟ آیا زمین آنها را بطرف بالا فشار داده است؟ یک چیز مسلم است : این ریلها قبل از آنکه آب دریای مدیترانه به سطح کنونی رسیده باشد، وجود داشته اند. ولی آیا می توان از این واقعیت نتیجه گرفت که معابد قبل از دوران یخبندان وجود داشته اند؟ کسی جواب این سؤال را نمی داند ولی این، یک حدس منطقی است. اما قبل از آنکه من حدسیات متهورانه خود را در این مورد مطرح سازم، باید راجع به یک پدیده عجیب دیگر که علاوه بر "ریلها" و معابد در مالتا وجود دارد، کمی صحبت کنم.

دومین رویداد خارق العاده

در جنوب شرقی والتا در منطقه سافلینی Saflieni و کاملاً نزدیک به شهر ۱۲ هزار نفری "پائولا"، یکی دیگر از عجایب جزیره یعنی هال سافلینی هیپوگئوم Hal Saflieni Hypogaeum قرار دارد. "هیپوگئوم" لغتی یونانی بوده و معنای آن اطاق یا محوطه زیرزمینی می باشد. در کتب علمی، مقوله هیپوگئوم را برای قبرها یا - پرستش گاههای زیرزمینی که سقف های هلالی یا طاقی شکل دارند بکار می برند.

خانه ای که به این محوطه زیرزمینی منتهی می شود، بوسیله یک درگاه بسیار بزرگ سنگی از سایر خانه متمایز گشته است. به دیوار این درگاه، تابلویی با متن زیر آویزان است: "HAL – SAFLIENI PREHISTORIC HYPOGEUM". من درباره این بنای تاریخی مطالب بسیار زیادی خوانده بودم، اما هنگامی که پس از یک راهپیمایی طولانی در گرمای طاقت فرسای جزیره با دو جعبه دوربین هایم که مثل وزنه های سربی به شانه هایم سنگینی می نمودند به درگاه باشکوه "هیپوگئوم" رسیدم، برای رفتن به داخل عمارت مردد بودم. روزها بود که آفتاب سوزان به این جزیره خشک و خاک آلود، بی رحمانه می تابید. گرمای طاقت فرسا، شرایطی بوجود آورده بود که حتی روحیه فعال مرا نیز بشدت تحت تاثیر قرار داده بود. پیراهن و شلوارم خیس عرق گشته و به تنم چسبیده بود. بالاخره با خودم گفتم: برو تو! یک ربع ساعت اقامت در محوطه خشک زیرزمین حالت را سر جا می آورد. ولی من نه تنها یک ربع ساعت بلکه تمام روز را در آنجا ماندم و خیلی زود بی حوصلگی و خستگی خود را فراموش نمودم.

راهی به دنیای زیرزمینی

در ورودی ساختمان، هم سطح زمین است و در آنجا پلکانی وجود دارد که طبقه هم کف را به سه طبقه ای که در زیرزمین واقعند مربوط می سازد. در زیر نور رنگ پریده درون ساختمان، یک نگهبان اهل مالتا که قدش به دو متر می رسید، جلو آمده و با خونسردی کامل، دوربین هایم را از من می گیرد و در پاسخ به نگاه تعجب زده من به اختصار می گوید: "No cameras!" و برای اطمینان از اینکه من حتما منظورش را

درک بکنم به زبان فرانسه اضافه می کند : "de fendu" و سپس دوربین هایم را در قفسه چوبی که در پیشخوانش واقع بود، قرار داده و می گوید : بفرمائید!

تا امروز هم برای من روشن نشده است که چرا بعضی از موزه ها عکس برداری از موزه را ممنوع کرده اند. البته، آنها می توانند برای اجازه عکس برداری، مبلغی پول طلب کنند ولی من فکر می کنم علت این ممنوعیت، کمبود پول نیست. چه، من در - Mosee de humme ۱ - در پاریس حاضر شدم هر مبلغی را که بخواهند بپردازم ولی با این وجود به من اجازه عکس برداری داده نشد. گاهی وقتها این فکر ب سرم می زند که شاید باستان شناسان رسمی میل نداشته باشند که کسی از اشیاء موجود در موزه از زاویه ای غیر از آنچه آنها میل دارند، عکسبرداری نماید.

بهنگام ورود به "هیوگئوم" مجددا این فکر برای بار دوم به ذهنم رسید چون هیچ دلیل دیگری برای توجیه این ممنوعیت بنظر نمی رسید. در این فکر که شاید با پرداخت یک انعام چرب، دوربین هایم را پس بگیرم، دو پوند (واحد پول مالتا) کف دست نگهبان گذاشتم، اما او پول را گرفته ولی حاضر نشد حتی یکی از دوربین هایم را هم به من پس بدهد.

در میان غول ها

او سر خود را از ارتفاع دو متری بسوی قامت نحیف و ۱۶۸ سانتیمتری من خم کرده و با لحنی اسرارآمیز و پر معنی می گوید : "اینجا یک مکان مقدس است". بسیار خوب، اگر اینجا واقعا یک مکان مقدس است، بهتر است که مواظب باشم چون در غیر این صورت حتما به دردرس خواهم افتاد، ولی پیش خود می گویم : اگر در اینجا چیز جالبی برای عکس برداری وجود داشته باشد بالاخره هر طور شده از آن عکس خواهم گرفت.

مردی که دوربین های مرا ضبط نموده بود، دستهای عظیم خود را بهم کوبید و بلافاصله از یک اطاق کوچک مردی با هیکل عظیم بیرون آمد. این مرد از همکار خود حتی چند سانتیمتر هم بلند تر بود! من در میان غولها محاصره شده بودم! این غول دومی از غول قبلی بسیار جوانتر بوده و یک شال ابریشمی قرمز به گلو بسته و یک کلاه کپی به سر گذاشته بود. این مرد جوان مثل - دیگر همکاران خود در سایر موزه ها - بدواً

شروع به گفتن جملاتی نامفهوم و به زبانهای مختلف نمود. از سخنان اولیه او دو مطلب دستگیر من شد: اول اینکه او زبان انگلیسی را بهتر از سایر زبانها می داند و دوم اینکه در این زیرزمین دو جای دیدنی موجود است: اولاً موزه ای که در کنار پلکان قرار دارد و ثانیاً همان چیزی که مرا به اینجا کشاند یعنی "هیپوگئوم". اطلاق لغت موزه به آنچه در اینجا موجود است، اغراق آمیز بنظر می رسد. در اینجا تنها چهار ویتترین شیشه ای وجود دارند که در کنار دیوارها نصب شده اند. پس از آنکه به این غول جوان نیز دو پوند هدیه نموده و از او درخواست کردم که اطلاعات خود را بزبان انگلیسی برای من شرح دهد، او مرا به کنار ویتترین ها برده و آغاز سخن نمود.

در این ویتترین ها، گنج هائی که بطور اتفاقی در سال ۱۹۰۲ در این مکان کشف شده اند، بطور مرتب، مثل داروهای چیده شده در قفسه های یک داروخانه، قرار گرفته اند. این گنجها کاملاً بصورت تصادفی و در هنگامی که کارگران مشغول ساختن خانه ای که اکنون به عنوان در ورودی از آن استفاده می شود، بودند، پیدا شدند. شاید اگر کسی به فکر ساختن این خانه نمی افتاد، "هیپوگئوم" نیز هرگز کشف نمی شد. چه اتفاق مسرت بخشی!

در ویتترین ها، اشیاء مختلفی از جمله ابزار سنگی، انگشتر و گردن بند، مجسمه های کوچک، اشیاء تزئینی درست شده از صدف و طلسم های دایره ای شکل چیده شده بود. غول جوان من که مثل سایه ای بدنالم روان بود پشت سر هم به من می گفت: این اشیاء که در "هیپوگئوم" پیدا شده اند، اشیائی جادوئی اند. او با نگاهی فوق العاده جدی به من گفت پله ای که هم اکنون از آن عبور خواهیم کرد، محل رفت و آمد انسانهای عهد حجر بوده است. آنها از این پله ها پایین می رفتند تا در اعماق زمین و در زیر سقف مدور معبد، با خدایان خود به گفتگو بنشینند. آنها برای گفتگو با خدایان مجبور به حمل طلسم با خود بودند و بدون طلسم نمی توانستند با خدایان روبرو شوند!

مجسمه "مادر خدایان"

من، قبل از آنکه مامور همراهم - مرا به طرف پله بکشاند، بزحمت توانستم مجسمه "مادر خدایان" یعنی شیئی را که مقاله های متعددی راجع به آن خوانده و بیش از هر چیز دیگر جلب توجه مرا کرده بود، بازیابم. این شیء یک مجسمه گلین به طول ۱۰ سانتیمتر است که در برخی کتابها از آن به عنوان مجسمه "بانوی خفته" نام برده شده است. این مجسمه در قدحی بیضی شکل آرمیده است که بر روی چهار پایه استوار می باشد. هیکل تنومند این زن در لباسی پوشیده شده است که بیش از هر چیز به زره یک سنگ پشت شباهت دارد. سر وی به بازوی خم شده اش تکیه داده شده و دارای پاهایی گوشت آلود و تنومند می باشد. روشن است که مجسمه "مادر خدایان" بخصوص اگر که مربوط به دوران عصر حجر باشند، توجه مرا بشدت بخود جلب می کنند. چرا و به چه دلیل هنرمندان عهد حجر علاقه وافری به ساختن و نمایش "مادر خدایان" داشته اند؟ اصلا "مادر خدایان" یعنی چه؟ آیا این زنانی که بصورت مجسمه ترسیم شده اند واقعا مادر خدایان بوده اند؟ واضح است که این ادعا، یک سخن احمقانه بیش نیست.

در دنیای تصورات هنرمندان عهد حجر، خدایان دارای هیچگونه علقه خانوادگی نبوده و نه خواهر و برادری داشته اند و نه مادری.

مجسمه های مادر خدایان که مربوط به عهد حجر می باشند علاوه بر این مجسمه المثنی که هم اکنون مشاهده نمودم (اصل مجسمه در موزه ملی "والتا" قرار دارد)، در شهرهای La Gravetto – Laussel – Lespugue در فرانسه، در شهر چوکورچا Cukurca در ترکیه، کوزتینکو Kostyenko در اوکراین، در ویلن دورف Willendorf واقع در اتریش و در پترزفلز Peterrsfels در آلمان فدرال نیز وجود دارند.

البته اصطلاح "مادر خدایان" اصطلاحی است که در یکی دو قرن اخیر بوجود آمده و مصطلح گردیده است. نامگذاری های زیبایی ما البته کمک موثری به تقسیم بندی مقولات گوناگون می کنند. اما معلوم نیست که همیشه مفهوم و معنای واقعی مطلب مورد نظر را نیز بیان نمایند. بهر حال، این مجسمه هایی که این چنین بر مونث بودن و بر آبستن بودن آنها تاکید گشته است، باید معنای خاصی داشته باشند. در غیر این صورت ممکن نبود که تعداد نسبتا زیادی از آنها همزمان با هم در مکانهای مختلفی از جهان ساخته شوند.

مامور غول آسایی که مرا راهنمایی می کرد، در حالیکه بسوی پلکان در حرکت بود برایم توضیح داد آنچه را که هم اکنون خواهیم دید، در حدود آغاز قرن حاضر و بطور تصادفی کشف شده است. البته من این مطلب را قبلا خوانده بودم. اما آنچه برای من جدید بود اطلاع از این واقعیت بود که در ورودی عمارت که سطح زمین را با دنیای زیرزمینی متصل می نمود – یک صفحه سنگی با یک سوراخ چهار گوش در وسط آن – بر فراز تپه ای در خارج شهر قرار داشته و کارگران ساختمانی به هنگام پی ریزی یک ساختمان، این سوراخ را مسدود نموده بودند.

نگهبان موزه با احترام و احتیاط خاصی پا بر پلکانی که به طبقات زیرزمینی راه می گشود می نهاد – هر چند که وی حتما هزاران بار از این مسیر عبور کرده بود. هر چه ما پائین تر می رفتیم، او کم حرف تر شده و آهسته تر حرف می زد سرانجام به سئوالهای من فقط به صورت نجوا پاسخ می داد.

همینکه به سالن طبقه وسط رسیدیم، من از فرط هیجان فریاد زدم "این فوق العاده است!! اما به من بگوئید که چرا من در اینجا تنها هستم و کس دیگری به موزه نیامده است؟". و نگهبان در گوش من نجوا کنان گفت: "مالتائی ها به اینجا نمی آیند. آنها از این محل می ترسند. فقط دربانهای هتل، توریست ها را به اینجا می فرستند و حالا هم هنوز فصل توریستی نیست."

یک دستگاه استریوفونیک که هزاران سال از عمرش می گذرد

اگر تاریخ گذاری باستان شناسان حقیقت داشته باشد، بیش از ۶۵۰۰ سال پیش، کسانی که به خدایان معتقد بودند به اینجا می آمدند تا، جادوگران فالگیر که در اطاق فالگیری – واقع در مجاورت این سالن – نشسته بودند آینده آنان را پیشگوئی کرده و خواب هایشان را تعبیر نمایند. من قبلا مطالب زیادی درباره آکوستیک و انعکاس صوت در این محوطه خوانده بودم، اما باورم نمی آمد که نجوای آهسته انسانها، واقعا در اینجا تقویت شده و بوسیله دیوارها – مثل بلند گو منعکس گردد. تو گوئی نگهبان همراهم، افکار مرا خوانده بود، چون در همین لحظه دست مرا گرفته و بسوی طاقچه ای که در دیوار حفر شده بود، راهنمایی کرد. او در گودی بیضی شکلی که در سنگ کنده شده بود، اصوات کشیده و

بلندی از حلقوم خارج نمود: "آ آها ... "ه ... ای" و ناگهان صدای او مثل اینکه در آمپلی فایر دستگاه استریو فونیک یک کافه رقص شلوغ تقویت شده باشد، تبدیل به نعره های بلندی گشته و بوسیله دیوارها منعکس شد. و حتی هنگامیکه او صدای خود را پائین آورده و نجوا کنان در حفره سخن می گفت نیز، صدای او براحتی از تمام گوشه ها و اطراف سالن شنیده می شد.

تصمیم گرفتم که خودم هم این آزمایش را تکرار کنم. سرم را در حفره سنگی فرو برده و فریاد زدم. "ی ... ا ا ا". هر چه صدای خود را بالاتر می بردم، انعکاس آن در محوطه، مُعَوَج تر و غیر عادی تر می شد. و هر گاه که صدای خود را کاملاً بم می نمودم، از تمام گوشه و کنار و دیوارهای سالن، ارتعاش صدای من، کاملاً بلند و روشن بگوش می رسید. من متوجه شدم که تاثیر این پدیده، علی الخصوص در یک نقطه از این حفره بیضی شکل، بیشتر از سایر نقاط است. من صدای خود را متوجه این نقطه کرده و به این نتیجه رسیدم که در پشت این "میکروفن" باید حفره سنگی کنده شده باشد که - مثل یک جعبه گیتار - مانند یک تقویت کننده صوت عمل می نماید. البته آنچه من حدس می زدم، قابل رویت نیست، اما به نظر من در سرتاسر این صخره، کانال های سنگی کنده شده اند که باعث انتقال صوت گشته و صدا را در جاهای بخصوصی، به داخل محوطه سالن منتقل می کنند.

گفته می شود که گویا این دستگاه تقویت صوت تنها در مورد صدای مردان عمل می کند و اگر زنی حتی با زیرترین صدای ممکنه در "میکروفن" فریاد بزند، این دستگاه "آمپلی فایر" هیچ عکس العملی از خود نشان نمی دهد. اما از آنجا که من زنی به همراه نداشتم، نمی توانم این ادعا را تائید یا تکذیب کنم. اما من حتماً یکبار دیگر و این بار در معیت یک زن به "هیپوگنوم" باز خواهم گشت.

من در مسافرتهاى متعدد خود، تاسیسات باستانی زیادی دیده ام که مرا بشدت تحت تاثیر قرار داده اند برای نمونه می توانم از: اهرام مصر و مقبره های فراعنه در مصر علیا، معبد های غول آسای سنگی در ترکیه، دژهای ساکسای هوآمن Sacsay huaman واقع در Cuzcu، شبکه "لوله کشی" تیا هوآناکو Tiahuanco مجسمه های غول پیکر جزایر اوستر Oster - (easter) ... نام ببرم.

اما "هیپوگئوم" نفس مرا بند آورد. هیپوگئوم چیزی سوای دیگر چیزهاست. از سالن بزرگ، تونلها، اتاقها و راههای متعددی منشعب می شوند. بعلاوه در سالن طاقچه ها و اتاقهای کوچک دیگری هستند که سقف دو تایی آنها نقاشی شده و این مجموعه طبق یک نقشه جامع، در هماهنگی کامل با یکدیگرند. طاقها و دیرک هائی که گنبد مشرف بر سالن بر آنا استوار است، کاملاً بر اساس اصول ساختمانهای سنگی بنا شده اند : خطوط واضح و روشن و بره‌ای تیز در محل تقاطع مکعب های تتومند سنگی. حتی خود گنبد نیز از منولیت های منحنی شکل تشکیل شده است که به هم چسبیده اند.

آیا انسانهای عهد حجر این ساختمان را بنا کرده اند؟

من از نگهبان موزه می پرسم : "آیا واقعا انسانهای عهد حجر ساختمان را بنا کرده اند؟" او کلاه کپی خود را از سر برداشته و آن را میان انگشتان خود چرخانده و پس از یک مکث کوتاه می گوید : "آنها می گویند که تمام این ساختمان بوسیله چکش و دیلم ساخته شده است ..."

روشن بود که منظور او از "آنها" باستان شناسان است. از لحن صدای نگهبان موزه تردید و ناباوری بگوش می خورد. او که هر روز در این زیرزمین بکار مشغول است بی شک در این مورد که آیا واقعا نیاکان وی این بنای عظیم را با چکش و دیلم ساخته اند، فکرهای زیادی نموده است.

از آنجا که نگهبان دم در چراغ قوه پر نورم را به من پس داد بود، بسادگی توانستم تشخیص بدهم که کندن ستونها، طاقچه ها و قسمتهای مختلف گنبد در سنگ، یک کار ماهرانه عظیم و بی نظیر بوده است. سنگهای عظیمی که طاقچه ها را تشکیل می دهند، کاملاً چسبیده به هم، از زمین سنگی سر بر می آورند و جنس آنها از همان نوع سنگی است که سطح زمین را پوشانده است. درست مثل ساختمانی که بر اساس محاسبات دقیق استاتیک بنا شده باشد، تیرهای سنگی، افقی بر این ستونها قرار گرفته اند و بر فراز این دیرکهای افقی، سنگهای خمیده ای که بخشهای مختلف گنبد را تشکیل می دهند، آرمیده اند. در چه زمانی در این زیرزمین، جادوگران به پیشگویی سرنوشت انسانها و تعبیر خواب آنان می پرداختند؟ سه هزار، چهار هزار یا پنج هزار سال پیش؟ آنچه مسلم است

فنیقی ها و یونانی ها هرگز این سرداب را به چشم ندیده اند، زیرا که این مکان مقدس، هزاران سال در زیر خاک مدفون بوده و از دید انسانهایی که بر فراز آن زندگی می کردند پنهان مانده بود. باستان شناسان مقبره هایی که در اینجا پیدا شده اند را هزار سال قدیمی تر از دیگر بخشهای ساختمان یعنی متعلق به ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد می دانند در صورتی که مهاجرت فنیقی ها و یونانی ها به احتمال قریب به یقین مربوط به سالهای ۱۴۰۰ و ۸۰۰ قبل از میلاد می باشد.

نگهبان بلند قدی که همراه من است، مرا به ایوانی راهنمایی می کند که سه پله پائین تر قرار گرفته و شاید در گذشته های دور مجسمه های خدایان در آن واقع بوده اند. او به سوراخی اشاره می کند که در سطح زمین قرار داشت و بوسیله یک صفحه سنگی پوشانیده شده بود. بر اساس توضیحات راهنمای موزه، در این محل، از این سوراخها زیاد بوده و در حفره سنگی، به هنگام حفاری، اسکلت های زیادی که متعلق به انسان و حیوان بود، پیدا شده است و هیچکس نمی داند که آیا این مکان قربانگاه حیوانات و انسانها بوده است یا نه. با وجودی که اکنون چندین هزار سال از این واقعه می گذرد، ولی فکر کردن به آن نیز انسان را دچار وحشت می نماید. ولی من خبر نداشتم که بزودی از اتفاقات وحشت انگیزتری هم مطلع خواهم شد.

در ۱۲ متری عمق زمین

طبقه وسط که ما در آن توقف کردیم، تقریباً ۱۱ متر از سطح خیابانهای شهر پائین تر است. ما هفت پله دیگر هم بطرف پائین نزول کرده و اکنون در ۱۲ متری عمق زمین و در عمیق ترین قسمت این ساختمان ماقبل تاریخ قرار داشتیم پس از طی آخرین پله در برابر یک محوطه چهار گوش قرار گرفتیم که شبیه یک زندان بود. روایات و حدسیات زیادی درباره این محوطه وجود دارند: بعضی ها معتقدند که ساکنین این دنیای زیرزمینی غریبه ها و مهمانان ناخوانده را در آنجا محبوس می نمودند. عده ای می گویند که این محوطه محل از میان بردن اجساد دشمنانی بوده است که بدست ساکنین این محل بقتل رسیده بودند و عده ای هم معتقدند که این چهار گوش سنگی قربانگاهی بوده است که در آنجا انسانها را سر می بریدند. بر اساس یک روایت دیگر، کسانی که قصد خود کشی داشتند

به این مکان می آمدند و بالاخره این حدس هم زده می شود که اینجا تله ای بوده است برای دزدانی که قصد نبش قبر مردگان و دزدیدن اموال آنها را داشته اند. اما چه کسی واقعیت را می داند؟ مردگانی که اسکلت بیش از ۷۰۰۰ نفر از آنها را باستان شناسان در این پائین کشف نمودند، اسرار دهشتناک خود را به هیچکس نمی گویند.

در یک کتابچه راهنمای توریستی مطلب زیر را خواندم :

"معبد زیرزمینی و محوطه مخصوص تعبیر خواب و پیشگویی سرنوشت که متعلق به یک قوم ناشناس بسیار قدیمی است، سه طبقه داشته و از راهروها و اطاقها و سالنهای متعددی تشکیل شده است. مجموعه این ساختمان در عمق زمین حفر شده و یا در صخره های سنگی کنده کاری شده است ..."

به این شرح مختصر باید اضافه کرد که برای "چکش" هایی که قادر به کندن چنین ساختمانی در سنگ شده اند، مقادیر بسیار عظیمی سنگ آتش زنه لازم بوده و این نوع سنگ اصولاً نه در ادوار گذشته و نه در زمان حال در این جزیره وجود نداشته و ندارد.

عهد حجر به این دلیل عهد حجر نامیده می شود که انسانها در این دوره با ابزار سنگی کار می کرده اند : فلزات هنوز کشف نشده و در جزیره مالتا، سنگ آتش زنه که سخت تر از سنگ آهک است هم وجود نداشت. وجود کشتی هایی که این نوع سنگ را از دریاها عبور داده و به این جزیره آورده باشند نیز توسط هیچ منبع تاریخی و علمی تایید نشده و به احتمال زیاد در این منطقه، چنین کشتی هایی وجود نداشته اند.

ما حتی اگر به فرض محال، مسئله مصالح ساختمانی و ابزار کار را حل شده فرض کنیم، معمای اصلی همچنان به قوت خود باقی می ماند : انسانهای ماقبل تاریخ "هیپوگنوم" را برای چه منظوری بصورت یک ساختمان سه طبقه زیرزمینی در صخره های آهکی حفر نموده بودند؟ و علاوه بر این هنوز هم تحقیقات ما درباره چگونگی معماری این ساختمان همچنان بی نتیجه مانده است. از معماری ساختمان بر می آید که از همان اولین ضربه چکش بر سنگ، نقشه مجموعه این ساختمان آماده بوده و بخشهای مختلف کار دقیقاً تنظیم شده و کار سنگ تراشان با یکدیگر در هماهنگی کامل قرار داشته است.

معماری از عهد حجر

برای شوخی هم که شده خوب است کار یک معمار عهد حجر را در نظر مجسم کنیم که صدها طرح مختلف را بر اساس مدلی که خدایان در خواب به او الهام کرده بودند، بر روی برگ خرما رسم می کند. اگر این طرح بی نظیر را یک الهام خداوندی ندانیم، پس این معمار چگونه قادر به طراحی یک گنبد زیرزمینی گشته بود که برای آن نه مدلی وجود داشته و نه ساختمان مشابهی؟ فرض کنیم این معمار گرمی ما طرح یک ساختمان عظیم سه طبقه را که در قعر زمین واقع گردیده است را ریخته است. بسیار خوب، اما او دانش مربوط به علم استاتیک را که برای چنین طرحی لازم است، از کجا کسب نموده؟ این سنگ تراشان باستانی چگونه توانستند قطر ستونها و محورهای هلالی شکل یا مدور سنگی را که مجبور به تحمل وزن خود به اضافه وزن طبقات فوقانی هستند، محاسبه نمایند؟

اما پس از آنکه این معمار، نقشه های شگفت انگیز خود را آماده ساخته و به حکام و کاهنان ارائه داد، تازه مسئله مصالح و ابزار کار مطرح گردید و بر اساس دانش کنونی ما از امکانات انسانهای عهد حجر، این مسئله غیر قابل حل بوده است.

دستگاه تهویه مطبوع

ساختمان **هیپوگئوم** علاوه بر سیستم آکوستیک و تقویت صدا، به یک سیستم تهویه مطبوع بسیار عالی نیز مجهز است. چه تنها یک نفر – مثل من – به تماشای این عجایب زیرزمینی مشغول باشد و چه صدها توریست، همزمان با هم در سالنها و راهروهای آن به گردش و نظاره بپردازند، درجه حرارت ساختمان ثابت مانده و تنها تغییرات بسیار اندکی می نماید، در حالیکه هر کسی می داند که درجه حرارت یک محوطه محصور و در بسته، در اثر حرارت بدن انسان که مثل یک رادیاتور اتومبیل از خود گرما پس می دهد، به چه سرعتی افزایش می یابد. سیستم تهویه مطبوع "هیپوگئوم" دارای همان توانایی و دقت دستگاه تهویه شهرهای زیرزمینی **درین کویو** Derin kuyu در ترکیه است. در این شهرهای زیرزمینی نیز، چه در تابستان و چه در زمستان و در کلیه ۱۳ طبقه ساختمانهای زیرزمینی همیشه درجه حرارت ثابتی وجود دارد.

آنچه مربوط به "درین کویو" می شود، در این مورد باستان شناسان برای ساده کردن کار خود به توافق رسیده اند که این شهرهای عجیب زیرزمینی در دوران پس از میلاد مسیح ساخته شده اند. (گوئی پس از میلاد مسیح، مهندسین تهویه هوا به تعداد فراوان وجود داشته اند) هر چند که این فرضیه بطور قطع نادرست است اما از نظر باستان شناسان این تاریخ گذاری، دلیل موجهی برای ایجاد چنین سیستم تهویه مطبوعی بحساب می آید. اما اینگونه محاسبات و تاریخ گذاری های قلابی را خوشبختانه در مورد هیپوگئوم نمی توان بکار برد: هیچکس در اینکه هیپوگئوم در عهد حجر ساخته شده است، شکی ندارد. اگر طراحی و ساختمان هیپوگئوم را یک معمای اسرار آمیز و سیستم آکوستیک آنرا شگفت آور بحساب آوریم، سیستم تهویه مطبوع این بنا را باید بحق پدیده ای اعجاب انگیز نامید.

کارهای ساختمانی در سه مرحله اما بر اساس یک برنامه واحد؟

حدس زده می شود که ساختمان هیپوگئوم در سه مرحله صورت گرفته است. این گمان بر اساس تفاوتی است که در معماری و طراحی سالن ها و ایوان های طبقات مختلف بچشم می خورد. در حالیکه در طبقه نخست، تنها به صافکاری سنگ حفره های موجود در صخره و یا عمیق تر کردن گودالها و غارهای طبیعی اکتفا شده، در سالن اصلی و اطاق های اطراف آن در طبقه وسط، بدون هیچ شکی از سیستم ساختمانی "مگالیتی" (یعنی ساختن یک بنا از طریق قرار دادن سنگهای بزرگ در کنار هم) ناشناس استفاده شده است.

البته این توضیحات یک نقطه ضعف هم دارند: تکنیکهای مختلف ساختمانی باید همزمان و در آن واحد در "هیپوگئوم" بکار رفته باشند، چون سیستم تقویت صوت و سیستم تهویه مطبوع، شامل مجموعه ساختمان "هیپوگئوم" می شوند. بنابراین معمار اولیه ساختمان و جانشینان بعدی وی باید از همان آغاز شروع ساختمان یک تصور دقیق و روشن از مجموعه کامل ساختمان داشته بودند. چون تغییرات بعدی و یا مونتاژ بخش های جدیدی در ادوار بعدی، در سنگهای این ساختمان امکان پذیر نبوده اند.

برای من، وجود "ریلها"، معابد و "هیپوگئوم"، دلایل محکمی بر حضور "خدایان" در این جزیره در دورانهای قدیم می باشند.

من در اینجا مجبور به دادن توضیحی هستم که برای کسانی که تئوریهای مرا دریافته اند، تکراری و خسته کننده است. اما من برای دفاع از خویش در برابر ادعاهائی که منتقدین من اخیراً مثل آمین آخر دعای کلیسا، در هر فرصتی مناسب یا نامناسب بیان می کنند، مجبور به تکرار این توضیحات هستم: من ادعا نکرده و نمی کنم که:

"خدایان" خود راساً دست بکار شده و "ریلها" را حفاری نموده، معابد مگالیتی را ایجاد کرده و "هیپوگئوم" را ساخته باشند. ادعای من بر آنست که این خدایان و یا اعقاب آنان صاحب ابزارهایی بوده و بر تکنیک و دانشی برتر مسلط بوده اند و انسانهای عهد حجر این ابزارها و دانش را مورد استفاده قرار داده اند. البته این امکان هم وجود دارد که ساکنین قدیمی این جزایر بدستور و خواست خدایان دست بکار شده و به حفاری و ریل کشی پرداخته بودند – اما دلیل و فایده این ساختمانها برآنان نامعلوم بوده است.

آیا میان این همه پدیده های متضاد، رابطه ای وجود دارد؟ آیا می توان خدایان، انسانها، ریلها و معابد را با یک مقوله واحد توجیه نمود و توضیح داد؟

با ادیسه در سرگردانی

هومر حماسه سرای نامی یونان، داستان ماجراها و سرگردانی های "اودیسه" پادشاه ایتاکا Ithaka که بیش از ده سال بطول انجامید را برشته تحریر در آورد. کشتی های اودیسه در طوفان های شدید دماغه ماله Malea واقع در منتهی الیه جنوبی شبه جزیره یونان مسیر خود را گم کرده و در سرگردانی طولانی خویش از جمله به جزیره سیکلوپها Kyklopen یا غولهای یک چشم کشیده شدند. این غولهای یک چشم سازندگان دیوارهای سنگی "مگالیتی" بوده اند که هنوز هم به دیوارهای "سیکلویی" مشهورند.

در اغلب کتب موجود تاریخی و علمی آمده است که جزیره سیکلوپها همان جزیره سیسیل است. شاید این طور باشد، ولی این، امر اثبات شده ای نیست.

اما مالتا و ۴ جزیره کوچک همراه آن، تنها در ۹۵ کیلومتری سیسیل قرار گرفته اند. هر کسی که مانند من ساختمانهای مگالیتی مالتا را بدقت مطالعه کرده باشد، با من هم

عقیده خواهد بود که این کار، کار موجودات غول پیکری بوده است. آیا اودیسه و همراهانش، کاشفین دیوارهای "سیکلویی" در مالتا بوده اند؟

آیا موجودات غول پیکر این ساختمان ها را ساخته اند؟

یکی از سیکلوپها بنام پلی فموس Poly Phemos ، اودیسه و ۱۲ نفر همراهانش را در غاری زندانی نمود که در ورودی آن بوسیله یک سنگ عظیم مسدود می گردید. خود "پلی فموس" به آسانی قادر به رفت و آمد به غار بود، زیرا که به آسانی می توانست این سنگ عظیم را بلند کرده و آنرا دوباره سر جای خود بگذارد، در حالیکه این کار برای اودیسه و ۱۲ مرد تنومندی که به همراه داشت به علت سنگینی بیش از حد سنگ غیر ممکن بود. "پلی فموس" فرزند یک چشم پوزایدون Poseidon رب النوع یا خدای دریاها بود. بر اساس روایت هومر، کلیه غولهایی که در جزیره سیکلوپها بسر می بردند، بدون استثنا پسران خدایان بوده اند!

آیا میان این روایت افسانه ای و واقعیت رابطه ای وجود دارد؟ آیا در ادوار بسیار دور، در جزیره مالتا موجودات غول آسائی بسر می برده اند؟

وجود موجودات غول آسا واقعیتی غیر قابل انکار است. در روایات قدیمی، وجود این غولها با تمام جزئیات و بصورت قابل لمس توصیف گشته اند. در تمام متون قدیمی بر این نکته پا فشاری بیش از حدی شده است که این موجودات غول آسا اعقاب خدایان یا فرزندان آسمان می باشند.

انوخ پیغمبر که بقول حضرت موسی (کتاب اول موسی - فصل ۵، سوره ۱۸) در رابطه بلاواسطه با خداوند قرار داشته، در فصل ۱۴ متن قدیمی انجیل روایت می کند (کتاب اول موسی - فصل ۴ - سوره ۶)

"... پس از آنکه فرزندان خدایان با دختران بشر بهم آمیختند ... موجودات غول آسا بر روی زمین تولید شدند. آنان پهلوانان دوران عتیق بوده و بسیار مشهورند."

در فصل صدم کتاب "کبرا - نجست" که کتاب روایات قدیمی مردم ایتیوپی می باشد متن زیر نوشته شده :

"و اما آن دختران قابیل که با فرشتگان هم آغوشی کرده بودند، آبستن گشتند، اما نتوانستند فرزندان خود را بزایند و بر سر زار رفتند، و از کسائی که در شکم آنها بودند عده ای مُردند و بقیه شکم مادر را باز کرده و از دهانه ناف مادر بیرون آمدند. آنها بعد از اینکه رشد نموده و سالمند گردیدند به موجودات غول آسائی تبدیل شدند."

و بالاخره چند سطری هم از کتاب اسکیموها The book of eskimos

"و در آن روزها، موجودات غول آسائی بر روی زمین زندگی می کردند ..."

در متون تلویحی باروخ – به تورات حتی ارقامی نیز آورده شده :

"خداوند قادر متعال طوفان نوح را بر زمین جاری ساخت و نسل هر موجودی را که از گوشت ساخته شده بود از زمین برداشت و ۴۰۹۰۰۰۰ موجودات غول آسا را نیز به هلاکت رسانید."

من در کتاب خود به نام "دلایل اثبات"، عکسهایی را از فسیل بقایا و آثار زندگی موجودات غول آسا که به تازگی کشف شده اند، نشان داده و جدید ترین دلایل وجود این موجودات غول پیکر به نقل از منابع علمی و آگاه را، ارائه داده ام. من میل ندارم آنچه را مکرراً گفته و نوشته ام، تکرار کنم، اما مجبورم تلویحا هم که شده وجود اثبات شده موجودات غول پیکر ماقبل تاریخ را یاد آور شوم، چون در غیر این صورت باز هم عده ای خواهند گفت : ولی آقای فون دنیکن Von Daniken چنین موجودات غول پیکری هرگز وجود نداشته اند! این عده بسادگی از کنار آنچه نباید واقعیت داشته باشد می گذرند. به این دلیل هم که شده من باید در اینجا مکث مختصری بکنم.

پس بیایید با هم لغت اگر را هجی کنیم!

اگر، اگر، اگر...

اگر هومر در داستانهای خود تنها افسانه سرایی نکرده و ذره ای از اتفاقات واقعی را هم در داستان اودیسه نقل کرده باشد ...

اگر مالتا جزیره سیکلوپها بوده باشد ...

اگر اودیسه به این جزیره آمده باشد ...

اگر سیکلوپها از اعقاب "فرشتگان نازل بر زمین" یعنی همان موجودات آسمانی بوده باشند ...

اگر تمام این اگرها واقعیت داشته باشند، در این صورت "ریلها"، معابد "مگالیتی" و "هیوگنوم" همگی مستقیماً با خدایان یا با اعقاب آنها در رابطه اند. چرا؟

اگر به خاطر داشته باشیم، برخی از ریلهای جزیره مالتا تا اعماق دریای مدیترانه ادامه داشته و بنابراین قطعاً قبل از آخرین یخبندان قطبی، یعنی هنگامی که سطح آب دریای مدیترانه، پائین تر از سطح کنونی آن – که از هزاران سال پیش به این طرف ثابت مانده است – بوده، ساخته شده اند. اما بر اساس دانش باستان شناسی کلاسیک، در آن زمان – یعنی در دوره قبل از آخرین یخبندان – هیچ تمدن بشری آشنا به تکنیک وجود نداشته است. نتیجه گیری منطقی از آنچه گفته شد اینست که، انسانهای عهد حجر بطور قطع و یقین سازندگان این آثار عظیم باستانی نبوده اند.

بسیار فوب، پس چه کسی این عجایب را خلق نموده است؟

آیا خدایان و اعقاب آنان بدین وسیله آثار حضور خود را در جزیره مالتا بجا گذاشته اند؟ آیا آنها در مکانهای کشف نشده ای از این جزیره، محلهای ویژه ای برای نگهداری از سلولهای تناسلی خود بنا کرده بودند که در ورودی آنها هنوز پیدا نشده و شاید هم هرگز پیدا نشوند ... مگر اینکه مثل هیوگنوم یک اتفاق و تصادف باعث کشف در ورودی آن بشود؟

آیا "خدایان مادر" کلید حل معما می باشند؟

آیا این امکان وجود دارد که در مکانی در زیر صخره ها و زیر این ابنیه مقدس مگالیتی، سلولهای زنده و سالمی از حکم فرمایان قدیمی کره ارض موجود بوده و در انتظار کشف شدن توسط بشر، بسر برند؟

آیا روزی خواهد رسید که تابوتهای محتوی پیکر مومیائی شده موجودات غول پیکر کشف و حفاری شوند؟

لازم نیست کسی به من یاد آوری کند که این سئوالها نتیجه افکاری متهورانه و غیر عادی هستند. اما فراعنه مصر، پادشاهان چین، اینکاها و امپراطوران ژاپن از ادوار بسیار کهن بر هنر مومیائی نمودن اجساد تسلط داشته اند. و من این ادعا را مطرح می کنم که به چه دلیل این موجودات غول آسا که "فرزندان خدا" و اعقاب موجودات آسمانی بحساب می آیند، نباید بر این علم مسلط بوده باشند؟ اگر اولین انسانهای متفکر، واقعا منتج از "خدایان" فضانورد بوده اند، بنابراین آنها قطعا از پدران آسمانی خود، اطلاعات و دانش کافی برای انجام این مسافرت بزرگ و طولانی دریافت کرده بودند. شاید هم یکی از وظایف اصلی آنان چنین بوده است: "تعدادی از سلولهای تن خود را جدا کرده و از آنها بشدت محافظت کنید. در آینده بوسیله این سلولها میتوان موجوداتی که دقیقا شبیه به شما هستند تولید نمود."

خدایان آبستن

هنگامی که مشغول تنظیم عکسهای مربوط به مسافرت مالتای خود بودم، همکار من آقای ویلی دونن برگر W. Dunnenberger توجه مرا به یکی از ویژگی های مجسمه های "مادر خدایان" جزیره مالتا جلب نمود: تمام این مجسمه ها، زنان آبستنی را نشان می دهند: نه تنها شکم این مجسمه ها آنچنان برآمده است که گویی سه قلو خواهند زائید، بلکه آنها اصولا ران ندارند. قسمت تحتانی بدن این زنان گرد و فربه بوده و ماهیچه ساق پای آنها مشهود نیست. آماس تن آنان از همان کف پایشان آغاز می شود.

البته می توان این مشاهدات را غیر مهم دانسته و ادعا نمود که مجسمه سازان عهد کهن هنوز قادر به متبلور ساختن ظرافت ها و جزئیات بدن انسان نبوده اند اما این، واقعیت ندارد، چون شانه ها و بازوان این مجسمه ها بسیار ظریف و دقیق ساخته شده اند، بسیاری از مجسمه ها دارای دستهایی هستند که ۴ انگشت به هم چسبیده، و شست باز شده آنها، به صورت خمیده بر روی سینه و قلبشان، آرمیده اند و مثل این است که این بانوان از این طریق درد یا ترس قبل از زایمان خود را باز گو می نمایند.

آیا این مجسمه ها نمایانگر این واقعیت نیستند که این شکم ها چیزی بیشتر از یک نطفه عادی را در خود می پرورانده اند؟ آیا شکم این زنان آبستن به علت سنگینی محتویات رحم، به طرف پائین کشیده می شد؟ آیا رانها و زانوان این زنان بوسیله رحم، نسوج و یک

قشر ضخیم از چربی پوشانده شده بود؟ آیا این موجودات بیچاره، از هفته ها قبل از زایمان تنها هن هن کنان و تلو تلو خوران قادر بحرکت بوده اند؟

و بدین گونه است که این مجسمه های ساده "مادر خدایان" نیز جای ویژه خود را در پروسه اثبات وجود موجودات غول پیکر دارا می باشند. در کتاب "کبرا – نجست" آمده که شکم برخی مادران به هنگام زایمان بعلت بزرگی نوزاد، پاره گشته بود.

در یک سنگ نوشته میخی متعلق به سومری ها آمده است که ان هیل Enhil خدای آسمان به نین لیل Ninlil فرزند کره ارض، تجاوز نموده است. در این نوشته آمده است که "نین لیل" تضرع کنان به "ان هیل" می گوید :

" ... واژن من بسیار کوچک است و هم آغوشی را نمی شناسد. لبهای من بسیار کوچکند و نمی توانند تو را ببوسند ..."

من نمی دانم که آیا "ان هیل" خود از موجودات آسمانی و یا از نسلهای بعدی آنها بوده است. اما از متن سومری بالا بروشنی می توان دریافت که اعضاء بدن وی نسبت به یک فرد عادی مثل "نین لیل" فوق العاده بزرگ بوده اند.

در هواپیما بسوی سواحل اقیانوس اطلس

در جهان غرب، یک معمای حل نشده دیگر هم وجود دارد که پرده اسرار قرون بر آن سنگینی می نماید. حتی باستان شناسان نیز در این مورد مجبور شده اند خجولانه اقرار نمایند که آنها هم توضیح قابل قبول تری برای توجیه این پدیده ها ندارند و این برای گروهی که تقریباً همیشه تصور می کنند همه چیز را بهتر از همه می دانند، رویداد فوق العاده ای است. من راجع به بریتانی Bretagne واقع در ساحل غربی فرانسه و در ۲۳۰۰ کیلومتری جزیره مالتا سخن می گویم.

مردم تنها برای لذت بردن از غذاهای مشهور و لذیذ ماهی و سبزی "بریتانی" به این منطقه مسافرت نمی کنند بلکه قرنهایست که مسافرین فراوانی – که امروزه به آنها توریست گفته می شود – برای مشاهده هزاران "منهیر" (سنگهای بزرگ و درازی که بطور عمودی در زمین کاشته شده اند) که همچون اشباح سنگ شده ای از قرون بی نهایت دور، زمین های این ناحیه را اشغال کرده اند، به این ساحل اقیانوس اطلس مسافرت می کنند.

شبی مهتابی در میان منهیرها

در پائیز سال گذشته، هنگامی که یک مسافرت چند روزه به "بریتانی" نموده بودم، در یک شب مهتابی، گردش کنان از میان "منهیرها" که همچون صف سربازان گارد احترام، در دو سوی من صف کشیده بودند، عبور کردم. در این لحظه ناگهان احساس کردم که بر روی یک سیاره ناشناس و یا بر روی طبیعت اولیه کره زمین زندگی می‌کنم. "منهیر" ها که بزبان "کلتی" به معنای سنگ های دراز می باشند، سایه های موهوم و وحشت انگیزی ایجاد کرده بودند، صدای پای من در میان سنگها و سایه ها پیچیده و منعکس می شد. سنگهای عظیم الجثه مرا به افکار دور و دراز فرو برده و دچار موهومات ساخته بودند. من در میان سایه ها، تصاویری را مشاهده می کردم که وجود خارجی نداشتند. گاهی قیافه یک انسان و گاهی مادری که فرزند خود را در آغوش کشیده بود را می دیدم. و آنگاه تصاویری از شیران، پلنگها، خرچنگهای بزرگ و عنکبوت های تنومند در نظرم مجسم می شد. تمام این تصاویر موهوم، در این شب مهتابی و در سکوتی دهشتناک، در برابر چشمان من رژه می رفتند. ازدهاهای ماقبل تاریخ، حیوانات افسانه ای در تاریکی سایه ها، قوز کرده و آماده حمله به من بودند، اما همین که به آنها نزدیک می شدم، چیزی جز خرابه های سنگی تنومندی که از ادوار کهن باقیمانده و نور مهتاب بر آنها می تابید، نمی یافتم. گویی من در این شب، سیری کوتاه به اعماق تاریخ گذشته کرده و بازگشته بودم.

تنظیم شده در گروه های منظم

این سنگهای دراز، دارای نظم دقیقی اما غیر قابل توضیح اند. آنها نه بطور اتفاقی به این شکل در کنار هم قرار گرفته اند و نه باقیمانده دوران یخبندان می باشند. این سنگها نه از این ساحل و نه از جای دیگری برای مصارف تزئینی جمع آوری نشده اند. این گروههای سه ردیفه و ۱۲ ردیفه، انسان را به یاد یک لشکر که در حالت خبردار، تبدیل به سنگ شده باشند، می اندازد. کوچکترین این "سربازان" سنگی، هنوز هم ارتفاعی معادل یک متر و بزرگترین آنها به نام منهیر کرلوآس Kerloas ۱۲ متر ارتفاع و ۱۵۰ تن وزن دارد.

بزرگترین سنگ دراز که منهیر **لوک ماریاک** Locmariaques نام دارد، امروزه به صورت شکسته و تکه پاره شده بر روی زمین قرار دارد. این منهیر قبل از خرابی ۲۰ متر ارتفاع و بیش از ۱۵۰ تن وزن داشته است.

در حوالی **کرماریو** Kermario تعداد ۱۰۲۹ منهیر در ردیف های ده تایی در سطحی به عرض ۱۰۰ متر و به طول ۱/۲ کیلومتر صف کشیده اند. در نزدیکی **منه س** Menec ، ۱۱۶۹ سنگ دراز در ردیفهای یازده تایی قرار گرفته اند که ۷۰ تای آنها از صف خارج شده و یک فرم نیم دایره ای شکل را ترتیب می دهند. این فرماسیون نیم دایره ای شکل در Kerlescan نیز تکرار می گردد : در اینجا ۳۹ منهیر از مجموعه ۵۹۴ سنگ دراز، یک نیم دایره درست می کنند و بقیه ۵۵۵ منهیر دیگر در صفوف سیزده تایی منظم گشته اند. در کرزرو Kerzehro ، ۱۱۲۹ منهیر در ردیفهای ده تایی و در Lagatjar ۱۴۰ منهیر در ردیف های سه تایی صف کشیده اند.

منهیرهای **بریتانی** Bretagne واقع در ساحل غربی فرانسه
در ۲۳۰۰ کیلومتری جزیره مالتا

تعداد	در ردیف	های	نام محل	نام محل
۱۰۲۹	۱۰	تایی	کرماریو	Kermario
۱۱۶۹	۱۱	تایی	منه س	Menec
۵۹۴	۱۳	تایی	کرلس کان	Kerlescan
۱۱۲۹	۱۰	تایی	کرزرو	Kerzehro
۱۴۰	۳	تایی	لاگاتار	Lagatjar
۴۰۶۱				

منهیرها هم، قبل از آخرین یخبندان ساخته شده اند.

این ارقام، آمار دقیق و کاملی از منهیرهای بریتانی نیستند و تنها می توانند نشان دهند که در زمانی دور، چه کار پر عظمت و غیر قابل توصیفی انجام گرفته است. منهیرهای "بریتانی" و معابد مگالیتی جزیره در یک مورد با هم مشترکند : هر دوی این ابنیه تاریخی

حتماً قبل از آخرین دوره یخبندان ایجاد شده اند. چون همانطور که "ریلهای" جزیره مالتا تا اعماق دریای مدیترانه ادامه می یابند صفوف گروههای کاملی از منهیرهای بریتانی نیز تا ژرفای اقیانوس اطلس ادامه دارند.

گاهی افراد بومی درباره پدیده هایی که در کنار آنها قرار داشته و قرنهای آنها زندگی کرده اند دانش زیادی دارند. دهقانان ایالت بریتانی در پاسخ به سؤال من که این ستونهای سنگی چه مفهومی دارند، شانه های خود را بالا انداخته و اقرار می کردند که : "Personne ne sait"، به نظر من این اقرار به ندانستن بمراتب شرافتمندانه تر و قابل قبول تر از آن افسانه مسیحی است که بسیاری از افراد به سادگی به زبان می آورند. این افسانه از این قرار است :

کرنلیوس مقدس Karnelius که در اواسط قرن سوم میلادی زندگی می کرد، روزی تحت تعقیب لژیونهای رومی قرار گرفته و توسط آنان کاملاً به محاصره درآمده و هیچ امیدی به نجات او نمانده بود. در این حال او دست به دعا برداشته و تضرع کنان از حضرت عیسی کمک می طلبد، عیسی نیز به یاری کرنلیوس شتافته و سربازان رومی را تبدیل به سنگ نمود. بر اساس این افسانه، سنگهای بزرگی که در میان منهیرها قرار گرفته اند، افسران رومی و سنگهای کوچکتر سربازان رومی می باشند و بدین ترتیب سلسله مراتب ارتشی حتی در انسانهای سنگ شده هم محفوظ مانده است!

کاهنان صرفه جو

بر اساس یک تفسیر دیگر که بنظر من غیر قابل قبول می رسد، مجموعه سرزمین مقدس **دروئیدها** Druiden (دروئیدها به کاهنان مذهبی اقوام کلت که نیاکان فرانسوی ها و ایرلندی ها بوده اند، اطلاق می شود) محسوب می شده است. شاید این طور بوده باشد، ولی دوران عظمت "دروئیدها" این کاهنان کلتی، در آخرین قرن قبل از میلاد و همزمان با حیات سزار بوده است، بنابراین اگر دروئیدها در میان منهیرها زندگی کرده اند، حتماً از ستونهای سنگی آماده که قبل از آنان ساخته شده بود، استفاده کرده اند، چه این منهیرها قرن ها قبل از این تاریخ ساخته شده اند.

این ادعا را نیز که گویا انسانهای نیمه وحشی و اسکان نیافته اروپائی عهد حجر، این سنگهای عظیم را تراشیده، دسته دسته به این مکان حمل کرده و در زمین کاشته اند تا از اقوام شرقی که مثلا در مصر و بابل - ابنیه و مجسمه های عظیمی برای رضای خدایان خود ساخته بودند - تقلید نمایند، باید قاطعانه رد کرد. صاحبان این نظریه باید درک کرده و بدانند که دوران سنگی "مگالیتی" بسیار قدیمی تر از دورانی است که آثار باستانی مصر و بابل ساخته شدند. قدمت دوران مگالیتی حداقل به آخرین دوره یخبندان کره زمین می رسد، یعنی دورانی که "خدایان" و پسران خدایان بر زمین حکمفرمائی می نمودند.

آنچه امروز در بریتانی قابل رویت است، می تواند در انسان تنها یک تصور مبهم از آنچه در ده هزار سال پیش و یا حتی بیشتر در اینجا وجود داشته است، ایجاد نماید. در این دوران طولانی، بزرگترین خرابکاران جهان یعنی طبیعت و انسان، به تخریب این آثار مشغول بوده اند.

تب طلا در بریتانی

مثلا در قرن ۱۹ در فرانسه شایع شد که گویا در درون منهیرها طلا پنهان شده است. بدنبال این شایعه، گروههای بیشماری از جویندگان طلا، مسلح به بیل و چکش های سنگین بسوی منهیرها بر اه افتادند.

تب طلا، مانند سیل، ویرانگر است. این انبوه انسانها، وحشیانه به منهیرها حمله ور شده و به خراب کردن آنها پرداختند. آثار و باقیمانده این ویرانگری هم اکنون نیز در گوشه و کنار پراکنده اند: منهیرهای ترک خورده و یا دو پاره شده ای که قبلا سنگهای عظیمی بوده اند و تکه های ریز شده منهیرهای کوچکتر، سرتاسر بخشهایی از ساحل را پوشانیده اند. امروزه دولت فرانسه تلاش می کند سنگهای دراز را در برابر خرابیهای بیشتر محافظت نماید. اما بزرگسالان و کودکانی که هر روزه از این سنگها بالا و پائین رفته و خرابی ایجاد می کنند، گوششان به نصیحتها و ممنوعیت های دولتی بدهکار نیست. من بخصوص از کار کسانی بیشتر خشمگین می شوم که با کندن و تراشیدن اسم خود بر سنگ ها، ظاهرا می خواهند نام خود را جاودانه نمایند.

هدف از ساختن این همه ستون سنگی چه بوده است؟

یکی از روزهای زیبای پائیزی، در حالیکه مشغول سان دیدن از صفوف "لژیونرهای سنگ شده" بودیم، دخترم کورنلیا Cornelia از من سؤال کرد: اینها همه برای چه ساخته شده اند؟ این سؤال است که من از خودم هم پرسیده و می پرسم. این هزاران ستون سنگی که در ردیف های سه تایی، نه تایی، ده تایی و یازده تایی در زمین کاشته شده اند، چه مفهومی دارند؟ آیا اینها سنگ قبر هستند؟ نه - در زیر هیچیک از این منهیرها، علیرغم جستجوی بسیار - هیچ قبوری پیدا نشده. اسکلت مردگان، در قبرهای سنگی ویژه ای قرار گرفته اند که در زیر تپه های خاکی ساخته شده و ۳۵۰۰ عدد از آنها تاکنون کشف شده اند.

آیا در زمانهای گذشته، منهیرها مسقف بوده و سرتاسر بریتانی پر از سالن های عظیم بوده است. برای رد این فرضیه می توان به تفاوت ارتفاع منهیرها اشاره کرد که ساختن سقف را غیر ممکن می سازند. علاوه بر این، تحقیقات طولانی نشان داده اند که در منهیرها هیچ نشانه ای از سوراخها یا حفره هایی که برای وصل کردن دیرکهای افقی به ستونهای عمودی لازم است، به دست نیامده. بعلاوه، منهیرها نسبت به هم یا نزدیک تر از حد لازم یا دورتر از حد ممکن ایجاد یک سقف بر فراز آنها قرار گرفته اند. در جایی که منهیرها چسبیده به هم قرار گرفته اند، حتی یک نفر هم نمی تواند خود را تکان دهد و بنابراین دلیلی برای ایجاد سقف وجود ندارد. و در جایی که منهیرها دور از هم قرار گرفته اند، فاصله آن قدر زیاد است که هیچ چوب و یا سنگ تراشیده شده ای وجود ندارد که بتواند ستونهای را که این همه از هم دورند، بهم وصل نمایند. و بالاخره از آنجا که ستونهای سنگی هرچند که فرسوده شده و زخمی - رنج قرون را تحمل کرده و هنوز باقیمانده اند، بنابراین اگر آنها در گذشته مسقف بودند، حتما بقایای این سقفها نیز باقیمانده و قابل رویت بودند. اما تاکنون هیچ نشانه ای از وجود سقف، بدست نیامده است.

یک شوخی تکراری و بی نمک

من دوستی دارم که هرچند سال یکبار بدیدنش می روم. این دوست من علاقه مفرطی به گفتن جوک و داستانهای بامزه دارد ولی متأسفانه تعداد جوک هایی که بلد است بسیار کم اند و من هر یک از آنها را مکررا شنیده ام. در هر ملاقات، پس از سلام و احوال پرسی، سؤال همیشگی اش را مطرح می کند که : فلانی، راستی این جوک را شنیده ای که ... و من قبل از آنکه جمله اش تمام بشود می گویم : بله شنیده ام چون مطمئن هستم که او حتما آنرا صد بار برایم گفته است! حال، من وقتی که در کتاب یا مقوله ای می خوانم که منهیرهای بریتانی گویا بخشی از یک سیستم تعیین زمان و یا یک تقویم ناشناس می باشند، درست همین حالت را پیدا می کنم. همانطور که در نزد دوستم، قبل از آنکه او جوک را تعریف کند، شروع به خندیدن می کنم، در اینجا هم حاضرم قبل از شنیدن شوخی بی مزه "تقویم ناشناس" به ریش سازندگان این تئوری بی پایه بخندم.

بر اساس این "تئوری" گویا کاهنان کلتی و یا همکاران آنها در عهد حجر، به مردم عامی دستور دادند تا هزاران سنگ عظیم با اندازه ها و فرمهای دقیق را بریده، به ساحل بریتانی حمل نموده و تراشکاری نمایند تا از فراماسیون ویژه آنها دریابند، که فصل بعدی پائیز است یا زمستان! فرد هویل F. Hoyle که یک منجم انگلیسی است، معتقد است هدف کاهنان از ساختن این منهیرها، ترسانیدن مردم عادی و زهر چشم گرفتن از آنها بوده است. اما به نظر من این یک نظریه مسخره است زیرا مردمی که خود این سنگها را بریده و به این منطقه حمل کرده اند، علی القاعده از آنها ترسی به دل راه نمی دهند. البته کاهنان با پیش بینی یک کسوف یا خسوف، می توانستند مردم را به شگفتی واداشته و برای خود پرستیژ کسب کنند، ولی این ستونهای سنگی اصلا بدرد این کار نمی خورند و هیچ علامتی از وجود یک رصد خانه - حتی بشکل بسیار ابتدائی که برای پیش بینی تحولات آسمانی لازم است - وجود ندارد.

پاسخ و دلیل اصلی من در رد تئوری "تقویم سنگی" از این قرار است : نیاکان ما رویدادهای ساده نجومی را با وسایل بسیار ساده تری نیز می توانستند پیش بینی کنند و برای این کار احتیاجی به چنین ستونهای غول آسائی نیست. مثلا شاید آنها (بر اساس یک قانونمندی ناشناس) بوسیله منهیرها قادر بوده اند یک مد کامل دریا را پیش بینی کنند.

بسیار خوب، چه معجزه ای! ولی مد کامل دریا هر ماه و ماهی دو بار (بعلت نیروی جاذبه کره ماه) بوجود می آیند و انسانهای اولیه بدون شک قادر بوده اند چنین اتفاق دائمی و منظمی را بدون کاشتن سنگ در زمین و بر اساس تجربه خود، پیش بینی کنند. فصول مختلف سال هم بر اساس یک ریتم ابدی تغییر می یابند و من حاضر نیستم نیاکان خود را آنقدر احمق و بی شعور تصور کنم که برای چنین پیش بینی های ساده و کودکانه ای، مجبور به ساختن چنین ساختمانهای عظیم و تحمل چنین رنج و زحمت غیر قابل تصویری بوده باشند. همین و بس!

یک ساختمان خیالی از اصول غیر قابل اثبات

در کتابهای درسی آمده است که یک "اصل" عبارت از مقوله ای است که درک و قبول صحت آن احتیاجی به اثبات ندارد. بر اساس همین تعریف از اصول، فرضیه های گوناگون مشتق می شوند. بنابراین با اینگونه اصول می توان قالبهای فکری، درست کرد که کاملاً منطقی بوده و در صحت آنها تردیدی نباشد. بنابراین من هم به خود اجازه می دهم که یک ساختمان کوچک فکری از اینگونه اصول بسازم.

فرض اول :

منهیرهای واقع در بریتانی، بدست انسانهایی با قد و قواره بشر امروزی ساخته نشده اند.

دلیل : وزن و تعداد سنگها

فرض دوم :

منهیرها قبل از پایان آخرین دوره یخبندان ساخته شده اند.

دلیل : صف های منظمی از سنگها تا اعماق آب های خلیج موربی هان Morbihan

ادامه می یابند.

فرض سوم :

نقشه ریزی و ساختمان منهیرها آگاهانه و توسط یک مغز متفکر صورت گرفته است.

دلیل : نظم قرار گرفتن منهیرها تصادفی نیست.

این سه فرضیه، خود سئوالهای جدیدی را مطرح ساخته و نتیجه گیریهای جدیدی را امکان پذیر می سازند :

چه کسانی در پایان آخرین دوره یخبندان دارای آنچنان نیروی بدنی و قدرت فکری بوده اند که توانسته اند این مجموعه عظیم را که شامل چندین هزار سنگ عظیم الجثه است را ایجاد نمایند؟

جواب : موجودات غول پیکر!

وجود موجودات غول پیکری که در زمانهای بسیار دور و ماقبل تاریخ زندگی می کرده اند، در روایات گوناگون به اثبات رسیده (مطرح گردیده) است. بر اساس تاریخ گذاری های کنونی، دوران زندگانی آنها به آخرین دوره یخبندان و آخرین بخش این دوره، بر می گردد. این موجودات غول آسا، قدرت بدنی و نیروی فکری لازم برای چنین ساختمان عظیمی را دارا بوده اند.

سئوالی که اکنون مطرح است اینکه این موجودات غول پیکر متعلق به کدام نژاد بوده و از چه منشائی سرچشمه گرفته بودند؟

در افسانه ها و روایات مذهبی آمده است که این موجودات از اعقاب خدایان بوده اند. سئوال بعدی : آیا این موجودات غول آسا متفکر و باهوش بوده اند یا نادان؟

پاسخ این سئوال را می توان از آزمایش آنچه آنها ساخته و بجا گذاشته اند، پیدا کرد. یک سئوال هم باقی می ماند و آن اینکه آیا این ستونهای سنگی، مورد مصرف منطقی داشته و یا صرفاً برای وقت گذرانی، و بی هدف ساخته شده بودند؟

نظم آگاهانه قرار گرفتن سنگها ثابت می کند که این مجموعه، براساس یک نقشه دقیق بنا شده است و کسی که قادر به برنامه ریزی است، موجودی متفکر است.

نتیجه گیری منطقی : موجودات غول پیکر متفکر، هزاران "منهیر" را از صفره ها جدا کرده و این سنگهای سنگین را به مملوهای معینی حمل نموده و آنها را در چارچوب یک نظم مخصوص برپا ساختند.

هدف از انجام اینکار چه بود؟

یک تئوری متهورانه : یک آنتن گیرنده؟

یک مهندس آلمانی بنام **رودلف کوتزر R. kutzer** یک تئوری متهورانه را مطرح ساخته است. به گمان "کوتزر"، مجموعه منهیرها، یک آنتن افقی عظیم گیرنده امواج را تشکیل می دهند که احتمالا در گذشته به یک دستگاه تقویت کننده برای اشعه کیهانی نیز مربوط بوده است.

آیا برای این تئوری غیر عادی، دلایل یا زمینه های فکری قابل قبولی وجود دارند؟ تمام منهیرها از جنس سنگ هایی هستند که دارای درصد معینی "کوارتز" می باشند که در برخی موارد سطح آنها با آهن پوشیده شده است. کوارتز، سنگی بسیار سخت بوده و از ترکیبات فلز "سیلیسیم" می باشد.

آن کسانی هم که قبلا اطلاعی از خواص کوارتز نداشتند، پس از به بازار آمدن نسل جدیدی از ساعت های مچی و دیواری (ساعت هایی که با کوارتز کار می کنند)، آشنائی مختصری با این جسم پیدا نموده اند. **پی یر ژاک کوری Pierre Jacques Curi** در سال ۱۸۸۰ هنگامیکه مشغول تحقیق درباره خواص الکتریکی کریستالها بودند، پدیده "پیزو الکتریسیته" را کشف نمودند که عبارت از تولید انرژی الکتریکی توسط برخی کریستالها و بویژه کوارتز در زیر فشار یا نیروی کشش می باشد. انرژی بسیار کمی که از این طریق تولید می شود، برای راه انداختن ساعت برای مدت یکسال یا حتی بیشتر، کافی است.

ما در دوران کودکی هم که با کمک "کیت های" الکتریکی، گیرنده های بسیار ساده رادیویی سرهم بندی می نمودیم. با کریستال کوارتز سر و کار داشتیم. ما با سوزنهای بسیار نازک، سطح کریستال کوارتز را لمس می کردیم و به محض اینکه سوزن به نقطه معینی از کوارتز تلاقی می نمود، صدای نزدیکترین فرستنده رادیویی را به صورت بسیار ضعیف و همراه با خش خش فراوان در گوشی هایمان می شنیدیم.

دلایل این پدیده چیست؟

ارتعاشات کوارتز

کریستال کوارتز مثل یک آنتن، نوسانات و ارتعاشات موجی را دریافت کرده و در نقطه بخصوصی آنها را بصورت متمرکز برمی گرداند. ما با سوزنهای خود و پس از جستجوی زیاد، این نقطه بخصوص را پیدا می کردیم و به همین دلیل هم می توانستیم فرکانس ایستگاه رادیویی را بدون هیچ گونه تقویت الکتریکی در گوشی های خود استماع کنیم.

بعلت این خاصیت جالب کریستال کوارتز است که مهندس "کوترز" را وادار به طرح سئوالاتی از این قبیل می نماید که :

آیا منهیرها در زمانهای قدیم دارای بار الکتریکی بوده اند؟

آیا کریستالهای کوارتزی که، در آنها وجود دارد بوسیله نوعی انرژی ناشناس به ارتعاش درمی آمدند؟

آیا این منهیرها به هم مربوط بوده و مجموعه آنها فرکانسهایی از خود ساطع می نمودند؟

یا اینکه برعکس، آنها مانند یک آنتن گیرنده عمل کرده و امواجی را از کیهان دریافت می نمودند؟

اینها همه سئوالاتی هستند که هنوز جوابی برای آنها پیدا نشده است. ولی مگر ما امروزه از امکانات تکنیکی پیشرفته فردا – که برای موجودات آسمانی تکنیک های عقب مانده بحساب می آمدند – اطلاعی داریم؟ یا فشاری بر نقطه نظر نادرستی که می خواهد رویدادهای گذشته را با منطق امروزی ما، درک کرده و تحلیل نماید، باعث می شود که تمام آنچه را که در چارچوب فکری و اصول موروثی نسل ما نمی گنجد را ندیده بگیریم. هنوز هم در سرتاسر جهان اغلب سیم های تلفن را به تیرهای چوبی آویزان می کنند. با وجودیکه همه می دانند، چوب ماده ای است که زود پوسیده شده، دچار کرم خوردگی گشته و قابل اشتعال می باشد، ولی هنوز هم برای انتقال سیم تلفن، تیرهای چوبی بکار برده و آنها را در حفره های بتونی "می کارند".

باستان شناسی در ۷۰۰۰ سال پس از میلاد مسیح!

این منظره را پیش خود مجسم کنید : ۵۰۰۰ سال بعد باستان شناسان سال ۷۰۰۰، بکار مشغولند : آنها برفراز کوهها و در عمق دره ها، کنده های بتونی متعددی که در یک سوی همه آنها سوراخ های گردی حفر شده است، از زیر خاک بیرون می کشند. نتایج تحقیقات آزمایشگاهی ثابت می کنند که در پرزهای بتن، الیاف چوبی وجود دارند که نمایانگر وجود چوب در حفره های این کنده ها در زمانهای پیشین است.

از آنجا که مکعب های بتونی بصورت منظم و در ردیف های مستقیم قرار گرفته اند، باستان شناسان به این نتیجه می رسند که نیاکان آنها (که در حدود سال ۲۰۰۰ بعد از میلاد زندگی می کرده اند) مراسم مذهبی خواصی داشته اند که در آن، این کنده های بتونی ردیف شده در کنار هم، اهمیت خاص و نقش مهمی را دارا بوده اند، چه در غیر این صورت مردم آن زمان، در کشورها و قاره های گوناگون، این همه زحمت به خود نداده و اجسامی به این سنگینی را حمل و نقل نمی کردند. یک نظریه دیگر هم در این مورد وجود دارد که معتقد است این صفوف بتونی نوعی علامت گذاری برای راهها و وسایل کمکی برای جهت یابی می باشند. و البته در سال ۷۰۰۰ بعد از میلاد هم هنوز "تئوری تقویم" وجود داشته و برخی معتقدند که مکعب های بتونی نوعی تقویم یا وسیله ای برای تقسیم زمان بوده اند!

ولی در هیچیک از این تئوریها اثری از بقایای چوبی که در پرزهای بتون کشف شده، بچشم نمی خورند. عده ای اظهار نظر می کنند که شاید در سوراخهای این کنده های بتونی مشعلهایی قرار داشته اند. و شاید مردم آن زمان چوب را در ماده قابل اشتعالی فرو برده و آتش می زدند. ولی قبل از آنکه این اظهار نظرها، در کتب رسمی به ثبت برسد، عده دیگری اعتراض کرده و اظهار می دارند که این نظریه بسیار مسخره و بی پایه است چون کنده های بتونی خیلی نزدیک به هم قرار داشته و نمی توانند علامت هایی برای جهت یابی بوده باشند. و هنگامی که یک باستان شناس جوان اظهار نظر می کند که شاید اینها تیرهای ناقل سیم تلفن بوده باشند، با اعتراض همه جانبه ای روبرو می شود. در رد فرضیه او گفته می شود که انسانهای پایان هزاره دوم میلادی، انسانهایی متفکر و باهوش بوده و بر دانش و تکنیک نسبتا پیشرفته ای مسلط بوده اند : اولاً آنها بر تکنیک انتقال

صوت بدون استفاده از سیم (بی سیم) تسلط داشته اند و ثانیاً غیر ممکن است که آنها از چوب برای انتقال سیم تلفن استفاده کرده باشند، چون نتایج بدست آمده از حفاریهای دیگر، اثبات نموده اند که آنها قادر به استفاده از فلزات گوناگون بوده اند.

در سال ۷۰۰۰ بعد از میلاد، باستان شناسان با بکار بردن شیوه ای که شرح دادم و یا چیزی شبیه به آن اثبات خواهند نمود که بلوکهای بتونی کشف شده، به هیچ وجه پایه تیرهای چوبی سیم تلفن نبوده اند، زیرا که در ۲۰۰۰ سال بعد از میلاد، چنین تیرهای چوبی اصولاً وجود نداشته است!

آیا منطق کنونی ما به آنچه گفتم شباهتی ندارد؟

هم اکنون که مشغول نوشتن این کلمات هستم، از پشت سر خود، صداهاى تمسخر آمیز "از ما بهتران" را می شنوم که وزوز کنان می گویند: "این ادعای شما که گویا موجودات غول پیکر عهد حجر، این سنگهای عظیم را پهلوی هم کاشته و از آنها یک آنتن ساخته اند، خیلی مسخره است. اگر این موجودات غول پیکری که شما ادعای وجود آنها را دارید، از طرز کار یک آنتن اطلاعی داشتند، برای ساختن آن بجای سنگ از فلز استفاده می کردند!" ببینیم استدلال این آقایان چقدر منطقی است؟

اگر امروز ما قصد ساختن یک میدان وسیع از آنتن های فضائی را داشته باشیم مثل آنتن های "پروژه سیکلوپ" که در دست تهیه است – در این صورت البته ما برای ساختن این آنتن ها از فلزات استفاده می کنیم. مرکز Ames Research Center که وابسته به سازمان فضائی ایالات متحده، ناسا NASA می باشد، قصد دارد بزودی در یک میدان بسیار وسیع ۱۵۰۰ آنتن فضائی مقعر که قطر هر یک از آنها ۱۰۰ متر است، بسازد. این آنتن های عظیم که قابل کنترل و تنظیم از راه دور می باشند، بر روی هزاران سکوی بزرگ بتونی قرار خواهند گرفت. ولی هزاران سال بعد، فلز آنتن های "پروژه سیکلوپ" نیز دچار زنگ زدگی شده و در اثر باد و باران تکه تکه شده و از میان خواهند رفت. پس از گذشت هزاران سال، از آنتن های عظیم چه باقی خواهد ماند؟ کنده های بزرگ بتونی که با یک نظم هندسی در زمین کاشته شده اند. این سکوهای بتونی بعلت سختی جنس خود و هم چنین بعلت محافظتی که زمین از آنها بعمل آورده، از خطر پوسیدگی در امان مانده اند.

شاید محققین و مهندسین نسلهای آینده، سیستم هایی اختراع کنند که بوسیله آنها بتوان بدون استفاده از آنتن، امواج رادیویی به فضا فرستاد و امواج رسیده از فضا را دریافت نمود. شاید آنها بتوانند در کریستال های کوارتز موجود در سنگ های یک کوه بزرگ "رزونانس" ایجاد نموده و از این کوه به عنوان یک آنتن استفاده نمایند. چه کسی می داند؟ آیا اولین نسل از "پسران خدایان" پس از حضور موجودات آسمانی بر روی کره زمین – یعنی همان سازندگان "منهیرها" – از وجود چنین تکنیکی اطلاع داشته و بر آن مسلط بوده اند؟ آیا آنان در استفاده از خاصیت "پیزو الکتریسیته" کریستال کوارتز، فرسنگها از سطح کنونی دانش ما جلوتر بوده اند؟ چه کسی می داند؟

من می دانم که افکار و عقاید در این باره بسیار گستاخانه بوده و ستون فقرات فرضیات من هنوز ضعیف و ضربه پذیر است. اما اگر همه کس، تواضع و فروتنی پیشه کرده و این جمله **سقراط** پیر را که گفته: "من می دانم که هیچ چیز نمی دانم"، مد نظر قرار دهند، امکان پیشرفت برای بشریت، دو چندان می شود. از آنجا که کلیه حدسیات و فرضیاتی که تاکنون درباره معنا و هدف از ساختن منهیرها، بیان شده اند، قدیمی، غیر منطقی و نادرست می باشند، بنابراین اظهار عقیده و ابراز ایده های جدیدی که هم گذشته های دور را در نظر گرفته و هم رو بسوی آینده داشته باشند، نه تنها ضرری ندارد بلکه چه بسا که مثمر ثمر باشند. آیا دلیل موجه و منطقی برای رد نظر من که معتقدم بهتر است راجع به فرضیه "آنتن" هم تحقیق و بررسی شود، وجود دارد؟

اغلب بعضی جزئیات بسیار کوچک، باعث حل برفی مناسبات بزرگ می شوند.

قسمت پائین تقریباً تمام منهیرها باریکتر از قطر عادی آنها است. می توان تصور نمود که سازندگان و معماران کهن، ته سنگهای دراز را قبل از فرو کردن در زمین تراش داده و تیز می کردند تا بهتر در زمین فرو رود، این اولین فکری است که به مغز آدمی می رسد. ولی بنظر من به دو دلیل این فکر، نادرست و غیر منطقی است. اگر کف این سنگ های بزرگ و سنگین صاف و مسطح باشد، قرا گرفتن آنها در زمین دارای ثبات و استقامت بیشتری خواهد بود. نازک کردن قسمت تحتانی سنگها و یا تیز کردن ته آنها نه تنها باعث محکم کاری نمی شود، بلکه از ثبات آن نیز می کاهد. این واقعیتی است که صحت آنرا مهندسین استاتیک هم تأیید می کنند :

هر معمار و هر دانشجوی رشته مهندسی ساختمان می داند که : زمین مسطح، پایه مسطح، وزن زیاد، ثبات و استحکام هر ستون و پایه را تضمین می نماید. امروز هم پی های ساختمانهای بلند و آسمان خراشها را با قالبهای مسطح بتونی و بر اساس همین قاعده می سازند. اهرام مصر از قاعده به طرف راس نازکتر می شوند و وسیعترین سطح قاعده آنها در پائین ترین نقطه، یعنی در پی ساختمان که در زیر زمین واقع است، قرار دارد. اگر معماران فراغه مصر، این ساختمانها را طور دیگری می ساختند، حتما چپه شده و فرو می ریختند.

یک منهیر "عادی" هم شبیه به اهرام مصر است یعنی وسیعترین سطح قاعده آن در پائین و در جاییست که بر روی زمین مسطح قرار داده می شود. اما اگر بخش تحتانی آنرا نازکتر کنند، سطح قاعده آن کوچکتر شده و بنابراین استحکام پی آن کمتر می شود.

منهیرهای بریتانی نه تنها در بخش تحتانی خود باریکترند بلکه هم چنین در زیر خاک، دارای شیارهای مارپیچی شکلی نیز هستند.

این شیارهای مارپیچ شکل را جزئی از تزئینات سنگ بحساب آورده اند، ولی آیا این منطقی به نظر می رسد که سازندگان منهیرها، جایی از سنگ را تراش داده و تزئین نمایند که در زیر زمین قرار داشته و هیچ کس قادر به دیدن آن نباشد؟

آیا این شیارها محل قرار گرفتن سیمهای رابط بوده اند؟

آیا در گذشته های دور در این شیارها، سیم های فلزی قرار داشته اند که منهیرها را به یکدیگر مربوط می ساختند؟ در رابطه با حدسیات مهندس "کوئزر"، وجود چنین سیم های رابطی برای بکار انداختن سیستم رادار، منطقی و لازم است چون تنها با مربوط ساختن منهیرها به یکدیگر و متمرکز ساختن الکتریسیته حاصل از ارتعاش کریستالهای کوارتز موجود در آنها، امکان بدست آوردن یک نتیجه مثبت وجود داشته است. در نوک سنگها، هیچ اثر یا علامتی وجود ندارد که نشان دهنده متصل بودن سنگها به یکدیگر از طریق بخش فوقانی منهیرها باشد، در حالیکه شیارهای بخش تحتانی آنها بگونه ای هستند که وجود چنین احتمالی را کاملاً امکان پذیر می سازند. امروزه فقط این شیارها باقی مانده اند و

هیچ اثری از مس (یا فلز دیگری) موجود نیست. آیا بدلیل نیافتن اثری از وجود فلز، باید فرضیه "آنتن" را مردود شمرده و به زباله دان انداخت؟

اگر به سیمهای برق گیر ساختمانها توجه کنیم، می بینیم آن سیمی که برق را به زمین هدایت کرده و در زیر خاک قرار دارد، خیلی زودتر از آن سیمی خراب می شود که بر روی شیروانی یا پشت بام قرار دارد، هرچند که این سیم دوم بمراتب بیشتر از سیم اول تحت تاثیرات مخرب عوامل جوی واقع می شود.

پرا فلزات در زمین فیلی زودتر پوسیده شده و از بین می روند؟

هر گاه دو فلز مختلف را بهم وصل کرده و در یک محلول اسیدی فرو کنیم، یک پیل گالوانی Galvani ساخته می شود. جریان اکتریسیته و حرکت یونها Ion در چنین پیل گالوانی بگونه ای است که فلز "پست تر" در محلول اسیدی حل شده و تبدیل به یون می شود. تعیین "نجابت" و "پستی" فلزات در محلولهای الکترولیت بر اساس محاسبه اختلاف پتانسیل آنها در شرایط متعارفی صورت گرفته و جدول بندی شده است. هر چه اختلاف بین یک فلز "نجیب" و یک فلز "پست" که در یک محلول اسیدی بر روی هم اثر می گذارند، بیشتر باشد، سرعت حل شدن فلز پست تر بیشتر است.

مثلا، منیزیوم با علامت شیمیایی Mg، آلومینیوم Al، روی Zn، کروم Cr، آهن Fe، نیکل Ni، قلع Sn، سرب Pb، مس Cu و نقره Ag، یک جدول تسلسلی از فلزات را بدست می دهند که در آن منیزیوم "پست ترین" و نقره "نجیب ترین" فلزات است و بنابراین در یک محلول اسیدی هر یک از این فلزات که نجیب تر از دیگری باشد، آنرا حل نموده و از میان می برد. اگر فلزات "نجیب" را با علامت + (مثبت) و فلزات "پست" را با علامت - (منها) علامت گذاری کنیم جدول تسلسلی فوق الذکر، بصورت مختصر چنین شکلی خواهد داشت :

- Mg , Al , Mn , Zn , Cr , Fe , Ni , Sn , Pb , Cu , Ag +

می پرسند بسیار خوب، فلزات به اضافه محلول اسیدی باعث ایجاد یک پیل گالوانی و یک جریان الکتریکی می شود که در آن برخی فلزات حل شده و یونهای آن در محلول اسیدی جریان پیدا می کنند. ولی فلزاتی که در زیر خاک قرار می گیرند که در یک محلول

اسیدی واقع نشده اند! جواب این سؤال چنین است : آب باران دارای خاصیت اسیدی ضعیف می باشد.

البته یک جریان الکتریکی که باعث زنگ زدگی و پوسیدگی فلزات می شود، از این طریق هم می تواند ایجاد شود که مثلاً یکی از الکترودها در بتون قرار داشته و دیگری در خاک مرطوب واقع باشد. در این حالت آهنی که در بتن قرار دارد، کاتد (Kathode) (قطب منفی) و آهنی که در خاک قرار دارد آنُد (Anode) (قطب مثبت) سیستم را تشکیل می دهند و بعلت تبدیل شدن فلز به یونهای مثبت در "آند"، در زمان طولانی قطب مثبت یا آهنی که در خاک واقع است حل شده و از میان خواهد رفت. بر اساس تحقیقاتی که درباره زنگ زدگی و پوسیدگی آهن و فولاد انجام گرفته، اکنون می توان با دقت محاسبه کرد که چه مقدار از یک فلز در یک زمان معین حل شده و از میان خواهد رفت.

نتیجه گیری منطقی : اگر منهیرها که در آنها کریستالهای کوارتز بوفور یافت می شوند، در گذشته های دور بوسیله سیم های فلزی زیرزمینی به هم وصل بوده اند، در طول هزاران سالی که از آن تاریخ می گذرد، فلز سیم ها بکلی نابود گشته و از میان رفته اند. زیرا که در این سیستم نیز مگالیت های محتوی کوارتز بمثابه "کاتد" عمل کرده و فلز سیمها را که در زیر خاک قرار داشتند نابود ساخته اند.

و بالاخره ذکر این نکته هم مفید است که جریان یونها تنها بصورت مستقیم و از یک منهیر به دیگری صورت نگرفته بلکه حرکتی دایره وار داشته اند و بنابراین وجود تنها یک کاتد قوی در نزدیکی گروههایی از منهیرها، برای نابودی تدریجی سیمهای زیرزمینی کلیه این گروه از منهیرها در یک دوران طولانی چندین هزار ساله، کافی بوده است.

میزهای سنگی برای غول ها

فرضیه ای که بر اساس آن، منهیرها دارای یک فایده تکنیکی خاص می باشند را حتی می توان با وجود دُلِ مَن ها Dolmen در ساحل "بریتانی" در رابطه دانست. "دُلِ مَن" در زبان کلتی از دو کلمه دُل Dol به معنای میز و مَن Men به معنای سنگ، تشکیل شده و "میز سنگی" معنی می دهد.

در سواحل آتلانتیک انواع متعددی از اینگونه میزهای سنگی وجود دارند. گاه یک صفحه عظیم از سنگ خارا بر روی دو مگالیت استوانه ای شکل قرار دارد، گاه لوحه های متعددی بر روی سنگهای کوچکتر آرمیده اند و گاهی بیش از ده صفحه سنگی، تعداد زیادی از سنگها را مسقف نموده و یک دالان طولانی درست کرده اند. و بالاخره گاهی هم میزهای سنگی بوسیله تپه های خاکی مصنوعی پوشانده شده اند که این شکل خاص، نشانگر وجود یک مقبره سنگی می باشد.

همانطور که "منهیرها" هنوز هم اسرار وجود خود را فاش نساخته اند، معمای "دل من" ها هم هنوز حل نشده است. این واقعیتی است که در زیر بسیاری از "دل من" ها اسکلت انسانی کشف شده اند که متعلق به عهد حجر نمی باشند. به نظر می رسد اقوامی که در دوران برنز Bronze در سواحل "بریتانی" سکنی گزیده بودند، "دل من" های موجود در این سواحل را به عنوان مقبره مردگان خویش انتخاب کرده باشند. دهقانان این منطقه می گویند "دل من" ها، میزهای موجودات غول پیکر بحساب می آمده اند. این پاسخ ها، تضاد جدیدی را در مغز آدمی بوجود می آورند: کریدورهای سنگی ایجاد شده توسط "دل من" ها برای موجودات غول پیکر بسیار کوتاه و غیر قابل استفاده بوده و بدرد موجودات کوچکتر و کوتاه قد تر می خورده اند. اما از طرف دیگر چنین موجودات کوچکی قادر به حمل چنین سنگهای عظیم و ساختن "دل من" ها نبوده اند!

اما در Rostudel واقع در Cap de la chevre "دل من" های عظیمی قرار دارند که آنها را می توان با خیال راحت "میز و صندلی" غولها بحساب آورد. شاید تمام این "میزهای سنگی"، روزی در زیر خاک پنهان بوده و در اثر گذشت زمان، خاک روی آنها کم کم از میان رفته است. ما در این مورد هیچ اطلاعی نداریم. اما بهرحال اگر منهیرها در عهد حجر مورد استفاده علمی و تکنیکی داشته اند، "دل من" ها نیز در رابطه ای ناشناس با آنها قرار داشته اند. شاید در زیر "دل من" ها چیزی پنهان بوده است و شاید این سنگهای غول پیکر، طبیعت را از گزند چیزی که برای ما هنوز موهوم مانده، محافظت کرده اند.

تحریر و سرگردانی ما همچنان باقی است

و سرانجام در زمانی دور و ناشناخته، طراحان و سازندگان این بناهای سنگی بنابر دلایلی موهوم و ناشناس، ناگهان ناپدید گشته و یا نسل آنها از زمین برچیده شد. آنها برای اعقاب خویش که هنوز هم نمی دانند در هزاران سال پیش چه اتفاقاتی روی داده بود سرگردانی فکری و تحریر بی پایانی بجا گذاشتند.

آیا آنان در آینده، اسرار خود را فاش خواهند نمود؟

اطلاعیه

جیمز اوبرگ J. Oberg دانشمند علوم مسافرت‌های فضائی آمریکا معتقد است که حداکثر تا ۱۵ سال دیگر، شوروی ها سفاین مسکونی دائمی در فضا ایجاد خواهند نمود. در این کشتی های فضائی، خانواده های زیادی بسر خواهند برد و زندگی آنها تفاوت چندانی با زندگی عادی بر روی زمین نخواهد داشت. "اوبرگ" معتقد است اروپائی هایی که در سالهای اول کشف آمریکا به این قاره مسافرت کردند، نسبت به ساکنین آینده شهرهای فضائی، مجبور به تحمل مشقات بیشتر و داشتن روحیه ماجراجویانه تری بوده اند.

باید توجه داشت که جیمز اوبرگ یک انسان خیالباف و پر مدعا نیست او در انستیتوی علوم هوانوردی و فضاوردی *Institute of Astronautic and Aeronautic* متخصص رشته تحقیق درباره علوم فضائی اتحاد شوروی است. اوبرگ پیش بینی می کند که :

" کشتی های فضائی که زنان و مردان در آن زندگی می کنند، برای مدتی آنچنان طولانی کره زمین را دور خواهند زد که بسیاری از این سرنشینان به چنین زندگی کاملاً عادت کرده و میل و قصد بازگشت به زمین را از سر خود بیرون خواهند کرد."

ژوزف اشکلو و سکی J. Shklovskij دانشمند مشهور علوم فضائی شوروی از این هم قدمی فراتر رفته و معتقد است که در ۲۵۰ سال آینده، بشر قادر خواهد بود، بخشهایی از فضای لایتنای را قابل سکونت سازد و در چنین محیط قابل زیستی، ۱۰ میلیارد انسان

قادر به زندگی خواهند بود. این سخنان اشکلو و سکی را باید جدی تلقی نمود. زیرا که او یک مرد عادی نیست. او مدیر بخش رادیو آسترونومی Radio Astronomie در انستیتوی اشترنبرگ Sternberg مسکو و عضو علی البدل فرهنگستان اتحاد شوروی است. این دانشمند متخصص، پیش بینی می کند که بشر برای ساختمان چنین شهرهای فضائی، از مواد خام کره ماه، سنگهای آسمانی و دیگر سیارات استفاده خواهد کرد. "اشکلو و سکی" می گوید :

ایجاد مناطق مسکونی مصنوعی در فضا، غیر قابل اجتناب است. ورود بشر به فضای کیهانی، درست مثل حرکت انسانها به هنگام کشف قاره ها و مناطق جدید، اسکان در آنها و سازندگی و معمور ساختن زمین های دست نخورده خواهد بود. اشکلو و سکی مطمئن است که بشریت، فضای مجموعه منظومه شمسی را به محیط قابل زیست تبدیل ساخته و پس از آن نیز بطور غیر قابل اجتنابی مجبور به پیشروی در سایر مناطق کهکشان خواهد بود :

"آباد ساختن فضا و ایجاد محیط های قابل زیست برای بشر در آن، تنها پاسخ واقعی به مشکلات بشریت است، زیرا که از لحاظ علمی ثابت شده است که تنها با در پیش گرفتن یک استراتژی رشد محدود در مقیاس جهانی، وقوع یک فاجعه و یک بحران عالم گیر غیر ممکن است."

تاریخ تکرار می شود

گارودا Garudah ، شاه پرندگان. با گارودا از بالی به سنگاپور. شیوا ی
Schiwa نجات بخش، شیوای نابودگر. تانتالوس Tantalus و افشای اسرار.
چراغ جادوی علاءالدین، اسرار ذرات اتمی را فاش می سازد. آذرخش، سلاح
مخوف خدایان. یک پیام نامفهوم؟ کلاه سحرآمیز در دست تهیه. یک مثال که
بهتر است تبدیل به واقعیت نشود. سرنوشت آنها که نجات می یابند : یک زندگی
شبه به روبینسون کروزو. پیکتوگرامهایی که هزاران سال پیش اختراع شدند.

امروز صبح هنگامی که مشغول ورق زدن تقویم رومیزیم بودم، نقل قول زیر را در
صفحه ای که مربوط به دیروز - ۷ دسامبر - بود خواندم :

ما به اتوپی محتاجیم. بدون اتوپی، جهان تغییر پیدا نمی کند.

(اتوپی Utopie به افکار غیر عملی و خیالات بلند پروازانه ای اطلاق می شود که
امکان تبدیل شدن آنها به واقعیت، وجود ندارد - مترجم)
این نقل قول متعلق به شاعر آمریکائی ترنتون وایلدِر Th. Wilder است که سه سال
قبل در چنین روزی درگذشت.

در تقویم رومیزی من برای امروز، نقل قولی از یوهان ولفگا گوته J. W. Goethe
آمده است :

درباره همه چیزهای خوب و عاقلانه، فکرهای زیادی شده است. وظیفه ما این است
که تلاش کنیم، به سهم خود در این باره تفکر نماییم.

اگر یکی از ناشرین تقویمهای رومیزی از من تقاضا کند نقل قولی برای ثبت در
تاریخ بیان کنم، حتما با خط درشت چنین خواهم نوشت :

هر چیزی در تاریخ تکرار می شود.

هیچ تفاوتی نمی کند که انسان این جمله را در چه روزی بخواند. این جمله برای تمام روزها صحت دارد.

گارودا، شاه تمام پرندگان

در افسانه های هندی، گارودا Garudah شاه پرندگان است. گارودا پرنده ای با امکانات مختلف و وسیع بوده است، زیرا که در تصاویر و مجسمه ها، بالها و نوک وی را شبیه عقاب و تن او را شبیه به انسان ترسیم کرده اند. در مجموع باید گارودا پرنده ای قوی هیکل بوده باشد، زیرا که ویشنو Wischnu خدای هندیان از آن بعنوان مرکب استفاده می نمود.

در افسانه ها آمده است که این پرنده عجیب دارای ویژگی ها و توانایی های خارق العاده ای بوده است : او بسیار باهوش بوده و آگاهانه و با استقلال فکری عمل می نموده است. او جنگهای زیادی نموده و در آنها پیروزی بدست آورده است. حتی اسامی والدین او هم معلومند : پدرش کاسیاتا Kasyata و مادرش ویناتا Vinata نام داشتند، گارودا از تخمی که مادرش ویناتا گذاشته بود، بدنیا آمد. تا اینجا که بنظر می رسد همه چیز عادی و طبیعی بوده است، ولی ...

صورتش سفید، تنش قرمز و بالهایش طلایی رنگ بودند. هنگامیکه گارودا بالهایش را می گشود، زمین به لرزه در می آمد. او قادر بود به فضای لایتناهی پرواز نماید. او یک نقطه ضعف هم داشت : گارودا از مار متنفر بود. ولی او برای این تنفر خود دلایل قاطعی داشت.

گارودا به آب و آتش می زند

مادر او ویناتا پس از باختن در یک شرط بندی، بوسیله مارها دستگیر و زندانی شده بود. مارها قول داده بودند که اگر گارودا برای آنها ظرفی پر از غذای بهشتی که غذای خدایان بوده و به هر کس عمر جاودانه می بخشید – بیاورد، فوراً مادرش را آزاد خواهند نمود. این فرزند شجاع، از هیچ رنج و مشقتی برای عملی ساختن این شرط ربایندگان، کوتاهی نکرد. اما غذای بهشتی تنها بر فراز کوه خدایان وجود داشت و این کوه توسط دریایی از آتش محاصره گشته بود. اما گارودا برای حل این مشکل عجیب هم راه حلی پیدا نمود. در افسانه ها آمده است که او تن طلائی رنگ خود را از آب رودخانه های اطراف، آنچنان مملو ساخت که سرانجام با ریختن آب بر آتش توانست بخشی از آن را خاموش ساخته و خود را به کوه خدایان برساند. اما قله کوه پر از اژدهاهایی بود که از دهانشان آتش تنوره می کشید و از فرود او بر فراز کوه جلوگیری می کردند. اما گارودا برای این مشکل هم راه حلی نجات بخش در آستین داشت : او با بالهای خود چنان طوفانی از گرد و غبار ایجاد نمود که اژدهاها قادر به دیدن او نبودند و آنگاه گارودا – چه اتفاق جالبی!- بر سر آنان تخم مرغهای خداوندی فرو ریخت که مارها نابود شده و به تکه های ریز تبدیل شدند. در روایت است که او همچنین زبان چند اژدهائی را که به او نزدیک شده بودند را به دو نیم کرده بود.

صعود به کره ماه

این پرنده عجیب، پس از پیروزی در این نبرد و نجات مادرش ویناتا، بلافاصله بسوی کره ماه پرواز نمود! ولی کره ماه در تصاحب خدایان غریبه ای بود که نمی خواستند او را به ملک خود راه دهند و از این رو با او به مبارزه ای شدید برخاستند. اما گارودا در مقابل سلاح خدایان کره ماه روئین تن بوده و کسی نمی توانست به او زخمی وارد آورد، بنابراین هیچ خطری متوجه او نشد. پس از آنکه خدایان کره ماه متوجه شدند که از پس گارودا بر نمی آیند، پیشنهاد مصالحه دادند : قرار شد گارودا عمر جاودانه پیدا کند و در مقابل، مرکب ویشنو خدای خدایان ماه گردد. از این تاریخ به بعد بود که ویشنو سوار بر گارودا به سیر در افسانه ها پرداخت.

من با گارودا پرواز نمودم

در پاییز گذشته منم با گارودا از بآلی به سنگاپور پرواز نمودم. گارودا اسم شرکت هواپیمائی ملی اندونزی است. گفته می شود که مقامات اندونزی با اطلاع از توانائی ها و خصلت های پیروزمندانه این پرنده افسانه ای، با این نام گذاری خواسته اند برای شرکت هواپیمائی خود آبرو و حیثیت بی نظیری کسب نمایند.

در شناسنامه گارودا میتوان این خصلت های ویژه را ثبت نمود :

گارودا قادر به کنترل کامل و آگاهانه پرواز خود بوده است.

گارودا مثل یک تانکر قادر به ذخیره آب در بدن خود بوده است.

گارودا قادر به خاموش کردن آتش بوده است.

گارودا قادر به مخفی کردن خود از نظر مارهایی بوده است که از دهان آنها آتش زبانه میکشیده (دستگاههای تولید اشعه لیزر؟).

گارودا با تخم مرغ های خداوندی (بمب؟) قادر به تخریب و نابودی بوده است.

گارودا هم در جو زمین و هم در خارج از آن (در مسافرت به کره ماه) قادر به پرواز بوده است.

گارودا در برابر سلاحهای ناشناس ولی بسیار قدرتمند، روئین تن بوده است چه اتفاق عجیبی.

پرنده ای که اتانای Etanna بابلی را به فضا حمل نمود هم یک عقاب بود. اولین سفینه با سرنشینی که بر روی کره ماه فرود آمد نیز Eagle نام داشت که به معنای عقاب می باشد.

آیا تاریخ تکرار می شود؟

شیوا چیست؟ شیوا کیست؟

شیوا که بود؟

شیوا چیست؟

پاسخ به این دو سؤال مسائل پشت پرده وحشتناکی را افشاء می سازد.

شیوا یکی از خدایان اصلی هندو است که در افسانه های مذهبی هندوستان مطالب مفصلی درباره او آمده است. محل سکونت اصلی او بر فراز کوه **کایلاسا Kailasa** در سلسله جبال هیمالیا قرار داشت. اسم او در زبان سانسکریت مهربان معنی می دهد. این صفت او حتما بر سایر صفاتش می چربیده است که او را چنین نام نهاده اند. اما شیوا علاوه بر مهربانی، صفات دیگری هم داشته. او هم خدای عطوفت و مهربانی و هم خدای تخریب و نابودی بوده است.

شیوا ظاهرا قیافه ای وحشتناک داشته است. اکثرا تصاویر او را لخت یا در حالیکه یک پوست کثیف و بد شکل بخود پیچیده است، یا بصورت مرتاضی که پوست خود را با خاکستر نقش آدمی رنگ نموده و موهای ژولیده ای دارد، نشان می دهند. شیوا در تصاویری که از او بجا مانده، دارای پنج صورت، چهار بازو و سه چشم است.

چشم سوم

چشم سوم شیوا در وسط پیشانی او قرار داشت. در روایات مذهبی هندی آمده است که شیوا با این چشم سوم نه تنها قادر به دیدن بود، بلکه این چشم وسیله ای برای نابودی و تخریب نیز محسوب می شد : او پس از نشانه گیری به طرف دشمنی، از این چشم خود یک اشعه آتشین بسوی آن شلیک می نمود!

اما نه تنها چشم بلکه سایر اعضای بدن او هم دارای خواص غیر عادی بوده اند : زبان و حلق شیوا آبی رنگند. یک بار هنگامی که خدای مارها، آب آشامیدنی آنها را زهرآلود نموده بود، شیوا با همکاری همسر خود **پارواتی Parwati**، این آب آلوده را با زبان و حلق خود تصفیه و از وجود سموم پاک نمود. از این پس زبان و حلق او آبی رنگ باقی ماند.

شیوا شکست ناپذیر بوده و تا وقتی که مورد تعظیم و تکریم قرار داشت، مهربان و آرام بود.

یکبار، خدایان، به سرکردگی **ایندرا Indra** بوسیله گروه دیگری از خدایان بنام **آزورا** ها **Asuras** مورد حمله قرار گرفتند. هرچند که در این جنگ، **ایندرا** قهرمان خدایان گرز مشهور و خطرناک خود که **وچرا Wadschra** نام داشت را بسوی دشمنانش پرتاب نمود،

اما خطر چیره گشتن دشمنان آنچنان زیاد بود که ایندرا مجبور به کمک گرفتن از شیوا گردید. خواهش و تمنای ایندرا مثمر ثمر گردید و شیوا قول همکاری داد. او فوراً توافق کرد که نیمی از قدرت فراوان خود را به خدایان ایندرا تسلیم نماید. شیوا معتقد بود که ایندرا و سایر خدایان او، با تحویل گرفتن نیمی از قدرت شیوا قادر خواهند بود تنها با یک تیر آتشین آذورها را نابود کنند. اما نه ایندرا و نه سایر جنگجویانش قادر به دریافت و ذخیره حتی نیمی از قدرت شیوا نبودند. شیوا پس از مشاهده این عدم توانایی، به ایندرا و سایر خدایان پیشنهاد کرد که آنها نیمی از قدرت خود را به او تحویل دهند. آنان قبول کرده و نیمی از قدرت خود را به او واگذار نمودند و شیوا نیز در یک چشم به هم زدن آذورها را نابود نمود. اما شیوا نیروئی را که خدایان به او قرض داده بودند به آنها پس نداده و برای خود نگه داشت و از این لحظه به بعد تبدیل به قدرتمندترین و پر زورترین خدایان گردید.

در زراد خانه شیوا علاوه بر انواع سلاحها، یک پیناکا Pinaka که نیزه ای سه سر و به قول روایات، نوعی اشعه افکن بوده است و همچنین یک شمشیر، یک کمان ... و سه افعی وجود داشتند. این مارها بهنگام جنگ دور پیکر شیوا پیچیده و از نقاط حساس تن او در مقابل ضربه های دشمن محافظت می نمودند. یکی محافظ سر، دیگری محافظ شانه ها و سومی محافظ باسن و آلت تناسلی او بودند. دلیل اینکه زیر شکم او احتیاج به محافظت شدید داشتند، روشن است :

سمبل و علامت ویژه شیوا بمثابة ایجاد کننده زندگانی نوین، فالوس Phalus یعنی آلت تناسلی مردانه بود که به آن لینگا Linga یعنی منبع نیروی خلقت می گفتند.

شیوا که دائماً میان دو توانایی اصلی خود یعنی تولید کردن و نابود ساختن، در نوسان بود، علاقه زیادی به رقص "حرکت جاودانه کائنات" داشت که در آن هم غم و هم شادی با هم عجین بودند. هنگامیکه شیوا خود این رقص "حقیقت کائنات" را می رقصید، صورت او را یک هاله تقدس احاطه ساخته و در اطرافش شبح ارواح پدیدار می گشتند.

آری! ، شیوا، خدای کائنات قادر به انجام این همه کار و حتی کارهای بیشتری بود. باید این توانائی های او را مورد بررسی دقیق قرار داد و در عین حال کمی هم به مفاهیم صوری این ویژگی ها توجه نمود.

شیوا در لیورمور واقع در حومه سانفرانسیسکو

شیوا عظیم ترین دستگاه تولید اشعه لیزر در جهان است!

این دستگاه در لیورمور که شهر کوچکی در حومه سان فرانسیسکو است، قرار دارد. قیمت این شیوا خیلی بیشتر از سلف خدای گونه خود می باشد. این دستگاه ۳۰ میلیون دلار خرج برداشته است! شیوائی که در لیورمور واقع است میتواند ۲۰ اشعه لیزر را در یک میلیاردیم ثانیه، بسوی هدفی کوچکتر از یک دانه شن شلیک نماید. انرژی تولید شده توسط آن ۲۶ میلیون مگا وات می باشد. برای مقایسه کافی است اشاره کنیم که اگر یک راکتور اتمی معمولی با ظرفیت کامل مشغول به کار باشد، تقریباً یک هزار مگا وات انرژی الکتریکی تولید می کند.

این شیوای مدرن هم مثل شیوای افسانه ای، هم قادر به تولید برکت و نعمت و هم قادر به نابودی و تخریب است. شیوای مدرن قادر است یک بمب هیدروژنی را طوری منفجر کند که هیچ صدمه ای به کسی وارد نشود. این شیوای مدرن قادر است در آینده نزدیکی کلیه مشکلات تولید انرژی جهان را در یک آن - از طریق فوزیون هسته اتم هیدروژن و تبدیل آن به هلیوم - حل نماید. (هسته های دو اتم هیدروژن در اثر فشار فوق العاده زیاد و حرارتی افزون از یک میلیون درجه سانتی گراد، تبدیل به یک اتم هلیوم می شوند. این عمل فوزیون هسته ای نام دارد و در بمب هیدروژنی مورد استفاده قرار می گیرد. در چنین فوزیون هسته ای، همواره مقادیر عظیمی انرژی آزاد می گردد - مترجم). رویای همه دانشمندان فیزیک حرارتی، ایجاد راکتوری است که در آن بتوان فوزیون هیدروژن - هلیوم را بصورت کنترل شده انجام داد.

در لیورمور چه می گذرد؟

اشعه های لیزر شیوا یک گلوله میکروسکوپی شیشه ای را هدف گیری می نمایند. در این گلوله شیشه ای مجموعه ای از دو گاز دوتریوم Deuterium و تری سیوم Tritium که هر دو ایزوتوپهای اتم هیدروژن می باشند، قرار دارند. (ایزوتوپ به اتمهایی اطلاق می شود که دارای تعداد پروتون مساوی با اتم اصلی ولی تعداد متفاوتی نوترون، نسبت به آن می باشند. مثلاً دوتریوم دارای یک نوترون و وزن اتمی ۲ و تری سیوم دارای ۲ نوترون و وزن اتمی ۳ می باشد، در حالیکه خود اتم هیدروژن، نوترون نداشته و وزن اتمی آن ۱ می باشد - مترجم)

هنگامی که اشعه های لیزر بصورت متمرکز به این گلوله میکروسکوپی برخورد می کنند، با چنان شدتی این گلوله را ذوب می نمایند که حرارتی معادل میلیون ها درجه تولید می گردد. نکته جالب در این آزمایش اینست که در چنین درجه حرارت فوق العاده بالایی، اتم های هیدروژن، تبدیل به اتم هلیوم می گردند! به عقیده دانشمندان، بقیه کار بسیار ساده است : انرژی تولید شده از این طریق مثل رآکتورهای عادی، آب را تبدیل به بخار داغی می کند که توربین های تولید برق را بحرکت در می آورند.

سازندگان این شیوای مدرن دانشمندان Lawrence – Livermore Laboratory هستند که وابسته به دانشگاه کالیفرنیا است. این محققین مطمئنند که می توانند مشکل تولید انرژی را بوسیله چنین متدی تا پایان همین قرن، حل کنند. اگر نظر آنها تحقق یابد، می توان – اگر بخواهیم مثال ساده ای بزنیم – با چند لیتر آب، مصرف برق یک شهر بزرگ را تامین نمود. شیوای قادر و توانا غیر ممکن را ممکن می سازد.

تاریخ تکرار می شود.

تانتالوس Tantalus

تانتالوس پسر **Zeus** خدای خدایان یونان ... ولی خدائی خیانتکار بود.

تانتالوس این امتیاز ویژه را که اجازه داشت بر سر میز خدایان نشسته و به صرف غذا با آنان پرداخته ... و به سخنان آنان گوش فرا دهد را مدیون پسر خدایان و شاه **فروگین Phrygien** بود. اما تانتالوس به جای آنکه همانطور که رسم محارم قدرتمندان است – سکوت پیشه کند، اسرار خدایان که عمری جاودانه دارند را برای دوستان خود در کره زمین افشاء می نمود. پرستیژ و نفوذ او در میان انسانها هر روز بیشتر و بیشتر می شد : همه او را موجودی خارق العاده و نظر کرده خدایان می دانستند که از همه کس دانش بیشتری داشته و از کنه رویدادها و از اسرار پشت پرده کائنات اطلاع دقیق دارد.

زجرهائی که تانتالوس بخاطر افشاء اسرار خدایان تحمل کرد

تانتالوس برای بدست آوردن دل خدایان و کسب نفوذ بیشتر نزد آنان مجلس جشن پر شکوهی برپا نمود. او برای اینکه دانش بی پایان خدایان را مورد آزمایش قرار داده و صحت و سقم آنرا دریابد، پسر خود **پلوپس Pelops** را سر بریده و از گوشت تنش غذا فراهم آورده و بر سر میز غذای خدایان آورد. اما قبل از آنکه خدایان حتی یک لقمه از این غذا تناول کنند، مسئله را فهمیده و به پلوپس مجددا نعمت زندگانی بخشیدند. اما آنان، تانتالوس را مورد غضب قرار داده و برای مجازات به جهنم زیرزمینی فرستادند تا در آنجا متحمل رنجها و دردهای بیشماری گردد. در دنیای زیرزمینی، تاریک و مرطوب، این پدر بی رحم و شفقت، چنان مشقاتی را تحمل کرد که در جهان، بنام **رنجهای تانتالوس** مشهوریت یافتند : او در وسط یک آب گوارا قرار گرفته بود ولی هرگاه که قصد نوشیدن می نمود، آبها بعقب رفته و او تشنه برجا می ماند. در اطراف او میوه های عالی و پرآب آویزان بود، اما هر وقت که او دست خود را بسویشان دراز می کرد، آنها خود را بعقب کشیده و او گرسنه بر جا می ماند و علاوه بر این در بالای سرش سنگ بزرگی قرار گرفته بود که هر لحظه خطر ریزش آن می رفت - با تحمل این سه رنج بزرگ - یعنی تشنگی، گرسنگی و خطر مرگ - تانتالوس کیفر گناه خود یعنی افشاء اسرار خدایان را پس داد.

تانتالوس آخرین اسرار طبیعت را کشف می کند.

تانتالوس مدرن هم اکنون مجددا به افشاء اسرار بی سابقه ای مشغول است. دانشمندان دانشگاه **ویسکانسین Wisconsin** آمریکا، نام "تانتالوس" را برای یکی از بغرنج ترین دستگاههای پژوهش علمی انتخاب نموده اند : این ماشین قادر است به حرکت الکترون ها چنان شتابی بدهد که سرعت آنها نزدیک به سرعت نور برسد. چنین الکترونهای سریع حرکتی دارای نوری آبی رنگ و اسرارآمیزند که به آن **اشعه سینکروترون Synchrotron** می گویند. این اشعه از هر اشعه دیگری قوی تر و قدرت نفوذ آن بیشتر است : این اشعه حتی قادر به نفوذ در **استرکتور** (ساختمان درونی) ملکولها و اتمها نیز می باشد.

بدین ترتیب یکی از بزرگترین اسرار کائنات کشف می گردد : دنیای اتمها که ارتباط درونی آن تاکنون از چشم بشری مخفی مانده بود، آشکار می گردد و پرده اسرار از ساختمان درونی ماده تا حد ساختمان اتمی آن، فرو می افتد. "تانئالوس" این ماشین پیچیده و مدرن دست بکار افشاء اسرار خدایان گشته است : ما از طریق آن، بتدریج با ابتدائی ترین ساختمان ماده آشنا شده و آنرا درک خواهیم نمود و کم کم یاد خواهیم گرفت که چگونه از آن تقلید کرده و خود سازنده آن باشیم. ما به کارگاه ساختمانی خدایان سرک کشیده و در کار آنها دخالت خواهیم نمود.

تاریخ تکرار فوآهر شده

چراغ جادوی علاءالدین

صاحبان اسرار کائنات، دوباره مجبور به لو دادن بخش دیگری از گنجینه خود شده اند. دستگاهی مدرن تر از تانئالوس هم ساخته شده است. شیء مورد نظر، هزاران سال پیش، تاریکی "هزار و یکشب" را روشن ساخته بود. منظور من چراغ جادوی علاءالدین است. در این داستان – که در اروپا، آسیا و آفریقا – بصورت روایت از گذشتگان بجا مانده است، علاءالدین بدستور یک جادوگر بداخل غاری زیرزمینی می رود تا چراغ جادو را برای مرد ساحر بیاورد. این چراغ جادو دارای خاصیت عجیب بود : آرزوی هر کسی که به آن دست می زد، فوراً برآورده می گشت. پس از آنکه علاءالدین دریافت که با این چراغ جادو، قادر به انجام چه کارهائی است، آنرا به مرد جادوگر نداده و برای خود نگه داشت و با کمک آن به کلیه آرزوهای خود رسید و با شاهزاده خانمی ازدواج کرده و با او به خوشبختی رسید.

علاءالدین ماده را تکه تکه می کند

علاءالدین اسم دستگاهی است که هم اکنون دانشمندان در لابراتوار ملی بروک هیون Brook haven National Laboratory با صرف هزینه ای گزاف مشغول ساختن آن هستند. اشعه های تولید شده توسط "علاءالدین" صد برابر قوی تر از اشعه های دستگاه

"تانталوس" خواهند بود. این چراغ جادویی مدرن قرار است که اسراری که در پس ذرات اتمی وجود دارند را برملا سازد و نشان دهد که چگونه می توان ماده را تکه تکه کرده و به اجزاء اولیه خود تجزیه نمود. در صورت موفقیت در انجام این وظیفه شاید بتوان ماده را از طریق این اشعه به اجزاء خود تجزیه نموده و به جای دیگر منتقل نمود و سپس آنرا مجدداً به شکل اولیه خود ترکیب کرد.

علاءالدین افسانه ای حتی غیرقابل تصورترین آرزوها را نیز عملی می ساخت و در یک چشم بهم زدن از هیچ، کاخ باشکوهی ایجاد می نمود. جانشین او یعنی علاءالدین که در حومه نیویورک در دست تهیه است نیز به احتمال زیاد قادر به انجام چنین کارهائی خواهد بود. قدمهای اولیه در این راه برداشته شده اند. در آینده دور شاید حمل و نقل ماده، بدون وسیله نقلیه امکان پذیر باشد. در این صورت، هواپیما - قطار - کشتی و ماشین، بدون مصرف مانده و به کناری گذاشته خواهند شد. در سریال تلویزیونی اینترپرایس Enterprise که یک داستان تخیلی است، بوسیله حقه های سینمایی، آنچه که در آینده ای دور و در دنیای مادی می تواند روزی تحقق یابد را به نمایش می گذارند: قهرمانان داستان، در اطاق مخصوصی تبدیل به اشعه شده و سپس در سطح کره مورد نظر مجدداً به حالت اولیه خود برمی گردند.

این تحقیقات و آزمایشات علمی، هدف زیر را تعقیب می کنند: همانطور که دوربین تلویزیون، تصویر اشیاء را دریافت کرده و سپس آنرا به هزاران نقطه بسیار کوچک تجزیه می کند که در دستگاه گیرنده و بر صفحه تلویزیون مجدداً با هم ترکیب گشته و به تصویر کاملی تبدیل می شوند، یک دسته از اشعه های بسیار قوی نیز در برخورد با انواع مختلف اشیاء جامد، آنها را به ملکولها و اتمهای خود تجزیه نموده و سپس آنها را با سرعتی برابر سرعت نور به مکان دیگری منتقل نموده و سپس مجدداً و در لحظه ای کوتاهتر از یک چشم برهم زدن، آنرا به شکل اولیه خود ترکیب می نماید. اشعه های تولید شده توسط ماشین علاءالدین، پیش شرط چنین معجزه ای - که وجود اشعه های مافوق قوی می باشند - را امکان پذیر می سازند.

افسانه ها تبدیل به واقعیت می گردند.

از هلیوس نمی توان صرف نظر نمود!

تقریباً کلیه اقوام اولیه بشری خورشید را پرستش می کردند. در روایات سومری اوتا Uta خدای خورشید، پیام معجزه آور و مقدس را به شاماخ Schamach یکی دیگر از خدایان خورشید که مظهر نیروهای برکت بخش خورشید بود، تفویض (واگذار) نمود. مصری ها خدای خورشید را Re (یا را Ra) را می پرستیدند. نفوذ این خدا آنچنان بود که دیگر خدایان نیز اسم او را برای بدست آوردن پرستیژ و معرفی خود بمثابة خدائی خالق و توانا، به عاریت می گرفتند. از این جمله است آمون – Re – Amon و حتی از زمان حکومت شفرن Chephren، فرعون سلسله چهارم به بعد، فراعنه خود را فرزندان "ر" می خواندند و در کلیه مراکز و مکانهای معتبر و مهم، معبدهای پرستش "ر" خدای خورشید وجود داشت.

ویژگی مذهب اینکاها Inka نیز، پرستش خورشید بود: فرمانروایان اینکا نام خود را از اینتی Inti خدای خورشید گرفته و خود را "فرزندان خورشید" می نامیدند. یونانیان قدیم برای رضایت خاطر خدای خورشید، در جزیره رودوس Rhodos معابد عظیمی برای پرستش وی برپا ساخته بودند. و رومی ها کار خود را آسان نموده و اسم خدای خورشید را سُل Sol گذاشتند که در زبان لاتین به معنای خورشید است.

دلیل اصلی پرستش خورشید در سرتاسر جهان، نیروی خلاقه و زندگی بخش خود خورشید بوده است. این نیروی لایزال، نور و گرما ایجاد نموده و باعث رشد و نمو انسان، حیوان و نباتات می گردید. همه به خوبی می دانستند که از خورشید نمی توان صرف نظر نمود و می دانستند بدون وجود خورشید، کره زمین بر اثر سرما یخ زده و همه انواع زندگی از میان خواهند رفت.

و ما اکنون در سال ۱۹۷۹ نیز در آستانه یک مذهب نوین پرستش خورشید قرار گرفته ایم! اکنون مجدداً همه جا نور خورشید مورد بحث قرار گرفته و همه ما را دچار امیدهای فراوان نموده است. بشر تصمیم گرفته است انرژی خورشید را در مقیاس جهانی مورد استفاده قرار دهد و جانشین انرژی اتمی – که بناحق این همه مورد طعن و لعن قرار گرفته – نماید.

اکنون ۱۰ سال است که اولین "معبد خورشید" در حومه قریه اودیلو Odeillo واقع در جبال پیرنه در فرانسه، بکار مشغول است. این "معبد" قادر است در هوای صاف و آفتابی، حرارتی برابر ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد تولید نماید. تراست های عظیم آمریکایی مانند بوئینگ Boeing، مک دائل داگلاس McDonnell Douglas و اکسون Exxon - شرکت های بزرگ آلمانی مانند دورینر Dornier و مسر اشمیت بلکو Messerschmitt Bolkow موسسات سوئیسی مثل بی بی سی B.B.C و همچنین موسسه اسرائیلی هولون Holon، برای بدست آوردن موفقیت آمیزترین تکنولوژی تولید انرژی خورشیدی، در رقابتی فشرده و سخت با روسها بسر می برند. در پایان این تحقیقات عظیم و پیگیر، ما قادر خواهیم شد، صدها هزار مگاوات انرژی خورشیدی را از قمر مصنوعی های بسیار بزرگ دریافت نموده و بوسیله "میکرو ویو" به "معابد بزرگ" یعنی کارخانجات تولید انرژی خورشیدی منتقل نمائیم. کارخانجات بزرگ و همچنین وسایل معمولی زندگی روزانه در آینده ای نه چندان دور با انرژی خورشیدی کار خواهند نمود.

آیا استفاده از انرژی خورشیدی کاملاً بی خطر خواهد بود؟ استفاده از انرژی خورشیدی هم همراه با خطرهای خواهد بود و اصولاً استفاده از هر گونه انرژی همراه با ریسکها و خطراتی می باشد. ولی خورشید پرستان جدید راجع به این خطرات چیزی نمی گویند، زیرا که این گونه تبلیغات به سود آنها نیست: آنها در ابتدا بهترین و بی خطرترین نوع انرژی یعنی انرژی اتمی را بدلیل غیر علمی و صرفاً ایدئولوژیک، بد نام و بی آبرو می سازند و سپس ادعا می کنند که بهترین نوع انرژی، نور خورشید است که هر روز مجاناً بر در و دیوار و بام خانه هایمان می درخشد.

اما اگر اشعه های مایکرو ویو دقیقاً به هدف خود یعنی آنتن های عظیم دریافت کننده برخورد ننمایند، تاثیر منفی آن وحشتناک خواهد بود زیرا که اشعه متمرکز و قوی میکرو ویو در بافت درونی سلولهای موجود زنده تغییراتی ایجاد می کند. و در اثر این اشعه، هر گونه زندگی آلی اعم از انسان، حیوان و یا نبات بتدریج از میان خواهد رفت. و اگر در زمان جنگ، دشمنان، متقابلاً قمر مصنوعی های تولید انرژی یکدیگر را در آسمان نابود سازند، روی کره زمین در تاریکی فرو خواهد رفت. بهنگام بلایای طبیعی جهانگیر، حتی کوچکترین دستگاههای دریافت کننده انرژی خورشیدی که بر روی بام خانه ها نصب شده اند نیز پیشیزی ارزش نخواهد داشت.

می پرسید منظور من از بلایای طبیعی چیست؟ کلیه این معابد خورشیدی دقیقاً در مکانهایی ایجاد خواهند شد که در آنجا به آنها هیچ احتیاجی نیست. مثلاً در مناطق کویری، در دامنه های آفتاب گیر کوهها و بصورت راکتورهای شناور در اقیانوسها. از این ایستگاه های دریافت کننده انرژی تا مراکز تمدن یعنی جاهائی که به انرژی محتاج اند، راههای بسیار طولانی باید طی شوند. هرگاه در محور زمین کوچکترین تغییری ایجاد شود، زلزله ها و طوفانها و سیل های بنیان کن ایجاد خواهند گردید و اگر این مسیرهای انتقال انرژی قطع گردند، بشریت درست در آنجایی که احتیاج مبرم به انرژی دارد، از وجود آن محروم خواهد بود.

بدون هیچ شکی، در آب و هوای کره زمین، تغییرات بزرگی در شرف تکوین اند. این تحولات شاید وضع عمومی هوا را طوری تغییر بدهند که مناطقی که اکنون دارای فشار هوای بالا و هوائی آفتابی بوده و بنابراین در شرایط کنونی برای نصب "معابد خورشیدی" مناسبند، در آینده ای نه چندان دور تبدیل به مناطقی با فشار هوای پائین و هوائی ابری و گرفته شوند. در این صورت "معابد خورشیدی" ما در محل های نامناسبی نصب گردیده و کارائی نخواهند داشت. موسسات و شخصیت های هواشناسی و منجمین، سالهای آینده، طوفانهای خورشیدی بسیار شدیدی را پیش بینی می کنند. بعقیده این شخصیت ها چنین طوفانهای خورشیدی می توانند باعث نوسانات جوی شده و یا حداقل، تغییرات در آب و هوای کره زمین را تسریع نمایند.

بهر حال – خدایان خورشید : "اوتا"، "شاماخ"، "هلیوس"، "را" و "سول" مجدداً مورد تکریم قرار می گیرند. خورشید زندگی بخش دوباره مورد پرستش قرار می گیرد. معابد جدیدی که پیروان مدرن خورشید بنا می نهند بسیار گرانتر و پر خرج تر از معبد های بسیار قدیمی – که خرابه های آنها هنوز هم اعجاب ما را برمی انگیزند – می باشند. ما مصمم به پرستش (استفاده از) خورشید گشته ایم. برای ما، درست مثل گذشته های دور صرف نظر کردن از کالائی بنام خورشید غیرممکن گشته است. تاریخ تکرار می شود.

دانشمندان قرن بیستم برای کشفیات مدرن خود و برای پروژه هائی که رو به آینده دارند، با نوعی علاقه و احساسات رومانتیک، اسامی افسانه ای بر می گزینند؟ چرا؟

آیا افسانه های اساطیری در زمان ما تبدیل به واقعیت می شوند؟

آذرخش، سلاح مرموز خدایان

تا همین چند سال پیش، اگر کسی آذرخش خدایان را چیزی بیشتر از یک روایت افسانه ای می پنداشت، مورد تمسخر سایرین قرار می گرفت. من تعجب می کنم که چرا دانشمندان بر آذرخش مدرن و ساخته شده توسط دست بشر، نامی اساطیری ننهادند. شاید کشف آن خیلی سریع و پیش بینی نشده روی داد : منظور من لیزر LASER است. امروزه همه کس این مقوله را می شناسد ولی کمتر کسی است که بداند این اسم مخفف چه کلماتی است :

Light Amplification by Simulated Emission of Radiation

"تقویت نور توسط صدور همزمان تشعشع"

در سال گذشته ۱۹۷۸ – تنها آمریکائی ها ۵۰۰ میلیون دلار برای توسعه تحقیقات و ساختن تفنگهای تولید اشعه لیزر خرج کرده اند. اگر امکان داشت مخارجی را که در سرتاسر جهان برای همین منظور مصرف می شود با هم جمع کرد، عددی واقعا نجومی بدست می آمد.

این همه مخارج هنگفت بخاطر چیست؟ هدف آن است که این "آذرخش" موشکهای در حال پرواز را منفجر نماید و قمر مصنوعی های خطرناک را در فضا نابود نماید. اما آنچه که امروز بر روی زمین و با سمت گیری بسوی آسمان در دست تهیه است در آینده، در "جهت مخالف" هم قابل استفاده خواهد بود : از پایگاههای فضائی هم می توان بوسیله اشعه لیزر شهرهای بزرگ جهان را تبدیل به دود نمود. "آذرخش خدایان" که در افسانه های اساطیری از آنها نام برده شد، ناگهان به واقعیت تبدیل می شوند.

اما اشعه لیزر را برای مصارف کاملا صلح آمیز هم می توان مورد استفاده قرار داد. در ۲۴ ژوئن ۱۹۷۸ در آسمان آتلانتیک سیتی Atlantic city در آمریکا، تصاویر شبح گونه و مرموزی دیده شد. در این شب، بدون صداها و سرسام آور ترقه ها و فشفشه ها، یک آتش بازی بی نظیر، آسمان شهر را روشن ساخته بود. اشعه های لیزر تصاویر مصنوعی را در آسمان منعکس نموده بودند. هاینتز ار گیزل H.R.Gisel استاد بی همتای ایجاد چنین تصاویری در آسمان که اهل زوریخ در سوئیس است می گوید که شرکت وی

قادر است با اشعه لیزر مناظر کاملی را در آسمان نقاشی نماید. چنین دکورهای آسمانی آنچنان بزرگند که از ۲۰ کیلومتری نیز قابل رویت می باشند.

شکی نیست که ما هنوز در ابتدای راه قرار داریم و روزی فرا خواهد رسید که هیچ مرز و محدودیتی وجود نخواهد داشت : از فاصله هزار کیلومتری متون و تصویرهای مورد نظر را در فضا منعکس خواهند نمود و شاید روزی بر سمت نامرئی کره ماه که در روزهای اول هر ماه روبروی کره زمین قرار دارد، با حروف بزرگ نوشته شده باشد : "کوکا کولا". و شاید در روزهایی که قرص کامل ماه در آسمان قابل رویت است، کاتولیک های متعصب با اشعه لیزری که به رنگ سیاه است بر روی قرص ماه بنویسند : خود را دریابید که روز قیامت نزدیک است!

من شخصا مخالفتی با اینگونه جادوگری های تکنیکی ندارم و اگر زمانیکه این پیش بینی ها به واقعیت تبدیل می شوند، هنوز در قید حیات باشم، حتما خوشحال گشته و چهره ام به لبخندی گشوده خواهد شد. زیرا من از هم اکنون می دانم تمام این چیزها – که برای ما هنوز غیر عملی به نظر می رسند – قبلا یکبار وجود داشته اند : خدایانی که با شکوه و جبروت فراوان ظاهر می شدند، تصاویری را بر طاق آسمان منعکس می نمودند و نیاکان ما که به مسائل تکنیکی هیچ آشنائی نداشتند، این تصاویر را دلیل قدرت خداوندی آنان می پنداشتند. آنان گاهی دست هایی را مشاهده می کردند که بر دیوارها مطالبی می نوشتند و گاهی چهره های ناشناسی را رویت می نمودند و گاهی نیز آنطور که در متن قدیمی انجیل آمده است – ستون نورانی را می دیدند که در نیمروز، پر نورتر از آفتاب می درخشید.

گوئی تکنیسین های علوم فضائی، علاقه مفراطی به افسانه های اساطیری پیدا کرده اند. آنها قمر مصنوعی خود را چنین نامگذاری می کنند : پگاسوس Pegasus، هلیوس

Helios، کاسموس Kasmos، ساموس Samos، میداس Midas، ژوپیتر Jupiter
آنان به موشک های عظیمی که آسمانها را درهم می نوردند، اسامی از قبیل تور، اطلس، تیتان، سنتور، زئوس، ژوپیتر، ساتورن و آپولو می دهند. در گاراژهای فضائی جهان، تمام خانواده اساطیر افسانه ای گرد آمده اند. آیا این علامت دلتنگ شدن برای گذشته های دور است یا دورنمای آینده ای نزدیک؟

Thor Atlas Titan Centaur Zeus Jupiter Saturn Apollo

یک پیام کاملاً نامفهوم

در سال ۵۰۰۰ بعد از میلاد مسیح (اگر در آن زمان هنوز هم مبدا تاریخ تولد مسیح باشد)، متخصصین زبان و خط‌های قدیمی در تلاشند تا مفهوم این متن را پیدا کنند :

علامت اول از هلیوس صادر شد. کاهن اعظم، معتمدین سرزمین را فرا خوانده و به آنان اطلاع داد که : دشمن خدا شناس قصد نابودی ما را نموده است. شورای معتمدین تصمیم گرفت تا "ساتورن"، "ساموس" را به آسمان حمل نماید تا در آنجا به جمع آوری اطلاعات پرداخته و به کاهن اعظم گزارش دهد. ساموس مورد اصابت یک "آذرخش" قرار گرفته و تلو تلو خوران در ژرفای اقیانوس غرق گردید. در آنجا نپتون خدای دریاها به سخن درآمده و گفت : یک سوم از نیروی خود را به من منتقل کنید تا من از "ناتیلوس" که در زیر یخهای جاودانه زندگی می کند درخواست کمک نمایم. فرزندان زرنگ "زئوس" نیز با او هستند.

ناتیلوس آرام و بی صدا و مملو از روح "نپتون" از آب بیرون آمد. و در زیر ستاره قطبی، قشر یخ را شکسته و فرزندان زئوس را سوار بر اشعه های سوزان بسوی سرزمین دشمن روانه ساخت. شب مثل روز روشن گردید. دیدن این منظره که چگونه انسانها لرزان و مرتعش به خاک و خاکستر تبدیل می شدند، وحشتناک و چندان آور بود.

در حالیکه سرزمین دشمن در اثر حرارت، گداخته و سوزان گشته بود، پاسداران آسمانی خبر دادند که دشمنان خدا شناس، "شیوای" نابودگر و مخرب را بکمک طلبیده اند.

کاهن اعظم پس از دریافت این خبر، دانست که جز "نورا" NORA و آنهم در حد اعلی قدرتش، هیچکس را یارای مقابله با شیوا نیست. او سرمست از نگاه "پگاسوس" و "هلیوس" از معتمدین حاضر در جلسه درخواست نمود : تا هر کسی از این لحظه به بعد دعاهای خیر خود را در نورا مجتمع نماید. رگهای نورا مملو از نیرو گردیدند. گرما از خانه و کاشانه رخت بربست و همه جا بسردی گرائید. تمام فرشتگان دست از کار

کشیدند. فرزندان خدایان با وزوز آهسته ای، نیروی خود را به "نورا" منتقل نمودند.

آنگاه ناگهان یک آذرخش نورانی و سوزان که کره ارض را تابان تر از خورشید روشن می نمود، زبانه کشید و به آسمانهای دور صعود کرد. چشمان مرگبار "شیوا" کور گشته و این خدای قدرتمند، تلو تلو خوران بر کره ماه سقوط نمود ...

متن اصلی پیام

حتی ۵۰۰۰ سال دیگر هم اینگونه نامهای اساطیری، انسان را دچار اشتباه ساخته و گمراه می کنند. و باعث می شوند که انسان بیاد داستانهای مرموز و افسانه ای بیفتد، در حالیکه متن اصلی این پیام بسیار ساده و روشن است :

"قمر مصنوعی هلیوس" گزارش داد که دشمن، خود را آماده تعرض و حمله نموده است. رئیس ستاد ارتش، افسران ستاد را فرا خوانده و جلسه مشورتی با آنان تشکیل می دهد. جلسه تصمیم می گیرد که یک موشک ساتورن را با پشتیبانی چند قمر مصنوعی از نوع ساموس به مدار کره زمین پرتاب کند.

موشک ساتورن به هنگام ماموریت تجسسی خود، مورد اصابت یک اشعه لیزر قرار می گیرد.

فرمانده نیروی دریایی عقیده دارد که اگر سایر قوای مسلح موفق شوند بوسیله مانورها و حملات ساختگی، دشمن را فریب دهند، او قادر خواهد بود از زیردریایی اتمی "ناتیلوس" یک حمله متقابل را آغاز نماید. زیردریایی اتمی ناتیلوس، دارای ۲۰ موشک از نوع "زئوس" می باشد.

ناتیلوس که بوسیله "نپتون"، کامپیوتر ستاد ارتش کنترل و هدایت می شود، در قطب شمال، یخ را شکسته و موشکهای خود را بسوی هدف پرتاب می کند.

ستاد ارتش دشمن با اشعه لیزری که انرژی خود را مستقیماً از خورشید دریافت می کند، دست به حمله متقابل می زند. تمام صحنه جنگ در اثر حرارت تولید شده توسط سلاحها، گداخته می گردد.

قمر مصنوعی هائی از نوع "پگاسوس"، میزان انرژی سلاحهای دشمن را اندازه گیری نموده و نتایج را به ستاد مرکزی مخابره می نماید.

ستاد مرکزی فوراً خطر را احساس می کند. تنها یک لیزر وجود دارد که قوی تر از لیزر دشمن است که بر روی یک سکوی فضائی مستقر می باشد و آنها لیزر متعلق به سیستم "نورا" است. ولی انرژی مورد احتیاج تفنگ های تولید کننده لیزر در سیستم نورا بوسیله راکتور اتمی تولید می شود که هنوز آماده بهره برداری نشده است. به این دلیل تمام انرژی موجود در کشور، به نورا متصل می شوند. و کلیه چرخهای کارخانجات متوقف شده و خانه ها سرد و تاریک می گردند.

"نورا" بوسیله و به کمک این نیروی عظیم موفق می شود "شیوا" یعنی سکوی فضائی دشمن را از مدار خود خارج ساخته و از قوه جاذبه زمین دور کند. شیوا که مورد اصابت تشعشعات فوق العاده قوی لیزر واقع شده است بر سطح کره ماه سقوط کرده و متلاشی می شود.

کافیست انسان این منظره را پیش خود مجسم کند که یک بشر متعلق به دوران قبل از انقلاب صنعتی در جهان، از قبر بیرون آمده و به یکباره با دستاوردهای شگرف تکنیکی جهان امروز روبرو گردد! او هواپیماهای عظیمی را در حال صعود به آسمان و تصاویر متحرکی را در گوشه هر اتاقی مشاهده خواهد کرد و غیره و غیره. پر واضح است که چون این مُرده زنده شده قادر به درک و توضیح هیچ یک از این پدیده ها نمی باشد، مجبور است که آنها را سحر و جادو تلقی نماید.

کلاه سحرآمیز در دست تهیه

در یکی از روزنامه ها خواندم که ایالات متحده در جستجوی "کلاه جادو" برای ناوهای هواپیمابر خود است که در اقیانوسها مشغول انجام مأموریت می باشند. "کلاه جادو"؟ این برای من مقوله ای آشنا به نظر می رسد. بدست آوردن کلاه سحرآمیز، یعنی جُبه یا کلاهی که انسان را نامرئی می سازد، یکی از آرزوهای دیرینه بشر بوده است. اقوام قدیمی ژرمن اعتقاد راسخ داشتند که اشباح و خدایان قادرند با پوشیدن "کلاه سحر آمیز" خود را از انظار مردم مخفی کنند. در داستان **نیبلونگن** Nibelungen قهرمان داستان **زیگفرید** Siegfried با شکست دادن **آلبریش** Alberich شاه کوتوله ها، کلاه جادو را بدست آورده و آنرا برای پیروزی در جنگها مورد استفاده قرار داد.

ولی میان ناپدید کردن یک شخص با مخفی کردن یک کشتی عظیم ۱۰۰ هزار تنی که با سرعتی معادل ۷۰ کیلومتر در ساعت در حال حرکت است، تفاوت بسیار است. آیا نیروهای مسلح ایالات متحده هرگز موفق به اختراع چنین "کلاه جادو" نخواهند شد؟

اکنون مدتهاست که هدف گیری و حمله به هدفهای نظامی بوسیله دوربین و یا چشم غیر مسلح انجام نمی گیرد. در هوای بارانی و مه آلود، چشم انسان وسیله مناسبی برای هدف گیری دقیق، نیست. اکنون مدتهاست که هدف گیری بوسیله چشم های الکترونیک انجام می گیرد. در این شیوه دو امکان برای هدف یابی دقیق وجود دارد: یا راکت مهاجم بر اساس برنامه کامپیوتری که از قبل تنظیم شده، حرکت می نماید و یا این موشک هدف خود را کاملاً مستقل و بوسیله اشعه هایی که از خود ساطع می سازد، پیدا می کند. که در این صورت امکانات متفاوتی از قبیل رادار، اشعه مادون قرمز و میکروویو وجود دارند. در هر دو صورت، هدف گیری کاملاً اتوماتیک و بوسیله برنامه کامپیوتری یا بوسیله تعیین مشخصات هدف در زمانی کوتاهتر از یک صدم ثانیه از طریق دستگاههای الکترونیک انجام می گیرد. حال اگر بتوان این دستگاههای الکترونیکی را فریب داد، در واقع "کلاه جادو" که در جستجوی آن هستیم، پیدا شده است. آیا فریب دادن دستگاههای الکترونیک امکان پذیر است؟

روزنامه دی ولت Diewelt گزارش می دهد:

هدف های قلبی

بر اساس گزارش کارخانجات هیوز Hughes سلاحهای مهاجم را می توان چنان فریب داد که آنها بجای حمله به ناوهای هواپیمابر، هدفهای قلبی و غیر واقعی را که دارای ابعادی معادل یک ناو هواپیمابر می باشند، مورد حمله قرار داده و بدین ترتیب به جای اصابت به کشتی، در آبهای اقیانوس غرق شوند. از اطلاعات پراکنده ای که تاکنون بدست آمده، چنین برمی آید که در دو سوی ناو هواپیمابر کامپیوترهای کوچکی نصب می گردند. این سیستم به گونه ای طراحی شده که قادر است در آن واحد صدها علامت الکترونیک را تعقیب نماید.

به هنگام دریافت یک علامت، این سیستم بطور اتوماتیک طول موج آنرا تعیین می کند و کامپیوتر از این طریق قادر به تشخیص دوست از دشمن می گردد. پس از آن کامپیوتر مناسب ترین "کلاه جادوی الکترونیک" را برای این طول موج معین، تعیین می نماید. بدین ترتیب موشک مهاجم به جای اصابت به کشتی، به یک هدف غیر واقعی که بوسیله دستگاههای الکترونیک خلق شده است حمله ور می شود. (دی ولت ۱۷ - ۵ - ۱۹۷۵) چه اختراع اعجاب انگیزی! ولی این هم کشف جدیدی نیست.

در افسانه های ملی هند ماهابهاراتا Mahabharata و رامایانا Ramajana روایاتی راجع به سلاحها و اشیائی که خود را در برابر دشمن نامرئی می نمودند، وجود دارند، "شیوا" این خدای نابودگر و مخرب نیز چندین بار خود را در مقابل دشمنانش نامرئی ساخته بود. تاریخ تکرار می شود. ما به دوران گذشته بازمی گردیم.

نه اخباری از قبیل وجود موشکهای ضد تانکی که در اختیار پیمان ناتو قرار داشته و قادرند در هوای مه آلود و شب تاریک دقیقاً به هدف اصابت نمایند، تازگی دارند و نه کشفیاتی مانند بمب نوترونی که تنها موجودات زنده را نابود ساخته و بر ماده غیرآلی اثر تخریبی ندارند.

ایجاد پیوند میان نسل بشر و حیوانات و یا پیوند میان انسان و ماشین در واحدهای **سایبرنتیک** Cybernetic که قرار است در قرن آینده بطور عملی مورد استفاده قرار گیرند، نیز تقلیدی از گذشته های دور می باشند. اما در این باره سخنهای بسیار موجود است که بعداً به آنها خواهیم پرداخت.

آیا تاریخ بصورت یک تراژدی نگران کننده تکرار خواهد شد؟

مثالی که بهتر است هرگز به واقعیت نپیوندد

سالهاست که یک مسئله و مثال وحشتناک و نگران کننده مرا رنج می دهد. از آنجا که در آغاز این کتاب اعلام کرده ام که قصد مطرح نمودن افکار و عقاید متهورانه و اثبات نشده ای را دارم، طرح این مثال را در اینجا، خالی از اشکال می یابم.

فرض کنیم – فرض وحشتناکی که امیدوارم هرگز به وقوع نپیوندد – که اقلیتی از دیوانگان، سرتاسر کره ما را به یک جنگ نابود کننده و ویرانگر بکشانند.

در اینصورت، سلاحهای کشنده و مرگبار، چه مکانهایی را مورد هدف گیری قرار خواهند داد؟

صحاری خالی از سکنه را؟ هرگز.

کوههای سترگ و صعب العبور هیمالیا را؟ حتما نه.

دشت های یخ زده قطب شمال و جنوب را؟ فایده اینکار چیست؟

دهات فراموش شده سرخ پوستان فقیر آمریکای جنوبی در سلسله جبال آندرا؟ برای چه؟

جزایر کوچک و پر از درختهای نارگیل دریای جنوب را؟ به خاطر چه؟

کلبه های سیاه پوستان آفریقای مرکزی یا کلبه های فقیرترین سیاه پوستان در جمهوری مالی را؟ کار بی فایده ای است.

خانه های سرخ پوستان آمریکای مرکزی در مکزیک و آریزونا را؟ حتما نه.

کلبه های اسلاف "مایا"ها در جنگلهای یوکاتان Yukatans را؟ هرگز.

خانه های دهقانان روسی در دشتهای وسیع و باتلاقی سیبری را؟ اینکار چه فایده ای دارد.

کلبه های قبایل سرخ پوستان در حوالی آمازون را؟ این قبایل که کاری به کار کسی ندارند.

خیر – سلاحهای مخوف طرفین متخاصم، قطعا مراکز تمدن بشری یعنی مناطقی را

که در آنها میلیونها نفر به زندگی و کار مشغولند، هدف گیری خواهند نمود. هدف چنین جنگی، محو این مناطق از صحنه گیتی خواهد بود.

واقعیت آن است که در اثر جنگ اتمی – هر چند وحشتناک – کره زمین برای همیشه

رادیو اکتیو باقی نخواهد ماند و بخصوص در مناطقی که بر فراز آنها بمبی منفجر نشده،

زندگی باقی خواهد ماند و ادامه خواهد یافت. از این گذشته موجودات زنده و منجمله انسان

دارای قابلیت انعطاف و عادت پذیری غیر قابل تصویری هستند و می توانند خود را با هر

محیطی وفق دهند. علاوه بر این باید در نظر گرفت که تکنولوژی مدرن ساخت اسلحه در

آینده، رو بسوی ایجاد سلاحهای مرگبار با اشعه "تمیز" دارند : هدف از تولید این سلاحها، تخریب مناطق محدود بوسیله اشعه ای است که تنها در یک مدت زمان محدود اثرات مرگبار دارد. تولید چنین سلاح هایی هم بسود نیروی مهاجم و هم بسود مدافعین است زیرا که هیچ کس از پیروزی بر سرزمینی که در آن هرگز زندگی و حیات امکان پذیر نخواهد بود، نفعی نمی برد. چه کسی یک اروپای کاملاً آلوده به اشعه رادیو اکتیو که هیچ کس در آن زندگی نتواند بکند را می خواهد؟

سرنوشت آنها که نجات می یابند

در هر صورت، انسانها و گروههای بشری که از جنگ اتمی جان سالم بدر برده اند، باقی خواهند ماند : در دشتهای صحرا، در تبت، در قطب شمال و در جبال آند، در جزایر دریای جنوب و در کویرهای استرالیا، در آفریقا و در صحرای مکزیک، در دشتهای قطبی روسیه و در دهات یوکوناز و آمازون و حتی در کشورهای پیشرفته و متمدن نیز عده ای نجات خواهند یافت. این عده شاید هزار و شاید هم صد هزار نفر باشند – اما آنها در سرتاسر کره زمین پراکنده اند و از وجود یکدیگر هیچ اطلاعی ندارند. همه آرزو می کنند و امیدوارند که تنها موجود زنده و باقیمانده نباشند، ولی نه اخباری وجود دارد و نه برخوردی، هر کسی برای خود مثل یک جزیره تنها در اقیانوس است.

انسانهای نجات یافته از جنگ اتمی، به زبانها و لهجه های مختلف سخن می گویند، آنها، اگر هم ملاقاتی دست دهد چگونه می خواهند با یکدیگر محاوره کرده و یکدیگر را درک نمایند؟ رادیو، تلویزیون، تلکس و کلیه وسایل ارتباط جمعی نابود گشته اند. هیچ کارخانه ای کار نمی کند، هیچ مغازه ای برای فروش کالا وجود ندارد، نه ماشینی در خیابانها وجود دارد و نه هواپیمائی در آسمان. نجات یافتگان تنها و تنها متکی بخود هستند. یک زندگی مثل زندگی روبینسون کروزو، آغاز می شود.

فرض کنیم که در لحظه شروع جنگ یک مهندس اروپایی به توصیه یک آژانس مسافرتی برای فرار از خطرات جنگ و برای گذراندن تعطیلات خود به ارتفاعات تبت رفته است. این مرد که به فجایع جنگ آشنا بوده و مطلع است که جنگ اتمی چه تاثیرات وحشتناکی بجا می گذارد، بخوبی می داند که دیگر هیچ وسیله نقلیه ای او را به وطنش

خواهد برد و می داند که سرزمین و خانه اش دیگر وجود خارجی ندارند. این مرد چه خواهد کرد؟

ارشمیدس زنده می شود

او یک دوره کامل دروس تئوریک و عملی تکنیکی را گذرانده و بنابراین از لحاظ تکنیکی سرآمد کلیه بومیان تبتی است. او اکنون قادر است کلیه کشفیات و اختراعات ارشمیدس ریاضی دان بزرگ یونانی (۲۸۵ تا ۲۱۲ ق.م) را دوباره کشف و اختراع کند. مثلا او می تواند مجددا قوانین اهرام را کشف کند و یا برای بومیان کم شدن وزن اجسام شناور را اثبات نماید. او مثل ارشمیدس قادر است سطح سطوح و حجم اشیاء را محاسبه نماید و "نقطه ارشمیدس" را در خارج از کره زمین تعیین کند. تبتی ها به او احترام فوق العاده ای می گذارند.

مهندس ما بر اساس دانش خویش، حدس می زند که در سایر مناطق جهان هم امکان وجود انسانهای دیگری که از جنگ، جان سالم بدر برده اند وجود دارد. بهر حال او شدیداً میل دارد بداند که در سایر جاها چه اتفاقی افتاده است. کنجکاوی او را وادار به حرکت و جنب و جوش می کند ... وضع در سایر گروههایی که نجات یافته و انسانهایی با دانش تکنیکی در صفوف شان وجود دارد نیز به همین منوال است. مهندس ما دیر یا زود به یک مسافرت تحقیقاتی خواهد رفت.

گروههای دیگر نیز اینکار را خواهند کرد. همه گروهها به جستجوی هموعان خویش بر می خیزند.

اسپرانتوی Esperanto نجات یافتگان

این انسانها قبل از آغاز مسافرت بزرگ خویش، حتماً میل دارند برای اطمینان، اطلاعاتی را در مورد خود و منطقه خویش بجا بگذارند تا اگر در مدت غیبت آنها، کسانی به این منطقه آمدند، از وضع آنها آگاهی یابند. این انسانها پیام خود را به چه زبانی خواهند نوشت؟ آنها باید چگونه ای کاملاً واضح و روشن و خالی از هر گونه ابهام اطلاعات زیر را به انسانهای دیگری که خط و زبان آنها را نمی دانند، منتقل کنند :

ما اینجا بودیم و به اینجا باز خواهیم گشت.

در اینجا آب آشامیدنی وجود دارد.

مواظب حیوانات کوچکی که خطرناک و مرگ آور هستند، باشید.

ما به سمت شمال (جنوب - مغرب - مشرق) حرکت کردیم.

رهبری ما به عهده یک مهندس (کشیش - معمار - خلبان و ...) است.

مواظب باشید : در ۴۰ مایلی شمال غربی، یک قبیله از بومیان زندگی می کنند که به غریبه ها حمله ور می شوند.

ما همگی دارای اطلاعاتی راجع به دانش بشری قبل از وقوع فاجعه، هستیم.

در دره شمالی کوه مخروطی شکل، یک پزشک زندگی می کند.

تمشک های اینجا را نخورید. سمی هستند!

ماهی های موجود در کلیه برکه ها، قابل صید و استفاده هستند.

مناطق شمالی و غربی آلوده به اشعه رادیو اکتیوند!

کسانی که خود در شرایط سخت و خطرناک زندگی می کنند، می خواهند تجارب

خود را به دیگر انسانهایی که شاید محتاج به این تجارب باشند، هدیه کنند. این انسانها با هم

مشورت می کنند تا راهی پیدا کنند که از آن طریق بتوان به دیگران اساسیترین احتیاجات

و خواسته ها را تفهیم نمود. سوال مرکزی عبارت از این است که : با چه زبانی این همه

مسئله را به دیگران باید حالی کرد؟

تبتی ها حتی یک کلمه هم انگلیسی نمی دانند و مهندس ما هم از زبان روسی، سر در

نمی آورد و الفبای زبان روسی در نظر او نقاشیهای سورئالیستی را مجسم می کنند. چه

باید کرد؟

صنعت توریسم، میلیونها نفر را از سرتاسر جهان به کشورهای غریبه و ناآشنا

کشانیده است. مسابقات بین المللی ورزشی، اهالی ملیت های مختلف را به یکدیگر نزدیک

نموده است. آیا در این صورت عاقلانه نیست اگر تصور کنیم که در کلیه گروههایی که از

چنگال جنگ اتمی نجات پیدا کرده اند، انسانهای باهوش، متفکر و تحصیل کرده وجود

دارند؟ عربهای صحرا حتی یک کلمه از زبان ساکنین جزایر اقیانوس کبیر را هم نمی

توانند بفهمند. پس باید به چه زبانی سخن گفت؟ انگلیسی، روسی، چینی، آلمانی، فرانسوی؟

و یا به کدامیک از ۳۹۰۰ زبان دیگری که در جهان موجودند؟

در جهان - حتی برای انسان مدرن - تنها یک وسیله ارتباط ، قابل فهم و آنهم تصویر است.

تصویر : اسپرانتوی بشر پس از فاجعه

این واقعیتی است که هر روزه به اثبات می رسد. آن مرد هندی که به فرودگاه فرانکفورت می رسد، در شلوغی این فرودگاه بزرگ قادر است راه خود را بیابد، چون که تابلوهای متعددی از تصاویر، راه را به او نشان می دهند : در خروجی، باجه دریافت اثاثیه، گمرک، توالت، تلفن، تاکسی.

در شهر **بادن بادن** Baden Baden آلمان، یک استرالیایی که آلمانی بلد نیست، در یک نگاه به تابلوی تصاویر، می تواند دریابد که چشمه های آب معدنی در کجا هستند، تأثیر شهر کجاست، استخر در کجا قرار دارد، دکتر کجاست و چه نقاط دیدنی در شهر موجودند. در دیدارهای المپیک که ورزشکاران کشورهای مختلف در یک مکان جمع می شوند، اینگونه تابلوهای تصاویر به آنها تفهیم می کنند که باجه بانک در کجا قرار دارد و یا استادیوم دوچرخه سواری کجا واقع است و یا ارکستر در کجا آهنگهای سرگرم کننده می نوازد.

آری این همه اطلاعات را می توان بدون استفاده از زبان و خط منتقل نمود!

بوسیله پیکتوگرام Pictogram

پیکتوگرامهایی که امروزه مد روز شده اند، دهها هزار سال پیش اختراع گشته اند!

در عرض ۲۰ سال گذشته بیش از ۵۰۰ پیکتوگرام قابل درک و استفاده برای عموم تهیه و تنظیم گشته اند. این پیکتوگرامها حتی به بیسوادان نیز امکان می دهد که بدون احتیاج به کمک، از کشورهای بیگانه دیدار نمایند. در کتابچه راهنمای شهر "بادن بادن" تصویر بیش از ۱۰۰ پیکتوگرام به ثبت رسیده است که اکنون دیگر به وسایل کمکی و راهنماهای قابل اعتمادی برای میهمانان و خارجی هائی که به این شهر می آیند، تبدیل شده اند.

پیکتوگرام، آنچه را که "اسپرانتو" هرگز موفق به انجام آن نشد، عملی ساخته است :
درک و تفاهم متقابل اقوام گوناگون بدون استفاده از زبان.

پیکتوگرامها مطالب خیلی بیشتری از یک تابلوی عادی اطلاعات را بیان می کند. از تصاویر پیکتوگرام می توان جملات کامل و نسبتا طولانی را نتیجه گیری کرد، مثلا : تصویر یک انگور به معنای شراب است. معنای عکس یک مرد که در پشت سرش تصویر یک قصر رسم شده این است که "این مسیر به یک قصر ختم می شود". تصویر مردی که تفنگی در دست دارد بمعنای "در این منطقه شکار آزاد است" می باشد. مجموعه این سه پیکتوگرام یک دستورالعمل کامل برای میهمانان غریبه به حساب می آید : "اگر شما مایلید که یک لیوان شراب میل کنید، لطفا این مسیر را تا رسیدن به قصر ادامه دهید، بعلاوه شما (اگر پروانه شکار داشته باشید) می توانید در این منطقه به شکار بپردازید". ریاضی دانان می توانند تعداد ترکیبهای مختلفی را که می توان با ۵۰۰ پیکتوگرام موجود، ایجاد کرد، محاسبه کنند. تعداد این ترکیبها قطعا عددی بسیار بزرگ خواهد بود.

پیکتوگرام، زبان بین المللی عصر حاضر است!

مجددا به سراغ آن گروه از انسانهایی که از فاجعه جنگ اتمی نجات پیدا کرده اند، برویم. حتی اگر این انسانها، از قبل با پیکتوگرام آشنایی نداشته باشند، در چنین شرایطی اضطراری حتما موفق به کشف آن خواهند شد. هر انسان متفکری می داند که در چنین شرایطی استفاده از خط و زبان "خودی" برای یادداشت کردن اطلاعات، کاری عبث و بیهوده است. ساده ترین راه و نزدیکترین فکری که در چنین اوضاعی به فکر انسان می رسد، اختراع فوری تصاویر و اشکال ساده و قابل فهمی است که بروشنی مطلب مورد نظر را بیان می دارند. چنین تصاویری را می توان بر دیوارهای غارها با دیلم حفر و یا با وسیله مشابهی حکاکی نمود.

خرس سفید، این سرخپوست پیر، قادر به خواندن پیکتوگرامها است

۱۲ سال است که من در مسافرت دائمی بین قاره ها و کشورها هستم. من در این مسافرتها، و در مکانهای مختلف از جمله : در نزد سرخ پوستان قبیله هوپی Hopi در آمریکا در شهر فراموش شده سته سیتادس Setecidades در برزیل، در کشمیر و ترکیه، در آفریقای جنوبی و صحرا، در اروپای شمالی و جنوب فرانسه، در کالیفرنیا و شمال ایتالیا، در سواحل دریای جنوب و در فیلیپین، تصاویر حک شده بر دیوار غارها را

مشاهده کرده ام. در یکی از مسافرت هایم با "خرس سفید" White bear، یکی از روسای قبیله سرخ پوست "هوپی" آشنا شدم. او مرا به دره ای که در منطقه زندگانی قبیله اش قرار داشت راهنمایی نمود. دیوار غارهایی که در این دره وجود داشتند پر از "پیکتوگرامهای" گوناگون بود. من از خرس سفید سؤال کردم که آیا قادر به خواندن این علائم هست یا نه. او پاسخ داد که معنای تمام تصاویر را نمی داند ولی قادر به درک اکثریت آنها می باشد. من پرسیدم اسلاف تو برای چه کسی و برای چه منظوری این علائم را بجا گذاشته اند؟

سرخ پوست پیر توضیح داد که نیاکان وی در دورانهای گذشته از جنوب به سمت شمال مهاجرت می کردند. (و نه آنطور که محققین ادعا می کنند، از شمال به جنوب) و در طول این راهپیمایی طولانی، افراد قبیله اغلب دچار انشعاب شده و گروه بندی های جدیدی را بوجود می آوردند. علامتهای حفر شده در دیوارها برای انتقال اطلاعات و تجارب گروههای قدیمی به گروههای جدید و بی تجربه، بکار می رفته اند. سؤال بعدی من این بود که پس چرا این تصاویر نقاشی شده و حکاکی شده بر صخره ها متعلق به دورانهای متفاوتی هستند؟

خرس سفید پاسخ این سؤال مرا هم می دانست. گروههای سرخ پوستان مهاجر و اعقاب آنها، دائماً به این محل برمی گشتند تا کشفیات جدید خود و همچنین اخبار خوب و بد را بر صخره ها یادداشت کنند. به نظر می رسد که تصاویر و حکاکی های صخره ها برای سرخ پوستان آن زمان همان مفهوم و ارزشی را داشته اند که امروزه روزنامه های دیواری برای چینی ها دارند.

آیا تمام تمدنهای بشری دارای یک ریشه می باشند؟

اسواله.او.توبیش O.O.Tobisch بیش از ۶۰۰۰ نقاشی و حکاکی روی صخره ها را جمع آوری و آنها را با یکدیگر مقایسه نموده است. او نتایج این مقایسه خود را بر روی ۲۰ تابلوی بزرگ بطور فشرده جمع بندی نموده است. این تابلوها بخوبی نشان می دهند که تصاویر و نقاشی های روی سنگ اروپائی، آسیائی و آفریقایی در رابطه ای فشرده و مستقیم با یکدیگر قرار دارند. "توبیش" از تحلیل مقایسه ای خود چنین نتیجه گیری می کند

که کلیه فرهنگها و تمدنهای قدیم بگونه غیر قابل اجتنابی بر روی یکدیگر تاثیر گذاشته اند. وی حتی معتقد است که ریشه کلیه تصاویر و نقاشیهای روی صخره ها را در تحلیل نهائی باید در یک واحد مشترک جستجو نمود.

سرخ پوستان امروزه هم هنوز با پیکتوگرام سروکار دارند. آنها هنوز هم در هنرهای ملی خود از پیکتوگرامهای متفاوتی استفاده می کنند. در علائم تصویر شده در تصاویر شنی سرخ پوستان آمریکای شمالی از همین شیوه استفاده شده است و حتی در نقش قالی های سرخ پوستان آند نیز پیکتوگرام به چشم می خورد.

آیا واقعیت وجود میلیونها پیکتوگرام تصویر شده بر صخره ها در سرتاسر جهان را می توان با وقوع یک فاجعه جهانی توجیه نمود؟

آیا در زمان معاصر و در صورت وقوع یک فاجعه جهانی، تاریخ تکرار خواهد شد؟

آیا امروز یا فردا کسانی که از فاجعه جنگ جان سالم بدر می برند، تلاش خواهند کرد با استفاده از پیکتوگرام، راه خویش بسوی آینده را هموار ساخته و با سایر نجات یافتگان تماس برقرار کنند؟

آیا گذشته های دور به ما نزدیک شده و از ما پیشی خواهند گرفت؟

اگر بر سلاحهای فوق مدرن کنونی نامهای اساطیری گذاشته می شود، اگر ما یک سیستم ارتباط جمعی قابل استفاده بین المللی بدون بکار بردن زبان و خط را مجددا کشف می کنیم و اگر کشش بسوی گذشته های شناخته نشده تاریخ بشری، اجتناب ناپذیر و قابل لمس گشته است، آیا علت همه اینها را باید در گذشته ها و در تاریخ کهن جستجو کرد و یا دلیل و علت اینها در وجود خود ما نهفته است؟

آیا شعور ما مثل یک دوره تسلسلی و جاودانه است که خطوط تشکیل دهنده آن از گذشته بسوی آینده و از آینده بسوی گذشته امتداد می یابند؟ سرآغاز این دوره تسلسل در کجاست علت وجودی و نیروی محرکه آن کدامست؟

زومرفلد بر علیه انیشتین

آیا اصولاً طرح سؤال مربوط به سرآغاز این دوره تسلسل درست است؟
آرنولد زومرفلد (۱۹۵۱ - ۱۸۶۸) دانشمند معروف علوم طبیعی دارای مقامی شامخ در میان دانشمندان معاصر است و سه نفر از شاگردان وی یعنی: ورنر هایزنبرگ Heisenberg در سال ۱۹۳۲، پتروس دویی P.Debye در سال ۱۹۳۶ و ولفگانگ پاولی W.Pauli در سال ۱۹۴۵ به دریافت جایزه نوبل مفتخر شدند. شاگرد دیگر وی هانس آلبرت بته H.A.Bethe یکی از مشهورترین دانشمندان فیزیک اتمی بوده و در مرکز تحقیقات اتمی **لوس آلاموس** Los Alamos، رئیس قسمت فیزیک تئوریک می باشد.

زومرفلد این معلم دانشمندان مشهور، خود دانشمندی بسیار آرام و بی سروصدا بود. هرچند که اکثریت قوانین مربوط به تعداد، طول موج و شدت نور طیف های اسپکتروسکپی را کشف نمود. اثر اصلی او بنام "ساختمان اتم و طیف های اسپکتروسکپی" برای دهها سال متمادی کتاب اصلی درس فیزیک اتمی در دانشگاههای سراسر جهان بود. اما یکی از کشفیات زومرفلد از زمان خود بیش از حد معمول جلوتر بود و علاوه بر این، از بد حادثه، او این کشف خود را تنها کمی قبل از آنکه انیشتین تئوری نسبیت خود را - که بمثابة یک حادثه بزرگ، علوم طبیعی را بکلی زیر و رو کرد - عرضه داشت، مطرح نموده بود.

زومرفلد این تئوری را مطرح ساخت که ذراتی وجود دارند که حرکت آنها سریعتر از سرعت نور بوده و دارای این خاصیت ویژه هستند که هر چه انرژی آنها کمتر شود، دارای سرعت بیشتری می گردند.

تئوری انیشتین در تضاد با این فرضیه متهورانه "زومرفلد" می باشد. زیرا که بر اساس تئوری انیشتین، کلیه ذرات در مرز رسیدن به سرعت نور، دارای جرم بی نهایت هستند.

سریعتر از نور؟

تئوریهای متهورانه و اثبات نشده، همین که یکبار در سطح بین المللی مطرح شدند، به این زودی کشش خود را از دست نداده و مدتها همچنان جالب توجه باقی می مانند. از

زمانیکه زومرفلد در آغاز قرن جاری تئوری خود را مطرح ساخت، تاکنون نسلهای متعددی از دانشمندان علم فیزیک به مطالعه و تحقیق درباره این ذرات سریع تر از نور پرداخته اند. ولی تنها در سال ۱۹۶۷ بود که بالاخره **جرالد فینبرگ** G.Feinberg پروفیسور فیزیک تئوریک در دانشگاه آمریکایی کلمبیا، توانست با رساله ای درباره ذراتی که حرکتشان سریعتر از حرکت نور است، باب بحث مجدد در این مورد را باز کند. "فینبرگ" برای این ذرات اسمی هم انتخاب کرد و آنها را **تاخیون** Tachionen نامید که از لغت یونانی **تاخیس** Tachys بمعنای سریع مشتق گشته است.

بار دیگر صدای دانشمندان فیزیک برخاست که بر اساس تئوری انیشتین، هیچ چیزی سریعتر از نور نمی تواند وجود داشته باشد. اما چند تن از دانشمندان فیزیک هسته ای این ایده جالب را تعقیب نموده و اکنون به این نتیجه رسیده اند که چنین ذرات سریعتر از نور باید وجود داشته باشند.

آیا این ایده متهورانه جدید، قابل تطبیق بر تئوری جهان شمول انیشتین می باشد؟ بر اساس تئوری نسبیت انیشتین، جسمی که در یک سیستم اینرسیال Inertial (یعنی سیستمی که در آن شتاب و نیروهای تولید شده در اثر شتاب وجود نداشته باشند) دارای سرعتی کمتر از سرعت نور باشد، در یک سیستم "اینرسیال" دیگر نیز قادر به داشتن سرعتی برابر یا بیشتر از سرعت نور نخواهد بود. یعنی اگر جرم ذرات در مرز رسیدن به سرعت نور، برابر با بی نهایت گردند، این ذرات قادر نخواهند بود که به مرز سرعت نور که به آن اصطلاحاً "حد آخر" می گویند، رسیده و یا از آن تجاوز نمایند.

سرعتی برابر با ۹۹/۴ درصد سرعت نور

آیا چنین چیزی واقعیت دارد؟ نور، خود به هنگام ایجاد شدن و از میان رفتن، مثل ذرات متشکله خود یعنی **فوتون** ها Photon و **نویتریون** ها Neutrinos عمل می نماید که با سرعت نور حرکت می کنند و هرگز سرعتی کمتر از این ندارند. هر **سینکروترون** Synchrotron بزرگ (دستگاهی که به ذرات اتمی شتاب می دهد و در تحقیقات علمی مورد استفاده است) از جمله در CERN در حومه ژنو – می تواند ذرات اتمی را تا ۹۹/۴ درصد سرعت نور، شتاب دهد بدون آنکه جرم آنها به بی نهایت برسند.

نیروی محرکه فوتون ها و نویترینوها چیست؟ راز آنان کدام است؟

انرژی این ذرات، انرژی سینتیک یا انرژی حرکتی خالص است و ذره ای انرژی پتانسیل ندارند. اگر این ذرات را از حرکت بازداریم، بکلی ناپدید می گردند.

دیتمار کیرش D.Kirch ذرات اتمی را به سه گروه عمومی تقسیم می کند :

۱ – ذراتی مانند نوکلئون ها Nucleon و الکترون ها Electron که سرعتی کمتر از سرعت نور دارند.

۲ – ذراتی مانند فوتون ها و نویتزینوها که با سرعت نور حرکت می کنند.

۳ – تاخیر ها که سرعتی بیشتر از سرعت نور دارند.

ایده های جنون آمیز – امکانات واقعی

تا اینجا کار، "تاخیر" ها تنها در یک سیستم اینرسیال وجود خارجی دارند که دست یابی به آن هنوز برای ما غیر ممکن است، بنابراین تضادی هم با تئوری انیشتین نمی تواند بوجود آید. همانطور که سرعت ذرات گروه اول همیشه کمتر از سرعت نور بوده و با اضافه کردن هر مقدار انرژی هم هرگز نمی توان آنها را به سرعت نور رسانید، تاخیر های گروه سوم نیز بنوبه خود همواره سرعتی بیشتر از سرعت نور داشته و نمی توان سرعت آنها را کم کرده و به سرعت نور رسانید.

تاخیر ها در یک سیستم "اینرسیال" دیگری، وجود خارجی داشته و رفتاری کاملاً متضاد با رفتار دیگر ذرات اتمی در سیستم اینرسیالی که ما می شناسیم و در آن زندگی می کنیم، دارند.

چرخ و فلک آینده و گذشته ما بر این پاشنه می چرخد!

"شرح وقوع یک حادثه هنگامی کامل است که هم مکانی از فضا که حادثه در آنجا اتفاق افتاده و هم زمانی که حادثه روی داده است، روشن باشند. بنابراین، یک رویداد، یک واقعیت چهار بعدی است. زمان وقوع یک رویداد در رابطه با محور مختصاتی است که موقعیت این رویداد را در فضا معین می نماید. از آنجا که در صورت تغییر یافتن سیستم نسبی، اندازه گیری زمان و مکان نیز تغییر می یابند، بنابراین یک سیستم چهار بعدی زمان و مکان را مطرح می سازیم. اگر از موضع بعضی سیستم های متحرک، "تاخیر" ها را نظاره کنیم، آنها می توانند در زمان به عقب برگردند."

دیتمار کیرش Kirch "تاخیر" ها – ذرات سریع تر از نور

چه ویژگی های گیج کننده ای! در حالی که در سیستم ما همه چیز در حال حرکت از گذشته بسوی آینده است، تاخیرها می توانند از آینده بسوی گذشته حرکت نمایند.

آیا می توان این پدیده را بصورت قابل فهمی توجیه نمود؟

یک دستگاه فلاش را در نظر بگیریم که به یک گیرنده که می تواند حرکت تاخیرها را ضبط نماید، وصل شده است. دستگاه فلاش چنان تنظیم شده که بمحض آنکه دستگاه گیرنده، حرکت یک تاخیر را ضبط نماید، روشن می شود. اکنون فرض کنیم که یک قمر مصنوعی درست سر ساعت ۲۴، یعنی نیمه شب یک تاخیر تولید و مخابره کند، حال چه اتفاقی خواهد افتاد.

هنوز ساعت ۲۴ فرا نرسیده ولی دستگاه فلاش قبل از آنکه اصولاً قمر مصنوعی تاخیر را مخابره کرده باشد، روشن می شود. چگونه امکان دارد که این دستگاه فلاش که دقیقاً روی حرکت تاخیر تنظیم گشته است، قبل از مخابره آن، عمل نماید؟

زمان چیست؟

زمان در سیستم "اینرسیال" تاخیرها، با "زمان" در سیستمی که ما در آن زندگی می کنیم، فرق می کند. ما اگر از موضع خود به تاخیرها نظاره کنیم، آنها با سرعتی مافوق سرعت نور، در حال حرکت بعقب می باشند. قانون رابطه علت و معلول (بر اساس این قانون هرگونه معلول یا عکس العملی بوسیله علت یا عملی ایجاد می گردد) که در سیستم ما جهان شمول و معتبر است، به محض آنکه از سیستم خود خارج شده و وارد سیستم چهار بعدی زمان و مکان ذراتی که دارای مافوق سرعت نور هستند، گردیم اعتبار خود را از دست می دهد.

اما اگر ما خود در سیستم تاخیرها قرار بگیریم، تضادی که ظاهراً موجود است، از میان خواهد رفت: در این صورت کلیه قوانین فیزیکی، مجدداً اعتبار خود را باز خواهند یافت. اما در سیستم ما، تنها فکر "منطقی"، گذار از گذشته به آینده است. در تصور ما امکان اینکه ابتدا معلول و سپس علت یک پدیده متولد شوند، نمی گنجد. اگر در جهان تاخیرها هم موجودات متفکر هوشمندی زندگی کنند، برای آنها هم غیر قابل تصور است که چرا باید پس از هر "گذشته" حتماً "آینده ای" وجود داشته باشد. این، برای فکر و

منطق آنها امری بسیار عادی و منطقی خواهد بود که گذشته از آینده مشتق می گردد و نه بالعکس. آنچه که ما در سیستم خود گذشته های دور می نامیم، در جهان تاخיוنها، "آینده دور" نامیده می شود. "زمان" بکلی وارونه گشته است! در این جهان عجیب، زمان درست برعکس آنچه ما فکر می کنیم، معنا می دهد.

زمان تا زمان فرق می کند!

در اینجا این سؤال مطرح است که اصولاً زمان چیست؟ گذشته کدام است؟ آینده چیست؟ در چارچوب شعور بشری، زمان عبارت از سپری شدن زمان حالی است که به گذشته می پیوندد.

این تعریف ساده، از هنگامی که به اثبات رسیده، که هر سیستم اینرسیال، زمان مخصوص به خود را دارا می باشد، دیگر معتبر نیست. حتی اگر ما برای سنجش زمان، ساعتهای مشابهی را انتخاب کنیم، باز هم در سیستمهای مختلف، زمانها متفاوتند. در این مورد کلیه دانشمندان متفق القولند که زمان تنها در رابطه با یک سیستم تعریف شده و ثابت، قابل تعریف است و از آنجا که در طبیعت هیچ سیستم ثابت و تعریف شده ای که بر سایر سیستمها رجحان داشته باشد، وجود ندارد، بنابراین اصولاً نمی توان از "زمان" بصورت عام کلمه سخن گفت.

ما باید فکر خود را نوسازی کنیم. اگر امکان وقوع یک واقعه، قبل از آنکه علتی این معلول را ایجاد کرده باشد، وجود دارد، پس دیگر انسان چه چیز را باور کند و چه قانونی را بپذیرد؟

مغز انسان بوسیله پروسه های الکترو شیمیایی کار می کند. مغز انسان واقعیاتی بنام روان و شعور را بوجود می آورد که نه چگونگی عملکرد آنها برای ما مشخص می باشند و نه وجود آنها را می توان با وسایل فیزیکی اندازه گرفت و یا اثبات نمود. در آزمایشات تله پاتی با وضوح تمام اثبات شده است که شعور بشری هم قادر به مخابره امواج و هم قادر به دریافت امواج می باشد. شعور همچنین قادر به پیش گوئی هم می باشد. در علم پارا پسیکولوژی Para psychology (بخشی از علم روانشناسی است که پدیده های روانی را که در تطابق با زندگی و عکس العمل عادی روان بشر نیستند، مورد تحقیق و درمان قرار می دهد) این توانایی مغز را Para Cognition می نامند. چنین بنظر می رسد که روان و شعور لایتنهای می باشند و گوئی نوعی انرژی ناشناس

در مغز بشری لانه کرده و در گوش ما گوشه‌هایی از آنچه در آینده روی خواهند داد را زمزمه می‌کند. در اینجا منظور من آن پیش‌بینی‌هایی که هر کسی می‌تواند بکند و معمولاً از نگرانی‌ها و امیدهای بشری سرچشمه گرفته و ترکیبی از عقل و امید و ترس هستند، نمی‌باشد. منظور من آن سری پیش‌گوئی‌های واقعی است که علم پارا پسیکولوژی آنها را مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد.

در مغز ما چه می‌گذرد؟ آیا می‌توان وجود ذرات فوق العاده کوچک اتمی حاوی اطلاعات که متعلق به یک بُعد دیگر و متعلق به یک سیستم اینرسیال دیگر هستند را متصور شد که به شعور ما اطلاعات مربوط به آینده را می‌رسانند؟ آیا وقایعی که در گذشته‌های بسیار دور اتفاق افتاده‌اند، در آینده‌های دور یکبار بوقوع پیوسته‌اند؟ آیا فکر ما مانند یک کانال دو طرفه است که از یک سوی آن اطلاعات مربوط به گذشته و از سوی دیگر، اطلاعات مربوط به آینده، وارد شده و در هم می‌آمیزند؟ آیا این صرفاً یک اتفاق تصادفی است که ما امروزه دستاوردهای مدرن تکنیکی خود را با اسامی کهن اساطیری، تزئین می‌نمائیم؟ آیا این کار ما نوعی اجبار ناخود آگاهانه نیست؟

اگر دستبرد و ایجاد تغییر در حرکت زمان چه در آینده و چه در گذشته امکان پذیر می‌باشد، پس تاثیر بلاواسطه زمان چگونه خواهد بود؟ شاید این مثال ناهنجاری باشد ولی آیا امکان دارد که انسان با یک ماشین زمان مفروض، به گذشته‌ها برگشته و وقوع رویدادی را که در زمان حال اتفاق افتاده است، غیرممکن سازد؟ آیا ممکن است که کسی با این ماشین زمان به امپراطوری (امپراتور) قدیم روم برگشته و ژولیوس سزار را از قتل قریب الوقوع وی در مجلس سنای روم مطلع سازد؟ آیا در این صورت، سزار علیرغم هشدار ذکر شده به جلسه سنا خواهد رفت تا همانطور که واقعا اتفاق افتاده است، بقتل رسد یا اینکه از رفتن به مجلس خود داری کرده و به تاریخ، مسیری کاملاً متفاوت خواهد داد؟ آیا از آینده‌های دور می‌توان وقایع گذشته‌های دور را تحت تاثیر قرار داد و در آنها تغییر ایجاد نمود؟ آیا نوادگان ما در سال ۱۰ هزار بعد از میلاد بر اینگونه دستبرد در زمان، تسلط خواهند داشت؟ آیا تاریخ غیر قابل تغییر است، زیرا که یک بار آنها در آینده "تصحیح" نموده‌اند و اکنون دیگر بدلائل مجهولی، آنطور که هست - و نه طور دیگر - باید ادامه یابد؟

اگر علم فضاوردی تا ۵۰ سال دیگر موفق شود مسافرتهاى فضائی با سرعتی نزدیک به سرعت نور را میسر سازد - و این کاملاً امکان پذیر است، بشرط آنکه طایفه بدبینان و ناامیدان

با افکار کوتاه نظرانه خود موفق به داغان (متلاشی) نمودن آینده بشری نشوند - آیا اینگونه مسافرتها، رویدادی جدید برای بشر خواهد بود یا تنها تکرار آنچه خواهد بود که نیاکان ما قبلا انجام داده بودند؟ آیا من با ذکر این جمله که نیاکان ما قبلا به مسافرتهاى فضائى دست زده بودند برخلاف و متضاد با نظریه همیشگی و اعتقاد قدیمی خود سخن نمی گویم؟ زیرا که من همواره گفته ام موجودات آسمانی بیدار انسانهای اولیه آمده بودند، در حالیکه اکنون از مسافرتهاى فضائى انسان در قرون دور سخن به میان می آورم.

اما به عقیده من، در سخنانم تضادی وجود ندارد. اجازه می خواهم با طرح یک مدل فکری، این تضاد ظاهری را از میان بردارم :

فرض کنیم که ۵۰ هزار سال پیش بر روی کره زمین یک تمدن رشد یافته با تکنیک و دانش بسیار پیشرفته وجود داشته است. علاوه بر این، فرض کنیم که این نیاکان متمدن و دانشمند ما سفینه های فضائی که دارای سرعتی فوق العاده زیاد بودند، به سیستم های خورشیدی بسیار دور ارسال کرده اند. فضانوردان، در اثناء (در طی) این مسافرتها بی شک تابع قانون تغییر زمان بوده اند. از آنجا که تفاوت زمان برای سرشینان سفینه ها و ساکنان کره زمین، بستگی به سرعت سفینه ها دارد، می توان تصور کرد که در حالیکه در کره زمین ۴۰ هزار سال از پرتاب سفینه ها به فضا گذشته است، فضانوردان ساکن در سفینه ها، فقط ۱۰ سال پیرتر شده اند.

حال در داستان تخیلی خود، فرض کنیم که در این ۴۰ هزار سالی که بین سال ۵۰ هزار قبل از میلاد و سال ۱۰ هزار قبل از میلاد بر کره ارض گذشته است، تمدن موجود در کره زمین بکلی نابود شده باشد.

حال این نابودی می تواند بعلت جنگهای وحشتناک، به علت بلایای طبیعی، به علت انفجار دو قطب شمال و جنوب و سیل بنیان کنی که بدنبال این انفجار ایجاد می شود و یا بعلت یک رویداد کیهانی از قبیل ورود میکروبهای ناشناس کیهانی به جو زمین، بوده باشد.

کسانی که از این فاجعه جان سالم بدر بردند، مجبور بودند که دوباره همه چیز را از صفر آغاز کنند. حتی نسلها پس از وقوع این فاجعه هنوز هم انسانها غارنشین هستند. آنها قادر به نوشتن، ایجاد آتش، درست کردن ابزار کار و ایجاد کمونهای مشترک هستند ... ولی تاریخ گذشته پر عظمت خود را تنها از طریق روایات و قصه های اجداد خویش می شناسند.

در این دوران که بشر همه چیز را از نو آغاز کرده است، ناگهان سرنشینان سفینه های فضائی، که ۵۰ هزار سال قبل از میلاد مسیح به فضا پرتاب شده بودند، سر می رسند، این سرنشینان فقط ده سال پیرتر شده اند.

فضانوردان در این حالت چه خواهند کرد؟ مسلماً آنها تلاش خواهند نمود آنچه را هنوز قابل نجات است، نجات دهند. آنها بشکرانه دانش برتر خود، بر انسانهای نجات یافته از فاجعه، حکمرانی خواهند کرد و به علت اطلاعات وسیع خود از دوران گذشته، مجدداً قوانین و قواعد زندگی دسته جمعی را احیاء خواهند نمود.

بنابراین در این مدل فکری، کسانی که در قرنهای دور از فضا به دیدار نیاکان ما آمده بودند، اعقاب و نیاکان خود آنها می باشند. این انسانها که از فضا فرود آمده بودند، هرچند که متعلق به همان خانواده انسانهای ساکن بر کره زمین بودند، ولی "خدایانی" به حساب می آمدند که از فاصله های نجومی به زمین آمده و دارای توانائی های خارق العاده اند.

آیا مرا سخنگوی قرون گذشته یا پیام آور اعصار آینده بحساب خواهند آورد اگر ادعا کنم که در آینده ای نه چندان دور، در نقطه ای از جهان، به طور مخفیانه، یک کشتی فضائی عظیم برای پرواز به کیهان آماده خواهد شد که جای کافی برای مجموعه ای از زنان و مردان خواهد داشت؟ در یخچالهای این سفینه، کشت هایی از انواع باکتریها و میکروبها قرار خواهند داشت. در انبارهای آن تخم انواع گیاهان در کیسه های پلاستیکی بدون هوا در کنار هم چیده خواهند شد. در حوضچه های پر از اکسیژن این سفینه انواع ماهیها شنا خواهند نمود. در اطاقهای کار این کشتی فضائی، دائرة المعارف های گوناگونی که حاوی مجموعه دانش بشری هستند و میکرو فیلم هایی که بر روی آنها همه دانش تکنیکی و علمی بشر ضبط گشته اند، در قفسه های کتابخانه ها چیده شده اند و در کارگاه های آن ابزارهای ساده ای از قبیل بیل، کلنگ و چادر قرار دارند که می توانند به سرنشینان این سفینه حتی در دور افتاده ترین گوشه کیهان یاری رسانده و آنها را از خطر مرگ نجات دهند.

روزی فرا خواهد رسید که خلبانان و مسئولین این سفینه، لیست کامل ادوات و وسایل لازم و ضروری برای این مسافرت را چک کرده و سپس پرواز خویش به سوی آسمانها را آغاز نمایند.

و از آنجا که تاریخ تکرار می شود، شاید اسم فرمانده این کشتی "نوح" باشد ...

اطلاعیه

سالها پیش یکی از دوستانم به من یاد آوری نمود که در موزه انگلستان (بریتیش میوزیوم) تصاویری از ماشین های زره پوش دیده می شوند که یقینا در جنگهای ساکنان سومر و بابل بکار می رفته اند.

من در مسافرت بعدی خویش به لندن توانستم شخصا وجود تصاویر برجسته و بزرگی را که متعلق به دوران آسور و بابل بوده و ارابه های زره پوشمانندی را نشان می دادند، مشاهده کنم. بعقیده باستان شناسان این ارابه های زره پوش، ماشینهای جنگی هستند که بعلت شکل خاصشان "بزهای مهاجم" نامیده شده و در جنگ ها، برای درهم شکستن دیوار شهرها مورد استفاده قرار می گرفتند. شاید واقعا این طور باشد ولی این تفسیر، فرضیه ای اثبات نشده بیش نیست. با دیدن این "بزهای مهاجم" افکار متفاوتی به مغزم می رسند :

اینگونه بزهای مهاجم، بوسیله سربازان کنترل می گردند. آنها بتنهائی قادر به حرکت نیستند و بخصوص حتما قادر به پیمودن یک سربالائی نمی باشند. اگر قرار باشد تیمی که این ماشین را هدایت و کنترل می کند از گزند تیر و سنگ در امان بماند باید پاهای سربازانی که در پناه این زره پوش قرار گرفته اند معلوم باشند. این بزهای مهاجم بهرحال بوسیله چیزی باید بحرکت درآیند ... و چرخهای این زره پوشها هم قابل رویتند. سوال : این دستگاه با چه وسیله ای بحرکت در می آمده است؟

شاخک آهنی، یعنی وسیله ای که در قسمت جلوی "بز مهاجم" قرار گرفته، تنها در حالتی می تواند موثر واقع شود که با یک زاویه قائمه با دیوار یا دروازه ای که مورد حمله قرار گرفته است، برخورد کند. اگر این شاخک رو به بالا قرار گرفته باشد – آنطور که در عکسها بوضوح قابل رویت می باشد – هیچ کاری از آنها بر نمی آید و انرژی سینه تیک موجود در آنها، تاثیری بر دیوار یا دروازه مورد نظر نمی گذارد. شاخک رو به بالا، در برخورد با یک شیء سخت، خود "بز مهاجم" را خورد و تکه تکه کرده و یا حداقل آنرا مثل اسبی که بر روی پاهای خود بلند شود، به پشت بر می گرداند.

وجود یک شاخک دو قلو در جلوی "بز مهاجم" – آنطور که در یکی از عکس ها قابل رویت می باشد – کاری بسیار نابخردانه و غیر قابل توجیه است. اگر دو شاخک تیز

در آن واحد به دیوار برخورد کنند، تاثیر ویران کنندگی آنان به نصف تقلیل پیدا می کند، بخصوص اگر که هر دوی این شاخکها رو به بالا قرار گرفته باشند. و بالاخره سؤال آخر اینکه : چرا "بز مهاجم" احتیاج به یک برج دارد، مورد استفاده این برج چیست؟

این دو نمونه از "بزهای مهاجم" و نمونه های فراوان دیگری که مشاهده کرده ام، مرا به این فکر می اندازند که شاید این دستگاهها، ماشینهای تولید امواج صوتی هستند که قادرند بوسیله این امواج دیوارها و ساختمانها را تخریب نمایند. در کتاب **جوشوا Jisua** روایت شده است که در حمله به شهر **ژریکو Jericho** از چنین دستگاههایی استفاده شده بود :

همین که صدای شیپورها به هوا برخاست، دیوارها فرو ریختند و مردم – هر کس برای خود – به شهر هجوم آورده و به آن وارد شدند.

(جوشوا – فصل ششم – ۲۰)

نشانه های خدایان؟ یا علایمی برای خدایان

مردی در آتن. معابد و پرستشگاههای یونان در شبکه هندسی. چه کسی به این فکر افتاده بود؟ اقلیدوس یا افلاطون؟ ساختمانها بصورت تقسیم توافقی ساخته شده اند. تاسیسات بر روی محیط یک دایره ساخته شده اند. یک سیستم هندسی که ابعاد آن از یونان هم فراتر میرود. محققین روسی، در مناطق مختلف جهان، ساختمانهایی با نظم هندسی کشف می کنند. سیوکس ها چه می گویند؟ افسانه های مذهبی که در عصر حاضر ساخته شده اند. نزد قبیله بانتو Bantu در آفریقا. مسعودی از زیمبابوه خبر ندارد. اینها ساخته دست بشر نیستند. اندازه گیری و نقشه برداری از زیمبابوه. پرندگان عجیب زیمبابوه. آیا این ساختمانها بر اساس سیستم سیریوس Sirius بنا شده اند؟

چند سال پیش در آتن، هنگامیکه در یک مصاحبه مطبوعاتی مسئول پاسخ دادن به سئوالات روزنامه نگاران بودم، مردی با موهای خاکستری توجهم را به خود جلب نمود. این آقای محترم، هیچ سئوالی مطرح نمی نمود ولی با جدیت، پاسخ های مرا یادداشت می کرد. پس از ختم جلسه او پیش من آمده و مودبانه سئوال کرد که آیا من خبر دارم که کلیه معابد یونان و حتی آن سری از معابدی که در دوران اساطیری یونان ساخته شده اند، در تناسبی هندسی و دقیق نسبت به یکدیگر واقع شده اند؟

گویا من در این لحظه لبخند تمسخرآمیزی زده بودم، چون این مرد محترم بلافاصله با لحنی جدی اطمینان داد که سخنان وی واقعیت محض می باشند. من می دانم که بسیاری از شنوندگانم سعی می کنند با دادن اطلاعاتی که در تطابق با خط فکری من باشند، مرا خوشحال نموده و به خلق ایده های نو، ترغیب نمایند. پاسخ من به این آقای مو خاکستری این بود که نه، من هیچ اطلاعی از آنچه شما ادعا می کنید نداشته و چنین چیزی را غیر ممکن می دانم، زیرا که تصور نمی کنم یونانی های ۲۵ قرن پیش، اطلاعاتی در زمینه نقشه برداری داشته و توانسته باشند معابد خود را در یک مجموعه هندسی بنا نهند. بعلاوه

این معابد اغلب صدها کیلومتر از یکدیگر فاصله داشته و گاه سلسله کوههایی بین آنها قرار گرفته اند که دید انسان را مسدود ساخته و امکان اینکه بتوان یک ساختمان را در تناسب با محل ساختمان دیگر بنا نمود، از میان می برند. و بعلاوه شما می دانید که حتی در جزایر کوچک مجاور نیز معابدی وجود دارند که از شبه جزیره یونان با چشم غیر مسلح قابل تشخیص نیستند و سپس سخنان خود را چنین جمع بندی نمودم که : من هیچ دلیلی نمی بینم که چرا باید سازندگان این بناها، معابد و پرستشگاههای خود را در یک تناسب دقیق هندسی نسبت به یکدیگر ساخته باشند.

این مرد محترم، شانه های خود را به علامت عذرخواهی بالا انداخته و از اطاق بیرون رفت. من با سخنان بد بینانه خود او را ناراحت کرده بودم ... من این داستان را خیلی زود بدست فراموشی سپردم. اما بعد از اینکه دو رساله قابل اعتماد و علمی در تائید آنچه آن مرد یونانی گفته بود، بدست من رسیدند، قیافه وی بار دیگر در نظرم مجسم گردید. یکی از این رساله ها نوشته دکتر **تنوفانیس م. مانیاس** Theophanis M. Manias افسر ارشد نیروی هوایی یونان و دیگری متعلق به پروفسور **فریتز روگوسکی** Fritz Rogowsky استاد دانشگاه **برانشواایگ** در آلمان غربی بود. هر دوی این نویسندگان اثبات کرده اند که کلیه اماکن مقدسه یونان از قبیل معابدی که در آنها پیشگویی و تعبیر خواب می شد و همچنین کلیه معابد مذهبی، بر اساس یک نقشه مثالی جامع هندسی بنا شده اند. پس از مطالعه این دو رساله، به یاد گفتگوی خود در آتن افتادم. خیلی مایل بودم که بخاطر برخورد ناراحت کننده ام از آن آقای محترم معذرت بخواهم، ولی متاسفانه او را نمی شناسم. امیدوارم که او با خواندن ترجمه یونانی این کتاب، از اینکه من متوجه اشتباه خود شده ام، مطلع گردد.

آیا اقلیدس به این فکر افتاده بود؟

ساختن بناهای مذهبی بر اساس اصول هندسی، بخودی خود یک معجزه نیست. زیرا که یکی از بزرگترین ریاضی دانان تمام اعصار، یعنی **اقلیدس** در یونان قدیم زندگی می کرده است. اقلیدس در اواخر قرن چهارم قبل از میلاد میزیست و در دانشگاه افلاطون که در اسکندریه قرار داشت بتدریس مشغول بود. اقلیدس در ۱۵ جلد آثار خویش، طیف کامل

ریاضیات و علی الخصوص هندسه را مورد بررسی قرار داد. آیا ایده ساختن معابد یونان بر اساس اصول هندسی را اقلیدس مطرح کرده بود؟

افلاطون چه می کرد و چه می دانست؟

اقلیدس در عصر افلاطون فیلسوف که بکار سیاست نیز می پرداخت، زندگی می کرد. افلاطون در مگارا Megara در جلسه درس اقلیدس شرکت کرده و به سخنان او گوش فرا می داد. آیا افکار اقلیدس، افلاطون را تحت تاثیر قرار داده بود؟ آیا افلاطون که بمثابة یک سیاستمدار برجسته جزء هیئت تصمیم گیرنده درباره ساختن معابد بود، بهنگام تصمیم گیری از ایده های اقلیدس استفاده می کرد؟ آیا معماران از این طریق دستور ساختن معابد بر اساس یک نقشه مثلثی شکل را دریافت می نمودند؟

این نظریه که بسیار منطقی هم جلوه می کند، اشتباه انگیز است، چه بسیاری از معابد یونان مدتها قبل از دوره اقلیدس ساخته شده بودند.

با این وجود، افلاطون حتما از وجود شبکه هندسی اسرارآمیز ساختمانهای یونان قدیم مطلع بوده است، چه او در فصل ۷ و ۸ کتاب خویش تیمائیوس Timaeus بسیاری از مناسبات و روابط هندسی را ذکر کرده است. افلاطون این استاد بلامنازع مباحثات منطقی، برای هندسه ارزش فوق العاده ای قائل بود. هنوز هم در دیباچه بسیاری از کتب درسی هندسه، این جمله مشهور افلاطون ذکر شده است که :

"با کسانی که هندسه را قبول ندارند مشورت نکنید. هندسه، دانش و وجود جاودانه

است."

البته این امکان کاملا وجود دارد که اقلیدس، مشاهدات خود را درباره معماهای هندسی ساختمانهای معابدی که قبل از آنها ایجاد شده بودند را برای افلاطون بازگو کرده باشد. اما در این صورت حتما اقلیدس از دانش هندسی بسیار قدیمی که یونانیان کهن در ساختمان معابد و بناهای مذهبی بکار برده بودند، اطلاع کامل داشته است. دکتر "مانیاس" نیز این نظریه را تأیید کرده و می نویسد :

"تمام هندسه اقلیدسی مجموعه ای است از قوانین بسیار قدیمی مذهبی، علمی یونان."

تقسیم توافقی در ساختمان معابد

حتما هر کسی می داند که "تقسیم توافقی" چیست. حتی اقلیدس هم در این باره مطالبی نوشته است. قبل از آنکه من مثالهای شگفت آوری از رابطه میان ساختمانهای مذهبی یونان که بر اساس تقسیم توافقی بنا شده اند مطرح سازم، تعریف علمی تقسیم توافقی را همانطور که در کتاب هندسه دخترم نوشته شده، در اینجا می آورم :

اگر خط AB را بوسیله نقطه E آنچنان به دو بخش تقسیم نمائیم که نسبت AB به AE مثل نسبت AE به EB باشد، می گوئیم خط AB بصورت "تقسیم توافقی" به دو بخش تقسیم شده است.

$$AB/AE = AE/EB \quad A \quad E \quad B \\ :-----:-----:$$

هرگاه خطی را که بصورت تقسیم توافقی تقسیم گشته است، به اندازه بخش بزرگتر آن AE ادامه دهیم، خط جدید AC که بدین وسیله بدست می آید، بوسیله نقطه پایانی خط اول یعنی نقطه B، به صورت تقسیم توافقی تقسیم گشته است. این کار را می توان بصورت دلخواه تکرار نمود.

$$AC/AB = AB/BC \quad A \quad E \quad B \quad C \\ :-----:-----:-----:$$

حال به چند مثال توجه کنید :

فاصله دو معبد دلفی Delphi و اپی داوروس Epidaurus برابر است با ۶۲٪ (۰.۶۱۸۰۳۳۹۸۸۷۴۹۸۹۵) یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "اپی داوروس" و دلوس Delos .

فاصله میان المپیا Olympia و کالکیس Chalkis برابر است با ۶۲٪ یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله بین "المپیا" و "دلوس"

فاصله میان "دلفی" و ته بن Theben برابر است با ۶۲٪ یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله بین "دلفی" و آتن Athen

فاصله میان اسپارتا Sparta و "المپیا" برابر است با ۶۲٪ . یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "اسپارتا" و "آتن".

فاصله بین "اپی داوروس" و "اسپارتا" برابر است با ۶۲٪ . یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "اپی داوروس" و "المپیا".

فاصله بین "دلوس" و **الویزیس** Eleusis برابر است با ۶۲٪ . یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "دلوس" و "دلفی".

فاصله بین **کنوسوس** Knossos و "دلوس" برابر است با ۶۲٪ . یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "کنوسوس" و "کالکیس".

فاصله بین "دلفی" و **دودونی** Dodoni برابر است با ۶۲٪ . یعنی قسمت بزرگتر تقسیم توافقی فاصله میان "دلفی" و "آتن".

معابد یونان بر روی محیط دایره

علاوه بر قرار گرفتن معابد و پرستشگاهها بر اساس تقسیم توافقی، در ساختمان مکانهای مقدس یونان، اسرار دیگری هم نهفته است :

اگر یکی از مکانهای مقدس یونان را به عنوان مرکز انتخاب نموده و نوک پرگار را در آنجا قرار داده و چنان دایره ای رسم نمائیم که از یکی دیگر از معابد مقدس بگذرد، در این صورت محیط این دایره از یک معبد ثالث – و در بسیاری از موارد حتی از دو معبد دیگر – عبور خواهد کرد.

چند مثال :

اگر مرکز دایره را "کنوسوس" انتخاب کنیم، "اسپارتا" و "اپی داوروس" بر روی محیط دایره قرار می گیرند.

اگر **تاروس** Taros را به عنوان مرکز دایره انتخاب کنیم، "کنوسوس" و "کالکیس" بر روی محیط دایره قرار می گیرند.

اگر "دلوس" را مرکز دایره قرار دهیم، "ته بن" و **ازمیر** Esmir بر روی محیط دایره قرار می گیرند.

دلفی، المپیا و آتن دارای فاصله مساوی نسبت به **آرگوس** Argos هستند.

اسپارتا، الویزیس و معبد غیب گویان در **تروفونیون** Trofonion بر روی دایره ای قرار دارند که مرکز آن **موکینه** Mykene است.

علاوه بر این، دکتر مایناس کشف نموده است که اگر معابد یونان را بصورت نقطه فرض کنیم، هر یک از این نقطه ها بر روی خط مستقیمی واقع است که از دو معبد دیگر نیز می گذرد.

آنچه در این میان بسیار عجیب و غیر قابل تصور است، این است که به کار بردن این تناسبات هندسی در ساختمان معابد، اکثرا مربوط به دوران قبل از **فیثاغورث** (حدود ۵۷۰ قبل از میلاد) و اقلیدوس این دو ریاضی دان نابغه یونانی بوده و بنابراین به دوران عهد حجر یونان و دوره اساطیری آن بر می گردند. مایناس که افسر نیروی هوایی است، خود، این واقعیت را به چشم دیده است : اگر از این ارتفاع زیاد به ترتیب ساختمان معابد و پرستشگاهها را نظاره کنیم، دوایر عظیم، پنج ضلعی های منظم، ستاره های منظم فیثاغورثی، هرمها و حتی اشکال هندسی که به اساطیر یونان مربوط می شوند، به چشم می خورند.

مثال :

در افسانه های اساطیری آمده است که **آپولو** Apollo خود را به هیبت یک دلفین درآورده و به کاهنان جزیره **کرتا** Kreta، محلی که "دلفی" نام دارد را نشان داد. حال اگر کلیه معابد و پرستشگاههایی که بین "کرتا" و "دلفی" وجود دارند را بوسیله خطوطی به هم وصل کنیم، تصویر یک دلفین که بیش از ۵۰۰ کیلومتر طول دارد، پدیدار می شود.

اینها همه واقعیاتی و هم انگیز و گنج کننده اند. قوانین بی شمار هندسی و نظمی که بر این تناسب های هندسی حکمفرمائی می کنند، امکان تصادف و اتفاق را بکلی از میان برده است. پس این دقت عجیب و بی نظیر ریاضی را چگونه می توان توجیه نمود؟ و چگونه می توان این همه دقت و نظم هندسی را با دانشی که در فراخور انسانهای اولیه بوده است، در تطابق دانست؟

این انسانهای اولیه از کجا می دانستند که در چه محلی باید معابد خود را برپا کنند؟ از آنجا که این نظم هندسی فقط از ارتفاع بسیار زیاد قابل رویت می باشد، باید این سؤال را مطرح نمود که شاید "کسی" آنها را راهنمایی نموده و شاید کسی یک شبکه از نقاط هندسی را در سرتاسر یونان تعیین نموده و محل آنها را بر روی زمین علامت گذاری کرده و به مردم ساکنان یونان دستور داده که : در این محل باید یک معبد بسازید!

روابطی که در روایات چند هزار ساله مطرح شده اند

شاید هم – آنطور که پروفیسور "روگوسکی" عقیده دارد – یونانیان قدیم این بناها را یک به یک و قطعه به قطعه ایجاد نموده و در تناسب با یکدیگر قرار داده اند و این خرده کاریها بوده که در پایان کار این شبکه عظیم هندسی را ایجاد نموده است. اما اگر واقعا این طور بوده است، پس چرا افلاطون در کتاب خود "تیمائوس" موکدا این مسئله را متذکر می شود که این تناسبات هندسی از روایات چندین هزار ساله، نظریات و عقاید مقدس قدیمی نشأت گرفته اند. و هنگامیکه افلاطون در ۴۰۰ سال قبل از میلاد، "از چند هزار سال قبل" سخن می گوید، زمان مورد نظر درست همزمان با ظهور "خدایان" می باشد.

در برابر چنین معماهایی، سئوالات متعددی مطرح می گردد. اگر فرض کنیم که معابد و پرستشگاهها، قبل از دوره اقلیدس ساخته شده اند و با وجود این در چارچوب قوانین هندسی می گنجند، این سؤال مطرح می شود که چرا چنین ساختمانهایی ساخته شده اند؟ و باید تحقیق نمود که علت چنین برنامه ریزی عجیبی چه بوده است؟ و بعلاوه باید به این سؤال پاسخ داد که بشرهای آن دوران، چنین دانش ریاضی پیشرفته ای را از کجا و چگونه بدست آورده اند؟ و بالاخره به این سؤال هم باید پاسخ داد که اگر اقوام یونانی خود قادر به پیدا نمودن چنین محلّهای مناسبی برای ساختمان نبوده اند، چه کسی آنان را راهنمایی نموده است؟ این سلسله سئوالات، انسان را به بن بست می کشاند.

ولی داستان از این هم گیج کننده تر می شود.

این نظم هندسی محدود به یونان نمی شود ...

دکتر مایناس ضمن تحقیقات خود، با کمال تعجب متوجه شد که سیستم هندسی ساختمانهای مذهبی اقوام کهن به یونان محدود نمی شوند: معابد مقدس، امکنه مقدس در لبنان (بعلبک)، در اسکندریه و حتی اهرام ثلاثه مصر نیز در این شبکه جای می گیرند.

این شبکه، سرتاسر جهان را فرا میگیرد ...

سه محقق روسی به نامهای گنچاروف Gontscharow، ماکاروف Makarow و موروزوف Morosow، نقشه ای از جهان را درست کرده اند که بر روی آن کلیه مراکز فرهنگی جهان علامت گذاری گشته اند. وقتیکه "نیکولای گنچاروف" نقشه کامل شده را در برابر خود قرار داد، چنین احساس نمود که مشغول تماشای یک توپ فوتبال است. علامت گذاری مهم ترین مراکز تمدن و فرهنگ کهن بشر بر روی نقشه جهان، تصویر یک توپ دوازده تکه را درست کرده بود که چارچوب آن از پنج ضلعی های منظم تشکیل شده بود. در این مورد نیکولای بودناروک N.Bodnaruk، خبرنگار نشریه کمرمولسکایا پرودا Komosmollskaja Prawda چنین گزارش می دهد :

"بر اساس این نقشه، اقوام قدیمی دارای فرهنگ، محل اقامت خود را بطور اتفاقی و تصادفی انتخاب نکرده بودند بلکه این مکانها، دقیقا در محل تلاقی خطوط این سیستم بنا شده اند. مکانهایی مانند موهنجو دارو Mohendscho Daro که از مراکز اصلی فرهنگ هند است، مصر، مغولستان شمالی، ایرلند، جزایر استرن Ostern، پرو، و "کی یف" که مادر شهرهای روسیه نام دارد، از این قبیل اند.

در امتداد خطوط یعنی در مکانهایی که صفحه های عظیم این توپ، با هم تلاقی می کنند، مناطق نفت خیز آفریقا و خلیج فارس قرار دارند. همین پدیده را در آمریکای شمالی از کالیفرنیا تا تگزاس می توان مشاهده کرد. به محل تلاقی قطعه های این شبکه مضاعف توجه کنید : در این نقاط ، آفریقای جنوبی که پر ثروت ترین مناطق جهان به حساب می آید، معادن Cerrodes Pasco آمریکای جنوبی، آلاسکا و کانادا و همچنین مناطق زیرزمینی و نفت خیز گازوزین Gasozean در سیبری غربی و بسیاری نقاط دیگر قرار دارند.

البته در همه جا، چنین روابط و مناسباتی قابل رویت نیست اما وفور این مناسبات بیشتر از آن است که بتوان فرض را بر تصادف و اتفاق گذاشت. در خاتمه باید یاد آور شد که وجود انحرافات و استثنائاتی در این سیستم دقیق هندسی، کاملا توجیه پذیر و منطقی می باشند، زیرا که سیاره زمین دائما در حال تغییر بوده و پروسه ایجاد منابع زیرزمینی هم چنان ادامه دارد."

در حاشیه این کشفیات جدید باید متذکر شد که افلاطون در کتاب "تیمائوس" ادعا نموده است که اگر از بالا بر کره زمین نظاره کنیم، مثل یک توپ چرمی دوازده تکه به نظر می رسد.

آیا اکنون مسئله اساسی و مهم جدیدی درباره شکافها و ترکهای کره زمین مطرح نمی شود؟

با علم به وجود "علائم سنگی" عظیم در سرتاسر جهان، نمی توانیم این فرضیه را مطرح نکنیم که بنظر می رسد معابد و مراکز مذهبی تمدن های قدیمی بشری بر اساس طرح همه جانبه یک کمیته ساختمانی جهانی ساخته شده اند. و مثل اینکه در این مکان های مقدس علائمی قرار داده شده که بوسیله "خدایان پرنده" قابل رویت بوده اند. در اینجا تنها به ذکر چند مثال بسنده می کنیم (مثالهای متعدد دیگری را در کتابهای قدیمی خود ذکر کرده ام) :

تصاویر عظیم کنده شده در زمین که میان "پیستها" و جاده های دشت **نازکا Nazca** قرار داشته و اکنون مشهوریت جهانی پیدا کرده اند.

صفحات بزرگ شطرنجی شکلی که بر صخره های سنگی استان **انتوفاگاستا Anto** **Fagasta** در شیلی کشیده شده اند.

"انسان مصنوعی" بزرگی که بیش از ۱۰۰ متر طول دارد و در صحرای **تاراتاکار Taratacar** در شمال شیلی تصویر گشته است.

"اسب سفیدی" که بیش از ۱۱۰ متر طول داشته و در **آفینگتون** در حومه **برکشایر** **داونز Berkshire Downs** انگلستان دیده می شود.

"غول" ۵۵ متری **سرن آباس Cerne Abbas** در جنوب انگلستان.

"مرد دراز" **ویلمینگتون Wilmington** در **ساسکس Sussex** انگلستان.

"اسبی" با طول ۱۳ و ارتفاع ۹ متر، تصویر "زنی" به ارتفاع ۲۸ متر و عرض ۲۱ متر که دستهای خود را به طرفین باز کرده است. و همچنین یک "غول" ۵۱ متری که هر سه در **بلیت Blythe** در کالیفرنیا قرار دارند.

"غول" ۴۶ متری **ساکاتون Sacaton** در کالیفرنیا.

موزائیک های بولدر Boulder Mosaics در پارک ایالتی **White shell** در **مانی توبا**

. Manitoba

تپه نقره ای Silver Hill در حومه Wiltshire واقع در ۸ کیلومتری **مارلبورو** Marlborough در انگلستان.

شش عدد "۸ گوشه" عظیمی که ارتفاع مجموعه آنها ۱۱/۲ مایل بوده و در حومه **پاورتی پوینت** Poverty point در **لوئیزیانای** آمریکا قرار دارند.

"مار" ۴۰۰ متری که در ساحل رودخانه کوچک **باش کریک** Bosh Creek در استان **اوهایو** Ohio آمریکا قرار دارد.

دوایر عظیم و متحد مرکزی که در **ریپون** Ripon **یورکشایر** Yorkshire در انگلستان. در حومه **نوناکادو** Nonakado واقع در جزیره ژاپنی **هوکایدو** Hokkaido و در استانهای مختلف ایالات متحده، مانند **چرخ جادوگر** Medicine Wheel در کوهستان **بیگ هورن** Bighorn در ایالت **ویومینگ** Wyoming، به چشم می خورند.

و بالاخره "نیزه سه شاخه کوه آند" که ارتفاعی برابر ۲۵۰ متر داشته و در **پیسکو** Pisco واقع در خلیج **پاراکاس** کشور پرو واقع است.

این مجموعه کوچک ولی گویا، اثبات می کند که انسانهای تمدنهای قدیمی، علائم عظیم و غول آسایی را بر دیوارهای کوه کنده کاری نموده و یا در زمینهای مسطح حفر نموده اند، که دیدن مجموعه هر یک از این علائم، تنها از ارتفاع زیاد امکان پذیر است. چرا انسان دست به انجام چنین کاری زده و این علائم برای چه کسی بوده اند؟

در کتابهای باستان شناسی تاکید شده است که هر یک از این علائم به مراسم مذهبی خاصی تعلق دارند. بسیار خوب – ولی کدام مراسم مذهبی خاص؟ این، آن مسئله مرکزی است که باید روشن شود و متأسفانه در کتابهای باستان شناسی جوابی به آن داده نمی شود. اگر این علائم، جزئی از یک مراسم مذهبی بوده اند، این عبادت باید خصلتی جهانی و سرتاسری داشته باشد، زیرا که تمام این علامتها دارای یک عامل مشترک می باشند، عاملی که اقوام گوناگون را به انجام این کار تشویق می نموده است. در غیر این صورت چگونه می توان این میل انسانهای مختلف را توجیه نمود که بدون اطلاع از یکدیگر و بگونه ای که گوئی اجباری در میان بوده، از دیوار کوهها بالا رفته و در ارتفاعات، علائمی را بر روی سنگها کنده کاری نموده و یا بر روی دشت های مسطح تصاویری را رسم کرده اند؟

بخصوص که نتیجه کارهای آنها از فاصله نزدیک قابل رویت نبوده است.

تجربه سرخ پوستان قبیله سیوکس Sioux

در میان سرخ پوستان قبیله "سیوکس"، این افسانه رایج است :
سالها قبل و در دوران اجداد قبیله، یک چرخ عظیم، از آسمان به زمین فرود آمد.
این چرخ مانند آتش منور بود و از سوراخ محور آن، نوری چشمک زن و آسمانی ساطع می گردید و هنگامی که چرخ در حال فرود آمدن بر فراز "کوه جادوگر" بود، باد با صدائی ترسناک وزیدن گرفت. ساکنین دهکده، با ترس و وحشت، کلبه های خود را رها کرده و متواری شدند. پس از آنکه آنان فاصله زیادی را طی کردند، نگاههای خود را برگردانده و کوه را نظاره نمودند. در این لحظه چرخ مانند یک مرغابی در مرداب به آسمان صعود کرد و دیگر هرگز برنگشت. معتمدین و بزرگان قبیله به مشورت نشسته و تصمیم گرفتند که این محل را با سنگ علامت گذاری کنند، تا نسلهای بعدی هم خاطره **ماتاتو واکان** Matatu Wakan یا چرخ آسمانی را فراموش نکنند. از آنجا که "سیوکس ها" تصور می کردند، چرخ آسمانی از خورشید آمده است، شروع به کندن علائم عظیمی در زمین نمودند علائمی که تنها از چشم یک عقاب که در ارتفاع زیادی بر فراز زمین پرواز می کند قابل رویت می باشند.
این داستان شاید برای بعضی ها خنده آور باشد، اما اینگونه افسانه های مذهبی حتی در قرن بیستم هم بوجود می آیند!

مراسم مذهبی که در سالهای اخیر بوجود آمد

ساکنین جزایر **ملانیید** Melaneid در جنوب اقیانوس آرام بر روی پوست خود کلماتی را خال کوبی نموده اند که خود قادر به خواندن آنها نیستند، این خالکوبی ها دارای متنی یکسان هستند : USA . بومیان این جزایر ادعا می کنند که در زمانهای دور، پادشاه یک سرزمین ناشناس – که آمریکا نام داشت – به دیدار آنها آمده بود. نام این "خدا"، **جان فرام** J.Frum بود و به آنها قول داد که در روزی از روزها با ۵۰ هزار تن از پیروان آسمانی اش از دهانه آتشفشان **مازور** Masur بیرون آمده و زندگی فقیرانه بومیان را بهبود بخشیده و برای آنها خوشبختی به ارمغان خواهد آورد. ولی بومیان می گویند، خدائی که "جان فرام" نام دارد، فقط در صورتی نزد آنها باز خواهد گشت که آنها سنت ها را زنده

نگاه داشته و خدایان را پرستش کنند. به این علت است که بومیان هنوز هم تخته پاره هایی را به دوش کشیده و در کلبه های بسیار ابتدایی چوبین که از دیوارهای آنها برگهای دراز خرما آویزان می باشند، وردهای نامفهومی را زمزمه می کنند و با حرکاتی یکنواخت، دایره وار به رقص می پردازند. این کارهای بومیان چه معنایی دارد؟ آنها از سربازان آمریکایی تقلید می کنند که کشتی آنان در سال ۱۹۴۴ دچار سانحه شده و آنها بصورت اضطراری به جزیره بومیان وارد شده و مدتی در آنجا توقف نمودند تا بالاخره نیروی هوایی بکمک آمده و آنها را به آمریکا بازگرداند. این گونه مراسم مذهبی در اصطلاح علمی مراسم **کارگو Cargo** نامیده می شوند. "کارگو" به معنای بار کشتی می باشد و معلوم نیست رابطه آن با این اسم گذاری چگونه است؟ شاید این هم از شاهکارهای باستان شناسی غرب باشد! روز ۱۶ اکتبر ۱۹۷۸، تلویزیون **بی بی سی B.B.C** لندن در چارچوب سریال خود به نام **پانوراما Panorama**، فیلمی راجع به آزمایشات موشکی در کشور **زئیر Zaire** نشان داد. کمپانی آلمانی **OTRAG** سالهاست که در کشور زئیر مشغول تحقیق و آزمایش است تا موشکی ارزان قیمت برای حمل قمرهای مصنوعی به جو زمین بسازد. دوربین تلویزیون **بی بی سی**، پس از نشان دادن یک پرتاب آزمایشی موشک، دسته ای از سیاه پوستان بومی را نشان داد: حیرت زده، این رویداد را نظاره می کردند. یکی از مترجمین آنها سؤال نمود که نظر آنها راجع به این اتفاقات چیست؟ یکی از سیاه پوستان پاسخ داد: "اینها دوستان قدرتمند ما هستند که مشغول فرستادن آتش به آسمان می باشند!". چه کسی می داند: شاید سالها پس از مراجعت کارمندان کمپانی **OTRAG** به کشورشان، در این نقطه از کره زمین، بومیان "مراسم مذهبی" مخصوص تقدیس موشک بوجود آورده و برپا کنند.

اگر اینگونه مراسم مذهبی در زمان ما و بر اساس رویدادهای واقعی ایجاد می شوند، پس ما می توانیم بحق تصور کنیم که افسانه ها و مراسم مذهبی کهن نیز بر اساس رویدادهای واقعی و اتفاقاتی که بطور عینی در آن دوران روی داده بود، بوجود آمده و شکل گرفته اند. این فرضیه، وجود علائم عظیم بر روی سنگها که علائمی برای "خدایان" می باشند را نیز بسادگی توجیه می کند.

در نزد قبایل بانتو Bantu در آفریقا

در سال ۱۸۶۸ یک ماجراجوی آلمانی بنام آدام رندرز A.Renders که به تجارت عاج مشغول بود، در جنگلهای انبوه جنوب آفریقا گم شد، او با دشنه خویش، بزحمت راهی را برای خود در علف های انبوه و بلند استوایی باز می کرد، تا شاید دوباره به محل زندگی انسانها راه یابد. او در حالیکه با زحمت به پیشروی خود ادامه می داد، ناگهان خود را در برابر دیواری یافت که ده متر ارتفاع داشت!

در این لحظه "رندرز" مطمئن بود که سرانجام نجات یافته است، زیرا در جایی که دیواری - آن هم به این عظمت - وجود داشته باشد، معمولاً انسانهایی نیز باید زندگی کنند. او در امتداد دیوار شروع به راهپیمایی نمود ولی بزودی متوجه شد که دور یک دایره بسته مشغول حرکت است. زیرا که مکرراً به محل شروع راهپیمایی خود مراجعت می کرد. سرانجام او یک شکاف را که بر اثر رویش گیاه و درخت از نظر پنهان شده بود، پیدا کرد. رندرز خود را اولین سفید پوستی می پنداشت که به خرابه های زیمبابوه Zimbabwe راه یافته بود.

سرزمین افسانه ای اوفیر؟ Ophir

او در سال ۱۸۷۱، زمین شناس آلمانی کارل ماوخ K.Mauch را به این محل راهنمایی نمود. "ماوخ" نقشه خرابه ها را رسم نموده و سپس به آلمان مراجعت کرده و خود را به عنوان کاشف "زیمبابوه" معرفی نمود. به عقیده ماوخ، زیمبابوه و اطراف آن، همان سرزمین افسانه ای "اوفیر" می باشد که حضرت سلیمان از آنجا طلا و جواهرات فراوانی بدست آورده بود. (کتاب اول شاهنشاهان، فصل ۹ - صفحه ۲۶) این، یکی از تفاسیر متعددی بود که محققین برای کشف معمای زیمبابوه به آنها توسل می جستند.

اما دیگر باستان شناسان و تاریخ دانان، اظهار نظر می کردند که سرزمین افسانه ای اوفیر در جاهای دیگر قرار داشته است. آنها از جمله، هندوستان، Elma، عربستان و آفریقای شرقی را نام برده اند. اما این سرزمین افسانه ای به احتمال زیاد در قسمت جنوبی ساحل غربی دریای سرخ قرار داشته است. بهر حال : کارل ماوخ تئوریهای فراوانی ارائه داده و لاف و گزاف فراوانی زد و نمی دانست که این منطقه اسرار آمیز، قبل از او کشف

گشته و گزارش آن نیز رسماً به ثبت رسیده است. قابل ذکر است که "رندرز" دست از خرابه های زیمبابوه، برنداشته و تا زمان مرگ خود در میان آنها زندگی نمود. خرابه های زیمبابوه را مه غلیظی از اسرار فرا گرفته است که باعث بوجود آمدن حدسیات و فرضیات گوناگون و گاه رمانتیکی می شود. **مارسی بریون** M.Brion باستان شناس فرانسوی کلیه تفاسیر مربوط به زیمبابوه را جمع آوری نموده و به این نتیجه میرسد که همگی آنها چیزی جز مثنی فرضیات و حدسیات اثبات نشده ای، نیستند.

مسعودی از وجود زیمبابوه بی خبر است.

کشف زیمبابوه بعثت موقعیت جغرافیایی خویش که در قعر جنگلهای انبوه استوایی قرار گرفته، بسیار مشکل بود و حتی کاشفین زبردست نیز موفق به کشف آن نشده بودند. مثلاً **عبدالحسن مسعودی**، نویسنده و جهانگرد نامی عرب (در حدود ۸۹۵ میلادی زندگی کرده و مشاهدات دقیق و قابل اعتماد وی مشهوریت دارند) که در بغداد زندگی می نمود و مسافرت های متعدد و بسیار طولانی تحقیقاتی انجام داده بود، در کتاب اصلی خود "در جستجوی طلا"، اشاره ای به زیمبابوه نکرده است. در حالیکه مسلماً در دوران زندگی مسعودی، از معادن این منطقه مقادیر متناهی طلا بدست می آمده است.

دامیانو دوگوز D.de Goes تاریخ نویس پرتغالی (۱۵۷۴ - ۱۵۰۲) در آثار خود از زیمبابوه نام می برد. ولی او خود زیمبابوه را به چشم ندیده و فقط از طریق گفته های سیاه پوستان که با غرور راجع به این بنای عظیم خود سخن می گفتند، به وجود آن پی برده بود. **ژوآو دوباروس** J.de Baros دیگر تاریخ نگار پرتغالی (۱۵۷۰ - ۱۴۹۶) در کتاب چهار جلدی خود بنام "آسیا" راجع به زیمبابوه مطالبی بیان کرده است. او می نویسد :

اینها ساخته دست بشر نیستند

"بومیان به این ساختمانها زیمبابوه می گویند که معنای آن "کاخ شاهنشاهی" است ... از آنجا که مردم این سرزمین قادر به خواندن و نوشتن نیستند و روایات تاریخی نیز وجود ندارند، هیچ کس نمی داند که این ابنیه بوسیله چه کسی و در چه زمانی ساخته شده اند. آنان ادعا می کنند که این ساختمانها بدست شیطان ساخته شده اند. دلیل چنین ادعائی را باید در

این واقعیت جستجو کرد که بومیان با توجه به توانائی های محدود خود، امکان ایجاد این ابنیه بدست بشر را غیر ممکن می پندارند ..."

۲۰۰ سال بعد یعنی در سال ۱۷۲۱، فرماندار گوا Goa چنین نوشت :

"خبر می رسد که در پایتخت مونومتوپا Monomotopa، برج یا ساختمانی با دیوارهای رفیع وجود دارد که با توجه به تمام قرائن و نشانه ها، غیرممکن است که بوسیله بومیان سیاه پوست ساخته شده باشد."

مسافرت به زیمبابوه

من در اواخر پاییز سال ۱۹۷۶ به زیمبابوه مسافرت نمودم. در زمان ما این را دیگر باید یک مسافرت عادی توریستی تلقی نمود. جاده ای که به خرابه های زیمبابوه در **فورت ویکتوریا Fort Victoria** ختم می شود، خیابانی قیر اندود و بسیار باریک است. تنها چند کیلومتر مانده به زیمبابوه، هتل "خرابه های زیمبابوه" قرار دارد : چندین خانه که سقف آنها با کاه پوشیده شده، یک حیاط نعلی شکل را دربر می گیرند. در اینجا گارسونهای سیاه پوش مودبی، به میهمانان هتل که دور میزهای سنگی نشسته اند، اغذیه و اشربه (شراب) تقدیم می کنند. بر روی نوارهای ابریشمی که بدور شانه و سینه آنها پیچیده شده، شغل آنان با حروف درشت نوشته شده است : "گارسون مخصوص اغذیه"، "گارسون مخصوص شراب"، "سرگارسون"! ... اگر هر چند دقیقه یکبار صدای رگبار مسلسل از دره های اطراف به گوش نمی خورد، می شد در اینجا یک زندگی سعادتمندانه را سپری نمود. اما از اینجا تا مرز کشور **موزامبیک**، تنها یک ساعت و نیم فاصله وجود دارد.

در **هتلها و رستورانهای رودزیا** (کشور زیمبابوه)، گارسونهای سیاه پوست و سفید پوست، مستخدمین سیاه پوست و سفید پوست دیده می شوند. رانندگان سفید پوست و سیاه پوست اتوبوس و تاکسی در خیابانها بسیار فراوانند. در اینجا سفید پوستان فراوانی وجود دارند که از سیاه پوستان بدشان می آید و سیاه پوستان زیادی هم وجود دارند که از سفید پوستان متنفرند. ولی مگر در اوپا وضع خیلی فرق می کند؟ آیا آلمانی ها به کارگران ترک که در آلمان کار می کنند علاقه مندند؟ آیا ما سوئیسی ها علاقه زیادی به صدها هزار

کارگری داریم که از کشورهای جنوبی آمده و برای ما اتوبان و سد ساخته و در زیر سلسله جبال آلپ تونل حفر می کنند؟

من با ذکر این مسائل قصد کم اهمیت جلوه دادن مسئله تبعیض نژادی را ندارم، ولی ذکر آنها را از این لحاظ لازم دانستم چون حتی خرابه های زیмбаوئه را نیز به دعوای نژادی وارد کرده اند. تا همین چند وقت پیش منسوب نمودن این ساختمانها به قبایل سیاه پوست، در "رودزیا" و در میان سفید پوستان نژاد پرست، نوعی شوک غیرقابل تحمل بحساب می آمد. و در حقیقت هم قبایل بی شمار سیاه پوست نه در شمال و نه در جنوب، هرگز چنین ابنیه عظیمی را ایجاد نکرده بودند. به نظر می رسد که برنامه ریزی و سازماندهی برای آنان مقولات ناشناسی بوده اند و شاید هنوز هم باشند. اگر کسی در ۲۰ سال پیش ادعا می کرد که قبایل سیاه پوست "بانتو" ساختمانهای زیмбаوئه را ساخته اند، به علل سیاسی مورد قهر و غضب واقع می شد. از نظر سیاست مداران نژاد پرست، سیاه پوستان نمی توانند و نباید چنین توانائی ها را دارا باشند؟

گفتگو با یک باستان شناس رودزیائی

من با پل سینکلر P.Cinclair باستان شناس رودزیائی ۳۵ ساله که برای National Museumsand Monuments of Rhodesia کار می کند و سالهاست که به فعالیت در موزه زیмбаوئه مشغول است، به گفتگو نشستیم. او به ابتکار خویش در دره های اطراف حفریاتی انجام داده و در قشرهای تحتانی زمین، ابریشم چینی، سفال و چینی عربی، اشیاء زینتی بی شماری که متعلق به سیاه پوستان "بانتو" می باشند و همچنین مجسمه های کوچک و اسرار آمیزی را کشف نموده است.

من از "سینکلر" می پرسم : به عقیده شما چه کسی این ابنیه عظیم را ساخته است؟ سینکلر پاسخ می دهد : "اینها را سیاه پوستان ساخته اند. زیмбаوئه به زبان شونا Schona به معنای خانه یا قصر محترم و عزیز می باشد. عنوان قصر پر افتخار می تواند هم برای یک معبد مذهبی و هم برای کاخ شاهان بکار رفته باشد. ما تاکنون متاسفانه مقبره شاه دیکتاتوری را که دستور ساختن این بنای بزرگ را صادر نموده بود، کشف نکرده ایم. بنابراین فعلا این سؤال که چه کسی دستور ساختن این بنا را صادر کرده است بی جواب می ماند."

چه مسائلی شما را متقاعد ساخته اند که سازندگان این ساختمانها، سیاه پوستان بوده اند؟ سینکлер مرا به طرف کمدی که پر از کثو بود راهنمایی نموده و ضمن نشان دادن اشیائی که در این کثوها قرار داشتند، گفت :

"ملاحظه کنید. ما تمام این اشیاء را در "دره خرابه ها" پیدا کرده ایم. بین اینجا و بنادر **سوفالا و کوولی** ما **Quelimate** در موزامبیک، بیش از صد خرابه مشابه موجودند که اگرچه ابعادی کوچکتر از زیмбаووه دارند ولی شیوه ساختمانی آنها دقیقاً مشابه با زیмбаووه اند : صفحات سنگ خارا را بوسیله حرارت منفجر نموده و بدون بکار بردن گل، بر روی هم چیده اند. در دوران گذشته امپراطوری زیмбаووه تا ساحل اقیانوس هند ادامه داشته است. به احتمال زیاد، شاهان ناشناس زیмбаووه، طلا صادر می نمودند و در ازاء آن از چینی ها و عربها، اشیاء و وسایل مورد لزوم خود را دریافت می کردند. شما می توانید دلایل این فرضیه را در اینجا مشاهده کنید : این ابریشمی چینی و اینها سفال چینی هستند که از زیر خاک بیرون آورده ایم. ما در اینجا پارچه ها، و بازو بندهای عربی و همچنین تکه های شیشه ای، ساخت عربستان و بندرت، اشیاء تزئینی ساخت هندوستان را کشف کرده ایم. این کشفیات ما را متقاعد ساخته اند که بین اینجا و ساحل اقیانوس هند (یعنی موزامبیک امروزی) یک جاده تجارتی وجود داشته است. تجارت با چه چیزی صورت می گرفت؟ مسلماً با طلا، زیرا ما می دانیم که در اطراف زیмбаووه معادن طلا وجود داشته اند. لقب و عنوان شاهان زیмбаووه یعنی **مونوموتاتا Monomotata** نیز این ادعا را تایید می کند. چون معنای این کلمه چیزی شبیه فرمانروای معادن می باشد."

آیا نمی توان فرض نمود که شاید اعراب، معدن چیان این معادن بوده اند؟

"نه - تعداد اشیائی که یقیناً توسط سیاه پوستان همین منطقه ساخته شده و ما در اینجا آنها را کشف کرده ایم، به مراتب بیشتر از اشیاء ساخت کشورهای خارج است و این واقعیت، نشان می دهد که فرضیه شما مردود است. تمام این کثوها، پر از اشیاء کوچکی است که از کارگران سیاه پوست معادن کهن بجا مانده اند."

در این کثوها مجسمه های کوچکی قرار داشت که شاید در زمانهای ناشناخته توسط کارگران و به هنگام استراحت از چوب تراشیده شده بودند. صورت این مجسمه ها اکثراً دارای ویژگیهای نژاد سیاه بودند. ولی من مجسمه هایی را نیز مشاهده کردم که مرا فوراً به یادخدایان فضانورد انداختند : این مجسمه ها دارای سرهای گردی بودند که کاملاً

توسط کلاه فضانوردی دربر گرفته شده بودند. در کشورهای موزه زیمبابوه، علاوه بر مجسمه ها، بازو بندهائی از عاج، گردنبندهایی که از استخوان حیوانات آفریقایی تهیه شده بودند و تزئیناتی که با عاج در چوب درختان گران قیمت، منبت کاری (کنده کاری) شده بودند را مشاهده نمودم.

آقای سینکлер، بنا به گفته شما، سیاه پوستان ساختمانهای زیمبابوه را ساخته اند. اما ممکن است توضیح دهید که چرا و به چه منظور این بناها ساخته شده اند؟ سینکлер باستان شناس عقیده داشت که زیمبابوه به عنوان یک پناهگاه و دژ در برابر خطر حمله دزدان ساخته شده است، زیرا که طلای موجود در این منطقه در آن زمان نیز، فلزی ذیقیمت بوده که نظر راهزنان و دزدان را به خود جلب می نموده است. این پاسخ به هیچ وجه مرا قانع ننمود.

نوشته آن تاریخ نگار پرتقالی درباره روایات بومیان را مجدداً بخاطر آوردم :
" آنان ادعا می کنند که این ساختمانها بدست شیطان ساخته شده اند. دلیل چنین ادعائی را باید در این واقعیت جستجو کرد که بومیان با توجه به توانائی های محدود خود، امکان ایجاد این ابنیه بدست بشر را غیر ممکن می پندارند ..."

زیمبابوه، امروز در چه حالی بسر می برد؟

شرحی از خرابه ها

هسته مرکزی این خرابه ها، یک خندق و حصار بیضی شکل به طول صد متر است که محوطه ای به مساحت دو هزار متر مربع، یعنی محوطه ای که تقریباً دو برابر یک میدان فوتبال است را در بر می گیرد (محیط دیوار ۲۵۰ متر است). امروزه، این بیضی را "کاخ شاهنشاهی" می نامند و این نام گذاری بسیار نامربوطی است زیرا که به احتمال زیاد در این ساختمان، هرگز پادشاهی حکومت نکرده است : در این محل نه مقبره ای پیدا شده، نه سنگ نوشته ای، نه مجسمه ای و نه آثاری از باقی مانده های ابزار کار.

از زیمبابوه هیچ تاریخی بجا نمانده است.

دیواری که "کاخ" را دربر می گیرد، ۱۰ متر ارتفاع داشته و قطر پایه آن بطور متوسط ۴/۵ متر است. در ساختمان این دیوار که حدوداً ۱۰۰ هزار تن وزن دارد حتی یک گرم گل یا ساروج بکار نرفته است.

بقایای دیوارهایی که در درون بیضی بجا مانده اند، چنان درهم و آشفته اند که امکان هرگونه تفسیر منطقی را از انسان سلب می نمایند. در اینجا دایره ها، بیضی های کوچک و یک دیوار کوتاه که موازی با دیوار اصلی امتداد می یابد، وجود دارند ... و در "گوشه" دست راست بیضی (البته یک بیضی دارای گوشه نیست و به همین دلیل هم گوشه را در گیومه گذاشته ام)، یک برج قرار دارد که ۱۰ متر ارتفاع داشته و قطر پایه آن ۶ متر است. این برج هیچ گونه مفهوم قابل درکی برای ما ندارد: این برج نه در ورودی دارد، نه پله ای در آن وجود دارد و نه پنجره ای و دیوارهای خارجی آن از داخل برج بوسیله سنگ پر شده اند.

ابعاد برج مخروطی Conical Tower, ۱۸ ft (۵.۵ m) in diameter and ۳۰ ft (۹.۱ m) high

خانم گرتروث کاتن تامپسون G.Caton Thompson باستان شناس انگلیسی که در سال ۱۹۲۹ مدیریت حفاری در این منطقه را به عهده داشت، معتقد بود که در زیر این برج مقبره ای قرار دارد. او شروع به حفاری در زیر برج نمود ولی هرچه گشت، مقبره ای پیدا نکرد. بنابراین ظاهراً این برج در مجموعه ساختمان زیمبابوه هیچ فایده و مفهومی ندارد.

در اطراف بیضی بزرگی که ساختمانها در آن قرار دارند، محوطه ای واقع شده که "دره خرابه ها" نام دارد و در آن باقیمانده ساختمانهای دیگری قرار گرفته اند. البته من در اینجا اثری از دره نیافتم. خرابه های مجاور، در محوطه ای هم سطح با بیضی زیمبابوه، بر روی زمین پراکنده اند. و آنطور که رسم طبیعت در این منطقه است، لابلای سنگها از گیاهان رنگارنگ پوشیده می باشد.

بر فراز بیضی بزرگ و در "دره خرابه ها" یک مجموعه دیگر قرار دارد که بر پشت یک صخره بزرگ قرار گرفته و به آن آکرو پلیس Akropolis می گویند. در اینجا از شکل طبیعی کوه و صخره، به شیوه بسیار جالبی استفاده شده است: جاهایی که بین صخره ها، شکاف موجود بوده، دیوار کشی شده اند. ضخیم ترین این دیوارها که "حصار

خارجی" مجموعه را تشکیل می دهند، ۷/۲ متر ارتفاع داشته و عرض پایه آن ۶/۷ متر می باشد که به طرف بالا نازکتر شده و در نازکترین قسمت، عرضی برابر ۴ متر دارد. کارگران ساختمانی این مجموعه مجبور به کار در ارتفاع زیاد بوده اند، زیرا که برخی از دیوارهای "آکرو پلیس" بصورت عمودی بر فراز صخره های پر ارتفاع واقع گشته اند. اگر زیمبابوه واقعا یک قلعه یا دژ بوده، امکان دفاع از آن در این قسمت ها سهل و آسان بوده است.

هشت پرنده زیمبابوه

در این بالا علاوه بر دستبندهای کوچک طلائی و مرواریدهای مصنوعی، هشت مجسمه از یک پرنده پیدا شده اند که از سنگ صابونی که در اصطلاح علمی سنگ **ساپونیت Saponit** نامیده شده و در حالت خشک شبیه به صابون می باشد، ساخته شده اند. این "پرندگان زیمبابوه" اوضاع این خرابه ها را اسرارآمیزتر و بغرنجتر می نمایند. مجسمه ها ارتفاعی قریب ۳۰ سانتیمتر داشته و به احتمال زیاد در دوران قدیم، بر فراز ستونهایی قرار داشته اند. زمین "آکرو پلیس" دارای چندین طرح هندسی می باشد و منظره ای که از این بالا و از فراسوی "دره خرابه ها" و حصار به چشم می خورد، فوق العاده و بسیار زیباست.

برخی از صخره ها که ارتفاعی بیش از ۱۵ متر دارند، به نظر می رسد که بوسیله دست بشر صیقل و تزئین یافته اند. صخره هایی هم هستند که گویی با ماشین تراش بر روی آنها کار شده است. من صخره های دیگری را که دارای صیقل و تزئین مشابهی هستند و در کشور پرو قرار دارند، دیده ام. در آنجا و بر فراز دژ **ساکسای هوآمان Sacsay huaman** که متعلق به "اینکاها" بوده است، صخره ها شبیه به آکرو پلیس می باشند. و مثل این است که در دورانهای گذشته، غولها در زیر این صخره ها به جست و خیز مشغول بوده اند. امروزه یک راه باریک و پر پیچ و خم، سطح زمین را به بالای صخره ها وصل می کند و کسانی که در گرمای ظهر استوائی و بدون راهنما، قصد صعود به این صخره ها را دارند، باید مواظب مارهای خطرناکی که در این مسیر زندگی می کنند، باشند.

رودزیای، سیسیل رودز C.Rhodes

سیسیل رودز (۱۹۲۰-۱۸۵۳) بنیان گذار کشور رودزیا، از زیمبابوه دیدار نموده و علاقه وافری به تئوریهای مختلفی که در آن زمان نیز درباره چگونگی ایجاد این ابنیه وجود داشت، نشان داد. وی بر اساس سلیقه و ذائقه خویش، تفسیری را که بر اساس روایات انجیل بوجود آمده است را انتخاب نمود. بنابر این تفسیر، زیمبابوه، همان سرزمین طلائئ "اوفیر" می باشد.

آیا عرب ها زیمبابوه را ساخته اند؟

تقریباً در همان زمان، **جی پی ونت J.P.Went** باستان شناس، نظریه ای را مطرح نمود که بر اساس آن زیمبابوه بوسیله عربها ساخته شده است. این نظریه امروز هم طرفدارانی دارد. مثلاً، آر **گایر اف گایر R.Gayer of Gayre** همین عقیده را داشته و به عنوان دلیل می پرسد: سیاه پوستان "بانتو" در هیچ جای دیگر چنین ساختمانهایی نساخته اند، بنابراین چرا و به چه دلیل باید این بومیان را سازنده زیمبابوه به حساب آورد؟ "گایر" نظریه خود را با عطف دادن به وجود تجارت طلا در زمانهای قبل، مدلل می سازد: بر اساس این نظریه، عربها در دوران پس از اسلام در جنوب آفریقا به کشف طلا و تجارت با آن مشغول بوده و زیمبابوه را به عنوان یک دژ و برای محافظت از جان و مال خویش احداث نمودند. و آنچه مربوط به خندق و حصار مربوطه می شود، "ونت" به خندق و حصار مشابهی که در قرن هفدهم و در کشور یمن ساخته شده است، اشاره می کند.

حدس زده می شود که در دوران شکوفایی زیمبابوه، از معادن آن سالی ۶۰۰ هزار تن طلا بهره برداری می شده است. تولید طلای سالانه رودزیا در زمان حال ۱۶ تن می باشد.

از آنجا که من معتقدم قدرت تفکر نیاکان ما – چه سفید پوست و چه سیاه پوست – در مسائل علمی از قدرت تفکر کنونی ما خیلی کمتر نبوده است و با توجه به وجود این ساختمانهای غول پیکر و عظیم، خود را در زیمبابوه، در سرزمین رویایی "اوفیر" حتی یک لحظه هم آرام و راحت حس نکردم. چرا؟

اگر زیمبابوه زمانی واقعا دژ یا سربازخانه ای بوده است که از محمولات طلا محافظت می نموده، سربازان این دژ بدون شک در آکرو پلیس که غیرقابل تسخیر است زندگی می کردند، زیرا که از آنجا، کنترل و مشاهده دشتهای اطراف امکان پذیر و آسان می باشد.

بیضی اسرار آمیز

ولی بیضی که در خرابه های بزرگ و در دشت مسطح قرار گرفته است هیچ مفهومی ندارد. از درون این بیضی به هیچ وجه نمی توان اطراف را مشاهده کرد و یا کنترل نمود و بعلاوه این بیضی، فاقد کلیه وسایل اساسی برای محافظت از زیمبابوه از قبیل برج، دیواره های دنداندار و شکافهای مخصوص تیراندازی می باشد! حتی صعود به دیوارهای زیمبابوه هم کاری صعب و دشوار می باشد، زیرا که در اینجا نه پله ای وجود دارد و نه جای پایی که برای بالا رفتن بتوان از آن استفاده نمود. استفاده از این بیضی بزرگ به عنوان دژ و پایگاه احمقانه و بی فایده است.

چرا اقوام آفریقایی، صدها هزار تن سنگ خارا را به اینجا حمل نموده، آنها را به تکه های کوچک تقسیم نموده و با آنها این ساختمان عظیم را ساخته اند؟ این سؤال از مغز من بیرون نمی رفت. این سؤال در تمام روزهایی که در میان خرابه های زیمبابوه قدم می زدم مرا همچنان تعقیب می کرد ... تا اینکه نقشه ای از این مجتمع ساختمانی که به دیوار موزه زیمبابوه آویزان بود، توجه مرا به خود جلب نمود.

برجی که در گوشه دست راستی بیضی قرار گرفته است

در درون بیضی بزرگ، علاوه بر باقیمانده ساختمانها و خرابه هایی که مفهوم خاصی ندارند، برج مستحکم و مخروطی شکل که در گوشه دست راست بیضی واقع شده، موقعیت جالب توجه و قابل تعمقی دارد! بیضی و برج - آیا شکل قرار گرفتن آنها نسبت به یکدیگر شباهتی هرچند تا حدی معوج، به مدل سیریوس Sirius که در میان اقوام سیاه پوست دوگون Dogon در جمهوری مالی واقع در غرب آفریقا کشف شده است، ندارد؟ رابرت جی تمپل R.G. Tempel محقق آمریکایی، خیلی دقیق اثبات نموده است که قبایل سیاه پوست "دوگون" از زمانهای بسیار دور و ناشناس تاکنون، به تمام جزئیات سیستم "سیریوس" که یکی از صور آسمانی است، آشنایی کامل داشته و دارند.

ردی که به سیستم سیریوس سیاهپوستان دوگون ختم می شود

"سیریوس A" ستاره درخشان و اصلی "سگ بزرگ" که از صور فلکی می باشد، است. "سیریوس B" که ستاره ای نوترونی غیر قابل رویت و بسیار کوچک است، در مداری بیضی شکل بدور سیریوس A می گردد. در کنده کاریهای روی سنگ قبایل "دوگون"، این مدار بیضی شکل و ستاره درخشان سیریوس A که در گوشه دست راستی قسمت پائین بیضی تصویر شده، بطور کاملاً واضحی به چشم می خورند.

"دوگون" ها ادعا می کنند دانش نجومی فوق العاده خویش را از خدائی بنام نومو Nommo کسب کرده اند. و این "نومو" نه فقط مدار گردش سیریوس B بدور سیریوس A را برای سیاه پوستان تشریح کرده، بلکه او اسامی و مشخصات مدار برخی دیگر از ستارگان سیستم سیریوس را نیز به آنان توضیح داده است. مثلاً در تصاویر سیاه پوستان علاوه بر سیریوس A و B ستاره ای به نام "کفاش" و ستاره دیگری بنام "ستاره زنان" وجود دارند. اینها اطلاعاتی هستند که ستاره شناسی مدرن هنوز هم قادر به کشف آنها نشده است. منجمین فقط می دانند که سیریوس B در مداری بیضی شکل و هر ۵۰ سال یکبار، بدور سیریوس A می گردد.

هنگامی که در برابر نقشه خرابه های زیمبابوه ایستاده بودم، نتوانستم وجود یک تشابه عینی را از نظر دور بدارم. آیا بیضی بزرگ زیمبابوه با برج مخروطی شکل خود که در گوشه دست راست پایین آن قرار گرفته، شباهتی با تصاویری که سیاه پوستان دوگون از سیستم سیریوس رسم می کنند، ندارد؟ آیا خرابه های دیوارهایی که بطور پراکنده و غیر قابل توضیح در درون بیضی قرار گرفته اند، مدار ستاره کفاش و مدار ستاره زنان را نشان می دهند؟ در غیر این صورت وجود یک دیوار موازی با دیوار اصلی در طولی بیش از یک سوم محیط "زیمبابوه" که ظاهراً هیچ فایده و مفهومی ندارد را چگونه باید توجیه نمود؟ این دیوار، مانند سایر دیوارهای گرد یا مارپیچی که در درون بیضی قرار دارند، به عنوان وسیله دفاعی، کاملاً غیر قابل استفاده و بی موردند.

برای درک این واقعیت که بیضی بزرگ زیمبابوه، با برج مخروطی شکل که در گوشه دست راست پایین آن قرار گرفته، تقریباً بطور کامل با مدل سیریوس سیاه پوستان دوگون در تطابق می باشد، لازم است که از ارتفاع زیاد به این خرابه ها نظاره کنیم.

اکنون باید این سؤال را مطرح نمود که آیا علاوه بر تشابه ظاهری و عینی مجتمع زیمبابوه با مدل سیریوس قبیله دوگون، تشابهات دیگر و بخصوص تشابه در مفهوم و محتوا نیز وجود دارد؟

همیشه و همه جا، این علل و احساسات مذهبی بوده اند که انسانها را به انجام کارهای بزرگ و خارق العاده تشویق کرده اند، انسانها در سرتاسر جهان علائمی برای خدایان درست کرده اند و در همه جا ریشه حرکت انسانها، احساسات مذهبی بوده اند. معابد سنگی و اهرام ثلاثه بعلل مذهبی ایجاد شدند و حتی ساختمان مساجد اسلامی و کلیساهای مسیحی نیز در همین مقوله می گنجند. اینکاها – مایاها، اهرام پله دار خود را بخاطر پرستش جبروت خداوندی ساختند. در تمام مذاهب عالم - حتی فقیرترین فقرا - پول و طلا و جواهرات خود را جمع آوری می کردند تا مجسمه ها و یا سنبلهای گوناگون خدایی را، با آنها تزئین نمایند. در این مورد مشرکین و بت پرستان فرقی با مسیحیان ندارند : در هر دو مورد، انسانها بخاطر رضای خدا ساختمانهای عظیم برپا نموده و قربانیهایی می کنند.

در این صورت باید پرسید شاید سیاه پوستان زیمبابوه بر اساس اعتقاد به خدای خود "نومو"، و برای گرامی داشت وی، یک ساختمان عظیم شبیه به موطن وی در ستارگان دور دست - یعنی سیستم "سیریوس" - ساخته اند؟ آیا آنان با تعصب فراوان این کار عظیم را به پایان رسانیدند، تا بدین وسیله امید و آرزوی خود مبنی بر بازگشت نومو را در قالب ساختمانهای سنگی اعلام نمایند؟

آیا آنها بدین وسیله می خواستند به خدای خود اعلام کنند : ما در اینجا زندگی می کنیم و در انتظار بازگشت تو هستیم!

عقابهای زیمبابوه و عقابهای هوروس Horus

هشت پرنده زیمبابوه، که در "آکرو پلیس" پیدا شدند، شباهت بسیار زیادی به عقاب مقدس هوروس Horus، خدای مصریان دارند که اصلاً خدائی آسمانی بوده و سمبل آن عقابی با بالهای گشوده می باشد.

آیا "دوگون ها" دانش خود را - آنطور که رابرت جی تمپل عقیده دارد - از مصریان کهن کسب نموده بودند؟ و در واقع هم قدیمی ترین تقویم مصریان، تقویمی است

که بر اساس حرکت ستاره سیریوس (که درخشان ترین ستاره ساکن می باشد) تنظیم گشته است و ایزیس Isis خدای مصریان هم در ابتدا خدای سیریوس بوده است. ولی این هشت پرنده زیمبابوه که شبیه به عقاب می باشند، در خرابه های جنوب آفریقا چه می کنند؟

کسی نمی داند که زیمبابوه در چه زمانی و توسط چه کسی ساخته شده، به نظر می رسد که زیمبابوه هیچ تاریخ گذشته ای ندارد. ولی کسی هم نمی داند که دوگون ها در چه زمان و از کجا به کشور مالی آمدند. اما ظاهراً هم "دوگون ها" و هم "بانتوها" با مدل یکی از صور آسمانی آشنا بوده اند و هر دو قبیله، سمبل خدای مصریان "هوروس" یعنی عقاب را پرستش می نمودند.

آیا دوگون ها از طریق افسانه ها و تصاویر خود از سیستم "سیریوس"، خاطره مسافرت خدایان به زمین را زنده نگه داشته و بانتوها همین خاطره را بوسیله ساختمانی اسرارآمیز و شبیه به سیستم "سیریوس"، جاودانه کرده اند؟

من ادعا نمی کنم که این نظریه من، حل قطعی معمای زیمبابوه می باشد. من فقط می دانم که تاکنون هیچ کس نتوانسته است در این مورد نظریه ای قطعی اظهار نماید. از آنجا که بیضی بزرگ زیمبابوه بدون شک یک دژ و قلعه جنگی نبوده است – چنین قلعه ای صد متر دورتر و بر فراز بیضی زیمبابوه وجود داشته و "آکرو پلیس" نام دارد – بنابراین باید آنرا مقر حکومت و یا نوعی معبد به حساب آورد. ولی فرضیه مربوط به مقر حکومت را باید مردود شمرد زیرا که در اینجا هیچ علامتی که دال بر وجود یک پادشاه باشد یافت نشده: نه مقبره ای، نه نامی از پادشاه موهوم و نه کنده کاری بر روی سنگهای دیوار. در اینجا هیچ چیزی که شبیه به تخت سلطنتی باشد یافت نشده و حتی دلایلی دال بر زندگی انسانها در این محل هم پیدا نگشته اند. بعلاوه باید متذکر شد که این برج مخروطی شکل که در گوشه دست راست پائین بیضی قرار گرفته و همچنین دیواری که کاملاً بیهوده، موازی با دیوار اصلی ساخته شده است، هرگز و در هیچ زمانی نمی توانسته مورد استفاده هیچ حکمرانی قرار گرفته باشد.

اگر دژ و مقر حکمرانی را از لیست خود حذف نمائیم، تنها امکان باقی مانده، نوعی معبد یا پرستشگاه است. هنگامی که من در زیمبابوه، روزهای اقامت خویش را می گذراندم، بخوبی می توانستم پیش خود مراسم مذهبی سیاه پوستان "بانتو" را مجسم کنم که

در حالیکه سرودهای مذهبی سر می دهند، طول خندق میان دو دیوار را به آهستگی طی کرده و در حال ستایش از خدای خویش "نومو" بسوی برج مخروطی شکل در حرکتند. کلیه پیشنهاداتی که تاکنون برای حل معمای زیмбаپوه مطرح شده اند، حدسیاتی بیش نیستند. بنابراین من نیز فرضیه خود را به دیگر فرضیات اضافه می کنم. نظریه من به همان اندازه پر ارزش یا بی ارزش است که دیگر نظریات و فرضیات راجع به زیмбаپوه ارزشمند یا نامربوط به حساب می آیند.

پس از پایان یافتن تحقیقات و مسافرت های علمی ام، باز هم آن مرد سفید موئی که در آتن با من روبرو شد را بخاطر می آورم و از اینکه چرا به سخنان او توجهی ننمودم احساس شرمساری می کنم. من باید از او پوزش بطلبم.

اطلاعیه

در سال ۱۷۵۳ یک کاشف پرتغالی بنام **خائو داسیلوا گوئیماراس** Jaao da Silva Guimaraes گزارشی تحت عنوان "گزارش تاریخی درباره کشف یک شهر عظیم قدیمی و خالی از سکنه در سال ۱۷۵۳" تدوین نمود - این سند هم اکنون در آرشیو ملی برزیل واقع در شهر ریودو ژانیرو بایگانی گشته است.

"گوئیماراس" در این گزارش می نویسد که وی همراه با ۱۸ نفر دیگر، در جستجوی طلا و الماس به حوالی رودخانه **گون فوگی** Gonfugy در شمال منطقه **بوآ نووا** Boa nova رفته بودند. در گزارش آمده است که او و همراهانش در طول ماهها اقامت در جنگلها و باتلاق های استوائی، بکلی جهت یابی خود را از دست داده و ناگهان روزی خود را بر فراز یک تپه یافته اند. گوئیماراس این لحظه را اینگونه توصیف می کند :

"در پیش پای ما ساختمانهای یک شهر که بوسیله جنگل پوشانیده شده بود قرار داشت. ما از زیر یک دروازه با سقف هلالی که بر آن علائمی نقش بسته بود عبور کرده و وارد شهر شدیم. شهر، دارای خیابانهای عریض بوده و همه جا را ستونهای فرو ریخته پر کرده بود. در یک میدان چهار گوش، ستونی سیاه رنگ قرار گرفته بود و بر فراز آن مجسمه مردی قرار داشت که دست چپش را به کمر زده و با دست راستش شمال را نشان می داد. ما همچنین سالن وسیعی را دیدیم که در آن تصاویر سنگی ویران شده فراوانی

وجود داشت بر ستونهای سنگی علائمی نوشته شده بود که ما قادر به خواندن آنها نبودیم. بر دیوار سالنی که سقفش فرو ریخته بود، یک صفحه بزرگ صورتی رنگ سنگی آویزان بود ..."

در سال ۱۹۲۵ سرگرد **پرسی هاریسون فاوست** Percy Harrison Fawcett عضو انجمن سلطنتی جغرافی دانان لندن همراه با یک هیئت اکتشافی، برای پیدا نمودن این شهر اسرارآمیز روانه برزیل شد. ولی "فاوست" و همراهانش از این سفر هرگز باز نگشتند.

در سال ۱۹۲۸ یک گروه نجات راهی منطقه شد اما بدون کسب موفقیت، باز گشت. در سال ۱۹۳۰ مجدداً یک هیئت اکتشافی تحت رهبری روزنامه نگار انگلیسی **آلبرت دوینتون** Albert Dewinton راهی سفر گردید. اما "دوینتون" نیز هرگز باز نگشت. در سال ۱۹۳۲ **استفان راتین** Stefan Rattin شکارچی سوئیسی، به سرکنسول انگلیس در "ریودو ژانیرو" گزارش داد که وی سرگرد فاوست را در اسارت یک قبیله سرخ پوست دیده است. بخشی از گزارش وی چنین است :

"حوالی غروب ۱۶ اکتبر ۱۹۳۱، هنگامیکه من و دو نفر همراهم در یکی از شعب فرعی رودخانه **ایگوآسو زیماری** Iguassu Ximary مشغول شستن لباسهای خود بودیم، ناگهان خود را در محاصره سرخ پوستان یافتیم ... پس از غروب آفتاب ناگهان سر و کله پیر مردی با لباسهای پوستی، ریش بلند و سفید و موهای دراز، پیدا شد. من فوراً دریافتم که این مرد، یک انسان سفید پوست است ... او بسیار غمگین بنظر می رسید و نگاهی را از من بر نمی داشت ... پس از اینکه سرخ پوستان به خواب رفتند، او به نزد من آمده و پرسید : آیا شما انگلیسی هستید؟ ... او سپس گفت من یک سرگرد انگلیسی هستم. به کنسول گری انگلیس برو و از آنان بخواه تا به سرهنگ **پاجت** Paget اطلاع دهند که من در اینجا اسیر و زندانی هستم."

بریان فاوست Bryan Fawcett فرزند سرگرد گم شده، حرفهای راتین سوئیسی را باور نکرد و از آنجا که هیچ تلاشی برای نجات سرگرد به عمل نیامد، شکارچی سوئیسی با خشم و غضب فراوان تصمیم گرفت که به تنهایی پیرمرد اسیر را به دنیای متمدن باز گرداند.

اما "استفان راتین" نیز برای همیشه ناپدید گردید.

در سال ۱۹۵۲ "بریان فاوست" یک هیئت اکتشافی جدید را برای یافتن پدرش که از ۲۷ سال قبل بکلی ناپدید گردیده بود، براه انداخت. نتیجه تحقیقات وی این بود که سرگرد "پرسی هاریسون فاوست" و کلیه همراهانش، محققاً بوسیله سرخ پوستان بقتل رسیده اند.

اما در این میان کار تحقیق درباره شهری که در سند سال ۱۷۵۳ کاشف پرتقالی - راجع به آن توضیحات مفصلی آمده است، به کجا کشید؟ تا آنجا که ما می دانیم هیچکس، دیگر این شهر را ندیده و تحقیقات رسمی و جدی نیز در این مورد صورت نگرفته است.

امروزه ما می توانیم با کمک قمرهای مصنوعی، تعداد کسانی که در میدان سرخ مسکو جمع شده اند را بشمریم. ما از ارتفاع چند صد کیلومتری می توانیم تشخیص دهیم که آیا لئونید برژنف شوافز خانه بیلاقی خود را روشن کرده است یا نه. و ما از اوج آسمان می توانیم وجود معادن و نفت را در قعر زمین تشخیص دهیم.

ما امروز امکانات بسیار فراوانی داریم، اما هیچکس زحمت یافتن شهرهائی که در جنگل های مناطق استوائی ناپدید شده اند را بخود نمی دهد.

حداقل، یافتن یکی از این شهرها، یعنی همان شهری که "گوئیماراس" حدود جغرافیایی آنرا تعیین نموده و سرگرد فاوست در جستجوی آن بود، می تواند به راحتی انجام گیرد. ولی چرا هیچ دولت و یا هیچ مرکز تحقیقاتی دستور یافتن این شهر گمشده را صادر نمی کند؟ سرگرد فاوست گفته بود :

"چه ما بتوانیم نجات پیدا کرده و به کشور خود بازگردیم و چه استخوانهای ما در اینجا پوسیده شوند، در هر صورت مسلم است که : پاسخ به معمای تاریخ کهن آمریکای جنوبی - و شاید هم پاسخ به معمای جهان ماقبل تاریخ - هنگامی میسر می شود که محل و ویژگی های این شهرهای قدیمی کشف گشته و نتایج آن در اختیار محققین قرار گیرند. من در اینکه این شهرها واقعا وجود دارند، هیچ شکی ندارم."

اطلاعیه

در افسانه رونغوماى Rongomai که متعلق به بومیان "مائوری" جزیره زلاند نو می باشد چنین آمده است :

"در میان نیاکان قبیله نگا - تی - هاو Nga - Ti - Hau و یک قبیله دیگر، جنگی در گرفت. جنگجویان قبیله دشمن، در یک پا Pa (دژ مستحکم دفاعی) سنگر گرفته بودند. از آنجا که این دشمنان یک شیء مقدس را بسرقت برده بودند، کاهنان قبیله "نگا - تی - هاو" خدای خود "رونگوماى" را بکمک طلبیدند. به هنگام نیمروز "رونگوماى" خدای قبیله از آسمان فرود آمد. فرود او از آسمان و حضور وی همانند یک ستاره ثاقب، مانند یک شهاب و مثل شعله یک آتش بود. سپس او پرواز نموده و درست بر فراز "پا" متوقف گشت و آنگاه چون صاعقه بر "مارای" (میدان دهکده) فرود آمد. گرد و خاک فراوانی به هوا برخاست و تکه های بیشماری از گل و سنگ به اطراف پرتاب گردید و صدائی برخاست که مثل رعد بود. جنگجویان "نگا - تی - هاو" فریاد کنان خدای خویش "رونگوماى" را ستایش نموده و فوراً "پا" را تسخیر نمودند."

فهرست های شاهنشاهی

مرکز اسناد WB ۴۴۴.
یک قوم بدون هویت.
کاشفین دقیقه، مخترعین.
مشخصات افرادی ناشناس.
ده پادشاه کهن در WB ۴۴۴.
درباره عمر طولانی و زندگی جاودانه.
ماخذ مشترک؟
داروی عمر جاودانه.
سه حدس و فرضیه.

مرکز اسناد WB ۴۴۴

فایده اصلی و فوق العاده زیاد دائرة المعارف ها و انسیکلوپدی های بزرگ برای انسانهای با معلومات متوسط در اینست که در این کتابها راجع به کلیه جوانب دانش بشری، مطالب کوتاه و دقیقی که در تطابق با آخرین تحقیقات علمی نیز می باشند، نوشته شده است.

در جستجوی اطلاعات و معلومات تازه ای درباره سوری ها به کتابهای مختلفی مراجعه نمودم و در آنها مطالبی از این قبیل را یافتم :

سومری ها ساکنین جلگه بین النهرین بودند که در منطقه ای که اکنون بین بغداد و خلیج فارس واقع است، زندگی می کردند. نژاد این قوم نامشخص است ولی وجود آنها به علت زبان و کتیبه هایی که از خود بجا گذاشته اند، از سه هزار سال قبل از میلاد به این

طرف اثبات شده است. هنوز معلوم نگشته است که این قوم از چه زمان و از کجا به سرزمین بابل که در بین النهرین، میان دجله و فرات واقع است، کوچ نموده بودند.

در جای دیگر خواندم :

سومری ها، ساکنین منطقه بین النهرین مرکزی و جنوبی در فاصله ۴ هزار سال تا دو هزار سال قبل از میلاد بودند.

و در کتاب دیگری چنین نوشته شده بود :

مبدا قوم سومری ها نامشخص است. شاید آنها از کوههای مشرق و شاید هم از دریا به بین النهرین کوچ کرده باشند، آنچه مسلم است اینکه سومری ها در آغاز تاریخ بشریت، در بین النهرین زندگی می کردند.

یک قوم بدون هویت

پس اکنون دیگر مسلم شده است که هیچکس نمی داند مبدا این قوم کجا بوده و از کجا به محل زندگی بعدی خود کوچ کرده بود. اینکه این قوم، پس از گذشت هزاران سال بدست فراموشی سپرده نشده و آثار حیات و تمدن آن از میان نرفته اند، امری است که به زرنگی و دانائی خود این قوم مربوط می گردد :

سومری ها ۲۴ علامت الفبای خط میخی را اختراع نموده و بدین ترتیب، تاریخ و روایات خود را در قالب نوشته های کتبی برای نسلهای بعدی به یادگار گذاشتند.

در حفریاتی که در نزدیکی بغداد انجام گرفت بیش از ۳۰ هزار لوحه گلی پیدا شد که به خط میخی نوشته شده و به دوران سومری ها مربوط می شدند.

تعجب آور است اگر بدانیم که در صد سال پیش حتی نام "سومر" هم برای اکثریت مردم ناشناخته بود. این ژول اوپرت J.Oppert (۱۹۰۵ - ۱۸۲۵) آسور شناس نامی بود که از طریق کشف الفبای خط میخی و خواندن برخی لوحه های گلین، در سال ۱۸۶۹ موفق به مشخص نمودن سرزمین سومر گردید.

کاشفین دقیقه، مختصر عین چرخ

پروفسور ساموئل ان کرامر S.N.Kraner آسور شناس دانشگاه پنسیلوانیا از طریق خواندن متون لوحه های گلین، دریافت که اختراع چرخ ارابه و کشتی بادبانی از دستاوردهای تکنیکی قوم سومر بحساب می آیند. وی همچنین دریافت که سومری ها دارای یک دستگاه **بوروکراسی** سازمان یافته بوده و بشر امروز هنوز هم از دانش نجومی سومری ها سود می برد :

آنها زمان را دقیقا تقسیم بندی نموده و از دقیقه ای که دارای ۶۰ ثانیه است تا سال خورشیدی را کشف نموده بودند. (سومری ها این همه معلومات را از کجا بدست آورده بودند؟) در دورانی که اروپا تازه در اوایل عهد حجر بسر می برد، سومری ها به این فکر افتاده بودند که با زدن مهر روی صورت حسابها، اسناد مالکیت و غیره، به این اسناد حالتی رسمی و اداری بدهند : آنها مهرهای استوانه ای شکلی که فقط ۲ تا ۶ سانتیمتر طول داشتند را اختراع نمودند. آنها این مهرها را به زنجیر وصل کرده و دور گردن خود می بستند تا در دسترس و قابل استفاده باشند. مامورین وصول مالیات بوسیله این مهرها، دریافت پول نقد را تایید و تصدیق می نمودند و مهر در طول ۴۰۰۰ سالی که از عمرش می گذرد، مشهوریت و اعتبار بین المللی کسب نموده است.

ما امروزه درباره این قوم ناشناس چه می دانیم؟

رنگ مو : کاملاً سیاه، در کتیبه ها از "سر سیاهان" نام برده شده است.

نژاد : قبل از آنکه سومرها در جلگه بین النهرین حضور داشته باشند، در این منطقه اقوامی از نژاد **سامی** زندگی می نمودند. ولی سومری ها بدون شک نه سامی بودند و نه از نژاد سیاه. تصاویری که بر روی لوحه ها و کتیبه های سومری رسم شده گویای این واقعیتند که سومری ها از نژاد هند و اروپایی بوده و پراکندگی نژاد آنها مناطق وسیعی را در بر می گرفته است، چه **سر آرتور کیت** Sir A.Keith می نویسد :

"ویژگی های نژادی سومری های کهن را می توان در شرق و نزد ساکنین افغانستان و بلوچستان تا دره هندوها - که تقریباً ۲۴۰۰ کیلومتر با بین النهرین فاصله دارد، مشاهده نمود."

بنیان گذاران تمدن؟

تحقیقات باستان شناسی، امروزه ثابت کرده است که سومری ها از هر جا که آمده باشند، تمدن و فرهنگ پیشرفته ای را همراه آورده بودند که نسبت به فرهنگ و تمدن اقوام بومی بین النهرین آنچنان برتری داشت، که آنها را خیلی زود از نظر فرهنگی نابود نمود. سومری ها به این رجحان و برتری خویش آگاهی داشتند، چه آنها در افسانه های متعددی که راجع به آفرینش بشر نوشته اند، خود را به عنوان "بنیان گذاران واقعی تمدن" و به مثابه انسانهایی که برای خدمت به آفریدگار خود خلقت یافته اند، معرفی نموده اند. "سومری ها با کمک خدایان خویش و بویژه با کمک ان لیل Enlil که پادشاه آسمان و زمین نام داشت، سرزمین بایر و سنگلاخی را که باد دائما بر آن تازیانه می زد، به امپراتوری شکوفا و پر برکتی تبدیل نمودند." (نقل قول از پروفیسور کرامر) چگونه ممکن است که بیش از ۴۰۰۰ سال پیش، تمدنی اینچنین پیشرفته، به طور ناگهانی و بدون زمینه قبلی پدیدار شود؟

سومری ها دانش خود را از کجا کسب کرده بودند؟ چه کسی به آنان (در یک دوره کلاسهای فشرده) دانش شهر سازی را آموخت؟ چه کسی به آنها گفته بود که چگونه باید ۱۲ منطقه امپراتوری خود را به بهترین نحو اداره و سازماندهی کنند؟

دانش مهندسی که سومری ها در کانال کشی سرزمین خویش بکار برده بودند از کجا کسب شده بود؟ وجود این کانال کشی ها بود که محصولات کشاورزی سومری ها را از گزند سیل هایی که هر ساله سواحل رودخانه فرات را ویران می کرد، در امان می داشت.

دانش ریاضی سومری ها - که در متون جدولهای بدست آمده به ثبت رسیده است و دارای چنان درجه ای از تکامل بوده که به آنها اجازه استفاده از مربع، مکعب، اعداد کسری، ریشه، توان و حتی اعداد سه گانه فیثاغورثی را می داد، از کجا کسب شده بود؟ آنها از کجا می دانستند که چگونه باید مساحت مربع و دایره را محاسبه نمود. و در سه هزار سال قبل از میلاد چه کسی به آنها گفته بود که باید دایره را به ۳۶۰ درجه تقسیم کنند؟

این شاهدان تاریخ سومری ها را می توان امروزه در محل حفريات در منطقه بين النهرين و يا در غنائم موزه های بزرگ از قبيل موزه انگلستان در لندن و يا موزه "لوور" در پاریس مشاهده کرد. این آثار باقی مانده، آنچنان باشکوه و فوق العاده اند که نفس آدمی را بند می آورند. به عقیده من سومری ها قبل از سکونت در بین النهرین باید آثاری از تمدن و فرهنگ پیشرفته خویش و همچنین آثاری از دین و مذهب خویش را در مسیر حرکت خود بجا گذاشته باشند. ولی برخلاف انتظار، چنین آثاری بدست نیامده اند چه در غیر این صورت اکنون می دانستیم که سومری ها از کجا و کدام منطقه به بین النهرین کوچ کرده بودند.

البته باستان شناسانی هم هستند که معتقدند سومری ها اصولاً از جای دیگری کوچ نکرده بلکه متعلق به همین سرزمینی هستند که بین بغداد و خلیج فارس واقع شده است و در همین جا بوده که فرهنگ و تمدن سومری بوجود آمده و رشد کرده است. و در واقع هم در حفريات انجام شده در اوروک Uruk فهرست های اسرارآمیزی پیدا شدند که بر روی آنها اسم اشیاء و وقایع مختلفی نوشته شده، از قبیل : خانه، پرنده، آتش، معبد، خدا، آسمان، باران و غیره و غیره. و درست مثل اینست که معلم یا استادی در حال درس دادن به شاگردان مبتدی خود بوده و به آنها می گوید : نگاه کنید! اسم این شیء چنین است ...

فهرست های شاهنشاهی

از طرف دیگر می توان گفت که دیگر احتیاجی به اظهار حدسیات مختلف نیست : هنگامی که در فاصله سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۷۳۰ قبل از میلاد، در ای زین Isin، شهر پادشاهی قدیمی که در جنوب بابل قرار داشت، نخستین سلسله پادشاهان سومری حکومت می کرد، اولین تاریخچه گذشته، بصورت "فهرست های شاهنشاهی" تنظیم گشتند. از این فهرست ها، المثنی هایی بجا ماند و یک کاهن بابلی بنام بروسوس Berossos آنها را در قرن چهارم یا سوم قبل از میلاد – به صورت آزاد و مخلوط با خیالپردازی های غیر واقعی خود – بزبان یونانی ترجمه نمود. هرچند که این ترجمه ها، زیاد قابل اعتماد نبودند ولی بهرحال کوره راه باریکی به سوی گذشته های بسیار دور محسوب می شدند.

تعجب، شعف و حیرت

اما در سال ۱۹۳۲ ناگهان باستان شناسان دچار تعجب، شعف و حیرت گشتند. در شهر **خسرآباد** Khosrabad عراق که در نزدیکی موصل و در دره رودخانه دجله واقع است، فهرست های اصلی شاهنشاهی پیدا شدند! اکنون دیگر اسامی و اعداد و تواریخ قابل اعتماد و مطمئنی بدست آمده بود.

قدیمی ترین و در عین حال دقیق ترین فهرست شاهنشاهی، در اسناد و کتب علمی و تاریخی زیر عنوان "فهرست شاهنشاهی بابل قدیم، WB ۴۴۴" به ثبت رسیده است. این فهرست بر روی یک ستون کوچک و چند بر، که ۲۰/۵ سانتیمتر ارتفاع دارد، نوشته شده است. در این فهرست سری، اسامی پادشاهان قدیمی سومری از زمان خلقت بشر تا زمان نگارش فهرست نوشته شده است.

دنباله این فهرست "فهرست شاهنشاهی بابلی - A" نام دارد. قسمت اول این فهرست - که اسامی و تاریخ حکومت اولین سلسله را شامل می شده - ناخوانا و غیر قابل تشخیص است. ولی در عوض بر روی "فهرست شاهنشاهی - B" اسامی تمام شاهان بابل - منجمله سلسله اول (۱۸۳۰ تا ۱۵۳۰ قبل از میلاد) به ثبت رسیده است. بدین ترتیب و تا آنجا که متن فهرست ها قابل خواندن می باشند، ما اکنون با اسامی شاهان سومری و بابلی و همچنین تاریخ و مدت حکومت آنان آشنا شده ایم.

ولی آیا با کشف این فهرست های شاهنشاهی، بالاخره معمای "سومر" حل گشت؟
به هیچ وجه! با کشف این فهرست ها، تازه دردسر و سردرگمی، شروع شد!

ده پادشاه کهن در WB ۴۴۴

بر اساس WB ۴۴۴ ، ده پادشاهی که از آغاز خلقت بشر تا زمان طوفان نوح حکومت کرده اند، مجموعاً ۴۶۵ هزار سال سلطنت کرده بودند، بله، شما اشتباهی نخوانده اید و اشتباه چاپی هم در کار نیست، در فهرست ها واقعا نوشته شده که این ده پادشاه چهار صد و شصت و پنج هزار سال! حکومت کرده اند. پس از طوفان نوح، سلطنت شاهنشاهی مجدداً از آسمان بزمین آمد. زمان حکومت ۲۳ شاهنشاهی که پس از طوفان نوح بر تخت سلطنت تکیه دادند، مجموعاً ۲۴۵۱۰ سال و ۳ ماه و ۳ روز و نیم، ذکر شده است که این هم زمان کمی نیست!

اگرچه فهرست های شاهنشاهی بزبان رسمی باستان شناسان "فهرست اسامی شاهان و مدت حکومت آنان ، طبق ترتیب سلسله های شاهنشاهی" خوانده می شوند، اما ظاهراً همه باستان شناسان معتقدند که غلط فاحشی در این فهرست ها وجود دارد. تنها **سِرِ وُولی** Sir Woolley باستان شناس انگلیسی بود که با پشتکار به حفاری در سرزمین سومری ها ادامه داد و اگرچه مفهوم فهرست ها را درک ننمود اما با وجود این به آنها اعتماد پیدا کرده بود. تاریخی که برای مدت حکومت پادشاهان در فهرست قید شده، برای باستان شناسان غیر قابل قبول بود. و باید اقرار نمود که بر اساس چهارچوب فکری موجود، این اعداد نجومی غیر ممکن و خیال پردازانه می باشند.

قبل از آنکه حدسیات خود را در مورد این زمانهای طولانی حکومت شاهان کهن مطرح کنم، لازم است خوانندگان خود را، حداقل با بخشی از این فهرست های شاهنشاهی آشنا نمایم. من در اینجا فقط اسامی تعداد کمی از شاهان و مدت حکومت آنان را ذکر می نمایم، زیرا که ذکر اسامی کلیه پادشاهان کهن از زمان خلقت انسان به بعد، صفحات زیادی را پر خواهد نمود و این، در ارتباط با بحث ما زائد و نامربوط است.

برخی از اسامی و اعداد مؤاخذه از مرکز اسناد

مثالهایی از فهرست شاهنشاهی WB ۴۴۴ :

هنگامی که سلطنت شاهنشاهی از آسمان بزمین نزول نمود، مقر سلطنت در اریدو Eridu بود.

« مدت زمان حکومت »

سال	۲۸۸۰۰	در "اریدو" ، آلولیم Alulim پادشاه بود.
سال	۳۶۰۰۰	آلال گار Alaggar
سال	۶۴۸۰۰	دو پادشاه بودند که
سال	۴۳۲۰۰	در "باد تی بی را" Bad – Tibira ، ان من لو آنا En-men-lu-anna
سال	۲۱۰۰۰	در "سیپار" Sippar ، ان من دور آنا En – men – dur - anna
سال	۲۱۰۰۰	یک پادشاه بود که
سال	۱۸۶۰۰	در "سوروپاک" Suruppak ، اوبار توتو Ubar – tutu
سال	۲۸۸۰۰	ان من گال آنا En – men – gal – anna
سال	۳۶۰۰۰	دوموزی Dumuzi چوپان که خدا بود
سال	۱۰۸۰۰۰	سه پادشاه بودند که
سال	۲۸۸۰۰	در "لاراک" Larak ، ان زیب زی آنا En – zib – zi - anna
سال	۲۸۸۰۰	یک پادشاه بود که
سال	۴۰۰	بالی Balih ، پسر اتانا Etana
سال	۳۰۵	تیسکار Tizkar ، پسر ساموگ Samug
سال	۹۰۰	ایل کو Ilku
سال	۲۴۱۲۰۰	پنج شهر بودند که هشت پادشاه داشتند
سال	۷۰۶۶۰۵	

طوفان، همه چیز را در خود غرق نمود. پس از آنکه طوفان سپری شد و سلطنت شاهنشاهی (مهدرا) از آسمان بزمین نزول نمود، مقر سلطنت در کیس Kis بود.

سال	۱۲۰۰	در "کیس"، گا - اور Ga - Ur
سال	۹۶۰	گولا - نی دابا - آنا - پاد Gulla - Nidaba - anna - pad
سال	۹۰۰	زوکا کیپ Zukakip
سال	۶۰۰	آتاب Atab
سال	۱۲۰۰	ایل تا - سادوم Ilta - Sadum
		مس - کیاگ - گازر Mes - Kiag - Gaser
سال	۳۲۴	فرزند خدای خورشید، کاهن اعظم بود (و شاه)
سال	۱۲۰۰	خدایگان لوگال - باندا Lugal - banda که چوپان بود
سال	۱۰۰	در "کوا" Kua ، دومو - زی Dumu - Zi ماهیگیر که خدا بود
		خدایگان گیل گمش Gilgamesch که پدرش یک اجنه لیلو Lilu
سال	۸۴۰	بود و کاهن اعظم "کولاب" Kullab بود، پسر آتاب
		اتانا Etanna که چوپان بود و به آسمان عروج کرد و به
سال	۱۵۶۰	سرزمین ها ثبات بخشید، پادشاه بود
سال	۱۲۶	
سال	۳۰	اور - نون گال Ur - nungal پسر گیل گمش
سال	۱۵	اوتول - کالاما Utal - Kalamma پسر اور - نون گال
سال	۹	لابازر Labaser

سال	۹۰۶۴	

بخشی از این فهرست های شاهنشاهی در عین حال فهرست های خدایان نیز بحساب می آیند : از پادشاهانی که نه تنها سومری ها آنها را بعنوان خدا پرستش می نمودند بلکه بمثابة استاد و معلم نیز مورد احترام بودند، در این فهرست ها نام برده می شوند. گیل گمش ، اتانا و انکیدو Enkidu ، قهرمانان منظومه های افسانه ای هستند که بنام آنان مشهوریت یافته اند.

اسامی برخی از پادشاهانی که در فهرست های شاهنشاهی قید شده اند را، در لوحه های گلی که به خط میخی نوشته شده اند و همچنین بصورت حک شده بر روی خشت های پخته شده، نیز یافته اند – و این نشان می دهد که فهرست ها، خیال پردازی یک یا چند تاریخ نویس عهد کهن نیستند. این پادشاهان واقعا وجود داشته و تاثیر حکومت آنان در زندگی روزمره مردم، بر لوحه ها و کتیبه ها به ثبت رسیده است. اما این زمانهای بی نهایت طولانی حکومت پادشاهان چه معنایی می توانند داشته باشند؟

فردریش اشمیدکه F.Schmidtke در کتاب خود، تحیر و سرگردانی سومر شناسان را بخوبی نشان می دهد :

در نگاه اول چنین به نظر می رسد که این سلسله های پادشاهی، یکی پس از دیگری و بصورت تسلسل وار حکومت کرده اند، که البته قبول چنین فرضیه ای، پی آوردهای غیر قابل قبول و غیر ممکن را درباره طول دوران حکومت شاهان و تاریخ سومر بدنبال خواهند داشت.

محافل رسمی، بسیار متعجب اند که چرا تاریخ نویسان کهن، چنین اعداد غیر قابل تصویری را، در سنگ نوشته های خود بکار برده اند. پروفیسور **اشمیدکه** قبل از آنکه جدول های اسامی و تاریخ حکومت شاهان سومری و بابلی را عرضه نماید، اظهار می دارد که :

آنچه که قبل از این در WB آمده است، بیشتر شبیه به افسانه بوده و لازم نیست در اینجا به آنپردازیم، هر چند که سلسله های شاهنشاهی قبل از طوفان نوح حتما برای محققین تاریخ مذاهب بسیار جالب و قابل توجه می باشند.

آیا واقعا باید این اعداد نجومی را افسانه وار و غیر واقعی دانست و به آنها توجهی ننمود؟ آیا ما حق داریم کار خود را اینچنین ساده نموده و هر چه که بر اساس دانش کنونی ما غیر قابل توجیه و غیر ممکن به نظر می رسد را فوراً دروغ و افسانه تصور نموده و مردود بدانیم؟

راجع به عمر طولانی و زندگی جاودانه

در WB ۴۴۴ آمده است که از زمان خلقت بشر تا طوفان نوح، ده پادشاه حکومت کردند. دوره حکومت این ده پادشاه رویهمرفته ۴۶۵۰۰۰ سال می شود.

در کتاب مقدس انجیل نیز اشاره شده است که از زمان خلقت آدم تا طوفان نوح، از طرف خداوند ده پیغمبر بزرگ مبعوث گشته بودند، بر اساس متن انجیل این پیغمبران هم همگی دارای عمری فوق العاده طولانی بوده اند.

پابلو پیکاسو P.Picasso نقاش مشهور که در سن ۶۸ سالگی دختر خود **پالوما** Paloma را ایجاد نمود، در مقایسه با حضرت آدم که در سن ۱۳۰ سالگی تازه اولین پسر خود را بوجود آورد، پسر بچه جوانی بیش نیست. و در مقایسه با حضرت آدم که بر اساس روایات، ۹۰۰ سال عمر کرده بود، باید پیکاسو را که در سن ۹۲ سالگی درگذشت، جوانمرگ شده بحساب آورد!

عمر حضرت **انوخ** Henoch هفتمین پیغمبر قبل از طوفان نوح از این هم طولانی تر بوده : او در سن ۳۶۵ سالگی به آسمان عروج نمود. به عبارت دیگر او هرگز نمرده بلکه در آسمان جاودانه گردید. **متوزالم** پسر انوخ و پدر بزرگ نوح نیز در سن ۹۶۹ سالگی درگذشت!

مرز زندگی بشر در کجاست؟

اگر از زیست شناسان، راجع به ارزش و ماهیت چنین ادعاهائی در مورد سن پیامبران کهن، سؤال کنیم، محققین آمریکائی و روسی، متفق القول با هم خواهند گفت که طبیعت، مرز زندگی بشر را در ۱۱۰ تا ۱۲۰ سالگی قرار داده است. آنها اخباری را که هر چند وقت یکبار در مورد فلان چوپان بلغاری که گویا به مرز ۱۵۰ سالگی رسیده است، منتشر می شوند، غیر واقعی و خیالپردازی محض می دانند. زیرا هر بار که کوشش شده در مورد چنین انسانهایی بطور مشخص و دقیق تحقیق شود، معلوم شده که هیچ گونه مدرک و سند قابل اعتماد و حتی تاریخ تقریبی تولد آنها هم در دست نیست و هر بار، کار به دادن اطلاعات نامشخصی از این قبیل می رسد که : مادر بزرگ خدا بیامرزم تعریف می کرد که ...

طول عمر ما بستگی به کار ۱۵ میلیارد سلول بدنمان دارد. این سلولها در طول زندگی بشر به کرات تقسیم شده و بدین ترتیب بدن انسان را بازسازی می نمایند. ما از سن ۲۰ سالگی به بعد، با هر بار تقسیم شدن سلولهای بدنمان به پایان عمر خویش نزدیکتر می شویم، زیرا که قدرت بازسازی سلولها پس از ۳۰ بار و حداکثر پس از ۵۰ بار تقسیم شدن به پایان می رسد.

حتی امیدواری برای رسیدن به یک طول عمر حداکثر یعنی ۱۱۰ تا ۱۲۰ سال هم هنوز یک آرزو و رویا بیش نیست ... مگر اینکه محققین زیست شناس موفق شوند بوسیله دارو یا هورمون از سرعت تخریب سلولها بکاهند. دانشمندانی که نسوج اجساد مومیایی شده زمانهای قدیم را آزمایش کرده اند اطمینان می دهند که بشر هرگز تحت قوانین دیگری جز آنچه اکنون نیز بر زندگی سلولهای ما حاکمند، زندگی نکرده است.

خیالپردازی یا واقعیت

از آنجا که من با این واقعیت غیر قابل انکار آشنا هستم، دائماً از خود می پرسم : چرا تاریخ نویسندگان سومری و همچنین نویسندگان انجیل برای نیاکان خود چنین طول عمرهای نجومی تعیین کرده اند، در حالیکه آخرین تحقیقات بشر نشان می دهد که رسیدن به چنین سنینی برای انسان غیر ممکن است.

سر چارلز لئونارد وولی در تپه ال عبید El – Obeid در حوالی اور Ur در کلدانیه، لوحه ای از سنگ آهک پیدا کرد که بر روی آن چنین نگاشته شده :

بوسیله آ- آنی – تادا A-anni-tada شاهنشاه "اور" و فرزند مس – آنی – پادا Mes- anni-pada شاهنشاه "اور" افتتاح گردید.

از این "مس – آنی – پادا" در فهرست های شاهنشاهی، بمثابه (همانند – به حد) بنیان گذار سومین سلسله پادشاه سومری پس از طوفان نوح اسم برده شده است. عجیب اینجاست که در فهرست های شاهنشاهی نام برخی از شاهان در زمانهای مختلف و در سلسله های متفاوت ذکر شده، بطوریکه گوئی آنها در دوره زندگی خود چندین بار- بر تخت سلطنت تکیه زده بودند و فقط در فاصله بین این دوره های حکومتی، هر بار برای چند صد سال یا چند هزار سال، موقتاً ناپدید شده بودند.

یک مثال :

نبو- نئید Nabu-Naid پادشاه بابل (۵۵۵ تا ۵۳۸ قبل از میلاد) بر روی لوحه ای که در یکی از معبد گاههای خورشید به نام **سیپار** Sippar پیدا شده است، ادعا می کند :

"من برای خداوند خورشید که قاضی آسمان و زمین می باشد، معبد خورشید و خانه او در **سیپار** را که **نبوکادنزا** Nebukadensae - یکی از سلاطین قدیم - آنرا بنا نموده ولی هر چه گشت سنگ بنای آنرا نیافته بود، از نو ساختم.

در عرض ۴۵ سال گذشته دیوارهای آن خانه فرو ریخته بودند. من از مشاهده این دیوارهای فرو ریخته بوحشت افتادم، بیهوش شدم و ترس و نگرانی چهره مرا فرا گرفت.

من **عکس خداوند** را از درون این معبد خارج نموده به معبد دیگری منتقل کردم، سپس این خانه را خراب کرده و به جستجوی **سنگ بنای** آن پرداختم. پس به حفر زمین پرداخته و آنرا ۱۸ ذرع گود نمودم و آنگاه خدای خورشید این پروردگار پر عظمت پرستش گاه خورشید، به من رحمت فرمود و چشم مرا به دیدار سنگ بنای **نارام سین** Naram sin فرزند **سارگون** Sargon که ۳۲۰۰ سال تمام هیچ سلطانی آنرا نیافته بود، روشن ساخت ... (این قسمت ناخوانا است) من سنگ بنای فرزند سارگون را در جای مطمئنی قرار داده و بر روی آن سنگ و آجر نهادم."

در اینجا سلطان "نبو- نئید" به روشنی مشخص می کند که بر اساس سنگ بنائی که او در جستجوی آن بوده و آنرا در ۱۸ ذرعی زیر خاک پیدا نمود، جد تاجدار وی "نارام سین"، برای اولین بار، ۳۲۰۰ سال قبل از دوران سلطنت او (حدوداً ۳۸۰۰ سال قبل از میلاد) معبد خورشید را بنا کرده بود.

چه اتفاق عجیبی : در فهرستهای شاهنشاهی از همین "نارام سین" و پدرش سارگون در زمانی کاملاً متفاوت با آنچه در کتیبه "نبو- نئید" آمده، نام برده شده است. یک مثال دیگر :

بر اساس فهرستهای شاهنشاهی A و B ، **حمورابی** Hammvrabi "زیبا" هفتصد سال قبل از **بورنا بوریاس اول** Buranburias -I یکی از سلاطین سومر، حکومت کرده است ولی متخصصین تاریخ سومر این را غیر ممکن می دانند :

"این ادعا هم که گویا حمورابی ۷۰۰ سال قبل از بورنا بوریاس زندگی کرده، کاملاً غیر ممکن است." (اشمیدکه : تحلیلی بر تاریخ بابل)

چرا غیرممکن است؟ در فهرستهای شاهنشاهی که بسیار دقیق و مفصل هستند، دقیقاً نوشته شده که "حمورابی" ۷۰۰ سال قبل از "بورنا بوریاس" زندگی کرده! بر روی لوحه هایی که در مناطق مختلف کشف شده اند، به خط میخی، اسامی پادشاهان مختلف جاودانه گردیده اند. این لوحه ها بوضوح اثبات می نمایند که چنین سلاطینی واقعاً وجود داشته و حکومت کرده اند : در زمان قدیم، این گونه کتیبه های حاوی اسامی پادشاهان، جنبه رسمی و اداری داشته و نوعی سند رسمی بحساب می آمده اند. ولی در فهرستهای شاهنشاهی دقیقاً قید شده که کدام پادشاه از چه زمانی تا چه زمانی در مصدر قدرت بوده و حکومت نموده است.

و حالا یک بازی بامزه شروع می شود!

سومر شناسان با سعی فراوان می کوشند ترتیب حکومت سلسله های مختلف و ترتیب سلطنت شاهان هر سلسله را پیدا کنند. آنها با کشف یک کتیبه یا سند تاریخی تصور می کنند که توانسته اند زمان حکومت یکی از پادشاهان را دقیقاً تعیین نمایند. آنها این تاریخ را یاد داشت کرده، آنرا مبدا قرار داده و ترتیب حکومت شاهان و سلسله ها را چه قبل و چه بعد از این تاریخ – نسبت به این مبدا بر اساس قاعده زیر تعیین می نمایند :

X - Y - Z

اگر بر اساس کتیبه های بدست آمده مشخص شود که سلطان Y جانشین سلطان X گردیده و سلطان Y خود بدست سلطان Z در حین جنگ کشته شده است، این بدان معنا است که سلطان X حتماً قبل از سلطان Z زندگی کرده است.

ولی ناگهان تاریخ دنیای کهن، تاریخ شناسان جدی و کوشای ما را به مسخره می گیرد! ناگهان کتیبه ها و لوحه های گلین دیگری پیدا می شوند که بر روی آنها دوره حکومت سلطان X ، سلطان Y و سلطان Z در مناسباتی دیگر و به ترتیبی کاملاً متفاوت با تحقیقات قبلی، قید شده اند.

در چنین مواقعی، برای نجات شجره نامه ای که با این همه زحمت تهیه شده چه کار باید کرد؟

معمولا همه، همان کاری را می کنند که باستان شناسان در چنین مواقعی انجام می دهند : آنها همه تقصیرها را به گردن تاریخ نویسان دوران کهن می اندازند و می گویند این آقایان حتی حساب کردن را هم بلد نبوده اند، و بجای آنکه اسامی شاهان و تاریخ حکومت آنها را یکی پس از دیگری پشت سر هم بنویسند، اسامی و اعداد را پهلوی هم ردیف کرده اند و ریشه اشتباه آنها در همین جاست. باستان شناسان بطور کلی این تاریخ نویسان قدیم را کمی نادان و احمق می دانند.

ولی اینگونه تشبثات (چنگ زدن - درآویختن) مذبوحانه باستان شناسان هم بالاخره مشخص نمی کنند که آیا این تاریخ نویسان بی دفاع، با دقت و امانت داری مدت حکومت سلاطین را در فهرستهای اصلی یادداشت نموده اند یا خیر؟ و بعلاوه اگر هم واقعه نگاران سومری مرتکب اشتباه شده باشند، معلوم نیست چرا تاریخ نویسان تفسیر قدیمی انجیل هم دچار همین اشتباهات شده و در آنچه مربوط به تعداد پیامبران قبل از طوفان نوح و طول عمر آنها می شود، اعداد مشابهی را در انجیل وارد کرده اند؟

ماخذ مشترک

در پاسخ به این سؤال بنظر می رسد که تعجب آور نخواهد بود اگر فرض کنیم که هر دوی این منابع از ماخذ مشترکی تغذیه کرده اند، روایات انجیل و تحقیقات علمی در این مورد متفق القولند که حضرت موسی، ناجی اسرائیل و بنیان گذار دین یهود، دوران جوانی خود را در دربار فرعون گذرانده و در آنجا نیز تربیت یافته بود. بنابراین او حتما اجازه ورود به کتابخانه های مشهور دربار فرعون و استفاده از آثار موجود در آن - که مربوط به دو هزار سال قبل از میلاد می شوند، را داشته است.

آیا موسی در این کتابخانه ها، فهرستهای شاهنشاهی را پیدا و آنها را مطالعه کرده بود؟ آیا او اسامی و ارقام فهرستها را به ذهن سپرده - مشهور است که موسی دارای حافظه ای بسیار قوی بوده است - و سپس آنها را به صورت شفاهی برای دیگران روایت کرده بود؟ ولی اگر چنین بوده است پس چرا موسی برای مدت حکومت ده پیغمبر کهن قبل از طوفان نوح همان اعدادی را که تاریخ نویسان سومری برای ده "پادشاه کهن" خویش منظور کرده بودند، بکار نبرد؟

بنابراین اگر هم کسی به این فکر افتاده باشد که شاید در نوشتن تاریخ نیاکان سومری ها و نوشتن انجیل مقدس از مآخذ مشترکی استفاده شده باشد، در پایان یک تحقیق و بررسی علمی در این مورد، تنها یک چیز مشترک باقی می ماند و آنهم اعداد نجومی و غیر قابل تصویری هستند که درباره پیغمبران کهن و پادشاهان کهن ارائه شده اند و این هم برای توضیح پدیده ای به این بغرنجی، کافی به نظر نمی رسد.

سه حدس و فرضیه

من در اینجا سه حدس یا فرضیه را مطرح می کنم :

۱- موجودات آسمانی هر چند وقت یکبار، این پادشاهان کهن را به مسافرتها ی کیهانی در کهکشانهای دیگر دعوت می کردند.

شرح دقیق چنین مسافرتها یی هم در کتاب **زوهار Zohar** که بزرگترین مجموعه روایات یهودی (**کابالا Kabbala**) می باشد، آمده است و هم در کتابی به همین نام که از **انوچ Henoch** یکی از ده پیغمبر قبل از طوفان نوح بجا مانده است و کلیسای مسیحی اتیوپی در اولین سالهای ایجاد خود، آنرا بمتابه یکی از متون رسمی کلیسا پذیرفته بود.

پروفسور **ریچارد هنینگ R.Henning** محقق در تاریخ تکنولوژی، بخشهایی از افسانه سومری "اتانا" را قدیمی ترین افسانه راجع به پرواز بشر می داند :

در فاصله بین ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد شرح این مسافرت هوایی به خط میخی نوشته شده و علاوه بر این بر روی استوانه های سنگی تصویر گردیده است. در افسانه منظوم "گیل گمش" مسافرت رویائی قهرمان داستان به منزلگاه خدایان تشریح شده است.

افسانه هایی که در آنها مسافرتها ی هوایی به دنیا های دوردست شرح داده شده اند، منحصر به منطقه خاورمیانه نمی باشند : مثالهای متعدد و مشابهی در منظومه ملی هندوها بنام **ماهابهاراتا Mahabharata** و منظومه **رامایانا Ramayana** که در فاصله قرن چهارم تا قرن سوم قبل از میلاد نوشته شده و همچنین در افسانه های کشورهای شمال اروپا و روایات سرخ پوستان نیز وجود دارند. مسافرتها ی هوایی همراه با "خدایان" و یا بسوی "خدایان" در انحصار هیچ قوم و ملتی نبوده است.

واقعیتی باور نکردنی

از زمانی که آلبرت اینشتین A.Einstein (۱۸۷۹ – ۱۹۵۵) تئوری نسبیت خود را عرضه نمود، وجود اعداد نجومی در ارتباط با ایجاد و از میان رفتن "زندگی"، منطقی و قابل توضیح گشته اند. اکنون پس از آزمایشات متعدد فیزیکی، اثبات گردیده که تئوری اینشتین یک واقعیت مسلم و یکی از قوانین طبیعت است.

بر اساس این قانون جاودانه تعویق زمان که محتوای تئوری اینشتین را تشکیل می دهد، زمان برای سرنشینان یک سفینه فضایی که با سرعتی نزدیک به سرعت نور حرکت می کند، آهسته تر می گذرد تا برای کسانی که همچنان بر روی کره زمین به زندگی ادامه می دهند.

از وقتی که اینشتین تئوری خود را عرضه نمود، روشن شد که "زمان"، بعد و اندازه ای غیر قابل تغییر نمی باشد و می توان بوسیله انرژی، سرعت آنرا تغییر داد و یا در آن دست کاری نمود.

حال ببینیم اعداد و ارقام غیر قابل تصویری که در فهرستهای شاهنشاهی سومری یاد داشت گشته اند را در پرتو این دانش جدید چگونه می توان توجیه نمود.

در فهرستها و کتیبه های سومری، مطلبی راجع به رویدادهای مبهم سیاست خارجی یا چیزی از این قبیل نیامده است که بتوان تصور کرد شاید در تاریخ آن بعثت قاطی شدن با وقایع دیگر اشتباهی رخ داده باشد. اینگونه کتیبه ها خیلی واضح و دقیق درباره رویدادهای مشخصی از قبیل ساختمان کاخهای شاهنشاهی یا بنای معابد برای "خدایان" – خدایانی که گویی حضور واقعی داشته و در میان مردم زندگی می کرده اند – گزارش می دهند. این سبک کار تاریخ نویسان سومری تعجب انگیز نمی باشد چه، شاهان سومری خود را نمایندگان خدایان واقعی می دانستند. این خدایان خود شخصا پادشاهان را انتخاب کرده و به کار می گماردند. و آنها پس از طوفان نوح یعنی هنگامی که سیاره زیبای ما بکلی خالی از سکنه گشته بود نیز مجددا همین مراسم را در مورد پادشاهان تکرار نمودند :

در فهرستهای شاهنشاهی آمده است که پس از طوفان نوح، "سلطنت شاهنشاهی" مجددا از آسمان بزمین نزول نمود.

اگر آنچه را که گفتیم بعنوان واقعیات بپذیریم، دیگر این فرض که پادشاهان و خدایان کهن یا خود، موجودات آسمانی بوده و یا حداقل انسانهایی بوده اند که توسط موجودات آسمانی، هر چند وقت یکبار به مسافرتها طولانی فضایی دعوت می شدند، چندان تعجب آور و غیر قابل قبول نمی باشد.

توجه دقیق به دو مطلب مهمی که در فهرستهای شاهنشاهی قید شده اند، یعنی اعداد "غیر ممکن" که در ارتباط با دوره حکومت پادشاهان ذکر گشته اند از یک طرف و این ادعا که سلطنت شاهنشاهی از آسمان به زمین نزول کرده است، از سوی دیگر، این گمان را در مغز آدمی ایجاد می کنند که در این رویدادهای شگفت انگیز، حتما دست موجودات آسمانی در کار بوده است!

و اگر تاثیرات قانون طبیعی تعویق زمان را در محاسبات خود منظور کنیم، مجموعه ۴۶۵۰۰۰ سال حکومت ده پادشاه کهن، مدت زمانی آن چنان طولانی و شگفت انگیز نخواهد بود.

شیوه ای متفاوت

۲- موجودات آسمانی (خدایان) با ساکنین کره زمین آمیزش کرده و فرزندی بوجود آوردند. انوخ پیامبر در کتاب خود این ادعا را نموده بود. در استوانه مشهور **لامخ** Lamech که بیش از ۲۰۰۰ سال قدمت داشته و در سال ۱۹۴۷ در قریه **شربت قمران** Chirbet Quamran در **ساحل بحرالمیت** کشف گردید نیز این مطلب نوشته شده است که : **"ان لیل** Enlil خدای سومری ها که در **نی پور** Nippur حکومت می کرد، دختری زیبا به نام **نین لیل** Ninlil را اغفال و آبستن نمود."

حتی در کتاب آفرینش (کتاب اول موسی) نیز اشاراتی درباره ازدواج "فرزندان خدایان" با ساکنین کره زمین، موجود است.

اگر ثمرات این رابطه عجیب در مطب دکتری، روانکاوی می شدند، حتما مطالب بسیار جالبی از دوگانگی زندگی درونی خود را فاش می ساختند. این موجودات دوگانه، با اشتیاق فراوان میل داشتند که پا در جای پای پدران "خدای گونه" خود بگذارند. اما برخلاف "خدایان" که بر اساس کلیه روایات، زندگی جاودانه داشته اند، فرزندان آنان یعنی

همین موجودات دوگانه، مانند انسانهای عادی محکوم به مرگ بودند. فرزندان "خدایان" زندگی عادی (که پایان آن مرگ است) یافتند، زیرا که پس از پایان یافتن حضور موجودات آسمانی بر روی زمین، امکان شرکت در مسافرتهاى فضایی با سرعتی نزدیک به سرعت نور از آنها سلب گردید. به این علت آنها محکوم به زندگی تحت قوانین کره زمین و از جمله قانون کهولت تدریجی بدن و مرگ حتمی، گشتند.

داروی عمر جاودانه

طبیعی است که فرزندان خدایان به مخالفت با این قوانین وحشتناک برخاستند. روشن است که آنها میل داشتند دوران حکومت و فرمانروائی خود را هر چه طولانی تر نموده و مدت بیشتری از حکومت و قدرت و زندگی بی درد سر لذت ببرند. با توجه به آنچه از تاریخ و ادبیات سومری ها بدست ما رسیده، از مجموعه معماهای حل نشده تاریخ سومر، سؤالات زیر برای من مطرح هستند.

بهشت سومری **دیلمون Dilmun** که بر اساس روایات، باغی خداوندی بوده که در آن "نه بیماری وجود داشته و نه مرگ" را چگونه باید تعبیر نمود؟

اوتنا پشتیم Utnapeschtim یکی از نیاکان "گیل گمش" که در جزیره ای "آنسوی دریای مردگان" زندگی کرده و خود، دارای عمر جاوید بوده، دارویی به نام "داروی عمر جاودانه" می شناخته است. این گیاه که "گیاه جوانی جاویدان" نام داشته چه بوده است؟

اوتنا پشتیم که از طوفان نوح جان سالم بدر برده بود، این گیاه را شناخته و سرّ آنرا برای گیل گمش فاش نموده بود، اوتنا پشتیم به گیل گمش گفت که عمر جاودانه در گیاهی است که در دریای آب شیرین می روید. گیل گمش این گیاه را بدست آورده و می خواهد آنرا بخورد خویشتانان نزدیک خود دهد تا همگی عمر جاودانه یابند. اما به هنگام بازگشت به خانه، گیل گمش وارد قنات آبی می شود تا خود را شستشو دهد. در این لحظه ماری سر رسیده و این هدیه بی مثال را از او می رباید. گیل گمش گریه می کند.

آیا پادشاهان کهن سومری یا پیغمبران کهن، داروهایی را می شناختند که روند پیر شدن سلولها را کند کرده و امکان زندگی طولانی تر را میسر می ساختند؟

اما داروی عمر جاویدان هنوز هم پیدا نشده است و دانشمندان همچنان در جستجوی آن می باشند.

آیا بدن فرزندان خدایان یا پادشاهان کهن را مومیایی کرده و در محلولهای مخصوصی که نسوج بدن را حفظ می کردند، قرار می دادند و آنگاه صدها سال بعد، کاهنانی که وظیفه حراست و نگاهداری از اجساد مومیایی شده را به عهده داشتند، با شیوه های ناشناخته ای این "خدایان" یا پادشاهان را از خواب طولانی خود بیدار کرده و به زندگی بر می گردانند؟

آیا آنان به شیوه نگهداری از زندگی در سرما و برودت بسیار زیاد آشنا بودند؟ آیا آنان موفق شده بودند شیوه هایی پیدا کنند که – برخلاف تمام آزمایشاتی که بشر تاکنون در این زمینه انجام داده – در سرمای زیاد از کریستاله شدن دیواره و هسته سلولها جلوگیری نمایند؟ آیا دلیل این ادعای همیشگی که می گویند "خدایان" همواره در معابد حضور دارند، همین است؟

کاهنان رده های بالا بخوبی می دانستند که خدایان وجود عینی داشته و در میان آنها زندگی می کنند، آنها می دانستند که صاحبان اصلی و واقعی شهرها همین خدایان هستند که تنها اداره روزمره اوضاع را به عهده پادشاهان برگزیده خود محول کرده اند.

کاهنان هم از بازگشت "خدایان" آسمانی در هراس بودند و هم از بیدار شدن "فرزندان خدایان" که بخواب طولانی فرو رفته بودند می ترسیدند.

در ابتدا، معابد، محل هایی برای ملاقات واقعی با خدایان واقعی بوده اند. تنها پس از آنکه "خدایان"، دیگر به زمین بازنگشتند و از فرزندان خدایان هم خبری نشد، کاهنان به این فکر افتادند که با حيله های گوناگون، شاهان و مردم را فریب داده و تحت تاثیر خود قرار دهند. آنها مجسمه هایی را درست کرده و به عنوان جانشینان "خدایان آسمانی"، در معابد قرار دادند.

امیدوارم که سه فرضیه من، کمکی به حل معمای فهرست شاهنشاهی WB ۴۴۴ بکنند.

اطلاعیه

در آخرین شماره مجله اشپیگل Der Spiegel (شماره ۵۲ / ۱۹۷۸) یک گزارش ۱۴ صفحه ای زیر این عنوان به چاپ رسیده بود :

ستاره شناسی : یک ستاره یوی هرید از گیجان

خوانندگان کتابهای من، با کمی دقت می توانستند در لابلای متن این گزارش عمیق و فشرده، بسیاری از "آشنایان قدیمی" یعنی آنچه من مدتها قبل در نوشته های خود بیان کرده بودم را مشاهده کنند.

در شماره اول سال ۱۹۷۹ مجله "اشپیگل"، مطلبی منتشر شده بود که من بعلت محتوای جالب توجهش می خواهم متن آنرا بعنوان ختم کلام در اینجا نقل نمایم. این مطلب مرا امیدوار می سازد که تلاشهای من سرانجام نتیجه داده و درخواست و تقاضای دائمی من مبنی بر ضرورت پژوهش محققین علوم معتبر امروزی درباره موجودات آسمانی – درخواستی که من آنرا در هر کتاب و در هر سخنرانی خود، تکرار می کنم – بالاخره با عکس العمل مثبتی روبرو گردیده است :

هسته یوی گیجانی

در اولین شماره مجله جدیدی که اخیرا منتشر شده و هدف خویش را جستجو برای یافتن موجودات متفکر آسمانی قرار داده است، این نقل قول از جورج والد G. Wald زیست شناس دانشگاه هاروارد و برنده جایزه نوبل به چشم می خورد :

"من هیچ کابوسی وحشتناک تر از روبرو شدن و تماس گرفتن با تمدنهای به اصطلاح برتری که در کائنات وجود دارند را نمی توانم متصور شوم." مجله فوق الذکر COSMIS SEARCH نام دارد و هر دو ماه یکبار منتشر شده و می توان آنرا به مبلغ ۱۶ دلار (برای آبونمان خارج از آمریکا) خریداری نمود. این مجله که اولین شماره آن در ژانویه منتشر گردید را باید جدی گرفت، زیرا که در هیئت تحریریه این مجله که مقر آن در ستاد کنترل رادیو تلسکوپ دانشگاه ایالتی اوهایو واقع می باشد، دانشمندان معتبر و

سرشناسی از قبیل **مارتین ریس** M. Rees استاد دانشگاه کمبریج با **نیکولای کارداشف** عضو انستیتوی تحقیقات فضائی وابسته به فرهنگستان علوم شوروی و **جان بیلینگ هام** J.Billingham سرپرست برنامه پژوهشی ایالات متحده بنام – Search for Extra – Terrestrial Intelligence (SETI) عضویت دارند. بنابراین چنین مجله ای بدرد طرفداران تئوری های "بشقاب پرنده" نمی خورد بلکه مطالبی جدی برای کسانی در بر دارد که طرفدار دامن زدن به افکار نوین و ایده های غیر عادی در زمینه پژوهش های علمی می باشند.

اطلاعیه

آقای دکتر کنوت اوپن لندر K. Oppenlander ساکن شهر لودویگز هافن Ludwigs hafen در آلمان فدرال، روز پنجم سپتامبر ۱۹۷۸ برای من نامه ای نوشت. وی در این نامه توجه مرا به مسئله ای جالب توجه جلب نموده بود که در یکی از کتابهای فرزندانش بنام "واقعیات - عجیب ترین رکوردهای جهان" مشاهده کرده بود. پس از خواندن این نامه با خود گفتم بهتر است به کتاب GUINNESS BOOK OF WORLD RECORDS که در آن کلیه رکوردهای جهان به ثبت می رسند، مراجعه کنم. در چاپ جدید این کتاب (۱۹۷۸) و در صفحه ۲۰۷ آن نوشته شده بود :

طولانی ترین نام یک انسان

متنی که در این کتاب نوشته شده بود با نقل قولی که دکتر "اوپن لندر" برای من فرستاده بود مطابقت داشت. طولانی ترین اسم در جهان بشرح زیر است.

ADOPH BLAINE CHARLES DAVID EARL FREDERICK GERALD
HUBERT IRVIN JOHN KENNETH LLOYD MARTIN NERO OLIVER
PAUL QUINCY RANDOLPH SHERMAN THOMAS UNCAS VICTOR
WILLIAM XERXES YANCY ZEUS WOLFE SENIOR

متولد ۲۹ فوریه ۱۹۰۴ در حومه هامبورگ. فکر می کنید این یک شوخی است؟ به هیچ وجه این اسم طولانی، دقیقاً در پاسپورت مردی که در ۲۹ - ۲ - ۱۹۰۴ در نزدیکی هامبورگ متولد شده و بعدها به آمریکا مهاجرت نمود، نوشته شده بود. هر کسی می تواند تصور کند که این اسم برای چاپ بر روی کارت ویزیت یا بالای نامه ها، نام مناسبی نمی باشد. آقای مورد نظر تا همین اواخر، دومین و هشتمین اسم کوچک و ۳۵ حرف اول اسم فامیل خود را بکار می برد. ولی اکنون وی که در فیلادلفیای آمریکا زندگی می کند، این اسم فامیل را برای خود انتخاب نموده است : Wolfe + ۵۸۵ Senior

ناشرین GUINNESS BOOK OF WORLD RECORDS و همچنین ناشرین کتاب آلمانی "واقعیات - عجیب ترین رکوردهای جهان"، این همه حروف عجیب و غریب را با

زحمت فراوان پشت سر هم ردیف کردند، بدون آنکه بدانند مجموعه این حروف، اطلاعاتی است به زبان آلمانی قدیم. متن این اطلاعاتی به زبان آلمانی جدید چنین است :

در زمانهای بسیار دور چوپانهای با انصاف و دقیقی زندگی می کردند که از گوسفندان خود مواظبت فراوان می نمودند. آنگاه دشمنان حریص و خونخواری در برابر اولین انسان روی زمین پدیدار شدند و این در ۱۲۰۰۰ سال پیش اتفاق افتاد. سفینه های فضائی از نور به عنوان منبع انرژی استفاده می کردند. آنها در جستجوی سیارات قابل زندگی، مسافرتی بسیار طولانی در فضای کیهانی را پشت سر گذاشته بودند. نژاد جدید در اختلاط با بشریت کره ارض به حیات خود ادامه داد. آنان از زندگی خود لذت برده و بدون هراس از حمله موجودات هوشمند آسمانی بسر می بردند.

مطمئناً یکی از نیاکان آقای Wolfe + ۵۸۵ Senior در قرون وسطی، دارای اطلاعات وسیعی از تاریخ گذشته بشر بوده و قصد داشته است بدین وسیله اطلاعات خود را به نسلهای بعدی خاندان خویش منتقل نماید.

آقای "ولف"، علیرغم تلخیص فراوان در اسم طولانی و پر معنای خود، با اضافه کردن ۵۸۵+ به نام فامیل اش، تا حدی آرزو و وصیت نیاکان خود را برآورده نموده : زیرا که وی دقیقاً ۵۸۵ کلمه از اسم خود را خط زده است!

پیام آور گذشته های دور

انعکاس جهانی یک تئوری. عملیات در سه مرحله. تئوری خدایان فضانورد، با تاریخ دوران اولیه تمدن بشری در تطابق است. مدرسه بین المللی سنگتراشی؟ برنامه تجدید تربیت شمپانزه ها. خدایان قول بازگشت داده اند. ده فرمان. موجودات آسمانی از ما چه توقعاتی دارند؟

درست ده سال پیش بود که اولین کتاب من بنام خاطراتی از آینده لیست پر فروش ترین کتاب در سرتاسر جهان را تسخیر نمود. پس از مدت زمان کوتاهی تحریر همگانی همراه با تمسخری که در این جور موارد همیشه نصیب نویسنده می شود، دو جریان موازی و هم زمان، در سطح بین المللی و در ارتباط با آثار و تئوری من بوجود آمد: موج سرور و پشتیبانی از یکسو و طوفانی از خشم و ناسزا از سوی دیگر.

از سال ۱۹۶۸ تاکنون کتابهای بسیار زیادی راجع به خدایان کیهانی نوشته شده اند. در این مدت تنها در جهان غرب ۳۲۱ جلد کتاب به بازار آمدند که همگی در تائید تئوری من بودند و یا حداقل نظر مناسبی نسبت به آن داشتند. در میان این کتب، نوشته هایی هستند که حاوی بحث های عمومی پیرامون این تئوری می باشند. کتابهای دیگری مطالب خود را بر روی کشور خاصی تمرکز داده اند و برخی نیز به مسائل خاص یا مطالب ویژه ای در ارتباط با این تئوری پرداخته اند. مثلاً:

کتاب **یوزف بلومن رایش** J.Blumen reich به نام "و ناگهان پهنه آسمان گشوده شد" (که راجع به سفینه های فضایی از **خیل** Ezechil پیغمبر و تائید آن بوسیله تکنیک مدرن می باشد).

کتاب **رابرت جی تمپل** R.G.Tempel به نام "معمای سیریوس" (که راجع به افسانه های اساطیری سیاه پوستان **دوگون** Dogon می باشد).

کتاب **لونیس ناویا** L.Navia به نام "ماجرای کائنات" (که یک تحلیل فلسفی می باشد).

از سال ۱۹۶۸ تاکنون، من بیش از ۵۰ هزار نامه از خوانندگان خود دریافت کرده ام. در آرشیو شخصی من بیش از ۴۳ هزار بریده روزنامه راجع به اشیاء و اشخاص مختلف جمع آوری شده اند. اما از آنجا که دفتری که بریده روزنامه ها را تهیه و در اختیار من قرار می دهد تنها به روزنامه های کشورهای **آنگلوساکسون** و روزنامه های آلمانی زبان دسترسی دارد، می توان حدس زد که مجموعه مقالات منتشر شده در روزنامه های سرتاسر جهان راجع به تئوری من، بیش از صد هزار باشند. هر چند که اکثریت بزرگی از این مقالات تائید آمیز و مثبت می باشند ولی این همه پشتیبانی و تائید هنوز هم نتوانسته است تاثیر تبلیغات منفی علیه مرا از بین ببرد. در چارچوب این تبلیغات منفی، تاکنون چندین مقاله پر از تهمت و افترا علیه من منتشر شده اند که همگی، نقل قول هایی را به من نسبت می دهند که من تاکنون هرگز به زبان نیاورده و ننوشته ام.

جامعه فسانوردی کهن Ancient Astronaut Society

در سال ۱۹۷۲، آقای دکتر **جین ام فیلیپس** J.M.Philips که یکی از وکلای سرشناس دادگستری شیکاگو می باشد، Ancient Astronaut Society را تاسیس نمود. او در تلویزیون آمریکا یک کپی تلخیص شده از فیلم من به نام "خاطراتی از آینده" را مشاهده نموده بود. این فکر که احتمالا در گذشته های دور، "خدایان" به کره زمین آمده و مدتی نزد انسانها زندگی کرده اند، این حقوقدان آمریکایی را آنچنان تحت تاثیر قرار داد که فوراً تصمیم گرفت با چند نفر از دوستانش یک موسسه غیر انتفاعی تاسیس نماید که وظیفه آن ایجاد امکانات برای بحث و تبادل نظر پیرامون تئوری و تحقیقات علمی درباره این فرضیه می باشد. آقای "جین فیلیپس" در همان سال برای من نامه نوشت و از من درخواست کمک نمود.

در سال ۱۹۷۹، AAS دارای ۴۰۰۰ عضو در ۴۲ کشور جهان بود. بیش از یک سوم این اعضا را روشنفکران دانشگاهی تشکیل می دهند و تقریباً تمامی نویسندگانی که راجع به رشته تخصصی من کتابی نوشته اند نیز در این موسسه عضویت دارند. از سال ۱۹۷۴ به بعد، این موسسه هر ساله و هر سال در یک کشور دیگر، یک کنگره جهانی برپا می کند. (در این

کنگره ها، مخالفین و منتقدین ما نیز شرکت می کنند) که در آن رساله ها، بحث ها و جدید ترین نتایج تحقیقات علمی مورد تبادل نظر قرار گرفته و برای اطلاع افکار عمومی منتشر می شوند. لیست کنگره های جهانی موسسه به قرار زیر است: ۱۹۷۴ در شیکاگو، ۱۹۷۵ در زوریخ، ۱۹۷۶ در سربیک ونسیا Crikvencia در یوگوسلاوی، ۱۹۷۷ در ریودو ژانیرو، ۱۹۷۸ در شیکاگو، ۱۹۷۹ در مونیخ و ۱۹۸۰ در زلاند نو.

در محضور فقدان دلیل

اگر تئوری ما، منتقدین سرسخت و آتشی را بسیج نمی کرد، حتما خوبی و استحکام امروز را نداشت. از سال ۱۹۶۸ تاکنون ۲۵ کتاب علیه Ancient Astronaut Idea "ایده فضانوردان کهن" (تئوری خدایان فضانورد) منتشر شده است. ۱۹ جلد از این کتابها در تیترا یا دیباچه خود ادعا می کنند که کتاب یا اثری علمی می باشند. اما واقعیت آن است که تنها ۹ جلد از این ۱۹ جلد کتاب بوسیله دانشمندان علوم طبیعی نوشته شده اند. و باید بگویم علیرغم ادعاهای نویسندگان مبنی بر علمی بودن کتابهایشان، من تاکنون هیچ کتابی که واقعا "علمی" باشد را ندیده ام. اینها را عموما باید نوعی حقه بازی در انتخاب تیترا دانست که البته تا حدی نیز بر روی مطبوعات موثر بوده و آنها را مجبور به استفاده از این آثار و چاپ آنها می نماید. البته باید اذعان نمایم که سیستم منتقدین من سیستمی دقیق و کامل است. آنها همگی مطالب کم و بیش یکسانی را می نویسند و اغلب از روی مطالب یکدیگر رونویسی می کنند و اسم این را هم "نقل قول از آثار علمی" می گذارند. و به همین دلیل هم هر وقت آنها در محضور فقدان دلایل قانع کننده قرار می گیرند، همان نقل قولهای آشنای همیشگی و همان "دلایل" بی سر و ته را بخورد مطبوعات داده و یا به عنوان "دلایل متقابل" در کتابهای خود بچاپ می رسانند.

من از آنرو اینگونه دلایل را بی سر و ته می نامم که فی الواقع نیز اینها هیچ چیز را اثبات نمی کنند. شیوه منتقدین من چنین است: اگر در یک اثر باستان شناسی – خواه از آثار هایدال Heyerdahl، کرام Ceram، بریون Brion یا لوت Lhote برای یک شیء کشف شده در حفاریات، تفسیری متفاوت با تفسیر من ارائه شود، همین برای منتقدین من کافیت تا "شکست" مرا جشن گرفته و نظریه مرا مردود شمارند! یا اگر دانشمندان علوم دینی و محققین در زندگی و سنن اقوام کهن، افسانه های اساطیری یا روایات باستانی را بگونه ای متفاوت با نظریات من

تعبیر نمایند، همین کافیسست تا مردود بودن نظریه ام از نظر این آقایان اثبات شده باشد! و یا اگر من متون قدیمی را - از دیدگاه علوم مدرن - بگونه ای متفاوت با نظریات رسمی دانشگاهی تفسیر و تعبیر نمایم، همگی فریاد می زنند: اشتباه محض است! چیز عجیبی است - اگر کسان دیگری نظریاتی را به عنوان فرضیه مطرح کنند، هیچکس حق اعتراض به آنها را ندارد. این گونه فرضیات را باید بمثابة حقیقت محض و واقعیات غیر قابل انکار تلقی کرد و دانش عینی و رسمی غیر قابل اعتراض بحساب آورد. اما اگر من فرضیاتی متفاوت با نظریات رسمی و یا نظریاتی تکمیلی ارائه دهم حتما اشتباه می کنم! مسئله به همین سادگی است.

تصور کنید اگر نیاکان ما هم همین شیوه را بکار می بردند و جلوی تمام افکار نوین و پیشرو را سد می نمودند، وضع و حال ما امروز چگونه بود؟ از آنجا که در تمام دوره های تاریخ بشریت، همواره آدمهای با نفوذی بوده اند که نظریات و عقاید خود را حقیقت مطلق و دانش محض پنداشته و میل داشته اند که عقاید خود را برای همیشه، ابدی و جاودانه سازند، اظهار نظریات متضاد یا متفاوت با آنها، همواره نوعی گناه کبیره یا "توهین به اعلیحضرت" محسوب می شده است. میل باطنی اینگونه اشخاص همیشه این بوده و هست که مخالفین و متمرّدینی را که حاضر نبوده و نیستند زیر بار زور رفته و نظریات نادرست و غیر قابل قبول را بپذیرند، بسختی مجازات کرده و حتی از میان بردارند. اگر اینگونه انسانهای عصیان گر، تمامی عقاید و دانش "رسمی" را به عنوان حقایق غیر قابل تغییر می پذیرفتند، بشریت هرگز و در هیچ زمینه ای پیشرفت حاصل نمی نمود. پیشرفت، در هر دوره ای تنها زمانی امکان پذیر می باشد که امکان طرح نظریات و عقاید متضاد و حتی نظریاتی که ظاهراً غیر ممکن و غیر قابل تصور می باشند، میسر باشد. آری، اینگونه نظریات باید مطرح شوند، زیرا آنها هستند که چرخ تکامل را بحرکت در می آورند. ما، پیشرفت، تکامل و بالاترین سطح دانش بشری در هر مرحله از تاریخ را مدیون این فشار درونی و خواست غریزی بشر هستیم که ما را وادار به طرح سوالات و نظریات جدید می کند. هر ایده بزرگی با اتوپای Utopie آغاز می شود. ورنر فون براون W.Von.Broun (۱۹۷۷ - ۱۹۱۲)، دانشمندی که در صلاحیتش شکی نیست می گوید:

یک "اتوپا"، پس از آنکه به واقعیت پیوست، بی نهایت ساده و سهل به نظر می رسد.

انصاف و آقای گراهام میسی G.Massey

علیرغم تجارب تلخ قبلی، در سال ۱۹۷۷ بار دیگر گول خورده و در دام قول و قرارهایی افتادم که بالاخره هم به آنها عمل نشد. در این سال آقای گراهام میسی که کارگردان تلویزیون است نزد من آمد و با سخنان فریبنده ای از من خواست با او در ساختن یک فیلم مستند "منصفانه و عینی" راجع به فرضیه و تئوری من، همکاری کند. از آنجا که وی بنام کمپانی BBC لندن – که فیلمهای مستند بی طرفانه آن شهرت دارند و قرار بود فیلم مستند من هم در برنامه Nova Documentary آن پخش شود، با من وارد مذاکره گشت، من هم پذیرفته و قول همکاری دادم. اما آنچه از کار درآمد فیلمی بود که با حيله گری تمام در آن دستکاری شده بود. بجای بی طرفی که آقای میسی قول آنرا داده بود، فیلم تهیه شده، سرتاسر یک جانبه گری محض و مملو از افتراهای نفرت انگیز بود. در این فیلم گروه مخالفین و منتقدین من از "هایردال" گرفته تا ساگان Sagan را برای ابراز مخالفت با من جلوی دوربین آورده بودند. من با این کار میسی مخالفتی ندارم. ولی حق این بود که از من هم دعوت کرده و مرا با آنها روبرو می ساختند. به نظر من مفهوم واقعی انصاف انگلیسی همین است. سرتاسر فیلم مملو از اظهار نظرهای منفی و مخالفت با تئوری من بود بدون آنکه نظر طرف مقابل هم مطرح شود. حداقل مروت و انصاف در این بود که لااقل اجازه می دادند موافقین نظریه من در یک بحث رو در رو با مخالفین، عقاید خود را ابراز نمایند. اما متأسفانه از این هم خبری نبود. در تمام طول فیلم رشته سخن در دست مخالفین من باقی ماند که ماند.

کار آقای گراهام میسی بخصوص در رابطه با معرفی سنگهایی که در حوالی ایکا Ica در کشور پرو کشف شده و بر روی آنها کنده کاری های زیبایی شده است و در مورد آنها همکار فقید من "روبر شارد" یک کتاب نوشته بود، بخصوص بسیار زننده و نفرت انگیز بود. من در کتاب خود بنام "دلایل"، ضمن شرح مسافرت خویش به "ایکا"، خیلی روشن و دقیق توضیح داده بودم که در کنار کنده کاریهای واقعی و اصیل، صدها نمونه تقلبی نیز وجود دارند که سرخ پوستان آنها را تهیه و به توریستها قالب می کنند. من با یکی از کسانی که سنگهای بدلی درست می کنند، یعنی سرخ پوستی بنام بازیلیو Basileo ملاقات نموده و او را در حال کار مشاهده کردم ... و برای فیلم خود به نام "پیام خدایان" از او فیلم برداری نمودم. من تمام این واقعیات را برای آقای میسی بازگو نمودم. ولی می دانید او در "فیلم مستند" خود چه تحریف بزرگی نمود؟

میسی در فیلم خود ادعا کرده که گروه او سرخ پوست سازنده سنگهای قلبی را پیدا نموده ... و بدین ترتیب مشیت **دنیکن** Daniken را باز و او را افشا کرده است! آیا به این، انصاف می گویند؟

شاید اگر این فیلم "مستند" در کشورهای متعددی نشان داده نمی شد و اگر در همه جا، منتقدین گرامی من بدون تحقیق و بررسی از دروغ پردازی ها و واقعیات وارونه شده ای که در فیلم میسی نشان داده شده اند، به عنوان "مدارک علمی" علیه من استفاده نمی کردند، ذکر این واقعه در اینجا موردی نداشت، اما مخالفین من همه جا با ژست دانشمندانه ای ادعا کرده اند که : بله ... دنیکن گول یک سرخ پوست متقلب را خورده و دروغ های او را به عنوان دلیل و مدرک بخورد مردم داده است و در فیلم مستند BBC مشیت او باز شده است! و اکنون من چگونه می توانم این واقعیت که حتی یک کلمه هم از این حرفها حقیقت ندارد را با توجه به قدرت تبلیغاتی تلویزیون، به گوش مردم برسانم. این کار، واقعا انصاف نبود آقای میسی!

ولی جالبترین شخصیت در میان منتقدین من آقای **کارل ساگان** K.Sagan منجم آمریکایی است.

این آقای **پروفسور** professor ، صاحب یک دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی است که وظیفه دارد در سرتاسر جهان بسود او تبلیغ نماید و در روزنامه های بزرگ و معتبر مصاحبه هایی مملو از تشویق و تحسین وی، به چاپ رساند.

کارل ساگان، کسی که با علم تجارت میکند

مجله **نیوزویک** Newsweek درباره این شخص چنین می نویسد :

ساگان را نمی توان یک دانشمند و محقق نامید، او در واقع تاجری است که کالایش را علم و دانش تشکیل می دهد ... او بوسیله شرکت خصوصی خود که Carl Sagan Productions نام دارد مشغول تهیه یک سریال تلویزیونی است. در فاصله ای که بین قسمتهای مختلف فیلم برداری موجود است، تیم ویژه ساگان برای او برنامه های مختلفی در سرتاسر کشور ترتیب می دهند و او را مانند یک "شومن" یا یک هنر پیشه سینما به مردم معرفی نموده و در میان تماشاچیان بروشورهای ۲۱ صفحه ای پخش می کنند که مملو از تعریف و تمجید از شخصیت ساگان می باشند.

این منجم محبوب و بینوا! در مصاحبه های خود اولین کتاب مرا "غیر منطقی ترین کتاب قرن" نامیده است. و من که حملات چنین شخصیت استثنائی علیه خود را افتخاری می دانم، می خواهم در اینجا معامله بمثل کرده و به شیوه خود آقای ساگان، اعتراضات وی به تئوری "خدایان فزانورد" را متضاد ترین بهانه گیریهای قرن بخوانم. متأسفانه آقای ساگان یک منجم خوب ولی یک منتقد بد است. دلایل وی فقط ظاهراً قانع کننده و منطقی بنظر می رسند ولی در حقیقت آنها توخالی و نیمه کاره و سطحی می باشند. او به حدی درگیر نمایشات تبلیغاتی به سود خود می باشد که دیگر وقت مطالعه و تفکر کافی راجع به مسائل دیگر را - که برای یک مجادله علمی و عینی لازم و ضروری می باشد - ندارد.

البته لازم به تذکر است که از سال ۱۹۷۷ سازمانی تاسیس یافته است که با شیوه های مخصوص به خود، وظیفه مخالفت و مقابله با تئوری مرا در تمام جزئیاتش بعهدہ گرفته است، این سازمان "کمیته ای برای تحقیقات علمی ادعاهای غیر عادی" نام دارد. در این سازمان ۴۳ محقق، مربی و روزنامه نگار، مجتمع شده اند با این هدف که علیه این "مزخرفات مدرن" در ایالات متحده به مبارزه برخاسته و از آنها دفع شر نمایند. رهبر این سازمان **پاول کورتز P.Kurtz** پروفسور فلسفه در دانشگاه دولتی **بوفالو Buffalo** می باشد. و البته لازم به تذکر نیست که کارل ساگان هم در این سازمان عضویت دارد. این کمیته هم مثل دستگاه تبلیغاتی ساگان بطور منظم برای دستگاههای ارتباط جمعی و بویژه برای روزنامه ها، مطالبی علیه تئوری "خدایان فزانورد کهن" Ancient Astronaut Idea ارسال می کند. ایستگاههای تلویزیونی که به خود جرئت داده و به منظور دادن اطلاعات عینی و بی طرفانه به مردم، به موافقین این تئوری هم اجازه اظهار نظر می دهند - مثل ایستگاه تلویزیونی NBC که یکی از سه ایستگاه بزرگ تلویزیون آمریکا می باشد - مورد حمله این کمیته واقع می شوند. سردبیران و هیئت (هیأت) تحریریه روزنامه ها و مجلات بزرگ و محبوب، بسادگی تحت تاثیر شیوه نگارش روشنفکرانه و "علمی" مآبانه این آقایان قرار گرفته و ... مطالب آنها را به چاپ می رسانند.

تمام این سر و صداها از سال ۱۹۶۸ آغاز شد و علت همه آنها، تنها یک کتاب پر فروش بود! یک تئوری، چقدر باید پر محتوا و مستحکم بوده باشد که توانسته چنین هیاهوی عظیمی را چه در سطح علنی و چه در پشت پرده، براه اندازد. من که از این بابت بی نهایت راضیم. آیا این موید سلامت جامعه ما نیست که تنها بر مبنای اظهار یک نظریه،

افکار عمومی این چنین به حرکت در آمده است؟ آیا این نشان نمی دهد که جامعه ما، در ورای ماشین و یخچال و سایر وسایل رفاهی، هنوز هم قابلیت پذیرش عقاید و ایده هایی که هیچ سود مادی در آنها وجود ندارد، را از دست نداده است؟ آیا این امر خوبی نیست که جامعه ما هنوز هم علاقمند به شناخت از نیاکان و ریشه وجودی خویش می باشد و رویاهایش راجع به آینده و عطش برای شناخت از سرنوشت خویش را نمی توان تنها با آمار رشد درآمد سرانه، سیراب نمود؟

علیرغم علاقه وافر که به این امر دارم، قصد ندارم در اینجا راجع به دلایل مخالفین خود بحث نمایم. من اینکار را در کتاب دیگری بنام "باز پرسى" انجام داده ام. اما با وجود این، مجبورم از مجموعه بحث های داغ، یک نکته مهم را به علت اهمیت آن و بعثت شیوه موزیانه طرح آن، مورد بررسی و مذاقه (باریک بینی) قرار دهم. بر اساس اطلاعات و نامه هایی که دانش آموزان برای من می فرستند، مطلع شده ام که در مدارس و همچنین در انتشاراتی که برای نسل جوان تهیه و تدوین می شوند، به شیوه ای دو پهلو و گاهی نیز علنا ادعا می شود که گویا، تئوری "خدایان فضاورد" زیان بخش و حتی خطرناک برای بشریت است.

عملیات در سه سطح

این ادعاها در سه سطح توجیه می شوند.

۱- در منظره عمومی جهانی که ما می شناسیم، هیچ ضرورتی برای حضور موجودات آسمانی در دوره های ماقبل تاریخ بر روی زمین وجود نداشته و ندارد. کلیه معماها و پدیده های اسرار آمیز دوران گذشته را می توان با دلایل و توجیهات طبیعی تر، منطقی تر و بخصوص سهل تری از حضور و کمک فعال موجودات آسمانی بر روی زمین توضیح داد.

۲- نمایندگان تئوری "خدایان فضاورد"، نیاکان ما را انسانهای احمق و کودنی می دانند که دارای استقلال فکری نبوده و بدون کمک موجودات آسمانی قادر به ساختن بناهای غول پیکر نبوده اند.

۳- این تئوری برای بشریت خطرناک است، زیرا که انسان را بسوی اعتقاد به خدایان آسمانی و انتظار کمک از آنان سوق می دهد. این تئوری باعث می شود که بشر بجای حرکت بسوی

حل معضلات، دست روی دست گذاشته و حل مشکلات خود را از موجودات آسمانی طلب کند.

لازم است پاسخ روشنی به این تهمت های ناروا داده شود. واقعیت این است که ۳ نکته ذکر شده، بدرستی مسائل اساسی و مرکزی بحث های جاری در سرتاسر جهان را تشکیل می دهند. این تهمت ها درست مثل مواد مخدری هستند که مغز را فلج نموده و جلوی اندیشه و فکر بشری را سد می کنند.

دلایلی که جای شبهه باقی نمیگذارند

واقعیت تئوری "فدایان فضا نور" چگونه است؟

در پاسخ به مسئله اول

باید بگویم که من هیچ تئوری دیگری را نمی شناسم که این چنین دقیق و منطقی با واقعیت گذشته های ماقبل تاریخ بشر در تطابق بوده و بتواند این چنین علمی و منطقی، پدیده های مرموز و حل نشده تاریخ اولیه بشر را توضیح دهد. این تئوری برخلاف سایر تئوریا قادر است پدیده هایی از این قبیل را توضیح دهد :

ایجاد زندگی بر روی کره زمین.

ایجاد موجودات هوشمند و متفکر بر روی کره زمین.

تفاوت میان نوع میمون و انسان متفکر (حلقه گمشده)

یکی بودن و تطابق ساختمان پروتئین در شمپانزه و انسان (نیروی محرکه تکامل)

چگونگی بوجود آمدن دین و مذهب.

هسته اولیه افسانه های اساطیری در سرتاسر جهان.

شرح و توصیف خدایان در تفسیر قدیمی انجیل و بسیاری روایات دیگر که علانمی

از قبیل "آتش، زلزله، سر و صدا و دود" را همراه با حضور خدایان مشاهده کرده اند.

بوجود آمدن نژادهای مختلف و هیولاهائی که در روایات از آنها نام برده شده است.

لیست اسامی "پسران خدایانی که از آسمان بزمین نزول کرده بودند" در کتاب انوخ

پیغمبر.

طرح دو مقوله خدا و شیطان بمثابة سمبل های بسیار کهن خوبی و بدی .
شرح دادگاههای خداوندی در دوران ماقبل تاریخ.
طوفان جهانگیر نوح.

"پادشاهان کهن" و "پیغمبران کهن" که در افسانه های اساطیری و تفسیر قدیمی انجیل از آنها نام برده شده است.

مسافرتهاى که به ناپدید شدن شخصیت های اساطیری یا مذهبی در آسمانها منجر می شد.
ایجاد و دلایل ایجاد ساختمانهای عجیب و غیر قابل توجیه در دوران ماقبل تاریخ
(بناهایی که بدلیل احترام به "خدایان" ایجاد شدند و گاه با مصالحی ساخته شده بودند که از آن خدایان بودند و یا بناهایی که کاهنان بر اساس دانش خدایان طرح ریزی و ساختمان نمودند).
بناهایی که برای محافظت انسان در برابر "خدایان" ساخته شده اند (از قبیل شهرهای زیرزمینی، غارهای پیچ در پیچ مسکونی و دُل مِن ها Dolmen که بنای سنگی می باشد).
پدیده "تعویق زمان" که در اکثر روایات و افسانه های باستانی به کرات از آن نام برده شده است (مثلا در افسانه ژاپنی نی هونگی Nihongi ، در کتاب باروخ و غیبت اولیه ابی ملش Abimelech و غیره)

اولین اجساد مومیایی شده (انسانها آرزوی تولد مجدد بدن خویش را به هنگام مراجعت خدایان داشتند).

ترس از بازگشت خدایان که در اکثر افسانه های قدیمی مشهود است (از آنجا که بشر برخلاف قوانین خدایی عمل کرده بود، از مجازات و عقوبت تمرد خویش که با بازگشت خدایان فرا می رسید در هراس بود).

چگونگی ایجاد مواد غذایی از قبیل گندم و ذرت، آنطور که در افسانه ها آمده است.
قدیمی ترین مراسم قربانی برای جلب رضایت "خدایان" (موجودات آسمانی اغلب در ازاء کمکهای خود، اجناس معینی را طلب می کردند).

ایجاد سمبلها و اشیاء مقدس مذهبی (از قبیل پرستش خورشید، پرستش ستارگان، زورق های (کشتی کوچک) پرنده در آسمان، رویت چرخهایی در آسمان و اشیاء فنی از قبیل صندوق مقدس موسی یا گاری پرنده حضرت سلیمان).

ایجاد روایات قدیمی (از قبیل جنگ **لوسیفر** Luzifer فرشته مقرب درگاه خداوند، منظور شیطان است که قبل از ترمرد از خداوند، جز فرشتگان مقرب بوده است – مترجم – با "شمشیر آتشین" علیه دیگر فرشته مقرب خدا یعنی **جبرئیل**).

ایجاد تصاویر بی شماری که در سرتاسر جهان بر روی سنگ و صخره، نقاشی، رسم و کنده کاری شده اند و دارای منشاء مذهبی می باشند.

ایجاد مجسمه های کوچک در دوران اولیه و ماقبل تاریخ (از قبیل مجسمه های کوچکی که خدایان را با کلاه و لباسهایی که کاملاً شبیه وسایل فضاوردی می باشند نشان می دهند. یا مجسمه خدایان بالدار و یا مجسمه خدایانی که وسایل فنی با خود حمل می کنند).

ایجاد تصاویر عظیمی که در سنگ حفر شده اند (و دارای چنان ابعادی می باشند که تنها بوسیله "خدایانی" که در حال پرواز بر فراز زمین هستند قابل رویت بوده اند).

منشا و سرچشمه بوجود آمدن مراسمی که حتی امروزه هم بعنوان ستایش از خدایان آسمانی انجام می گیرند (از قبیل مراسم سرخ پوستان **کایاپو** Kayapo در برزیل یا مراسم سرخ پوستان **هوپی** در آریزونا آمریکا).

البته آنچه برشمردم لیست کاملی نمی باشد. قصد من در اینجا تنها یاد آوری چند نکته اساسی بود. حتی منتقدین من هم با کمی انصاف و نیت خوب و با کمی عینیت و بی طرفی مجبورند اقرار کنند که این اجزا و تکه ها، دقیقاً خلاء ها و شکافهایی که تاکنون در تشریح تاریخ بشر اولیه موجود بوده اند را پر می کنند.

ایجاد روشنی در دورانهای تاریک و ناشناس

حتی در صورت وجود یک آمادگی بسیار اندک برای قبول واقعیات هم، این حکم، برای هیچکس قابل قبول نخواهد بود که گویا فرضیه وجود موجودات آسمانی برای روشن نمودن دوره های تاریک گذشته ما هیچ ضرورتی ندارد. و گویا فرضیه حضور آنها در کره زمین در دوران گذشته، قادر به توضیح هیچ پدیده ای نمی باشد. اینگونه بهانه ها تنها توخالی بودن "علم" این آقایان را نشان می دهد و بس!

پاسخ های ساده تر

پاسخ های ساده تر برای معماهای حل نشده دوران گذشته در کجا هستند؟ آیا تئوری "خدایان فضانورد" را در تحلیل نهائی به این دلیل مردود می شمارند، چون حقیقتاً این تئوری است که پاسخ های واقعا ساده تر را در اختیار دارد؟ آیا تکامل بشر تا رسیدن به حد هموسپین *homo sapiens* را، مرهون میلیونها بار تکرار یک اتفاق و تصادف، در روند تکامل ژنتیک دانستن، واقعا "ساده تر" از قبول این نظریه است که موجودات آسمانی، بشر متفکر را همانطور که در روایات بسیاری نقل شده است، در تطابق کامل با تمام جزئیات وجود خویش، بوجود آورده اند؟ آیا این احمقانه و مسخره نیست که کسانی به جای قبول یک پاسخ ساده تر، ادعا کنند ایجاد افسانه های اساطیری و مذاهب اولیه بشری (با تمام متون روایت شده آنها درباره مسائل فنی و تکنیکی) را می توان با نوعی روانشناسی محیرالعقول توجیه نمود؟ در صورتیکه اگر آنها برای یکبار هم که شده حضور موجودات آسمانی بر روی زمین در دورانهای قدیم را بپذیرند، هیچ لزومی ندارد که نیاکان خود را به مطب دکتر روانشناس برده و از آنها راجع به گذشته خود توضیحات بخواهند.

البته واقعیتی است که انکار وجود موجودات غول پیکر در دوران ماقبل تاریخ بشری بسیار ساده تر از تحقیق و غور درباره آن می باشد. هرچند که آثار وجود این هیولاها، هم در متون قدیمی غیر قابل انکار است و هم در آثار باستانی که از آنان بجا مانده است. و البته این شیوه را نمی توان یک پاسخ ساده برای یک معمای بغرنج دانست.

کورددلی و کوته بینی در برخورد با نظریات و عقاید نوین، منحصر به دانشمندان و محققین نمی باشد. اکثر مردم از روی خود خواهی و به منظور خود نمایی در محدوده دانش موروثی خود، حاضرند به کارهای ناپسند دست زده و عجیب ترین و غیر قابل قبول ترین توضیحات را بپذیرند ولی حتی حاضر به شنیدن نظریات نوین هم نمی باشند. ۲۵۰۰ سال پیش، خدایان به یکی از نیاکان ما یعنی ازخیل Ezechiel پیغمبر گفته بودند: "هر چند که به شما انسانها چشم داده شده است تا همه چیز را ببینید، ولی شما هیچ چیز را نمی بینید!" و اگر خدایان امروز هم در میان ما بودند حتما به این گفته خود اضافه می کردند: "شما دارای شعور هستید ولی از آن استفاده نمی کنید!"

در پاسخ به مسئله دوم

باید تاکید کنم که من در هیچ جا ننوشته ام که نیاکان ما کودن بوده و قادر به ساختن بناهای باستانی نبوده اند. من هرگز نگفته ام که موجودات آسمانی، بناهای سنگی باستانی یا اهرام ثلاثه مصر و یا تصاویر کنده کاری شده در سنگهای جلگه نازکا Nazca را ساخته یا درست کرده اند. اینها همگی تهمت های بد خواهانه ای هستند که از طرف مخالفین بی انصاف به من زده می شوند و آنها این کارها را برای رد گم کردن و قالب نمودن نظریات خود به مردم انجام می دهند و بس.

مدرسه بین المللی سنگ تراشی؟

البته من اذعان می کنم که بنظر من دلیل و علت ساختمان برخی بناهای اسرارآمیز، به حضور موجودات آسمانی بر روی زمین مربوط می شوند و عقیده دارم که در ساختمان این بناها، شیوه های کار و تکنیک های پیشرفته ای بکار رفته اند که نیاکان ما آنها را در محضر خدایان آسمانی فرا گرفته بودند. برای این فرضیه من، دلایل فراوان و قانع کننده ای وجود دارند! اگر کسی فرضیه مرا مردود شمارد، چگونه می خواهد شاهکارهای مشابهی را که در سرتاسر جهان قابل رویت می باشند توجیه نماید؟ بر اساس نظریات رایج علمی، تمدنهای اولیه بشری، کاملاً مجزا و مستقل از یکدیگر بوجود آمده و رشد و تکامل یافته اند: در جزایر اوستر Oster و در بریتانی Bretangne و در جزیره انگلستان یا در هر جای دیگری. ولی این نظریه نمی تواند واقعیت داشته باشد.

وقتیکه من در جزیره "اوستر" سنگ تراشی هایی را مشاهده می کنم که دقیقاً با سنگ تراشی های ساکسای هوآمان Sacsay huaman در پرو مطابقت دارند و وقتیکه من با همان ساخت و پرداخت سنگها مجدداً در مالتا، در چاتال هویوک Catal Huyuk ترکیه و در "بعلبک" لبنان، روبرو می شوم، مجبورم از خود سؤال کنم که آیا در دورانهای قدیم یک مدرسه بین المللی سنگتراشی وجود داشته است که فارغ التحصیلان خود را که بر اساس یک سیستم واحد، تعلیم دیده بودند به سرتاسر جهان می فرستاد تا در مناطق مختلف گیتی با همان شیوه و تکنیک واحد، ساختمانهای باستانی را بنا نهند؟! این سؤال بخصوص از آنرو قابل طرح است که همه می دانند در دوران ماقبل تاریخ هیچگونه "سیستم ارتباطی" مثلاً با هواپیما و کشتی وجود نداشته است و مطبوعات هم در آن زمان هنوز ناشناخته بودند.

نیاکان ما، دانش و پیشرفت را اکتساب نموده بودند

فرضیه بسیار ساده من از این قرار است :

برای این - کار برده وار و عظیم، نیاکان ما که بدون هیچ علت و دلیل مشهود و بدون آنکه هیچگونه اطلاعی از یکدیگر داشته باشند، با سنگهای عظیم، معابد و اهرام غول پیکری بنا کرده اند، باید حتما یک دلیل خاص و مشترک وجود داشته باشد. آیا این یک فرضیه ساده و منطقی نیست؟

وقتی که "انوخ" پیغمبر در کتاب خود، صفحات متعددی را به شرح داستانها و مسائل دقیق فضانوردی (که او در زمان خود راجع به معنا و محتوای واقعی آنها هیچ اطلاعی نمی توانسته داشته باشد)، اختصاص می دهد و علاوه بر این ادعا می کند که "نگهبانان آسمان" تمام این جزئیات را به او دیکته کرده اند، آیا حق نیست اگر این سؤال را مطرح کنیم که نگهبانان آسمان چه کسانی بوده اند؟

من با ذکر مجدد روایات قدیمی و طرح این سؤال که گذشته انسانها واقعا چگونه بوده است به هیچ وجه قصد ندارم نیاکان خود را به کودنی و حماقت متهم کنم. برعکس، من نیاکان خود را موجوداتی بسیار باهوش و زرنگ می دانم : آنان دانش و پیشرفت را از طریق اکتساب، از آن خود نمودند (چیزی که برخی از منتقدین تئوری ما متأسفانه هنوز هم قادر به انجام آن نیستند).

در گیرودار بحثهای داغی که راجع به درجه هوش و ذکاوت نیاکان ما در جریان است، اخیرا ادعا شده که بر اساس نتایج بدست آمده از برخی آزمایشات، میمونها و بویژه شمپانزه ها دارای هوش و قدرت خلاقه می باشند. در اینگونه آزمایشات توانسته اند به میمونها یاد بدهند که برای دسترسی به آب و غذا دکمه های ویژه ای را فشار دهند و یا با فشار سویچ، چراغ الکتریکی را روشن نمایند و یا با حرکت دادن یک میله، دریچه ای را که امکان تماس با میمونهای دیگری که در قفس مجاور بسر می برند را فراهم می سازد، باز کنند.

مدرسه میمونها

روزنامه فرانکفورتر آلمانیه تسایتونگ Frankfurter Allgemeine Zeitung در شماره ۱۱ اکتبر ۱۹۷۸ خود این گزارش را منتشر نمود :

"هم اکنون در آدلر Adler واقع در ساحل دریای سیاه، شهری برای ۱۰ هزار میمون در شرف ایجاد است. این میمونها به موسسه تحقیقاتی آسیب شناسی و درمان تعلق دارند. بر اساس گزارش هفته نامه روسی ندلجا Nedelja طبق نقشه ساختمانی که بوسیله وادیم آدموویچ Wadim Adamowitsch تهیه شده، قرار است در زمینی بمساحت ۸۴ هکتار، یک آزمایشگاه و کلبه های متعددی که میمونها در آنجا زندگی خواهند نمود، ساخته شوند. هر کلبه دارای آب لوله کشی، تخت خوابهایی از چوب خیزران و پنجره می باشد. دیوارهای اطاقها قرار است با رنگهای مفرح رنگ آمیزی شوند. هر کلبه دارای یک حیاط نیز می باشد. بر اساس گزارش هفته نامه "ندلجا" تاکنون اقامتگاهی به این بزرگی برای میمونها وجود نداشته است. نوعی حصار که از تیرآهن هایی با لعاب "روی" تشکیل شده است، میمونها را از دنیای خارج جدا می سازد."

بنابر این از حالا می توان حدس زد که تا چند سال دیگر گزارش تحقیقاتی این آزمایش منتشر شده و در آن تاکید خواهد شد که اجداد پشمالوی ما در اثر ممارست در تکرار این آزمایشات، نوعی هوش و تعقل محدود را کسب نموده اند : مثلاً اینکه میمونها در تخت زناشویی خود، مثل انسانها رفتار می کنند، یا اینکه آنها بجای خوردن موز با دست، آنرا خیلی تمیز با کارد و چنگال تکه تکه کرده و در دهان می گذارند، یا اینکه می توانند بطریقه کاملاً بهداشتی از توالت استفاده نمایند و یا اینکه قادرند بوسیله تلفن با همجنسان خود در قفسهای دیگر ارتباط برقرار کنند.

در مجله سوئیسی شوایتزر ایلوستریرته Schweitzer Ilusfrierteo شرح زحمات بی حدی که برای تربیت این میمونها ضروری می باشد، آمده است. (شوایتزر ایلوستریرته - شماره ۴۵ - سال ۱۹۷۸).

روز چهارم ژوئن ۱۹۷۱ در باغ وحش سان فرانسیسکو، بچه گوریل ماده ای بنام کوکو Koko بدنیا آمد. یک زن جوان بنام پتی پاترسون P. Paterson ، "کوکو" را به فرزندی قبول کرده و طی ۷ سال زندگی دائمی با هم، معنی ۳۵۰ لغت را به او تفهیم نمود،

که کوکو اکنون بوسیله آنها خواسته ها و تقاضاهای خود را اعلام می کند. پتی در ابتدا برای اینکه بتواند با کوکو ارتباط برقرار کند، به فرا گرفتن زبان مخصوص کر و لال ها پرداخت. اکنون پس از ۷ سال کار مداوم، کوکو از علایمی که به او داده شده استفاده می کند. اخیرا کوکو یک گوریل نر بنام **میچل Michael** را به همسری پذیرفته است. حال باید منتظر ماند و دید آیا فرزندان این زوج، هوش و تعقل اکتسابی مادر خود را به ارث می برند یا اینکه دوشیزه پاترسون باید آنها را مجددا در مدرسه خود تحت تعلیم قرار دهد. زیرا پتی تنها یک میمون را تربیت کرده ولی در نژاد میمونها تغییری بوجود نیاورده است!

امکان اکتساب هوش و تعقل توسط شمپانزه ها خیلی هم زیاد نیست. در یک منطقه پر از حیوانات وحشی در کشور سنگال که تحت حفاظت اداره شکاربانی می باشد، یک مدرسه میمونها وجود دارد که به پیاده کردن برنامه ای خاص که "برنامه تجدید تربیت شمپانزه ها" نام دارد، مشغول است. خانم **استلا برورز S.Brewers** از سال ۱۹۶۸ در این مدرسه، به تعلیم شمپانزه هایی که پدر و مادر خود را از دست داده اند و یا به علت زندگی طولانی در باغ وحش یا سیرک و تحت تاثیر زندگی با انسان، آنچه که برای زندگی و ادامه حیات در آزادی باید بدانند را فراموش نموده اند، مشغول است. در اینجا انسان به حیوان درس می دهد که چگونه باید به طبیعت خود بازگردد!

پس نتیجه می گیریم : میمونها در اثر تلاش و تعلیم قادرند مقدار بسیار کمی هوش و تعقل را اکتساب نمایند. انسان به آنها یاد می دهد دکمه های معینی را فشار دهند، یا کلمات بخصوصی را بزبان بیاورند، علائم ویژه ای را درک نمایند و یا در محیط طبیعی و واقعی خویش زندگی کنند.

اما هیچ میمونی خود به تنهایی به فکر انجام هیچیک از این کارها نیفتاده بود. ما انسانها استادان آنها هستیم. اگر این گوریل ها و شمپانزه های تربیت شده پس از چند نسل می توانستند نوعی استقلال فکری بدست آورند، یا بگونه ای کم و بیش عاقلانه قادر به سخن گفتن می گشتند و نوعی تمدن ویژه خود را بوجود می آوردند، در آن صورت می توانستیم بگوئیم که ما انسانها در زندگی آنها، نقش "خدایان" را بازی کرده ایم. ما به آنها دانش و اطلاعات القا نموده ایم و ما امکاناتی را در اختیار آنها قرار داده ایم که آنان را قادر به پیشرفت و تکامل نموده است. از زاویه دید میمونهای "عاقل"، ما انسانها، دارای

هوش و قدرت زیادی هستیم. بنابر، این دلایل است که به نظر من اینگونه آزمایشات، درست عکس آن چیزی را اثبات می کنند که مبتکرین آزمایشات، قصد اثباتش را داشته اند. این آزمایشات به هیچ وجه اثبات نمی کنند که میمونها ذاتا و همیشه مستقل بوده اند بلکه برعکس ثابت می کنند که آنها قادرند با کمک خارجی (انسان)، استقلال پیدا کنند. من اینرا به خوانندگان خود واگذار می کنم که از تجربه ذکر شده، نتیجه گیریهای لازم درباره چگونگی ایجاد هوش و تعقل بشری در اعصار دور را بنمایند. استادان ما چه کسانی بوده اند؟

و اما درباره مسئله سوم

آیا تئوری "خدایان فضاورد" واقعا خطرناک است؟ آیا این تئوری واقعا انسانها را از راه بدر کرده و به آنها می آموزد که دست روی دست گذاشته، بی تفاوت بر گذشت وقایع نظاره نموده و منتظر باشند تا موجودات آسمانی مشکلات آنان را حل نمایند؟ این واقعا احمقانه ترین تهمتی است که تاکنون به تئوری من نسبت داده شده است! تمام کسانی که با این دروغ بزرگ درصدد لجن پاشی به تئوری من می باشند، باید کلیه ادیان رسمی دنیا را نیز مورد حمله قرار دهند، زیرا که آنها نوید "یاری خداوند" و کمک آسمانی را به مردم می دهند. مگر کودکان ما در کلاس تعلیمات دینی جملاتی از این قبیل را یاد نمی گیرند: "خدا کریم است"، "دعا کن - خدا خواهد رساند"، "سرنوشت همه ما بدست خداست" و ...

خطر نفی سرنوشت، حقیر شمردن قدرت بشر و واگذار نمودن تصمیمات به عهده موجودی ماوراءالطبیعه، در چارچوب تئوری "خدایان فضاورد" به هیچ وجه موجود نیست، علی الخصوص که این تئوری اصولا نوعی مذهب یا چیزی مربوط به مسائل ماوراءالطبیعه نمی باشد. اما با این وجود من معتقدم که: موجودات آسمانی دوباره باز خواهند گشت.

مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی مسیح می باشند. در کتاب مقدس آمده است: "او با جلال و جبروت بی پایان خواهد آمد. بر فراز ابرها به تخت خواهد نشست و بر اعمال انسانها قضاوت خواهد نمود". این آرزوی بازگشت، ۲۰۰۰ سال قبل هم وجود داشت. در آن هنگام عیسی در میان یهودیانی زندگی می کرد که از سالها پیش در انتظار بازگشت موسی بودند. آنان عیسی را پیغمبر نجات بخش خود نمی دانستند.

خدایان و عده کرده اند که باز کردند

در متن قدیمی انجیل از شخصیت هایی مانند "انوخ" پیغمبر نام برده می شود که قبل از طوفان نوح زندگی کرده و همراه با "نگهبانان آسمان" برای همیشه ناپدید گشت. درباره حضرت "الیاس" نیز روایت شده است که سوار بر یک ارابه آتشین در ابرها ناپدید گردید. بر اساس اعتقادات و سنت ادیان، انوخ و الیاس اجبارا باید بزمین برگردند تا در اینجا دار فانی را وداع کنند.

بپ کوروروتی Bep Kororoti که بر اساس افسانه های سرخ پوستان **کایاپو** Kayapo که در **ریو فرسکو** Rio Fresco برزیل زندگی می کنند "رزم آوری که از فضا آمد" نام داشته و مثل یک خدا مورد تکریم و ستایش سرخ پوستان است، قبل از شروع پرواز کیهانی خود، قول داد که پس از سالهای زیاد دوباره باز خواهد گشت. **کاجینا** Katchina خدایان سرخ پوستان **هوپی** Hopi در آریزونای آمریکا، نیز با قولی مشابه از نیاکان قبیله خداحافظی نموده بودند : آنها نیز وعده بازگشت بزمین داده بودند.

اشتباهات یک اعتقاد

هنگامیکه مهاجمین سفید پوست در سالهای ۲۵ - ۱۵۲۴، بمنظور تسخیر امپراطوری **اینکا** به سواحل آمریکای جنوبی حمله ور شدند، بومیان اینکا از مهاجمین، در ساحل دریا بگرمی استقبال نمودند، زیرا که در روایات آنان آمده بود، روزی از روزها خدایان باز خواهند گشت. آنها بنابر این اعتقاد خود و در کمال ساده لوحی چنین پنداشتند که لشکریان تجاوزگر اسپانیائی و فرمانده حریص و طلا پرست آنان "**فرانسیسکو پزارو**" همان خدایانی هستند که قول بازگشت داده بودند. اقوام **آزتک** Atztekem (Aztec) که ساکنان آمریکای مرکزی بودند نیز دچار همین اشتباه شدند : در سال ۱۵۱۹، هنگامی که **هرناندو کورتز** Hernando Cortez شهر **تنوخ تیتلان** Tenochtitlan که در آن زمان بزرگترین شهر آمریکا محسوب می شد را محاصره نموده بود، تسخیر شهر بویژه از آنرو امکان پذیر گردید که "آزتکها" تصور کردند این فرمانده اسپانیایی همان خدایی است که سالهاست در انتظارش بوده اند. همین اتفاق به **جیمز کوک** J.Cook دریانورد و کاشف مشهور، در کشف جزایر هاوایی در سال ۱۷۷۸ کمک شایانی نمود :

بومیان جزیره، تصور کردند که "کوک" همان لونو Lono خدای مو طلایی آنان است که قول داده بود به جزیره اش برگردد.

اینها چگونه خدایانی بوده اند که قول صریح آنان مبنی بر بازگشت مجدد به زمین در روایات گوناگون اقوام مختلف نقل گردیده است. اینها مسلماً اشباح اسرارآمیز یا خیال پردازی های دروغین نبوده اند. آنها موجوداتی واقعی و قابل لمسی بوده اند که از فضا به زمین آمده و در میان نیاکان ما زندگی نموده اند. موجوداتی که بعثت برتریشان نسبت به انسانهای اولیه، "خدا" نامیده می شدند. هنگامیکه این موجودات سرانجام آماده پرواز به سوی آسمانها شدند، انسانهای اولیه، قول و قرار این خدایان مبنی بر بازگشت مجدد به کره زمین را بمثابة امری حتمی و غیر قابل تردید پذیرفتند. خدایان همیشه به وعده خود عمل می کنند!

آیا نوید بازگشت خدایان به زمین، وعده ای غیر جدی و سرسری بوده است؟ نه، موجودات آسمانی قانون فیزیکی "تعویق زمان" که بر اساس آن، گذشت زمان برای فضا نوردی که در یک سفینه فوق العاده سریع حرکت می کند، کند تر از گذشت زمان برای ما ساکنین کره زمین است را بخوبی می شناخته اند. آنها دقیقاً می دانستند که یک مسافرت چند ساله آنان در سفینه های فضایی مساوی با گذشت چندین هزار سال در کره زمین است. موجودات آسمانی بر اساس قابلیت ها و دانش خویش قادر به دادن چنین قولی بودند و آنها حتماً به این وعده خود عمل خواهند نمود!

هنگام بازگشت موجودات آسمانی، چه چیزی در انتظار آنها خواهد بود؟

سیاره ای که بر روی آن ملتهای مختلف بر اثر خودخواهی های احمقانه، در ستیز با یکدیگرند؟ یا یک بشریت راحت طلب و بیکاره که هوش و تعقل – این ودیعه "خدائی" – را فراموش کرده و یا از آن سوء استفاده می کنند؟ آیا سیاره ای با تکنیک پیشرفته، با راکتورهای اتمی مولد برق و سفینه های فضایی، در انتظار خدایان خواهد بود یا سیاره ای با فرهنگی در حد عهد حجر و انسانهایی که در پرتو آتش و در فضای دود آلود غارها به تیز کردن نوک تیرها و تعمیر کمان خویش مشغولند؟ آیا آنها با جامعه ای روبرو خواهند شد که اعضای آن ریاکارانه و با حسادت به مال دیگران چشم غره می روند یا اینکه جامعه ای با معیارهای اخلاقی مستحکم در انتظار آنان خواهد بود که فرامین "خدایان" را دقیقاً به مرحله اجرا گذاشته است؟

کدام فرامین؟

دقیق ترین رهنمودها درباره هدف و سمت حرکت بشریت در متن قدیمی انجیل نوشته شده اند :

"و خداوند به آنان برکت داده و خطاب به آنها چنین فرمود :

زاد و ولد کنید و بر جمعیت خود بیفزائید و سرتاسر گیتی را از وجود خود آکنده سازید و جهان را مطیع خود گردانید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بر چهارپایان و همه انواع حیواناتی که وجود دارند حکمرمائی کنید!"

(کتاب اول موسی، ۱، ۲۸)

وظیفه محول شده به انسانها کاملاً واضح است. ما وظیفه داریم از هوش و عقل بشری استفاده کرده، بر حیوانات حکمرمائی کنیم و کره زمین را که کلیه نعمتهای خود، مانند اکسیژن، آب، معادن، نفت و غیره را در اختیار ما گذاشته است، "مطیع خود" گردانیم.

حال خدائی که در متن قدیمی انجیل این دستورات را صادر نموده است، چه شبحی غیر قابل درک و قادر و متعال باشد و چه موجودی آسمانی، در هر حال یک چیز مسلم است : این خدا یا "خدایان" از هر لحاظ برتر از انسانها بوده اند. و دقیقاً می دانستند این "امریه" آنها که دستور داده بودند زاد و ولد کنید!، چه نتایجی ببار خواهد آورد. آنها می دانستند که اطاعت از این دستور به تراکم بیش از حد جمعیت جهان و بالنتیجه به جنگهایی خانمان سوز منجر خواهد شد که فضای زندگی بیشتری را برای برنده جنگ تامین خواهد نمود. آنها می دانستند که تراکم بیش از حد جمعیت به کمبود مواد غذایی و پوشاک و خلاصه به ایجاد آنچنان شرایط اضطراری منجر خواهد شد که تنها با استفاده از عقل و درایت قابل حل می باشند. از اینرو آنان به بشر، عقل و درایتی اعطا کردند که حل مشکلات را امکان پذیر می سازد. از اینرو، این جمله امید بخش انجیل را باید به همین معنا تفسیر نمود :

"و این تازه سرآغاز کارهای شماست. از این پس هر چه که شما اراده کنید، برایتان میسر و امکان پذیر خواهد بود."

(کتاب اول موسی، ۶، ۱۱)

ما صاحب توانائی های عقلانی فراوانی هستیم و با کمک آنها قادر به حل مشکلاتمان می باشیم. بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که دست روی دست بگذاریم و در انتظار کمک موجودات آسمانی بمانیم!

الوهیم Elohim ، خدایان

در متن انجیل، همه جا از خدا بصورت اسم مفرد نام برده شده است. آیا این یک حيله مزورانه است که من به جای اسم مفرد (خدا)، اسم جمع (خدایان) بکار می برم؟ در متون اصلی انجیل که بزبان عبری نوشته شده اند، برای "خدا"، اسم جمع یعنی "الوهیم" بکار برده شده است که ترجمه درست آن خدایان می باشد. ولی فعل بکار رفته برای این فاعل (که بصورت اسم جمع آمده) حالت مفرد دارد.

یک مثال : و خدایان انسان را درست مثل واقعیت وجود خویش خلقت نمود." از آنجا که در این جملات فعل بصورت مفرد صرف شده، مترجمین، اسم فاعل یعنی "الوهیم" که اسم جمع است را هم بصورت مفرد یعنی "خدا" ترجمه نموده اند. بسیاری از دانشمندان علوم دینی معتقدند که عملاً می توان، فعل مفرد "نمود" را با فاعل "الوهیم" که اسم جمع می باشد، تطابق داد. در این صورت ترجمه فوق الذکر چنین تغییر خواهد نمود : "و خدایان انسان را درست مثل واقعیت وجود خویش خلقت نمودند."

اما خدایان که می دانستند اطاعت از دستورات آنان، نتیجه خوبی ببار نخواهد آورد، پس با این وجود به انسانها دستور دادند که زاد و ولد نموده و جهان را مطیع خود گردانند؟

ده فرمان

خدایان هنگام ترک جامعه نوپای بشری، دستورات بسیار روشن و صریحی صادر نمودند. اگر به این دستورات عمل شده بود، هم اکنون یک تمدن شکوفا و پویا و دارای آینده ای درخشان و مطمئن برقرار بود و فرهنگی در سطح بالا و با معیارهای والا حاکمیت می داشت. در کتاب دوم موسی، فصل ۲۰ سوره ۲ تا ۱۷ و در کتاب پنجم، فصل ۵، سوره ۶ تا ۲۱، ده فرمان که خدایان به نیاکان ما دیکته نموده و برای آنان به ارث گذاشته بودند، نوشته شده اند. در ترجمه کنونی انجیل، قبل از هر یک از این فرامین، جمله امری "تو نباید مرتکب شوی!" آمده است. در واقع می توان این جمله را بگونه ای دیگر یعنی "تو مرتکب نخواهی شد!" هم ترجمه نمود، زیرا متن عبری این جمله را می توان به هر دو صورت ذکر شده ترجمه کرد.

اگر از موضع رسالت یک "پیامبر گذشته های دور" به برخی از این فرامین نظاره کنیم، دور نماهای جدیدی را در ارتباط با بازگشت خدایان در آینده، برای ما باز می کنند. نخستین فرمان چنین دستور می دهد :

"تو اجازه نداری تصویر خدا را رسم کنی یا مجسمه ای از او بسازی، نه تصویر آنان که در آسمانند، نه آنها که بر روی زمینند و نه آنان که در عمق آبها بسر میبرند."

موجودات آسمانی خود را بخوبی شناخته و می دانستند که خدایانی قادر و جاودانه نیستند. به احتمال زیاد، آنان خود نیز آن "چیز" توصیف نشدنی را که در تمام مذاهب - از آنجا که مقوله مناسبتری برایش یافت نمی شود - "خدا" یش می نامند، پرستش می نمودند. موجودات آسمانی، همچنین می دانستند که نیاکان ساده لوح ما تصور می کردند که آنها خدا هستند و از این رو قصد داشتند که میان خود و "خدای" واقعی و غیر قابل لمس بوضوح یک خط فاصل و تمایز قائل شوند.

آنان برای جلوگیری از آنکه نسلهای بعدی بت هایی از چوب و سنگ و پلاستیک را پرستش نمایند، ساختن هر نوع تصویری از خدا را بشدت ممنوع نمودند. ولی انسانها چه کردند؟ مردم، بلافاصله پس از ناپدید شدن موجودات آسمانی در فضای کیهانی، این فرمان را زیر پا گذاشتند. در کلیه مذاهب همه تمدنهای بشری، تصاویر و مجسمه هایی از خدا ساخته و بر آنها نامهای متعدد و گوناگونی نهادند. من تنها یک دین را می شناسم که به فرمان خدایان عمل نمود : دین اسلام تصویر سازی از خدا را بشدت ممنوع کرده است. چهارمین فرمان، (۲-۳ ؟) چنین دستور می دهد :

"به پدر و مادرت احترام بگذار، تا عمرت طولانی تر شود."

شاید این تنها فرمانی از مجموعه ده فرمان باشد که مورد قبول تمام انسانهای متمدن بوده و به آن عمل می شود.

جالب توجه برای من، وعده بدست آوردن یک عمر طولانی است که در صورت اطاعت از فرمان، نصیب انسانها می شود. این نکته به یکی از مسائل حاد و مورد بحث روز مربوط می گردد. چرا کسی که به والدینش احترام می گذارد، عمر طولانی تری نصیبش می شود؟ آیا این عطف توجه به یکی از مسائل مهم اجتماعی که اخیراً تحقیقات مدرن هم آنرا تایید نموده اند، نمی باشد؟ بر این اساس، یک محیط گرم خانوادگی در

روحیه انسان و در تمام طول زندگیش، احساس صمیمیت، آرامش و امنیت ایجاد می نماید و برعکس، یک خانواده از هم پاشیده و مریض، روحیه انسان را خراب و او را بدبخت می نماید. تحقیقات مدرن اثبات نموده است کسانی که دارای روحیه خراب و معضلات روانی می باشند، آمادگی بیشتری برای پذیرفتن بیماری سرطان دارند. بنابراین منطقی است که اجرای این فرمان، نوید بخش یک زندگانی طولانی تر باشد.

فرامین پنجم تا هشتم، دستوراتی ساده و روشن می باشند که اگر دقیقاً اجرا می شدند، زمین تبدیل به بهشت برین می شد :

تو حق نداری کسی را بکشی

تو حق نداری زندگی زناشوئی خود را بهم بزنی

تو حق نداری دزدی کنی

تو حق نداری شهادت دروغ بدهی

چه دستورات ساده ای برای یک زندگی در صلح و خوشبختی! چقدر عالی بود اگر انسانها همواره از فرمانهای "خدایان" اطاعت می کردند و در این صورت چه زندگی سعادتمندانه ای در انتظار بشر می بود! : زندگی در دنیایی که در آن تحت هیچ شرایط و بهانه ای انسانها بقتل نمی رسیدند، دنیایی که در آن نه از جنگ خبری بود و نه از کشتار. در اینصورت اخبار رادیو و تلویزیون که اکنون جز گزارش قتل و غارت و کشتار، کاری ندارد، می توانستند خبرهای مسرت بخش و امید آفرینی بگوش مردم برسانند. آری امکان خوشبختی بشر و صلح جاودان در هزاران سال پیش پایه ریزی گشته بود.

تو حق نداری زندگی زناشوئی خود را بهم بزنی ... من تصور می کنم که این قانون، حتی در همان زمانی که وضع گردید هم، زیاد مورد توجه مردم نبوده و بکرات زیر پا گذاشته می شده است. امروزه مردم، سرمست از آزادی های بی حد، خیلی ساده این قانون را ندیده می گیرند، اما تصور کنید اگر مردم، این قانون قدیمی چند هزار ساله که از سیارات دیگر بما رسیده است را رعایت می کردند، از چه مشاجراتی که جلوگیری نمی شد و چه اشکهایی که دیگر احتیاجی به ریختن آنها نمی بود.

تصور کنید اگر این دستور که "تو حق نداری دزدی کنی!"، واقعاً عملی می شد، چه زندگی سعادتمندانه ای در انتظار بشر بود : درهای بدون قفل و مستحفظ، گاوصندوقهای

بی مصرف، پلیس های بازنشسته شده، کیف دستی های بدون مهر و شماره ... زیرا که بدون خطر دزدی، احتیاجی به آنها نیست! اما واقعیت زندگی ما یک دستور خوب و مفید را به افسانه ای باور نکردنی تبدیل کرده است.

شهادت دروغ نده ... هیچکس نمی داند که از آغاز زندگی اجتماعی بشر تاکنون، چند میلیون نفر بر اساس شهادتهای دروغ محکوم گشته اند، و هیچ کس نمی داند که تاکنون چند میلیارد بار، هموعان ما با شهادت دروغ، برای خود نعم مادی دست و پا کرده اند و چند میلیارد بار غیبت همسایگان و آشنایان خود را کرده و درباره آنها دروغ پراکنی نموده اند. این فرمان، قانون خوب و مفیدی است که متأسفانه هر روز و هر ساعت زیر پا گذاشته می شود و با این وجود هیچکس نمی تواند در خوبی آن شک کند ...

نهمین فرمان، به نظر من قانون کاملاً سیاسی بوده و بر اساس تجارب فوق العاده زیادی فرموله شده است :

"تو حق نداری چشم طمع به **خانه** ممنوعت داشته باشی

تو حق نداری چشم طمع به **عیال** ممنوعت داشته باشی

تو حق نداری چشم طمع به **برده ها**، گاوها، الاغ ها و هر چیز دیگری که متعلق به هم نوع تو باشد، داشته باشی."

چه ژرف اندیشی عاقلانه ای! "خدایان" چقدر خوب این موجودات را می شناسند! آنان دقیقاً میدانستند که حسادت بلای جان هر گونه زندگی اجتماعی است. آنان مقوله مالکیت را مشخص نمودند : هیچ کس حق ندارد چشم طمع به آنچه دیگری بدست آورده است، داشته باشد. رد آثار مخرب حسادت را در تمام تاریخ بشری می توان مشاهده کرد. و آیا هم اکنون نیز احزاب و دسته جات و انسانهای صاحب نفوذ، در دانشگاهها و دیگر موسسات اجتماعی، با سر سختی و لجابت، بطور مخفی و علنی به عمیق تر کردن این تاثیرات مشغول نمی باشند؟ آیا همه جا فریاد کسانی که می خواهند هر چه را که کس یا کسانی با سعی و کوشش خود بدست آورده اند، تقسیم مجدد نمایند، بلند نیست؟ و آیا – اگر تمام عوارض فرعی و مسائل غیر اساسی را به کناری بگذاریم – در تحلیل نهایی علت اصلی جدال های بزرگ میان اقوام و ملتها، حسادت نمی باشد؟ خدایان که از چگونگی رشد جامعه بشری مطلع بودند، دقیقاً می دانستند که چه قوانینی را باید برای بشر وضع نمایند.

من با وجودی که هیچ زمینه محافظه کاری در خود سراغ ندارم و فرسنگها از کسانی دورم که آنچه دیروز و پریروز وجود داشته و کلا جامعه گذشته را بهتر از وضع امروز و آنچه در آینده خواهد شد می دانند، ادعا می کنم که اگر انسانها به قوانین ساده ای که از طرف "خدایان" وضع شده بود، عمل می کردند، سیاره ما هم اکنون مثل بهشت برین گشته بود! این قوانین بسیار قدیمی در برگیرنده کلیه پیش شرط هایی هستند که برای یک زندگی اجتماعی شکوفا ضروری می باشند. در سرتاسر جهان هیچ مجموعه قوانینی یافت نمی شود که توانسته باشد مثل این فرامین "خدائی" در قالب جملاتی کوتاه و ساده، چنین غنائی در محتوا داشته و این همه قانع کننده باشد.

من امیدوارم که خدایان هنوز به فکر جمع بندی و تسویه حساب نیفتاده باشند تا بفهمند که چه بر سر قوانین آنها و برنامه عظیمی که برای بشریت طرح کرده بودند، آمده است.

چه چیزی در انتظار موجودات آسمانی است

هنگامیکه موجودات آسمانی به کره زمین مراجعت کنند، چه چیزی در انتظار آنها خواهد بود؟ و آنان چه عکس العملی نسبت به وضع کنونی جامعه بشری و دست آوردهای عجیب آن، نشان خواهند داد؟

در کامپیوترهای سفینه فضائی آنان، مشخصات کره زمین وجود دارند و کامپیوترها، سفینه را مستقیماً بسوی زمین هدایت می کنند. دو احتمال موجود است شاید سرنشینان این سفینه همان "خدایان" قدیمی باشند که اکنون تنها چند سال به عمرشان اضافه شده است و شاید هم نسل جدیدی از خدایان وعده پدران خود مبنی بر بازگشت به زمین را عملی می سازند. در هر صورت فرق چندانی ندارد و وضع شبیه به وضعیت کاشفین و مستعمره گران عصر حاضر است: آنان به "بومیان وحشی" دستورالعمل هایی داده اند. اگر بومیان دستورات آنها را مو به مو اجرا کنند، مورد تشویق و تمجید اربابان قرار می گیرند و اگر کاری برخلاف میل و نظر اربابان صورت بگیرد، "وحشیان" بشدت مجازات شده و مورد ضرب و شتم واقع می شوند.

در پاسخ به اعتراض کسانی که ادعا کنند موجودات آسمانی هرگز مثل استعمارگران عمل نکرده و اینگونه افکار از اندیشه های ارتجاعی من تراوش می کند، باید متذکر شوم که خدایان اندیشه بشر را دقیقاً بر اساس واقعیت وجود خویش خلقت نموده اند. بنابراین و بالاجبار شیوه

تفکر ما شباهت بسیار زیادی به سبک فکر خالق خویش دارد. گزارشات فراوانی در روایات قدیمی وجود دارند که بخوبی نشان می دهند در دوره های ماقبل تاریخ، خدایان با ساکنین کره زمین چندان هم با ملایمت رفتار نمی کردند. آنان بدون ذره ای ترحم با آتش و گوگردی که از آسمان می بارید، شهرهای متعددی را به خاک و خون کشیدند. خدایان هنگامی که از نابکاری سلف خویش به خشم آمدند، بدون ذره ای مکث، بخش عظیمی از بشریت را در میان امواج خروشان دریاها غرق نمودند و شرح این واقعه تاریخی هم در افسانه منظوم سومری بنام "گیل گمش" و هم در کتاب مقدس انجیل در بخش مربوط به طوفان نوح، مفصلاً آمده است. البته معلوم نیست که موجودات آسمانی اکنون و در زمان ما هم بتوانند چنین بلاهایی را بر سر ما بیاورند.

انرژی – معجزه ای که همه چیز را امکان پذیر می سازد

زمان را بوسیله انرژی می توان تغییر داد. کسی که انرژی پایان ناپذیر در اختیار داشته باشد، قادر به انجام هر کاری هست. زیرا که زمان هم با اوست. هرگاه سرنشینان یک سفینه فضایی متعلق به موجودات آسمانی بوسیله بارانی از میکروبهای خطرناک و ناشناس، تمدن کنونی بشر را نابود نماید، همین سرنشینان می توانند منتظر بمانند تا شعور بشری، جامعه نوین را به حد معینی از تمدن برساند. موجودات آسمانی، مقادیر فوق العاده عظیمی از انرژی در اختیار دارند. آنها می توانند سوار سفینه خود شده و به یک کهکشان دیگر و یا به یک سیستم خورشیدی دیگر مسافرت کنند. در حالیکه آنان در طول این مسافرت تنها چند سالی به عمرشان اضافه می شود، نزدیک به ده هزار سال (این مقادیر به سرعت سفینه بستگی دارد) از عمر کره زمین و ساکنین آن سپری گشته است. هنگامی که آنان به کره زمین برمی گردند، نوع بشر تمدن نوینی را پایه ریزی نموده است. بر اساس این واقعیت است که موجودات آسمانی قادرند، در زمانهای مختلف، این یا آن دسته از موجودات که نتیجه فعالیت های استعمارگرانه خود آنهاست را حذف نمایند و یا از میان بردارند. آنها زمان را مهار کرده و در اختیار دارند.

ما برای دفع خطر از خشم "خدایان" به هنگام بازگشت آنان، چه کاری می توانیم انجام دهیم؟ آیا امکانی وجود دارد که بوسیله آن ما بتوانیم هم طراز با آنها گشته و دیگر احتیاجی به ترس از تکنیک پیشرفته آنان نداشته باشیم؟

رشد کنید و بر نفوس خود بیافزائید!

خالق انسانها، ما را موظف نموده است که کره زمین را "مطیع خود گردانیم. در دستورات خالق ما آمده است: "رشد کنید و بر تعداد خود بیفزائید!" فعل افزودن در کلیه ترجمه ها به یک مفهوم و به معنای ازدیاد نفوس از طریق تولید مثل، ترجمه شده است. رشد کردن و افزایش دارای یک مفهوم نبوده و دو وظیفه متفاوت انسان را تشکیل می دهند. رشد کردن به معنای بزرگ شدن و افزایش به معنای تکثیر می باشد.

اگر قبول کنیم که موجودات آسمانی، شعور و هوش خود را به ما منتقل کرده اند، پس منظور از رشد کردن باید لاجرم رشد تعقل و هوش بوده باشد. و این امری اثبات شده است که موتور و نیروی محرکه هر نوع رشد تعقل و هوش، کنجکاوی و در معنای ویژه خود کنجکاوی علمی، می باشد. کنجکاوی علمی تاکنون و تحت تاثیر شعور و هوش برتر موجودات آسمانی، ارزش فوق العاده خود را در کشف منابع گوناگون انرژی بر روی سیاره ما، به اثبات رسانده است.

پیروزی هوش

من ضجه های غم انگیز کسانی که با صدای غمناک، روز و شب درباره خطر به پایان رسیدن منابع زیرزمینی و انرژی زای کره زمین هشدار می دهند را به خوبی می شناسم. من از اینکه اینگونه افراد اینقدر برای هوش و عقل بشری ارزش کمی قائلند، بی نهایت متاسفم، من مطمئنم که هوش بشر دارای آنچنان توانائی و ابتکاری است که قادر است در هر لحظه از زمان، ماده اولیه جدیدی را بجای ماده ای که در حال از بین رفتن است، قرار دهد. این یک حساب بسیار ساده است: مواد اولیه ای که کمیاب می باشند گران قیمتند و هرچه مقدار آنها کمتر می شود، بر قیمتشان افزوده می گردد، تا اینکه بالاخره روزی فرا می رسد که قیمت گذاری بر روی آنها غیرممکن است. انسان هوشمند، در این لحظه ب فکر می افتد که چگونه می تواند همین تاثیر را بوسیله ماده ای دیگر امکان پذیر سازد. (هرچند که معمولاً مدتها قبل از این لحظه تکاپوی بشر برای یافتن امکانات نوین آغاز می گردد.) انسان در این تلاش خود بالاخره راه مناسب را پیدا خواهد نمود. تمام موتورهایی که در جهان با مشتقات نفتی کار می کنند را می توان با مختصر تغییری

آماده کار با هیدروژن نمود. با کشف و تکمیل امکانات گوناگون و تکنیک های مناسب، شیوه دوباره به جریان انداختن (ری سایکلینگ Recycling) درست کردن مواد قابل استفاده و جدید از پس مانده ها و فضولات صنعتی و غیر صنعتی بشر را امکان پذیر می سازد.

دکتر روبرت مایر Dr.R. Mayer (۱۸۷۷ - ۱۸۱۴) که پزشک نیروی دریایی بود، "قانون بقای انرژی" را کشف نمود. بر اساس این قانون فوق العاده مهم، مقدار مجموعه انرژی موجود در کائنات ثابت می باشد و انواع مختلف انرژی قابل تبدیل شدن به یکدیگرند. ورنر فون براون W.Von Braun در اینمورد نوشت :

علم این نکته را به اثبات رسانیده است که در جهان هستی هیچ چیز نابود نشده و بکلی از میان نمی رود. طبیعت، نابودی نمی شناسد آنچه هست، تغییر و تبدیل انواع مختلف انرژی ها به یکدیگر است.

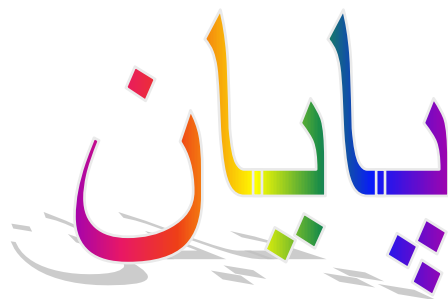
چه خدای یکتا و چه خدایان آسمانی من، در هر حال وظیفه تعیین شده برای بشر مفهوم یگانه ای داشته و آنهم : مطیع کردن کره زمین ... رشد نمودن و تلاش برای رسیدن به بی انتها می باشد. بنابراین سرپیچی از این وظیفه جاودانی و برتر از این، وارونه نمودن آن، نوعی خود کشی محسوب می شود. کسانیکه نسبت به پیشرفت تکنیک بد بین بوده و متعصبانه آنرا رد می کنند، کسانیکه استفاده از منابع زیرزمینی را "استثمار" کره زمین و سوء استفاده از دانش بشری می دانند و کسانیکه نیروی شگرف اتم را بدون استفاده باقی بگذارند، باید بدانند وظیفه ای که خداوند به ما محول نموده، چیز دیگری بوده و با آنچه آنها بدنبالش روانند بکلی متفاوت است.

بشر باید خود را از نظر روحی، اخلاقی و تکنیکی، برای بازگشت "خدایان" آماده کند. ده فرمان خداوندی که نشانه و مظهر عقل کامل و بی پایان می باشند، باید مجددا مورد توجه قرار گرفته و به آنها عمل شود. عقل کنجکاو ما انسانها باید مجددا همان نقشی را بعهده گیرد که خدایان برایش در نظر گرفته بودند. با این برنامه فوق مدرن می توان برای همیشه در جهان گرسنگی را از میان برداشت. جنگ های خانمانسوز را غیرممکن ساخت و برای همه آحاد بشر امکان کار و زندگی شرافتمندانه و انسانی فراهم آورد. موجودات آسمانی تنها هنگامی ما را بمثابه شرکای خود قبول خواهند نمود که ما شباهت حداقلی به

"واقعیت وجود آنها" داشته باشیم. آیا با وجود این برنامه هنوز هم کسی می تواند ادعا کند که بنیاد فکری "تئوری خدایان فضاورد"، بر این نظریه احمقانه قرار گرفته است که انسانها را به بی عملی فراخوانده و لطف و کمک خدایان را راهگشای مشکلات بشر می داند؟ اگر این تئوری را از دیدگاه و موضع مثبت و سازنده آن مورد بررسی قرار داده و می پذیرفتیم، شاید می توانستیم برای بشر آینده ای صلح آمیز و پیشرو را امکان پذیر سازیم. در این صورت لزومی نداشت که بشر از بازگشت "خدایان" در هراس باشد. اما، آنچه بشر امروزه بر سر کره زمین آورده است شرم آور بوده و باعث ترس و وحشت می شود. ما باید این وضع را تغییر دهیم.

اما همانطور که شاعر مشهور یوهان ولفگانگ گوته J.W. Goethe گفته بود :

ما به این واقعیت عادت کرده ایم که بشر، هر آنچه را که نمی فهمد و درک نمی کند، استهزاء نموده و به مسخره می کشد.



واژه نامه به ترتیب شماره صفحه

صفحه	عنوان	ملیت	از سال	تا سال	م	فارسی	انگلیسی
۱۱						صندوق مقدس	
۱۱						نیای روزها	
۱۱						لازاروس بن داوید	Lasarus - Bendavid
۱۱						نان مقدس	Manna
۱۱	پیامبر		۶۷۲	۵۸۵	ق.م	ژرمیا	Jeremia
۱۱						منه تکل	Meneh Thehel
۱۱	کتاب					کبرا نجست	Kebra - Negest
۱۳						راینز اشمیت	Rainer Schmitt
۱۳						مارتین دی بلیوس	Martin Dibelius
۱۳	محقق		۱۸۳۵		م	ر- واتکه	R - Wattke
۱۳	محقق					هاری تورچی نر	Harry Turczyner
۱۶	سرزمین					بت – زمس	Beth - Semes
۱۷	ماشین					ماشین تولید مانا	Manna - Machine
۱۷	استاد علوم طبیعی					جرج سی سون	G. Seesoon
۱۷	مهندس					رودنی دیل	R. Dale
۱۷	کتاب					سوها	
۲۱	نوعی جلبک سبز	میکروسکپی				کلورلا	chlorella
۲۳	برادر موسی					هارون	Aron
۲۶	سرزمین					کِریات – یه آریم	Keryat - Jearim
۲۶	شخص					ابی ندب	Abinadab
۲۶	فرزند ابی ندب					الازار	Elasar
۲۷	اولین پادشاه اسرائیل		۱۰۰۰	حدود	ق.م	سعول	Saul
۲۷	داماد سعول		۱۰۱۳	۹۷۳	ق.م	داود شاه	
۲۷	سرزمین					بعالا	Baala
۲۷	سرزمین					یوده آ	Judaa
۲۷	پسر ابی ندب					اوسا	Ussa
۲۷	پسر ابی ندب					آهيو	Ahio
۲۷	سرزمین					تنه ناخون	Tene Nachun
۲۸	خدای یهود					یهوه	

	پیامبر		۹۶۵	۹۲۶	ق.م	سلیمان		۲۸
Hesekiel	پیامبر	همزمان با	ژرمیا	۶۰۰	ق.م	حزقل		۳۰
Anathoth	شهری در شمال	اورشلیم				آناتوت		۳۰
Juakim	پادشاه	یوده آ	۶۰۸	۵۹۸	ق.م	ژوآکیم		۳۰
Baruch	شاگرد ژرمیا		۶۰۵		ق.م	باروخ		۳۰
	جشن روزه داری					یوم کیپور		۳۰
Nebu kadenzar	شاه کلدانیان		۶۰۵	۵۶۲	ق.م	نبوکادنزار		۳۱
Abimelech	مشاور یوآکیم	اتیوپی				ابی ملیش		۳۲
Jujachin	فرزند یوآکیم					یویاچین		۳۲
Menah Thehel						منه تکل		۳۳
Bel Sazar	فرزند نبو کادنزار	قرن شش			ق.م	بل سزار		۳۳
Irene Lendenasch						ایرینه – لنده ناش		۳۳
Apokriph	متون غیر رسمی					اپوکریف		۳۵
Makkaba	کتاب					ماکابا		۳۵
Mischna	کتاب					میشنا		۳۵
Parker	جستجوی صندوق مقدس			۱۹۱۰	م	گروه پارکر		۳۵
J. Blumenrich	نویسنده					ژوزف بلومن ریش		۳۶
	کتاب	بلومن ریش				و ناگهان آسمان گشوده شد		۳۶
	کتاب	باروخ				باقیمانده گفتار باروخ		۳۶
Genezareth	دریاچه	اطراف اورشلیم				گنه زارت		۳۷
Kebra - Negest	کتاب شکوه سلاطین	اتیوپی	حدود	۸۵۰	ق.م	کبرا نجست		۳۸
Karl Betzold	آسور شناس					کارل – س – آ – بتزولد		۳۸
Isaak	مترجم کبرانجست	از حبشی به عربی		۴۰۹	م	اسحاق		۳۸
Gemharana Ab	مترجم کبرانجست	از حبشی به عربی		۴۰۹	م	جمهارانا – آب		۳۸
Gebra Maskal	شاه حبشه	ترجمه در زمان				جبرا – مسقل		۳۹

Lalibala	لالی بالا لقب جبرا - مسقل				ترجمه در زمان	شاه حبشه	۳۹
Aba Giorgi	ابا - گئورگی				ترجمه در زمان	کشیش	۳۹
	گومور طلایی؟						۳۹
	هومر				۳ لیتر	واحد حجم عربی قدیم	۳۹
Enuch	انوخ						۴۰
	ماکه دا					ملکه اتیوپی	۴۰
	کر					واحد وزن	۴۱
	من					واحد وزن	۴۱
	سیر					واحد وزن	۴۱
Baina Lekhem	بَی نا لَخم					پسر سلیمان و ماکه دا	۴۲
	صهیون - ضریح				کارل بتزولد	صندوق مقدس	۴۴
Asarias	آزاریاس					حمل صندوق به خانه	۴۵
Mahabharata	ماهاب هاراتا			منظوم هندی	داستانهای	کتاب	۴۸
Ramayana	رامایانا			منظوم هندی	داستانهای	کتاب	۴۸
Menelik	منه لیک				پسر سلیمان	شاه منه لیک	۵۰
Srinegar	سری نگار - شیرین نگار					پایتخت کشمیر	۵۱
Henoch	انوخ					پیامبر قبل از طوفان	۵۱
Waqerom	واکه روم					شهری در اتیوپی	۵۲
	ماکه دا					اتیوپی	۵۲
	ملکه سبا - ملکه اتیوپی					کشور سبا - یمن	۵۲
	غزه					مرزهای اتیوپی	۵۳
Juda	یودا					مرزهای اتیوپی	۵۳
Jericho	جری خو					مرزهای اتیوپی	۵۳
Liba - Saba	لیبا - سابا					مرزهای اتیوپی	۵۳
Keberenejon	که به رنه جون				کوهستان	مرزهای	۵۳

						اتیوپی	
Axum	آکسوم				اتیوپی	شهری در شمال	۵۳
Neue Zurcher Zeitung	نویه تسورشر تسایتونگ					روزنامه	۵۴
	حمام ملکه سبا				اریتره	آکسوم - جنوب اسمره	۵۴
Plutonium	پلوتونیوم					فلز	۵۷
Dr.p.c.Stepto	پاتریک - س - استپتو				انگلیسی	پزشک	۶۰
In Vitro	این ویترو					روش	۶۰
In Vivo	این ویوو					روش	۶۱
Daniele Petrucci	دانیل پتروچی				ایتالیایی	پزشک	۶۱
Parcelsus	پارسلوس	م	۱۵۴۱	۱۴۴۳		پزشک	۶۲
	هومونکلوس					انسان کوچک	۶۲
Goethe	گوته				آلمانی	شاعر	۶۲
Faust	فاوست				گوته	کتاب	۶۲
L.B. Shettles	ل . ب . شتلس				اخراجی	پزشک	۶۳
ti	تی					نیروی زندگی	۶۵
Europide	اوروپیدها					نژادها	۶۷
Mongolide	مونگلیدها					نژادها	۶۷
Negrade	نگریدها					نژادها	۶۷
Morphologie	نوع شناسی						۶۷
	پلمیک ها					بد گوئی های نژادی	۶۷
Rhesus Factor	فاکتور رزوس				ار هاش	گروه خونی	۶۸
Ch.R.Darvin	چارلز - روبرت داروین					دانشمند	۷۰
Carl Von Linne	کارل فون لینه	م	۱۷۷۸	۱۷۰۷	سوئدی	دانشمند	۷۱
Homo Troglodytes	هومو تروگلودیتس					انسان غار نشین	۷۱
A.C.Wilson	آلن . س . ویلسون					بیوشیمیست	۷۱
M.C.King	ماری . کلر . کینگ					بیوشیمیست	۷۱
Loren Eiseley	لورن ایزلی					زیست شناس	۷۱
Hominid	هوموئیدها						۷۲
Homo sapiens	هومو سپین					نژاد اولیه	۷۲
Mimicry - Mimikri	میمیکری					پیگمانهای سیاه در پوست	۷۴

J.Gurdon	جان گوردن				انگلیسی	زیست شناس	۸۳
Gunter Speicher	گونتر اسپایشر					زیست شناس	۸۳
Clon	کلون			لغت	یونانی	شاخه	۸۳
Illmensee	ایلمن زه				دانشگاه ژنو	استاد	۸۵
A.S.Parker	آلن اس پارکر				انگلیسی	فیزیولوژیست	۸۵
M.W.Nierenberg	مارشال و. نی رن برگ				ژنتیک	پروفسور	۸۵
J.Lederbery	جوشوا لدربرگ				ژنتیک	پروفسور	۸۵
D.Rovik	دیوید روویک				آمریکائی	خبرنگار	۸۶
Einstein	اینشتین					دانشمند	۸۷
	فرم آلدئید					ماده شیمیایی	۸۷
Wichita	وی چی تا			ایالت کانزاس	آمریکا	شهر	۸۷
DNS	دی ان اس						۸۸
Toradscha	توراجا					قبیله	۹۰
Sulu	سولو				اقلانوس کبیر	دریا	۹۰
Puangs	پوانگ				خون سفید	نژاد	۹۰
Titica	تی تی کا				آمریکای جنوبی	دریاچه	۹۰
Uros	اوروها			خون سیاه	آمریکای جنوبی	قبیله	۹۰
Aimara	آی مارا	م	۱۴۰۰			سرخ پوست	۹۰
F.Pizarro	فرانسیسکو پزارو	م	۱۵۴۱	۱۴۷۸	اسپانیائی	کاشف	۹۰
Lord Rothschild	لرد روت شیلد					فیزیولوژیست	۹۴
M.Minsky	ماروین مینسکی				آمریکایی	محقق	۹۵
Institute of Technology	دانشکده آی تی			ایالت بوستون	آمریکایی	دانشگاه	۹۵
G. Lawrence	جرج لاورنس					دکتر	۹۵
Stanford Research Institute	دانشگاه SRI			کالیفرنیا	آمریکایی	دانشگاه	۹۵
Artificial Intellegince	آی - ا					بخش تحقیقاتی	۹۶
N.S.Kramer	ان اس کرامر					سومری شناس	۹۶
Inanna	ای نانا					خدای سومر	۹۶
Gilgamesch	گیل گمش					خدای سومر	۹۶
Enkidu	انکیدو					محافظ قرارگاه خدایان	۹۶
	مالتا			جنوب	در ۹۵	جزیره	۹۷

				سیسیل	کیلومتری		
۹۷	جزیره					سیسیل	
۹۷	معبد سنگی					مگالیت	Megalith
۹۸	پایتخت مالتا					والتا	Valetta
۹۸	جزیره	مالتا				گوزو	Gozo
۹۸	جزیره	مالتا				کومینو	Comino
۹۸	شهر	مالتا				لا - والتا	
۹۸	سبک نقاشی					کوبیستی	
۹۸	ریس جمهور	مالتا				دوم مینتوف	Dom mintoff
۱۰۰	آثار باستانی	مالتا	۳۰۰ عدد			ریلها	Misrah Ghar il-Kbir
۱۰۰	محلی در مالتا	مالتا				دینگل	Dingle
۱۰۰	پایتخت قدیمی	مالتا				مدینا	Medina
۱۰۱	محلی در مالتا	مالتا				منسیا	Mensija
۱۰۲	محلی در مالتا	مالتا				سان پاول تات تارگا	San Pawl Tat Targa
۱۰۲	خلیج	مالتا				سان جورج	St. George bay
۱۰۳	محلی در مالتا	مالتا				تات سیلگ	Tat silg
۱۰۳	سنگ دراز	زبان کلتی				منهیر	Manhir
۱۰۳	نام محل	فرانسه				کارناک	Carnac
۱۰۳	نژاد هند و اروپائی					کلت	Kelt
۱۰۳	معبد سنگی	مالتا				هاگار قیم	Hagar qim
۱۰۶	سنگهای کروی شکل		۶۰ - ۷ cm			بلبرینگ	ball bearing
۱۰۹	سنگ	انگلستان				استون هنگ	Stone Henge
۱۰۹	نام محل	انگلستان				ویل شایر	Wilshire
۱۰۹	نام محل	پرو				نازکا	Nazca
۱۰۹	نژاد اولیه					هموسپین	Homo Sapiens
۱۱۵	مدیر هتل هیلتون مالتا					دیپرو	de piro
۱۱۶	شهر	مالتا				گارگور	Gharghur
۱۱۶	شهر	مالتا				ناکسار	Naxxar
۱۱۶	دامنه سنگی	مالتا				سان پاول تات - تاگرا	
۱۱۸	سنگهای مقدس	مالتا				هاگار - قیم	Hagar Qim
۱۱۸	معبد سنگی	مالتا				تارکسین	Tarxien
۱۱۸	شهر	مالتا				پائولا	Paola

Manajdra	ماناجدرا				مالتا	نام محل	۱۱۸
Skorba	اسکوربا				مالتا	معبد سنگی	۱۱۸
Ggantija	گانتیا		گوزو	در جزیره	مالتا	معبد سنگی	۱۱۸
Saflieni	سافلینی		والتا	در جنوب شرقی	مالتا	نام محل	۱۱۹
Hal Saflieni Hypogaeum	هال سافلینی هیپوگئوم		پائولا	نزدیک شهر	مالتا	معبد سنگی	۱۱۹
Hypogaeum - Hypogaeum	هیپوگئوم	م	۱۹۰۲	کشف در سال	لغتی یونانی	محوطه زیرزمینی	۱۱۹
Mosee de ۱ humme	موزه				فرانسه	موزه	۱۲۰
	مادر خدایان					مجسمه	۱۲۲
La Gravetto				مادر خدایان	فرانسه	شهر	۱۲۲
Laussel				مادر خدایان	فرانسه	شهر	۱۲۲
Lespugue				مادر خدایان	فرانسه	شهر	۱۲۲
Cukurca	چوکورچا			مادر خدایان	ترکیه	شهر	۱۲۲
Kostyenko	کوزتینکو			مادر خدایان	اوکراین	شهر	۱۲۲
Willendorf	ویلن دورف			مادر خدایان	اتریش	شهر	۱۲۲
Peterrsfels	پترزفلز			مادر خدایان	آلمان	شهر	۱۲۲
Sacsay huaman	ساکسای هوآمن						۱۲۴
Cuzcu						شهر	۱۲۴
Tiahuanco	تیاخواناکو						۱۲۴
Oster - easter	اوستر - ایستر					جزیره	۱۲۴
	فنیقی						۱۲۶
Derin kuyu	درین کویو			۱۳ طبقه	ترکیه	شهر زیرزمینی	۱۲۸
	اودیسه					پادشاه ایتاکا	۱۳۰
Ithaka	ایتاکا						۱۳۰
Malea	ماله آ				یونان	دماغه	۱۳۰
Kyklopen - Cyclops	سیکلوپها		یک چشم	غولهای	سیسیل	جزیره - مالتا	۱۳۰
Poly Phemos	پلی فموس				پوزایدون	فرزند یک چشم	۱۳۱

Poseidon	پوزایدون					خدای دریاها	۱۳۱
	هومر				یونانی	داستان نویس	۱۳۱
	انوخ			فرزندان خدایان		پیامبر	۱۳۱
	کبرا - نجست			دختران قابیل	اتیوپی	کتاب	۱۳۲
Baruch	باروخ	ق.م		طوفان نوح		شاگرد ژرمیا	۱۳۲
	دلایل اثبات				فون دنیکن	کتاب	۱۳۲
Von Daniken	فون دنیکن				سوئسی	نویسنده	۱۳۲
W. Dunnenberger	ویلی دونن برگر					همکار دنیکن	۱۳۴
Enhil - Enlil	ان هیل - ان لیل			تجاوز	سومری	خدای آسمان	۱۳۵
Ninlil	نین لیل			تجاوز	سومری	فرزند زمین	۱۳۵
Bretagne - Brittany	بریتانی				فرانسه	نام محل	۱۳۵
Kerloas	کرلوآس		۱۵۰ t	۱۲ m	فرانسه	منهیر	۱۳۶
Locmariaques	لوک ماریاک		۱۵۰ t	۲۰ m	فرانسه	منهیر	۱۳۶
Kermario	کرماریو	تایی	۱۰	۱۰۲۹	فرانسه	نام محل منهیرها	۱۳۷
Menec	منه س	تایی	۱۱	۱۱۶۹	فرانسه	نام محل منهیرها	۱۳۷
Kerlescan	کرلس کان	تایی	۱۳	۵۹۴	فرانسه	نام محل منهیرها	۱۳۷
Kerzehro	کرزرو	تایی	۱۰	۱۱۲۹	فرانسه	نام محل منهیرها	۱۳۷
Lagatjar	لاگاتار	تایی	۳	۱۴۰	فرانسه	نام محل منهیرها	۱۳۷
Karnelius	کرنلیوس	م		قرن سوم		راهب	۱۳۸
Druiden	دروئیدها					کاهنان مذهبی اقوام کلت	۱۳۸
Cornelia	کورنلیا					دختر فون دنیکن	۱۴۰
F. Hoyle	فرد هویل				انگلیسی	منجم	۱۴۱
	تقویم سنگی						۱۴۱
Morbihan	موربی هان				فرانسه	خلیج	۱۴۲
R. kutzer	رودلف کوتزر				آلمانی	مهندس	۱۴۴
	کوارتز					سنگ سخت	۱۴۴
	سیلیسیم					عنصری فلزی	۱۴۴

Pierre Jacques Curi	پی یر ژاک کوری	م	۱۸۸۰		کاشف پدیده "پیزو الکتریسیته"	۱۴۴
	کریستال					۱۴۴
	کیت					۱۴۴
Ames Research Center				آمریکا	سازمان	۱۴۷
NASA	نا سا			آمریکا	سازمان	۱۴۷
	سقراط					۱۴۸
Galvani	گالوانی			ایتالیایی	دانشمند	۱۵۰
Ion	یون					۱۵۰
Magnesium	منیزیم		Mg		عنصری فلزی	۱۵۰
Aluminum	آلومینیوم		Al		عنصری فلزی	۱۵۰
Zinc	روی		Zn		عنصری فلزی	۱۵۰
Chromium	کروم		Cr		عنصری فلزی	۱۵۰
Iron	آهن		fe		عنصری فلزی	۱۵۰
Nickel	نیکل		Ni		عنصری فلزی	۱۵۰
Tin	قلع		Sn		عنصری فلزی	۱۵۰
Lead	سرب		Pb		عنصری فلزی	۱۵۰
Copper	مس		Cu		عنصری فلزی	۱۵۰
Silver	نقره		Ag		عنصری فلزی	۱۵۰
Kathode	کاتد				قطب منفی	۱۵۱
Anode	آند				قطب مثبت	۱۵۱
Dolmen	دُل مَن			زبان کلتی	میز سنگی	۱۵۱
Dol	میز			زبان کلتی	میز	۱۵۱
Men	سنگ			زبان کلتی	سنگ	۱۵۱
Bronze	برنز				عصر برنز	۱۵۲
Rostudel					نام محل	۱۵۲
Cap de la chevre					نام محل	۱۵۲
J. Oberg	جیمز اوبرگ			آمریکا	دانشمند فضائی	۱۵۳
Institute of Astronautic and Aeronautic	انستیتوی علوم هوانوردی و فضاوردی			شوروی	سازمان	۱۵۳
J. Shklovskij	ژوزف اشکلو و سکی			شوروی	دانشمند فضائی	۱۵۳
Radio Astronomie	رادیو آسترونومی			شوروی	بخش تحقیقاتی	۱۵۴

Sternberg	اشترنبرگ				شوروی	سازمان	۱۵۴
Utopie	اتوبی					خیالات بلند پروازانه	۱۵۵
Th. Wilder	ترنتون وایلد	م	۱۹۷۵		آمریکائی	شاعر	۱۵۵
J. W. Goethe	یوهان ولفگا گوته						۱۵۵
Garudah	گارودا				مَرکب ویشنو	شاه پرندگان	۱۵۶
Wischnu	ویشنو				خدای ماه	خدای هندیان	۱۵۶
Kasyata	کاسیاتا					پدر گارودا	۱۵۶
Vinata	ویناتا					مادر گارودا	۱۵۶
	تخم مرغهای خداوندی					بمب	۱۵۷
Garudah	گارودا				اندونزی	شرکت هوایمایی	۱۵۸
Etanna	اتانا					خدای بابلی	۱۵۸
Schiwa	شیوا			مهربان	سانسکریت	خدای هندیان	۱۵۹
Kailasa	کایلاسا			معبد کیلاسه	هند	کوه - محل سکونت شیوا	۱۵۹
Parwati	پارواتی					همسر شیوا	۱۵۹
Indra	ایندرا					خدای هندیان	۱۵۹
Asuras	آزورا					خدای هندیان	۱۵۹
Wadschra	وجرا					گرز ایندرا	۱۵۹
Pinaka	پیناکا					نیزه سه سر	۱۶۰
Phalus	فالوس					سمبل شیوا	۱۶۰
Linga	لینگا					آلت مردانه	۱۶۰
Livermore	لیورمور			سان فرانسیسکو	آمریکا	شهر	۱۶۱
Deuterium	دوتریوم					ایزوتوپ اتم هیدروژن	۱۶۱
Tritium	تری سیوم					ایزوتوپ اتم هیدروژن	۱۶۱
	ایزوتوپ						۱۶۱
Lawrence – Livermore Laboratory					آمریکا	سازمان	۱۶۲
Tantalus	تانталوس					پسر زئوس	۱۶۲
Zeus	زئوس					خدای یونان	۱۶۲
Phrygien	فروگین					شاه و پسر خدایان	۱۶۲

Pelops	پلوپس			پسر سر بریده		پسر تانتالوس	۱۶۳
Wisconsin	ویسکانسین				آمریکا	دانشگاه	۱۶۳
Synchrotron	سینکروترون					اشعه	۱۶۳
Brook haven National Laboratory	بروک هیون			علاءالدین		آزمایشگاه	۱۶۴
Enterprise	اینترپرایس					سربال تلویزیونی	۱۶۵
Helios	هلیوس						۱۶۶
Uta	اوتا					خدای خورشید	۱۶۶
Schamach	شاماخ					خدای خورشید	۱۶۶
Re - Ra	ر - را				مصری	خدای خورشید	۱۶۶
Amon - Re	آمون - ر				مصر		۱۶۶
Chephren	شفرن				مصر	فرعون	۱۶۶
Inka	اینکا					قوم	۱۶۶
Inti	اینٹی				اینکا	خدای خورشید	۱۶۶
Rhodos	رودوس					جزیره	۱۶۶
Sol	سُل				رومی	خدای خورشید	۱۶۶
Odeillo	اودیلو				فرانسه	شهر	۱۶۷
	پیرنه				فرانسه	کوه	۱۶۷
trust company	تراست					شرکتهای چند ملیتی	۱۶۷
Boeing	بوئینگ				آمریکایی	شرکت	۱۶۷
Mcdonnel Duglas	مک دانل داگلاس				آمریکایی	شرکت	۱۶۷
Exxon	اکسون				آمریکایی	شرکت	۱۶۷
Dornier	دورنر				آلمانی	شرکت	۱۶۷
Messer schmitt Bolkow	مسر اشمیت بلکو				آلمانی	شرکت	۱۶۷
B.B.C	بی بی سی				سوئیسی	شرکت	۱۶۷
Holon	هولون				اسرائیلی	شرکت	۱۶۷
LASER	لیزر					اشعه	۱۶۹
Atlantic city	آتلانتیک سیتی				آمریکا	شهر	۱۶۹
H.R.Gisel	هاینتز ار گیزل				سوئیسی	تولید تصاویر لیزری	۱۶۹
Pegasus	پگاسوس					اسامی ماهواره	۱۷۰
Kasmos	کاسموس					اسامی	۱۷۰

						ماهواره	
Samos	ساموس					اسامی ماهواره	۱۷۰
Midas	میداس					اسامی ماهواره	۱۷۰
Jupiter	ژوپیتز					اسامی ماهواره	۱۷۰
Thor	تور					اسامی موشک	۱۷۰
Atlas	اطلس					اسامی موشک	۱۷۰
Titan	تیتان					اسامی موشک	۱۷۰
Centaur	سنتور					اسامی موشک	۱۷۰
Saturn	ساتورن					اسامی موشک	۱۷۰
Apollo	آپولو					اسامی موشک	۱۷۰
NORA	نورا						۱۷۱
Nibelungen	نیبلونگن				داستان	کتاب	۱۷۴
Siegfried	زیگفرید					قهرمان داستان	۱۷۴
Alberich	آلبریش			کلاه جادو	صاحب	شاه کوتوله ها	۱۷۴
Diewelt	دی ولت					روزنامه	۱۷۴
Hughes	هیوز					کارخانه	۱۷۵
Mahabharata	ماهابهاراتا				هند	افسانه	۱۷۵
Ramajana	رامایانا				هند	افسانه	۱۷۵
Cybernetic	سیبرنتیک					علم کامپیوتر	۱۷۵
Yukatans	یوکاتانز					جنگل	۱۷۶
	روبینسون کروزو						۱۷۷
	ارشمیدس	ق.م	۲۱۲	۲۸۵	یونانی	ریاضی دان	۱۷۸
Esperanto	اسپرانتوی					زبان بین المللی	۱۷۸
	سورئالیستی					سبک نقاشی	۱۷۹
Baden Baden	بادن بادن				آلمان	شهر	۱۸۰
Pictogram	پیکتوگرام					زبان تصویری	۱۸۰
Hopi	هوپی			آریزونا	آمریکا	قبیله سرخ پوست	۱۸۱
Setecitades	سته سینادس				برزیل	شهر	۱۸۱
White bear	خرس سفید					یکی از روسای قبیله سرخ پوست	۱۸۲
O.O.Tobisch	اسواله.او.توبیش					پژوهشگر نقاشیهای باستانی	۱۸۲

Sommerfeld	آرنولد زومرفلد	م	۱۹۵۱	۱۸۶۸	دانشمند علوم طبیعی	۱۸۴
Einstein	اینشتین				دانشمند	۱۸۴
Heisenberg	ورنر هایزنبرگ				نوبل ۱۹۳۲	۱۸۴
P.Debye	پتروس دوبی				نوبل ۱۹۳۶	۱۸۴
W.Pauli	ولفگانگ پاولی				نوبل ۱۹۴۵	۱۸۴
H.A.Bethe	هانس آلبرت بته				دانشمند فیزیک اتمی	۱۸۴
Los Alamos	لوس آلاموس				مرکز تحقیقات اتمی	۱۸۴
G.Feinberg	جرالد فینبرگ				پروفسور فیزیک	۱۸۵
Tachionen	تاخیون				ذرات سریعتر از نور	۱۸۵
Tachys	تاخیس				یونانی سریع	۱۸۵
Inertial	اینرسیال					۱۸۵
Photon	فوتون ها				ذرات نور	۱۸۵
Neutrinos	نویتریون ها				ذرات نور	۱۸۵
Synchrotron	سینکروترون				شتاب دهنده ذرات اتمی	۱۸۵
CERN					ژنو موسسه	۱۸۵
	سینتیک				انرژی	۱۸۶
D.Kirch	دیتمار کیرش				دانشمند	۱۸۶
Nucleon	نوکلئون					۱۸۶
Electron	الکترون					۱۸۶
Para psychology	پارا پسیکولوژی					۱۸۸
Para Cognition						۱۸۹
	ژولیوس سزار				روم امپراتور	۱۸۹
Jisua	جوشوا				کتاب	۱۹۳
Jericho	ژریکو				شهر	۱۹۳
Theophanis	تئوفانیس م.					
M.Manias	مانیاس				یونانی دکتر خلبان	۱۹۵
Fritz Rogowsky	فریتز روگوسکی				آلمان استاد دانشگاه	۱۹۵
	برانشواایگ				آلمان دانشگاه	۱۹۵
	افلیدس	ق.م		اواخر قرن چهارم	یونانی ریاضی دان	۱۹۵
	افلاطون	ق.م			فیلسوف	۱۹۶
Megara	مگارا					۱۹۶
Timaeus	تیمائوس				افلاطون کتاب	۱۹۶

	تقسیم توافقی					۱۹۷
Delphi	دلفی				یونانی	۱۹۷
Epidaurus	اپی داوروس				یونانی	۱۹۷
Delos	دلوس				یونانی	۱۹۷
Olympia	المپیا				یونانی	۱۹۷
Chalkis	کالکیس				یونانی	۱۹۷
Theben	ته بن				یونانی	۱۹۷
Athen	آتن				یونانی	۱۹۷
Sparta	اسپار تا				یونانی	۱۹۷
Eleusis	الویزیس				یونانی	۱۹۸
Knossos	کنوسوس				یونانی	۱۹۸
Dodoni	دودونی				یونانی	۱۹۸
Taros	تاروس				یونانی	۱۹۸
Esmir	ازمیر				یونانی	۱۹۸
Argos	آرگوس				یونانی	۱۹۸
Trofonion	تروفونیون				یونانی	۱۹۸
Mykene	موکینه				یونانی	۱۹۸
	فیثاغورث	ق.م		حدود ۵۷۰	یونانی	۱۹۹
Apollo	آپولو				یونان	۱۹۹
Kreta	کرتا					۱۹۹
	بعلبک				لبنان	۲۰۰
Gontscharow	گنچاروف				روسی	۲۰۱
Makarow	ماکاروف				روسی	۲۰۱
Morosow	موروزوف				روسی	۲۰۱
N.Bodnaruk	نیکولای بودناروک					۲۰۱
Komosmollskaja Prawda	کمر مولسکایا پرودا					۲۰۱
Mohendscho Daro	موهنجو دارو				هند	۲۰۱
Cerrodes Pasco					آمریکای جنوبی	۲۰۱
						مناطق زیرزمینی و نفت خیز
Gasozean	گازوزین				سیبری غربی	۲۰۱
Nazca	نازکا			تصاویر عظیم	پرو	۲۰۲
Anto Fagasta	انتوفاگاستا	شطرنجی	صفحات		شیلی	۲۰۲

				بزرگ			
Taratacar	تاراتاکار	متری	۱۰۰	انسان مصنوعی	شیلی	صحرا	۲۰۲
	آفینگتون	متری	۱۱۰	اسب سفید	انگلستان	شهر	۲۰۲
Berkshire Downs	برکشایر داونز	متری	۱۱۰	اسب سفید	انگلستان	شهر	۲۰۲
Cerne Abbas	سرن آباس	متری	۵۵	غول	انگلستان	تصویر	۲۰۲
Wilmington	ویلمینگتون			مرد دراز	انگلستان	تصویر	۲۰۲
Sussex	ساسکس			مرد دراز	انگلستان		۲۰۲
Blythe	بلیت	متری	۱۳	اسب	کالیفرنیا	تصویر	۲۰۲
Blythe	بلیت	متری	۲۸	زنی	کالیفرنیا	تصویر	۲۰۲
Blythe	بلیت	متری	۵۱	غول	کالیفرنیا	تصویر	۲۰۲
Sacaton	ساکاتون	متری	۴۶	غول	کالیفرنیا	تصویر	۲۰۲
Boulder Mosaics	موزائیک های بولدر			موزائیک های بولدر			۲۰۲
White shell				موزائیک های بولدر		پارک ایالتی	۲۰۲
Manitoba	مانی توبا			موزائیک های بولدر		شهر	۲۰۲
Silver Hill	تیپه نقره ای			تیپه نقره ای	انگلستان		۲۰۳
Wiltshire	ویلتشایر			تیپه نقره ای	انگلستان	شهر	۲۰۳
Marlborough	مارلبورو			تیپه نقره ای	انگلستان	محل	۲۰۳
Paverty point	پاورتی پوینت	مایل	۱۱.۲	هشت گوشه	آمریکا	محل	۲۰۳
	لونیزیانای	مایل	۱۱.۲	هشت گوشه	آمریکا	شهر	۲۰۳
Bosh Creek	باش کریک	متری	۴۰۰	مار	آمریکا	رودخانه	۲۰۳
Ohio	اوهایو	متری	۴۰۰	مار	آمریکا	شهر	۲۰۳
Ripon	ریپون			دوایر عظیم	انگلستان		۲۰۳
Yorkshire	یورکشایر			دوایر عظیم	انگلستان		۲۰۳
Nonakado	نوناکادو			دوایر عظیم	ژاپنی		۲۰۳
Hokkaido	هوکایدو			دوایر عظیم	ژاپنی	جزیره	۲۰۳
Medicine Wheel	چرخ جادوگر				آمریکا		۲۰۳
Bighorn	بیگ هورن				آمریکا	کوهستان	۲۰۳

Wyoming	ویومینگ				آمریکا	ایالت	۲۰۳
Pisco	پیسکو	متری	۲۵۰	نیزه سه شاخه	پرو		۲۰۳
	پاراکاس	متری	۲۵۰	نیزه سه شاخه	پرو	خلیج	۲۰۳
Sioux	سیوکس					قبیله سرخ پوست	۲۰۴
Matatu Wakan	ماتاتو واکان			بشقاب پرنده		چرخ آسمانی	۲۰۴
Melaneid	ملانئید				اقیانوس آرام	جزیره	۲۰۴
J.Frum	جان فرام	۱۹۴۴	ملانئید	خدای قبیله	آمریکایی	دریانورد	۲۰۴
Masur	مازور					آتشفشان	۲۰۴
Cargo	کارگو				بار کشتی	مراسم	۲۰۵
B.B.C	بی بی سی				انگلستان	کانال تلویزیونی	۲۰۵
Panorama	پانوراما					سریال تلویزیونی	۲۰۵
Zaire	زئیر					کشور	۲۰۵
OTRAG					آلمانی	کمپانی موشکی	۲۰۵
Bantu	باننتو				آفریقایی	قبیله	۲۰۶
A.Renders	آدام رندرز	م	۱۸۶۸		آلمانی	ماجراجو	۲۰۶
Simbabwe	زیمبابوه				کاخ شاهنشاهی	خرابه های باستانی	۲۰۶
Ophir	اوفیر					سرزمین افسانه ای	۲۰۶
K.Mauch	کارل ماوخ				آلمانی	زمین شناس	۲۰۶
Elma	الما					شهر	۲۰۶
M.Brion	مارسی بریون				فرانسوی	باستان شناس	۲۰۷
	عبدالحسن مسعودی	م	۸۹۵	در حدود	عرب	نویسنده و جهانگرد	۲۰۷
	در جستجوی طلا			مسعودی	عبدالحسن	کتاب	۲۰۷
D.de Goes	دامیائو دوگوز	م	۱۵۷۴	۱۵۰۲	پرتغالی	تاریخ نویس	۲۰۷
J.de Baros	ژوآئو دوباروس	م	۱۵۷۰	۱۴۹۶	پرتغالی	تاریخ نویس	۲۰۷
	آسیا			دوباروس	ژوآئو	کتاب	۲۰۷
Goa	گوا	م	۱۷۲۱			فرماندار	۲۰۸
Monomotopa	مونومتوپا					کشور	۲۰۸
Fort Victoria	فورت ویکتوریا					محل زیمبابوه	۲۰۸
P.Cinclair	پل سینکلر				رودزبائی	باستان شناس	۲۰۹
Schona	شونا					زبان	۲۰۹

Quelimate	کوولی ما				موزامبیک	بندر	۲۱۰
Monomotata	مونوموتاتا			فرمانروای معادن	زیمبابوه	لقب شاهان	۲۱۰
G.Caton Thompson	گرتروود کاتن تامپسون	م	۱۹۲۹	مدیر حفاری	انگلیسی	باستان شناس	۲۱۲
Akropolice	آکرو پلیس		زیمبابوه	ساختمان	در مجاورت	آثار باستانی بر روی یک صخره	۲۱۲
Saponit	ساپونیت					سنگ صابون	۲۱۳
Sacsay huaman	ساکسای هوآمان				پرو	دژ اینکاها	۲۱۳
C.Rhodes	سیسیل رودز	م	۱۹۲۰	۱۸۵۳	رودزیا	بنیان گذار کشور رودزیا	۲۱۴
J.P.Went	جی پی ونت					باستان شناس	۲۱۴
R.Gayer of Gayre	آر گایر اف گایر					باستان شناس	۲۱۴
Sirius	سیروس				سگ بزرگ	ستاره درخشان صورت فلکی	۲۱۵
Dogon	دوگون			مدل سیروس	مالی	اقوام سیاه پوست	۲۱۵
R.G.Tempel	رابرت جی تمپل				آمریکایی	محقق	۲۱۵
Nommo	نومو				مالی	خدای قبیله دوگون	۲۱۶
	کفاش				گفته نوموی خدا	ستاره	۲۱۶
	ستاره زنان				گفته نوموی خدا	ستاره	۲۱۶
Horus	هوروس				مصر	رب النوع	۲۱۷
Isis	ایزیس				مصر	رب النوع	۲۱۸
Jaao da Silva Guimaraes	خوائو داسیلوا گوئیماراس	م	۱۷۵۳	شهر قدیمی	پرتغالی	کاشف	۲۱۹
Gonfugy	گون فوگی				برزیل	رودخانه	۲۱۹
Boa nova	بوا نووا				برزیل	نام محل	۲۱۹
Percy Harrison Fawcett	پرسی هاریسون فاوست	م	۱۹۲۵	هیئت اکتشافی	انگلیسی	سرگرد جغرافی دان	۲۲۰
Albert Dewinton	آلبرت دوینتون	م	۱۹۳۰	هیئت اکتشافی	انگلیسی	روزنامه نگار	۲۲۰
Stefan Rattin	استفان راتین	م	۱۹۳۲		سوئیسی	شکارچی	۲۲۰
Iguassu Ximary	ایگوآسو زیماری				برزیل	رودخانه	۲۲۰
Paget	پاجت				انگلیسی	سر هنگ	۲۲۰

Bryan Fawcett	بریان فاوست	م	۱۹۵۲	هیئت اکتشافی	انگلیسی	فرزند سرگرد گم شده	۲۲۰
Rongomai	رونگومای				زلاند نو	خدای بومیان "مائوری"	۲۲۲
Nga – Ti – Hau	نگا – تی – هاو				زلاند نو	قبیله	۲۲۲
Pa	پا				زلاند نو	دژ مستحکم	۲۲۲
J.Oppert	ژول اوپرت	م	۱۹۰۵	۱۸۲۵	کشف الفبای خط میخی	آسور شناس نامی	۲۲۴
S.N.Kraner	ساموئل ان کرامر				دانشگاه پنسیلوانیا	آسور شناس	۲۲۵
	بوروکراسی						۲۲۵
Sir A.Keith	سر آرتور کیت						۲۲۵
Enlil	ان لیل		و زمین	پادشاه آسمان		خدای سومر	۲۲۶
Uruk	اوروک		شاهنشاهی	فهرست های		شهر	۲۲۷
Isin	ای زین	ق.م	۱۷۳۰	۱۹۵۳	بابل	شهر پادشاهی قدیمی در جنوب	۲۲۷
Berossos	بروسوس	ق.م	قرن سوم	فهرست های شاهنشاهی	بابل	کاهن و مترجم یونانی	۲۲۷
Khosrabad	خسرآباد	م	۱۹۳۲	فهرست های اصلی شاهنشاهی	عراق	شهری در نزدیکی موصل	۲۲۸
Sir Woolley	سِر وُولی				انگلیسی	باستان شناس	۲۲۹
Eridu	اریدو			مقر سلطنت		شهر	۲۳۰
Alulim	آلولیم	سال	۲۸۸۰۰	مدت حکومت	اریدو	شاه	۲۳۰
Alaggar	آلال گار	سال	۳۶۰۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۰
		سال	۶۴۸۰۰	مدت حکومت		دو پادشاه بودند که	۲۳۰
En-men-lu-anna	ان مین لو آنا	سال	۴۳۲۰۰	مدت حکومت	باد تی بی را	شاه – Bad Tibira	۲۳۰
En – men – dur - anna	ان من دور آنا	سال	۲۱۰۰۰	مدت حکومت	سیپار	شاه Sippa	۲۳۰
		سال	۲۱۰۰۰	مدت حکومت		یک پادشاه بود که	۲۳۰
Ubar – tutu	اوبار توتو	سال	۱۸۶۰۰	مدت حکومت	سوروپاک	شاه Suruppak	۲۳۰

En – men – gal – anna	ان مین گال آنا	سال	۲۸۸۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۰
Dumuzi	دوموزی چوپان که خدا بود	سال	۳۶۰۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۰
		سال	۱۰۸۰۰۰	مدت حکومت		سه پادشاه بودند که	۲۳۰
En – zib – zi – anna	ان زیب زی آنا	سال	۲۸۸۰۰	مدت حکومت	لاراک	شاه Larak	۲۳۰
		سال	۲۸۸۰۰	مدت حکومت		یک پادشاه بود که	۲۳۰
Balih - Etana	بالی پسر اتانا	سال	۴۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۰
Tizkar - Samug	تیسکار پسر ساموگ	سال	۳۰۵	مدت حکومت		شاه	۲۳۰
Ilku	ایل کو	سال	۹۰۰	مدت حکومت			۲۳۰
	پنج شهر بودند که	سال	۲۴۱۲۰۰	مدت حکومت		هشت پادشاه داشتند	۲۳۰
Kis	کیس	نوح	بعد از طوفان	مقر سلطنت		شهر	۲۳۱
Ga – Ur	گا – اور	سال	۱۲۰۰	مدت حکومت	کیس	شاه	۲۳۱
Gulla – Nidaba – anna – pad	گولا – نی دابا – آنا – پاد	سال	۹۶۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۱
Zukakip	زوکا کیپ	سال	۹۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۱
Atab	آتاب	سال	۶۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۱
Ilta – Sadum	ایل تا – سادوم	سال	۱۲۰۰	مدت حکومت		شاه	۲۳۱
Mes – Kiag – Gaser	مس – کیاگ – گازر	سال	۳۲۴	مدت حکومت	کاهن اعظم بود	فرزند خدای خورشید	۲۳۱
Lugal – banda	لوگال – باندبا	سال	۱۲۰۰	مدت حکومت		خدایگان - که چوپان بود	۲۳۱
Dumu – Zi	دومو – زی ماهیگیر که خدا بود	سال	۱۰۰	مدت حکومت	کوا	شاه Kua	۲۳۱
Gilgamesch	گیل گمش	سال	۸۴۰	مدت حکومت		که پدرش یک اجنه بود	۲۳۱
Lilu	لیلو پسر آتاب	سال		مدت حکومت	کولاب	کاهن اعظم Kullab	۲۳۱

Etanna	اتانا	سال	۱۵۶۰	مدت حکومت	عروج کرد	چوپان بود و به آسمان	۲۳۱
		سال	۱۲۶	مدت حکومت			۲۳۱
Ur – nungal	اور – نون گال	سال	۳۰	مدت حکومت		پسر گیل گمش	۲۳۱
Utal – Kamma	اوتول – کالاما	سال	۱۵	مدت حکومت		پسر اور – نون گال	۲۳۱
Labaser	لابازر		۹			شاه	۲۳۱
Enkidu	انکیدو						۲۳۱
F.Schmidtke	فردریش اشمیدکه					پروفسور	۲۳۲
P.Picasso	پابلو پیکاسو					نقاش	۲۳۳
Paloma	پالوما					دختر پیکاسو	۲۳۳
	آدم	سال	۹۰۰			پیام آور	۲۳۳
Henoch	انوخ	سال	۳۶۵	عروج نمود	هفتمین پیغمبر	پیام آور	۲۳۳
	متوزالم	سال	۹۶۹	پدر بزرگ نوح	پسر انوخ	پیام آور	۲۳۳
	سر چارلز لئونارد وولی					باستان شناس	۲۳۴
El – Obeid	ال عبید					تپه	۲۳۴
Ur	اور					نام محل	۲۳۴
	کلدانیه					نام محل	۲۳۴
A-anni-tada	آ- آنی – تادا				اور	پادشاه	۲۳۴
Mes-anni-pada	مس – آنی – پادا				اور	پادشاه	۲۳۴
Nabu-Naid	نبو- نئید	ق.م	۵۳۸	۵۵۵	بابل	پادشاه	۲۳۵
Sippar	سیپار					معبد خورشید	۲۳۵
Nebukadensae	نبوکادنزا					یکی از سلاطین قدیم	۲۳۵
Naram sin	نارام سین			فرزند سارگون	بابل	خدای خورشید	۲۳۵
Sargon	سارگون				بابل	خدای خورشید	۲۳۵
Hammvrabi	حمورابی					شاه	۲۳۵
Buranburias –I	بورنا بوریاس اول				سومر	یکی از سلاطین	۲۳۵
Zohar	زوهار					کتاب	۲۳۸
Kabbala	کابالا						۲۳۸
R.Henning	ریچارد هنینگ					پروفسور	۲۳۸
Mahabharata	ماهابهاراتا				هندی	منظومه	۲۳۸
Ramayana	رامایانا	ق.م		قرن سوم	هندی	منظومه	۲۳۸

A.Einstein	آلبرت اینشتین	م	۱۹۵۵	۱۸۷۹		دانشمند	۲۳۹
Lamech	لامخ	سال	۲۰۰۰	بیش از	قدمت	استوانه لامخ	۲۴۰
Chirbet Quamran	شربت قمران	م	۱۹۴۷	استوانه لامخ	بحرالمیت	قریه در ساحل	۲۴۰
Enlil	ان لیل				سومر	خدای	۲۴۰
Nippur	نی پور					مقر حکومت ان لیل	۲۴۰
Ninlil	نین لیل			گرفت	ان لیل قرار	دختری که مورد اغفال	۲۴۰
Dilmun	دیلمون					بهشت سومری	۲۴۱
Utnapeschtim	اوتنا پشتیم				گیل گمش	یکی از نیاکان	۲۴۱
	آنسوی دریای مردگان						۲۴۱
	داروی عمر جاودانه						۲۴۱
	گیاه جوانی جاویدان						۲۴۱
Der Spiegel	اشپیگل					مجله	۲۴۳
G. Wald	جورج والد - برنده جایزه نوبل				دانشگاه هاروارد	زیست شناس	۲۴۳
COSMIS SEARCH						مجله	۲۴۳
M. Rees	مارتین ریس				دانشگاه کمبریج	دانشمند	۲۴۳
	نیکولای کارداشف					دانشمند	۲۴۳
J.Billingham	جان بیلینگ هام					دانشمند	۲۴۳
Search for Extra – Terrestrial Intelligence					SETI	برنامه پژوهشی	۲۴۳
K. Oppen lander	کنوت اوپن لندر					دکتر	۲۴۵
Ludwigs hafen	لودویگز هافن				آلمانی	شهر	۲۴۵
J.Blumen reich	یوزف بلومن رایش					نویسنده	۲۴۷
	و ناگهان پهنه آسمان گشوده شد				بلومن رایش	کتاب	۲۴۷
Ezechil	ازخیل					پیام آور	۲۴۷
R.G.Tempel	رابرت جی تمپل					نویسنده	۲۴۷
	معمای سیریوس				رابرت جی تمپل	کتاب	۲۴۷
L.Navia	لوئیس ناویا					نویسنده	۲۴۷

۲۴۷	کتاب	لوئیس ناویا			ماجرای کائنات	
۲۴۸	دکتر وکیل	شیکاگو			جین ام فیلیپس	J.M.Philips
۲۴۸	انجمن			۱۹۷۲	جامعه فسانوردی کهن	Ancient Astronaut Society
۲۴۹	شهر	یوگوسلاوی			سریک ونسیا	Crikvencia
۲۴۹	نویسنده				هایردال	Heyerdahl
۲۴۹	نویسنده				کرام	Ceram
۲۴۹	نویسنده				بریون	Brion
۲۴۹	نویسنده				لوت	Lhote
۲۵۰	دانشمند		۱۹۱۲	۱۹۷۷	ورنر فون براون	W.Von.Broun
۲۵۱	کارگردان	حقه باز		۱۹۷۷	گراهام میسی	G.Massey
۲۵۱	نام محل	پرو	سنگهای کنده	کاری شده	ایکا	Ica
۲۵۱	نویسنده				روبر شارد	
۲۵۱	کتاب	فون دنیکن			دلایل	
۲۵۱	سرخ پوست	کنده کاری	تقلبی		بازیلئو	Basileo
۲۵۱	فیلم	فون دنیکن			پیام خدایان	
۲۵۲	منجم	آمریکایی			کارل ساگان	K.Sagan
۲۵۲	پروفسور				پروفسور	Professor
۲۵۲	مجله				نیوزویک	Newsweek
۲۵۳	پروفسور	فلسفه			پاول کورتز	P.Kurtz
۲۵۳	دانشگاه				بوفالو	Buffalo
۲۵۴	کتاب	فون دنیکن			باز پرسی	
۲۵۶	افسانه	ژاپنی			نی هونگی	Nihongi
۲۵۶	غیبت اولیه				ابی ملش	Abimelech
۲۵۷	فرشته		درگیری با	جبرئیل	لوسیفر - شیطان	Luzifer
۲۵۷	سرخ پوست	برزیل			کایاپو	Kayapo
۲۵۷	سرخ پوست	آمریکا	آریزونا		هوپی	Hopi
۲۵۸	انسان غارنشین				هموسپین	homo sapiens
۲۵۸	پیام آور				ازخیل	Ezechiel
۲۵۹	جزیره	فرانسه	ساحل غربی		بریتانی	Bretagne
۲۵۹	آثار باستانی	ترکیه			چاتال هویوک	Catal Huyuk
۲۶۱	روزنامه	آلمانی		۱۹۷۸	فرانکفورتر آلمانیه تسایتونگ	Frankfurter Allgemeine Zeitung

Adler	آدلر - شهر میمونها			دریای سیاه	در ساحل	نام محل	۲۶۱
Nedelja	ندلجا				روسی	هفته نامه	۲۶۱
Wadim Adamowitsch	وادیم آداموویچ			شهر میمونها		معمار	۲۶۱
Schweitzer Ilusfrierteo	شوایتزر ایلوستریرته	م	۱۹۷۸		سوئیسی	مجله	۲۶۱
Koko	کوکو	م		۱۹۷۱	سانفرانسیسکو	میمون باغ وحش	۲۶۱
P.Paterson	پتی پاترسون			میمون		سرپرست	۲۶۱
S.Brewers	استلا برورز	م	۱۹۶۸	میمون		معلم مدرسه میمونها	۲۶۲
Bep Kororoti	بپ کوروروتی		از فضا	رزم آوری	برزیل	رزم آور	۲۶۴
Kayapo	کایاپو				برزیل	سرخ پوست	۲۶۴
Rio Fresco	ریو فرسکو				برزیل	نام محل	۲۶۴
Katchina	کاجینا		هوپی	آریزونا	آمریکا	خدای سرخ پوستان	۲۶۴
F.Pizarro	فرانسیسکو پزارو	م	۱۵۲۴		اسپانیایی	غارتگر	۲۶۴
Atztekem - Aztec	آتزتک - آزتک	م	۱۵۱۹		آمریکای مرکزی	قوم	۲۶۴
Hernando Cortez	هرناندو کورتز						۲۶۴
Tenochtitlan	تنوخ تیتلان					شهر	۲۶۴
J.Cook	جیمز کوک	م	۱۷۷۸		جزایر هاوایی	دریانورد - کاشف	۲۶۴
Lono	لونو					خدای مو طلائی	۲۶۵
Elohim	الوهیم					خدایان	۲۶۷
Recycling	دوباره به جریان انداختن						۲۷۴
Dr.R. Mayer	روبرت مایر	م	۱۸۷۸	۱۸۱۴		دکتر	۲۷۴
W.Von Braun	ورنر فون براون	م	۱۹۷۷	۱۹۱۲		دانشمند	۲۷۴
J.W. Goethe	یوهان ولفگانگ گوته						۲۷۵